





کتاب تحفه الرضویه

مؤلفه فی علی بن ابی طالب علیہ السلام  
المسما علی بن ابی طالب  
السنه ۱۲۱۲

شماره  
۵۶۷  
فهرست



۸۲۷  
۵۰

نام کتاب	تاریخ ثبت دفتر
شماره مخدومی	شماره مخصوص
۱۲۴۳/۲-۲	۱-۵-۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل من الجوارين نوراً من نور نوره ووقفت لتقبل عبداً عالمياً خيراً كما أراد  
بكره وحشيته واهلولة واطعام على محمد وآله اشرف البرية ما دام الاخلاق مخلقة بخلق الله  
بشيء سبها امام الله واما من اللانته البررة الركية الذي كان من غايته ان يختص بالفضل  
عنه افضيه ولف الركية الشرفية عند هم خشيته وكون حضور مشهده ورقعه ذلعه الى السعادة  
الابدية والقرطون في جوار خشيته وسيله الى الكرامة السعيدة **ان بعد** چونکه جمعی از شیعیان  
فلسف اثنا عشری و بعضی از مؤمنین و خلائد روحانی ازین مستغرق بجزع صیانت و اقامت نور علی  
این مگر بر طبعی خویش نوزده که خود غفلت زیارت امام امام و مقتضای امام بر او ایام و مقام که  
لا هوت و کانت سنانا و است کمال فرای نور شرف خانی که پاک طریقی می باشد و غایت  
ایمه بهی **استغفر الله** این **موسی** علیه السلام و انچه در سنانا و سبب آن آن تنسیع بود  
و جان بخت فریاد و بازه از معجزات آن راهنمای که امان در آن و خیر آن و بعد از  
دین آن سر جهانان در آن پستان عرش آن و محل از ثواب زیارت آن شایسته که کار  
یکبخت و غیر از این بقیه برسی آن خوراک پس و آن بعد از و آداب مستحبات و زیارات

الکرم

السرور عالمین در بنی از معجزات و ادوات که بعد از آن آن بخت در آن از فضیلت  
شهر و ناظران که دیده در کتب معتبره و حکومت غنچه ای شده و مکرر بر سر پشته عالی  
نموده بودند بعد از بجهت استجاب اجابت برادران و بیانی از بیانی نورانی بر سر  
عالمیان شرح در این مختصر نودیم و ستمی **شفا از فقر** و سید دارم که پسند در کار و فدا کنم آن  
عرش آن علایک پاسبان رفته رفته که در و در سایه نجات این عالمی تبار که در و در  
شرح و تعریف این در جبهه شریف و تالیف این مختصر فیه در زمان دولت ابدیه شریف  
و در دوران سلطنت شاهنشاه کاکا که خرد و دین فری که فرمودای از طاعت و عبادت و در آن  
و سلیمان قدری که آثار ملک آرائی از ترک میروند و در این دارای و در کار و با کمری که پان که  
شکره و در او هم شکسته و تیردند و در شکر که در و در آن را چون یکگاه و در او ختم نیست  
صفتش از ده انگن جان خواجه روزگار و طاعت با جهاتش بحث اندام هستی و بود سلطان عالم  
و در اندام و بکنند جهانم غیر روشن و خاقان پیش و شب بر دوش بهرام دلا در دلا و در آن  
زدم آموزد و چش و دانش در از دانش در کلامش و دانش اندوز حکمش آسمان معیت بر عالم  
عروش در توب جهانان چون شیر جهان توانان و نیکوکار که در در زلفای کبرش چون  
روان و در در کارش یکی از بندگان نافذ الغیران حکمش روان چه با در اظرف بگوید  
عروش نهان چه روح در غفای نهان و جان بر پادشاه ملکی در هر جا که میرود چون سایه از غفای  
دولت بود و در آن بهر دست نهادی که در عهد و پیمان رسم بداد و در عهدی زده و در  
بنیادی که در زمان دولت مسیحی فتنه پند از در ختم خوابی خفته قیج وری که باج و در آن  
کاسک ز خاک بر شرف باج و قیج آید که در و در ستم ستم ستم و قیج را طوطی و دیده او  
الابصار نموده اعدای الملوک و اهل طایفه غیث الاسلام و اهل طایفه و اهل طایفه و اهل طایفه







اشراف عجم بود و در امام موسی کاظم بود و گفتیم که صاحب عقل و دین  
 و گفت برود خیزد و گفتیم در قابل بی بی خود هرگز نمی است بجهت احترام و عبادت او  
 و چه صفات در خواب دید که رسول خدا به او فرمود که ای حمیده این نجبه مال فرزندان  
 زیرا که نجفی زود باشد که تولد شود و بهترین روی زمین پس حمیده اندر این به نظر خود  
 امام موسی کاظم و در آن کتاب اندر حضرت امام رضا است که چهل ساله شدیم با خود  
 نقل چهل و نه دیدیم و پست در خواب دیدیم که در چهل و نه سالگی در چهل و نه سالگی  
 می بودی شنیدم و خوف دفع می افشادم و چون پدر می شنیدم می شنیدم می شنیدم  
 متولد شد و سنهای خود از زمین نهاد و سر خود را بکتاب آنگاه نه نمود و بهای مبارک خود  
 حرکت بداد که با کلمه بگوید می نرود و در آن کتاب بنو موسی بن جعفر نقال عتبات  
لک بالجمعه کرامته و بکماله اباه فی خوفه منا فاذن الممنی و افام  
فی البحر و بما المرافحه که ثم ردت الی و قال خذ به فانه یمنه  
الله فی ارضه و در آن کتاب روایت نموده که تولد آن سرور در روز شنبه در شب  
 طبعه یازدهم ربیع الاول بود و در سال صد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات حضرت  
 امام جعفر صادق پنج سال و وفات حضرت امام رضا در کوفه در قریه سناباد که از قریه  
 نرقان بود واقع شد و مدفون شدن آن سرور در خانه حمیده بن قحطی طی در قریه نرقان  
 از شیب بود در پست و یکم شهر رمضان در سن مبارک آن سرور در آن زمان چهل و یک ساله  
 و پادشاه زکریا که از کشتن حضرت امام موسی کاظم است زکریا در آن زمان که از پدر  
 زکریا کشتن امامت آن سرور است سال چهار ماه بود پاره از زمان امامت آن سرور  
 در زمان هر و ن از شیب بود و بعد از هر و ن قتل شد این بود که از زنده است سال

یازده روز غایت نمرود بعد قطع شده ابراهیم بن سلیمان عمو او بجای او چهارده  
 روز نشست و بعد از آن باز محمد امین را از مجلس بیرون نموده اند به او سخت نمرود  
 و یک سال و شش ماه نمرود روز بخت غایت نشست و بعد از آن نامون بخت  
 ارشد و مدت پست سال و پست سه روز غصه غایت نمود و انصاف را که  
 می دست مدب نقل نموده که حضرت امام موسی کاظم تصحیح بکوفت و اما  
 در صحابه امام رضا نمودند و در آن کتاب در آن نفس نیم حضرت امام  
 موسی کاظم زید بن سید زایدی فرمودند بازید الی او خذ فی هذه  
السنة و علی ابی سبی علی بن الحی طالب و سبی علی بن حسان  
اعطی فیه الاول و علمه و نصره و ردا له و لیس ان تکلم الا  
بعد هارون یاربع سنین فاذا مضی اربع سنین فاسئله  
شدت بحکم النساء الله و عید مبارک کن کدم کون و معتدل القدر بود  
 و علای مارضوان به عیدیم جمعین در تاریخ ولادت با سعادت آن سرور  
 اختلاف نموده اند این بابویه خواجه از نقل کرده روایت کرده است  
 که که در ای از اهل مدینه می گفتند که علی ابن موسی رضا در مدینه در روز شنبه  
 ده ربیع الاول در سال یکصد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات حضرت  
 حضرت امام جعفر بن محمد متولد گردیده و این شهر اثنی عشر سال از آن  
 گفته لیکن گفته است که بعضی در سال یکصد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ مفید در سال  
 یکصد و هشتاد و سه ذکر کرده است و صاحب کشف الغبه قوی نقل نموده است  
 که در یازدهم ماه ذی الحجه سال یکصد و پنجاه و سه بود و شیخ شهید در یازدهم



ماهی الحی سال یکصد و پنجاه و سه بود و صاحب روضه الغلین نیز همین قول را  
 و کفعمی نیز همین قول را نقل نموده و اسم مبارک انور علی است با اتفاق جمیع  
 و در نوارته مندرج است و در انجیل را می است و در کتاب بنی نوکارد و در کتاب  
 بر اینست و در کتاب انجیلون بر گزیده و کتبش ابو الحسن و بعضی از علما  
 و مشهورترین القاب آنحضرت رفات و سب و عقیقه انور در رفا در  
 باب سیم ذکر خواهد شد و این باب به القاب دیگر بحث آنرا در فصل  
 مانند صفاق و صابر و فاضل و قرة العین المؤمنین و غیره الحجه و صاحب کشف  
 الله و صراطه و ضرر و می بر آنها افزوده و در این شهر اثر کفعمی که القاب  
 سراج الله و نور الهدی و قرة العین المؤمنین و مکیده الملیحه و کوا المملک  
 و کاف الخی و رب الرزق و صابر و صمدی و دینی و نقش خاتم انور  
 بنا بر روایت یحیی ما شاء الله لا قوة الا بالله بود و سب دیگر حسبی بود  
 روایت دیگر لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر اخیره الله و در روایت دیگر  
 ولی الله و ممکن است که آن سر و چندین خاتم داشته باشد بر هر یک ازین  
 کلمات کلمه را نقش نموده باشند و در اولاد آن سرور خلافت مشهور  
 این است که اولاد آن سرور منحصرا امام محمد تقی و مؤید این قول است  
 که اگر کشف الغم نقل شده که راوی گفته که از حضرت امام رضا سیدم  
 آباقیان بود که امام را عجب نباشد فرمود مرا عجبی نخواهد بود مگر یکی و لیکن  
 فشا ذریه بسیاری خواهد بود ابو جعفر میگوید این حدیث را سبیل

حضرت ششم و دهانی شده که آنحضرت فرموده بود و بعضی گفته اند که انور سرور است  
 و برخی گفته اند شش سرور و باره پنج سرور و یک سرور گفته اند به این تفصیل محمد قانع حسن  
 مکی با وجود جعفر و ابی اسم و حسی و می شیه و نام مادر می این کار او که نموده  
 و به این قول با امام محمد تقی شش سرور می تران گفت و آن سرور دوزل را با صلح خود  
 در آورده و یکی شرف و شش آنرا در ادب یافت ولی نام و شش منقسم و دیگری  
 ام حبیب و خزانة من رد که در مدوشت جهان مدد از آنکه تا من انور را و بعد از خود  
 خود را بوی صلح کرد و اما زفاف اتفاق بقیاد در کتاب و سید از خزانة نقل کرد  
 که آن مبارک انور در پنجاه و پنج سال برده و بعضی گفته اند که دوباره  
 حدود بیست سال و ششاد روایت کرده اند و در روز وفات انور در خلافت  
 و بعد از روز ماه آورده در سال است و یکم و بعضی در سال است و بعضی  
 سال است و سیم و بعضی هفتم ماه رمضان و بعضی غره ماه رمضان و بعضی چهارم  
 ماه صفر و باره یا زدهم ذی القعدة و بعضی هفدهم ذی القعدة و بعضی بیستم ماه رمضان  
 نقل نموده اند و بعضی گفته اند تا من ملول چون بر سر حکومت و فغان  
 روای نیست و آن ملول مرافق اباء العین خود سبای با جمعی و اوست اولاد  
 رسول خدا را پیش نهاد خود نمود و نیز خویشان فدا کند جفا بفرمود که زودن شانه  
 و فدا بزه سر می در آورده چون در ای اوایل از هر طرف عجز از سال است بطریق  
 در ریاست بر خورسته بودند و مردان را از اطراف و جواب بوی خود و کو  
 می کردند بعد از شورش و در رایشی این خبر برکش تا من و آن رسیده در این خبر  
 با دوز خود که فضل بن سهل که در او دوازدهمین می گفته و بعضی شورش آورده اند







و حق عالی و در دول بر طاعت خود را بکند و زکات خود نموده و چنانچه در حدیث آمده است  
 سبحانی عزوجل است در وقتیکه دست او را بر کوهی در طاعت آن بزرگوار در مدینه افتاد  
 در مدینه بودیم دیدیم که آن امام متقی مکرر بر رویه ظاهر خود مشرف میشد و بعد از هر  
 دفعه به سجده می کرد و شکایت قصه است با حضرت عقیل می نمودند من نیز به حضرت  
 مشرف شدم و سلام نمودم حضرت رد سلام نمودند و گفتند مبارک است حضرت را کفتم  
 بجهت تفریحی که در پیش داشته اند حضرت باینکه متعجب شدم و فرمودند ای کمال خود را  
 نسبت بکوی مراد چنان اوده حدم جدا کنیم و در غربت شعله خواهیم شد و در حال  
 مدفون شوم من در وقت آن امام مظلوم در آن سوخودم و در آنکه فرمودند چنان شد و در آن  
 روضه بعد از آنکه سیده الف مشرف شده و در دولی منور خود با مظلوم عقیل می نمودند  
 لذای روانه کوه مظهر شده و بنوبت طواف است آنکه احیای اوام بنده بکنند  
 و فرمودند و در روضه خود امام محمد تقی با خود بطواف کعبه معمله بودند و در حدیث آمده است  
 که آن حضرت شریف حاد در آن روز هفت سال بود و چون آنوقت در روز مادر  
 مسجده الحرام بودند که کسی که است آن غصه مقام از شادی سروریش را داشت  
 و چون آنکه آنحال برگزیده می آمدند بر آن فقی بنیان تا بعد از آنکه در میان آنروز  
 طریشینه بودند و در آن طریقه حلال حشر شده مثال چشم نظر که آن غره می نمود  
 و آن وقت ضاعده عالم در خانه معبود حقیقی چنان مستغرق عبودیت را داشت  
 که دیده برد که قه سبیل عالم بالالک از تسبیح و تقدیس است بودند و دلگشایی  
 غیبت نقل شده است که چو آن شهر را گذر رفاه و قیام مشغول طواف و دعا می نمود  
 و در مسجد الحرام با تضرع بر کلاه حق تعالی گسترده بودند و چنانچه امام محمد تقی بر کسی  
 می فرمودند

۷  
 غلام آنحضرت بود و آنحضرت را در مضاف حرم طواف میداد و چون آن امام را  
 معصوم بجز به سبیل رسید از دوستش موفق بزرگوار در آن مکان نشست  
 بر سنگ از جوی دیده کان جاری نمود چون تکی گذاشت آنحضرت از کعبه  
 و ازاری خانه نشاند موفق عقیل کرد خدایت شوم بر خیزد و بقدر که و ازاری  
 حضرت فرمودند ای موفق از اینجا بر خیزم تا بقدریکه خدا خواهد موفق بجهت امام  
 زها آمد و گفت امام محمد تقی را عرض نمود آنحضرت که با آن دیر نزد فرمودید  
 و در رسیدن خود آمد و فرمود ای زنهال کلین ولایت دهدایت و هدایت  
 که اینی و از این مکان بر بخیزنی آنحضرت گفت خدایت شوم چه گونه بر خیزم و خود  
 تسلی دهم و حال آنکه می تنم که خانه خداوند عالم را بنوعی و داع می باید که گویا  
 و بگو اینی بر نخواهیشت و گویا بنویسید در این سفر محنت اثر را ختم نماید حضرت  
 فرمودند ای زنهال و قضای باری تعالی را ضعی باش و آنچه تفاق می آید  
 و آنکه آنحضرت را در کشیدند و بسیار گریستند و از آنجا که روانه حرم آن شدند  
 و بخوانی از انور و در آن سفر بطاهر رسید بسیار است از آن جمله  
 که در کتب روایه آمده است که روزی آن بزرگوار در کن روضه ای  
 بودند که ناگهان کشت ضعیفی فریاد کنان خود را بقدم آنحضرت افکند و معطر  
 انجلی برایشان افشان نمود و بلباسیت باز نمود و زبان گنجی بعضی  
 از تعلیمات معروض اندر فرمود آنحضرت یکی از اصحاب فرمودند  
 که این گنجی یکم بود که من در این خانه آشنایان دارم و در این کاشان  
 نشانه جبریه بخون چکر بردیده حال ماری قصد آن نموده که در این



ایشان در آید و نیز هر چه از ایشان که نماید در برابر محنت و بدایع فرائد آن  
 مستجاب نماید و امام زمان در پناه بی پناهان است و بی پناهان در پناه او  
 ضعیف و مراد از هر چه ای این مایه بر آن بعد از آنی اندر زمین فرودند که  
 در این کاشانه داخل شود و ثواب آن مایه را از این کجاست رفع نماید و فرمود  
 آنرا در داخل کاشانه نهادم و دیدم ماری قصد آن جویهای او کرده و در آن  
 در اضطراب و زاری بوده اند من آن ماری را گفتم در وضع اذیت او را که  
 نمودم **الضیاء** در چون اخبار از او متوال است که اباحت هر دیوانه  
 کرده که خباب امام رضا علیه السلام میبرد با مردم بغات آن قسم بجای  
 که آنرا در آن روز فصیح ترین مردم بودند بهر زمانی و لغتی پس من روزی  
 بان حضرت عقیق فرمودم باین الاول آنکه من تعجب دارم از معرفت شما باین  
 زبانها و لغتهای مختلف فرمودند ای ابوصلت منم خجسته ایست  
 بر من و خدا جی که بر منی قرار میدهد باید دانای عارف باشد زبانها و لغت  
 ایشان ایاز سیه است بر تو از قول قدم امیر المؤمنین که فرمودند غلیظ  
 است خداوند عالم با فضل الخطاب روایت فضل الخطاب که فرمود  
 زبانها و لغتها و مرید این حدیث است فقره زیارت حواریه که در کتب  
 مع اهل کل لغت میباشد **و از جمله** معجزات آنرا در میان حدیثی است  
 که در چون اخبار از او متوال است که جب نیامی میگوید که روزی رسول خدا  
 را در خواب دیدم که در مسجد نیاج که محل نزول جوافل قیامت تزیین  
 بودند من از توفیق شغف بکبریت آنحضرت در آن مسجد شایسته و در مقابل  
 آنحضرت

آنحضرت بنده و در پیستادم و سلام کردم و دیدم در آنحضرت طبعی از دست  
 خوانده بودند و در آن خوابهای میجانی بود و در آنحضرت علیان کشته بودند  
 آنحضرت گویا از آن قبضه فرما کرده بودند و من صحت فرمودند من آن خواب  
 مارا شنیدم و هیچ دانه بود و شکر منم حقیقی فرمود و تاویل این خواب را من فرمود  
 نمودم که بعد از هر خوابی بیکال زنده گانی خواهیم کرد بعد از گذشتن صفت  
 حضرت امام رضا از بدنه مطهره تزیین بر او نهاده و با یک بعد از نزول اهل  
 فرمودند من در آن آوازی متوالی در اعنت بودم چون این خبر شنیدم دست  
 از زراعت برداشتم و در واکشتم تا بمسجد رسیدم دیدم که مردمان فوج کعبه  
 کثیر السعادت آنرا در مشرف میشدند من نیز رفتم چون کعبه را بهر آنرا آنرا  
 رسیدم دیدم در همان موضعیکه رسول خدا نشسته بود نشسته است و در زراعت  
 پهن کرده اند و آنچه از بهر رسول خدا گسترده بودند در آنحضرت طبعی از  
 صحنی بود و خطه نمودم چنانکه در وقت و احوال خدا دیده بودم پس را آنحضرت  
 سلام کردم پس از آن سلام آن را کرد و ملک علام با فرائع غلطیات و اکرات  
 مرده رستگاری و خلع من داد و شستی از آن خوابی لطیف و صحت فرمود پس فرمود  
 بعد از آن مرا فانی بود با آنچه خباب ختمی باب و صحت فرموده بودند پس عرض نمودم  
 فدایت ثوم زیا و در وقت بخوابد آنحضرت فرمودند هرگاه بیدم تو را باز در صحت  
 میفرمودند من هم نیز زیا و تر و عطای کردم صاحب عیون بعد از نقل حدیث میفرماید  
 مثل همین حکایت بجهت حضرت صادق اتفاق افتاده است و ما ذکر نمودم در دلائل  
 سابقه **و از جمله** معجزات آنحضرت پدید آمدن چشم آب است و در سفرها کتب و غیره















دادیم چنانکه حضرت رسالت بنا فرمودند که شنبه که جبرئیل گفت خدای تعالی  
 فرمود است که منم خداوندی که نیت عذای برای من پس مرا عذاب نمایند  
 پس هر کس باید بداند که ان لا اله الا الله با اخص در اهل ثلثه و حص من  
 کسی داخل شد و حص این بود در عذاب من در روز قیامت در بلاد و کبر  
 بعد از نقل این مضمون میفرماید بعد از آنکه آن زکر که در این حدیث از برای  
 آنحضرت نقل نموده قدری راه فرسته فرماید و در آن شهرها و در آن شهرها و در آن  
 شهرها و مواجد این است فخره زیارت جوادیه که در آن شهرها و مواجد  
 نقل نموده اند که من شهرها و در بعضی از آن معتبره از اهل انعام زنجیری نقل  
 که بگوید این حدیث را یکی از سلاطین ساسانی در آن شهرها و مواجد  
 و حدیث خود که با او بقره و فن نمایند بعد از دفن او در خواب دیدند که در آن  
 سرور و خوشی است از او پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت با او  
 من بحکم الله و لا اله الا الله و تعهدتی محمد از اول آنکه و از او بمانم تا آخرت و حرام  
 این حدیث را که باب طاعت است بوجه فرموده آن امام نجفی بر آن شنبه در  
 حصن امن و امان خود داخل نموده و **در حدیث** دیگر در حصن امن و امان خود  
 حضرت امام رضا فرمودند که خاج سمنه از جبرئیل و جبرئیل از جبرئیل او را  
 و او از لوح لوح از قلم رسیده که که قلم گفت که خاج سمنه از جبرئیل و جبرئیل از جبرئیل او را  
 ولایت علی بن ابی طالب حصنی و من دخیل حصنی امن من عذای بار و دیگر  
**در حدیث** که در آن شهرها و مواجد در آن شهرها و مواجد در آن شهرها و مواجد  
 منقول است که آن شهر در محله از محلات بنیامین و در آن شهرها و مواجد در آن شهرها و مواجد

غرض می کنند و حرامی در آن متوجه بر صاحب حیوان میگوید که مال آن حرام  
 معروف بحکم رضا و در آنجا چشمه کم آبی بر پس و او هستند بر سر آن چشمه  
 کسی را که کار کنند در آن چشمه تا آب آن چشمه زیاد شود و در خارج آن  
 راه کندی بود فرمودند حوضی در نزدیکی آن چشمه بنا نمودند که آب آن چشمه  
 رود چون آن چشمه در کودی بود مردان به زبان و مثل آن بر آن چشمه  
 میرفتند حضرت امام رضا داخل آن حوض شد و غسل نمودند و مردان آمدند و  
 پشت بام آن حوض غار نمودند و بعد از آن مردان بوی حوض می رفتند  
 می آیدند و غسل می کردند و تینا و تبر کا در پشت بام حوض غار نمودند و حوض  
 خود را از درگاه قاضی الحاجات مسکت می نمودند و جمع حجاج ایشان در آن  
 آنحضرت بر آورده می شد و صاحب حیوان بعد از نقل این حدیث میفرماید  
 آن چشمه معروف است بعین کلمان و مردمان در این زمان نیز با آنجا میروند  
 میجویند و **در حدیث** اعیان زهر حجاب و در سرخ است صاحب حیوان  
 نموده از بعد اسلام بن صالح هر وی که چون نهرو از نیش پور رفتند و  
 در آنجا به جانب مامون دون شدند چون به نزدیکی ده سرخ آنحضرت رسید  
 با آنجا به طرف شد باین رسول الله وقت نماز ظهر شده است با آنجا  
 بجای آوردیم حضرت پیاده شدند و فرمودند آب سارید که وضو می نمایم  
 عرض نمودند که آب تمام شد و هیچ باقی نیست در آن وقت آن شهر  
 بدست بار که خود زمین را دیدند فی الحال آب از زمین جوشید و در آن  
 آب وضو ساختند و هر کس به آن سرور بود از آن آب وضو ساخت



و صاحب عیون بعد از نقل حدیث میفرماید که اثر آن چشمه تا این زمان  
 باقی است و در بعضی از کتب معتبره از علی بن بساط روایت شده  
 است در وقتیکه آن مرد در میان بخت و خرابی گریه فرمودند  
 مردمان از اطراف و جوانب با هم میآمدند و گفتند که حضرت  
 شرف می شدند من نیز بآید و گفت و تدارک بسیار داده  
 شد آن مرد نمود از قضا قاضی ما را دوزخ و حساب است  
 ایشان را بغارت بردند و دزدان چند ضربت آن من زدند  
 که دندانهای پیشینم افتاد پس چاره و علاجی ندیدم و خود را بدین  
 دور اینجا با غم و غصه و الم خوابدم و در خواب حضرت امام رضا را  
 دیدم که بمن فرمودند که ای علی غم مخور که تحف و هدایای تو بمن رسید  
 و اگر از برای دندانهای خود غمگین هستی بگو سدر را بگویند بکای  
 آنها خود پس بدار شدم و بسیار خوشوقت شدم چون سدر را بخریدم  
 خداوند دندانهای مرا بمن بخشید فرمود و چون بخدمت آن مرد  
 رسیدم فرمودند ای علی سدر خوب و دایمی است و بدی که چه کرد  
 بد آنها تو پس فرمودند که داخل خانه شو چون داخل خانه شدم جمع  
 بآید و تحف خود را در آنجا دیدم بسیار خوشتر شدم  
 و عجز از آن مرد در حکایت کردن شک ترشان است که در نزدیکی  
 مشهد مقدس رضوی واقع است و از آن کوه الا ان معروف  
 سر قبا و دویک و سبب بکران از آن کوه بعل می آید مثل قبا  
 و ...

و سبب بی سبب از آن کوه بعل می آید حضرت نبوت این  
 باقی است صاحب عیون نقل می کند که چون آن مرد در داخل سنا بود  
 مبارک بگویند زدند که ضروف از آن کوه بعل می آورند و در آن وقت آن مرد  
 دست بدی برداشتند و در کاه قاضی ایستاد و عرض نمودند که خداوند  
 بر این کوه مبارک نشانی از این کوه بعل می آورند بعد خود آن مرد فرمودند  
 از آن کوه و یکبار برای حضرت بافته و آنچه طبعی داشتند در آن کوه  
 طبع نمیدادند و از آن روز مردمان راه میسند آن و از آن کوه  
 کوهی بر شد از کتب بحران نقل شده که در جبل کوه سنگین شهر  
 دارد برین و بسیار آن امام ابرار روایت شده در سنا و در قضا  
 بعد از آن آن مرد در میان آن مکان بودی و قاضی روانه کردید که من  
 بن قبا بروم و در آنجا ایستاد ای لکی از دوزخهای مشهور رضوی که  
 بنوقان است بجهت مکان تقریباً باشد و چون بنوقان رسید در جبهه ای  
 خود از بدن مظهر بیرون نمودند و بجهت دادند که شست و شوی تا نبه حمد  
 لباسها را بکنیز خود دادند که بشوید بعد از آن کسیرک آمد و موافق ریت عیون  
 بدست حمید داد و گفت این قبه در صلب امام رضا با تمام حمیه بخت آن  
 محمود و عین عرض نمود که این قبه صفت آن مرد فرمودند که این حریم  
 که پیشه با من است حمیه عرض کرد مرا بفرست این حریم شرف کرد آن آن  
 فرمودند که این حریم میسید و همه اشخاص از مکاره و فساد و از شر شیطان



برگاه در حب او باشد آن عزرا بمجدحت فرمود آن خیر است  
 بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله اتی اخذت با حق منک انکت ثقیل  
 ثقی اخذت با الله الشیخ البصیر علی سمک و بصیرک لا سلطان  
 علی ولا علی سمی ولا علی بصری ولا علی شری ولا علی شری ولا علی  
 دمی ولا علی غمی ولا علی غمی ولا علی غمی ولا علی غمی ولا علی غمی  
 سترت منی و منک لیس فی البیوت الذی یرید ان یأخذ الله من سلطان  
 جبریل و میکائیل عن یسار و یرافیل عن درای و محمد صلی الله علیه و آله  
 امامی و الله مطلق علی منک منی و منع شیطان عنی اللهم لا یغیب  
 ان تستغفر فی تسبیحی اللهم اریک انبوت اللهم اریک انبوت  
 انبوت پس بعد از آن عنان توبه بسمت بقعه مظفر و مفتح نوروز که مشهور  
 به بقعه الهام و نبیه بود میروند پس بعد از دخول در آن بقعه شریف عزرا در بیت  
 مبارک خود خطی بجانب آن بقعه کشیدند و فرمودند این زیارت من است و در  
 جاده فوئ خراشیدند و زود باشد که جانب اندک احدث این مکان را اندک  
 شد شیعیان من را قرار دهد و قسم کند که زیارت نمی کند مرا زیارت  
 و سلام نمی کند بر من سلام کنند از زبان من که هر که ستود عیسی آن رحمت  
 خداوندی لیان شود ثفاست ما اهل بیت علمم السلام و بعد از آن روی  
 مبارک بجانب قبه میروند و چند رکعت از سجای آوردند و دعا خواندند و بعد  
 طویلی کردند و متوجه بصری ما کون شده در کتب **تسبیح** مذکور است  
 که شخصی در نهشت آن بزرگوار بود و مشغول مذرات اندر در دنا و فکرا

میباشد

میباشد و در محله های جانب میروند و شخصی میگوید در مسجدی از حرم  
 بیرون شدند باز در نهشت اندر در سبیل شایعست و او نه شدم چون  
 از راه فرستند آن مادی را راه شریعت و معرفت سر مبارک خود را از بخار  
 بیرون آوردند و بی آن شخص نظر افکند و فرمودند گفت ای بنده خدا  
 بذر برای شایعست نهایی نیست برگرد و بقدریکه بزود جسم بجای  
 انشخص عیسی نزد فدیت شوم نمی بدست حضرت رسالت نبیه صلی الله  
 و آله وسلم و جانب امیر المؤمنین و قد است فاطمه زهرا صلو الله علیها  
 حدیثی که زبان کوهر بار بیان فرما که بحث ثقیل قلبی منی که در دواز  
 نهشت بر اسرار است برگردم آن مادی را به یقین چون شخص الکب  
 معرفت و بدایت دید به ارشاد آن لب میگوید و فرمود که خبر داد مرا  
 بزرگوارم از بد زبانی که از کاش و هم چنین تا جانب سبیل صلی الله علیه و آله  
 فرمودند که جانب اندک احدث فرمود لا اله الا الله اسم کن این  
 این حکم طبع را به اخذ منی داخل حصن من می شود کسی که داخل حصن  
 شد و این است از عذاب مراد الف که که از حدیث علم السلام من  
 صالح هر دی که در عیون مذکور است چنین معلوم می شود که آن متوفی درگاه الله  
 را در رخس فرس میخوده بودند و ظاهر این است که جس نمودن اندر در  
 قبل از بد و بد و اتفاق افتاده باشد علی ای تقدیر بدست جوی از حد  
 معلوم نمی شود و احتمال دارد اندر در آن مکان داشته باشند تا از ناگو  
 دون خبر رسد که چه امری نماید در عیون مذکور است که با صفت هر دی



در دیت نموده است که مأمون بن نجیب امام رضا عقی که در یار رسول  
 تحقیق می شناسانم علم ترا در فضل خود از پدر خود و روح خود را در  
 دمی بنم خود از او از تر به خلافت از خودم پس بنجیب فرمود بنده  
 بنجیب اقدس اعدیت فخر می نمایم و بنده در دنیا امید دارم که نشانی  
 از خود دنیا و بسبب روح از محارم امید دارم فوزینیم را و بسبب راضی  
 در دنیا امید دارم رفعت از خود باری تعالی پس مأمون عرض کرد پس  
 و تحقیق می شناسانم بنده غزل می خود را از خلافت و فرار دهم از آنچه بنده  
 بنام شما پس بنجیب فرمود اگر بوده است این خلافت از برای خود قرار  
 داده است بجهت تر پس باین نیست از برای نزدیک خلق کنی پس را که بخواهد  
 بنده است خدا آری پس را در خود قرار دهم و او را برای غیر خود و اگر بود  
 خلافت از برای تر پس باین نیست از برای تر بلکه قرار دهم از برای بنی  
 که نیست از برای تر پس عرض کرد مأمون باین رسول الله لایق است از برای  
 از قبول این امر پس فرمودند این امر طوعا بقول میسر پس بنحویں خند و از این  
 جدی بسیاری کرد تا بایس شد پس بعد از این عرض کرد اگر قبول خلافت بنمونه  
 که من بنده است نام باید و بعدی را قبول شود تا بعد ازین خلافت تمام شود  
 حضرت فرمودند قسم بخدا که پدر زکر که امام حدیث که در اذن اباطیل بن خود از  
 بنجیب میرا ازین از زول خدا که من می از تر از دنیا بپروان خواهم رفت و در حق  
 که بنده خدایم شهادت می ده که بخواهند نمود در من طاعت آسمان و زمین و درون  
 میوم در زمین غیبت در جنب هر دو از شید پس مأمون که بنده عرض کرد  
 بانی الله

بن رسول الله کیت که بنده شما را در دنیا باشد بدی نماید تا آنکه من بنده  
 پس بنجیب امام رضا فرمودند هرگاه خواسته باشم اینکه محکم را بنده میگویم که کیت  
 آنکس بنده را پس مأمون عرض فرمود بن رسول الله از این گفتگو دست از خود  
 نمیدارم و به این کیت اراده دلیده که این امر از تو رفع شود تا اینکه مردم بگویند  
 در دنیا زهد داری پس حضرت فرمودند و الله هرگز از زمانی که مرا فضل نموده  
 در روح مختلف ام در بد بنموده ام بجهت دنیا و هر آنکه بیدارم تو خدا را در داری مأمون  
 عرض کرد اگر از من حضرت حضرت فرمودند ایاد درستی الهی اصل شود  
 عرض کرد بنی حضرت فرمودند که تعد تر این است که مردم بگویند که پس تر بنده  
 ننموده بود در دنیا بلکه دنیا ترک او کرده آیا کفری چند بگویند قبول نموده  
 عهدی را باین طمع در خلافت پس غیب نموده مأمون از این کلام و عرض نمود  
 که شایسته می اندازی مرا در چیزی که ناخوش دارم از اراطوت من این  
 قسم بخدا اگر ولایت عهد را قبول نمودی بنده و الا که دست را می رانم پس  
 ان وقت بنجیب فرمودند که بنجیب اقدس اعدیت مرا نهی کرده اند بلکه  
 خود را بدست خود در تنگ اندازم هرگاه امر چنین است بکن آنچه خواهم پس  
 قبول بنمایم و این است عهد بشرط اینکه منصوب تمام اعدی را از من  
 بکنم پس شخصی را در امور است بد افکند آشته باشم پس راضی شد مأمون  
 از آن حضرت به این شرطها و فرمود از آن حضرت را و بعد خود در حق  
 ناخوش داشتند و او را بعد از این حدیث صدوق میوه الله حدیث دیگر از  
 عهد بنده نقل نموده که بنده عرض نمود بنجیب امام رضا کیت رسول الله چه داد



و بر دخیل در ولایت عهد مأمون آنحضرت فرمودند آنچه مراد داشت قدس سره  
 بر دخیل در شهر **در کای** از ولایت فرموده است که بعضی از خواص مأمون  
 در شمی میگویند استند آنحضرت و بعد از وفات او رسیدند به بلاد ملک و رفت  
 از دست مأمون هر دو در اوایل امر هر وقت آنرا در عالم وارد میشد  
 ایشان با دست میخوردند در سلام نمودن بر آنرا و پرده را بر میداشتند تا آنرا  
 داخل شود بعد از مدتی آن اشخاص با خود چندی فرار دادند که هر وقت آنرا  
 بر مأمون داخل شود سلام ننهند و پرده را نگیرند و غم غم نموندند تا اینکه  
 روزی نشسته بود که آنحضرت بر ایشان وارد شد بی خشم بسیار سلام کردند و در  
 آنکه داشتند چون حضرت گذشت بحدی که را محاسن نمودند که چو اخصی گردید باز  
 بر این عزم متفق شدند که هرگاه زبنت و یکو آنرا در باید برده بر نهند چون  
 آنرا در بار دیگر بر مأمون وارد شد بی خشم بسیار برخواستند سلام کردند لکن برآه  
 بر نداشتند حق تعالی بادی نذر او فرشت که پرده را نهد و بلند شد تا آنحضرت  
 داخل گردید بعد از ورود حضرت باد ساکت شد و پرده بیکی خود عود نمود  
 آنرا در اراده هر دو کمال نمود و باد و بار عود کرده و پرده را بلند نموده تا حضرت  
 گذشت پس با هم دیگر گفتند که دیدی که حق تعالی چه عزت و جلالت است  
 عطا فرموده و باد را مسخو از فرموده چنانکه از برای حضرت بسیار عظیم باشد  
 از عقیده خود گشتند و به خود آنرا در آمدند و اظهار عجز از این بزرگواری کردند  
 و عقیده ایشان بر آن بزرگوار زیاده شد **در** در چون بطریق دیگر مرید است که در  
 دفعه آنقدوه اهل ایمان برود و در آنکه دیدند خطای هر مأمون نهایت عظیم و عظیم

آنرا فرمود و از جناب امام زمام مستدعی شد که قبول و بپذیری آنرا و نپذیرد  
 آنرا و قبول نمی نمود تا اینکه در ماه بیان آنرا در آن مأمون این حرف را  
 و آنرا در این حرف از دست استماع نموده چون آنجناب بالا فرود آمدند  
 فرمود قبول قیام شد ولی که از خود آن شرو و نیست که امر دینی تمام و کمال غیر  
 و تبدیل در امور است تربی بنارم مأمون دون قبول نموده و بعد از آن امر  
 نمود و سوار است عساکر مسعودی خود را یک لایق دادند و مردمان کسب سوار  
 نبی عیسی بر دهم که ساخته و به یکس نیز پرداخته و در جمع قلم خود را بر نمود  
 در اجماع و در این راه نام شریف آنحضرت ترین فرزند و دختر خود را به آنحضرت  
 تزویج کرده و خانه از برای آن بزرگوار در جنب خانه خود ترتیب داده و یک روز  
 آنحضرت بی نهایت تشریف می رودند یک روز مأمون دون بی خفیت  
 می آمدند **در** و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که مأمون بعد از آن  
 نمود آنرا در ولایت عهد را به این قسم رقمی نوشت **انشاء الله العبد**  
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب کتبه عبد الله بن هرون الرشید امیر المومنین علی بن  
 موسی رضا بن جعفر علیه السلام اما بعد فان الله عز وجل اصطفى الاسلام و بناه و اهل  
 من عباده و سلالة بن عباده و ما بینهم با هم با هم و بعد از این با هم  
 انتهت ندبه الله الی محمد بن عبد الله علی بن قریه من الرسل و در این کتب  
 و این قطع من الوعی اقرب من ان الله ختم به النبین و جعله شایع الهمم  
 علیه و انزل علیه کتاب الغفر الذی لا یاتیه بالملکین بین یدیه و لایمن خلفه  
 من یکم محمد با اهل و حرم و وعد و داد و عذر و اندرز دینی و امر و نهی و امر و نهی



ابنته على صفة ليلتك من بك غيرة دحي من حبي من قتل من قتل  
 ودعي الى سيد بالكلية والواحدة المختارة والمجاهدة التي هي احسن ثم بالجهد والخطبة  
 حتى قبض الله عليه وخلفه ما عذبه فلما انقضت الفتوة وحتم الله تعالى بحمد الله عليه  
 والوحى والرسالة جعل قوام الدين ورعا ام المؤمنين بالحق في رعاها واما ما عذبه  
 والقيام بحسب الله تعالى بالطاعة التي يقام بها رضى الله تعالى وصدوده وكرا  
 لك سلام وسنة دحي بها عذبه فكل خلق الله تعالى فيها تحفظهم واهتمامهم  
 من دينهم وعبادته وعلى المسلمين طاعة خلفه يسلم وصاؤهم على اقامته حتى انما  
 رعه له وان سئل وحسن الله ما روى عن ذات البين وجمع الائمة وفي ذلك خبر  
 جعل المسلمين واخترت منهم قهر دينهم واستقلاله ودمهم وتفرق الكلمة وخبرنا  
 الدين فحق على من استخلف الله تعالى في ارضه وائتمه على خلقه ان يحكم الله تعالى  
 ويؤثر فيه رضائهم تعالى ويطاعه ويقتل لامة تعالى موثقة عليه يسأله عنه ويحكم بحسب  
 ويصل بالعدل فيما حمله الله تعالى وقوله فان الله عز وجل يقول لنبيه داود عليه السلام  
 يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى  
 فيضلك من سبيل الله ان الذين يفضلون عن سبيل الله لهم عذاب  
 بانوا يوم الحساب وقال عز وجل فوريك لستهم جميعين فما كانوا يعملون  
 ولما ان عمرا بن الخطاب رضى الله عنه قال لوضاعت سخلة ثيابي لعمري  
 لتعرف ان السيفي الله تعالى عبادا واما الله ان المثل من خاتمة خلقه الموت  
 على خلقه فاجابه ربه الله تعالى بعرض على امر كبير جامع وعلى خلقه عظيم فكيف  
 عن رعاية الامة وبانه الله واليه المنع والارغبة في التوفيق والعصمة والنبوة  
 والهداية الى ما فيه ثبوت الحق والفوز من الله نعم بالرضوان والرحمة والظلال

لهم

نفسه وانهم شهد تعالى في دينه وعبادته من ضايعه في ارض من عمل طاعة  
 وكنا به وسنة نبينا صلى الله عليه واله في عدة آياتي وبعد ما واجهه رايه  
 فبين يديه عهده ونحوه لامة المسلمين ورعايته بعباده ونحوه على انهم  
 جمع بينهم ولم تشتمهم وقولنا لهم والا باذن الله تعالى من رفقهم وراياتهم  
 واخلافهم رفع بين ارباع شيطان منهم فان الله عز وجل جعل العهد بين المؤمنين  
 تمام امر الاسلام وكما له وعظه وصالح الله واهلهم من تركه ما يجزى ربه  
 بعد هم ما عطلت به الامة وسئل به عافية ونقص الله تعالى بذلك على اهلها  
 والعدالة والبعث في الفتنة والفرقة ولم يزل امر المؤمنين من انفسهم  
 امة فخرت امة من قها وتقل عهدها ردة مؤثقا وما يحب من تقلد  
 من اربط الله طاعة الله ومراقبة فيما حله منها فانصبت بلاءه عليه  
 واخال فكره فيما فيه من الدين وجمع الشكيب وصالح الامة والملك  
 واقامة الكتاب والسنة وضحه ذلك من الخفض والحق والحق  
 علما بالله نعم مسئلة عنه ومجبة ان عيسى الله تعالى ناصحا له في دينه وعبادته  
 والولاية عهده ورعايته لامة من بعده وفصل من يقدم عليه في دونه وعمله وراي  
 للقيام في امر الله تعالى وحقه ما جاء الله تعالى في الاستخارة في ذلك وسئل الله  
 ما فيه رضاه وولى الله في امانه ونداره صفا في طبعه والتماسه في اهل بيته من الله  
 من جدي وولد علي بن ابي طالب ففكره ونفذه من علمه وندبه منهم على طاعة  
 في المسئلة حتى عهده وولى الله حتى استعفى امرهم من قوله وابتلى بني ابراهيم  
 شاهدة وبشر احوالهم ما فيه وكشف ما فيه من ما حله فكانت خبرته بعد اتي رة الله















ایشان شکسته محمد قرآن و فرس از او حکم از انکذب شهادت فلم یکن  
 محنة کشفتم بدعوی ضلال من بعد و هاته و بنزد منی که رسید  
 ایشان گفت نزد کفر و نفاق ایشان را بسبب دعوی خلافتی که کردند از  
 شئی در شبای از قیام و این و نهایت کن به انداز شئی قیام و براه  
 قریب و ملک براه ملک و حکم بدو شوری بصره هداة اودی و  
 نمودند بدون قرب و اودی ملک نمودند بدون هدایت و اودی ملک  
 نمودند بدون تربیت و اودی ملک نمودند بدون هدایت و اودی ملک  
 الان صخرة و دوة اجاج اطعم کل قراة منقبتی که نمود کسی از حق  
 روح انکه در کرد این هر شری را به غی و ما سهلت لک المذنب  
 فیهم علی الناس لایعنه القلعة و است نمرود و مردمان این بدو  
 در این که مروت ابی که که بی فکر و اندیشه واقع شد و ما قال الصحابة  
 جهه بدعوی تناف فی القلعة و است نمرود از انکه که گفتند  
 نفعه نمرود از انکه که گفتند نمرود از انکه که گفتند نمرود از انکه که گفتند  
 فلک والنوی الیه امرنا لزمنا ما مرون من العصاة و اگر اودی که گشته  
 بوسی ایدی امیر المؤمنین علی ابی ایطاب روده شد امر و صفت را بر این  
 امر و قلم شد در حاکم که اسرود از انکه که گفتند نمرود از انکه که گفتند  
 القذی و مغترس لایطال فی العزاة ان بوسی ایدی امر و صفت را بر این  
 بوده است که معنی و پاک است از کدورتها و در نده شئی نیست و در غایت  
 نظیر فان محمد و ان العبد یسجد لهم و یدعوهم و اخذ سلاح العزاة  
 بل انما یسجد

پس اگر انکار نمایند شئی است و در آن ابطال و شئی عافی را در روز بدر  
 و اید محترم فرستاد و شادی است بر شئی است حضرت و هر یک از این  
 بدو را اید بلند و عظیم است مانند کوه زرک و اویس القرقن بنی  
 و ایتاد بالقوت فی اللیلة و است بسیار ده است می که حضرت ان  
 و ایتاد حضرت غیر از فوت خود و اید در وقت شدت تحمل در است  
 می کند که حال فضل و نجاب چنانچه آید شریفه بر این مطلب است و بطریق  
 الطعام علی حجة مسکنا و قیما و اسیر و غیره و عز خلد الی الخ  
 بسبقها مناقب کانت فیه من منقاة کران و عزیز خصلتی  
 نیکی که منهای از اسبق گرفت از دیگران و مناقبی که در آن حضرت بود  
 همه آنها مناقب جدید و تازه بود که بسبق نگرفته بودند در آن  
 مناقب حدی مناقب ندمان یکدیگر لم یقل شئی منسوی حدی  
 الدعابة ان مناقب او را که نشد و دست نماید از راه که در سید  
 انحضرت بان منقبتها کبر سبک را بدون نمرود و نمرود فی الحقیقه من لا یمن  
 و انتم عکوف علی العزیز معا و مناة انحضرت هم هر یک از  
 بود در شایسته افی که در بر غنی و منات با هم که هر دو نام می باشند  
 بکس هم انداز من منقاة و اذیت و مع الکبریا البقرة من می کرم  
 مذکور و عزاب شدن فانی و حدوث که در عزاب است بود و ملاقات  
 میگردانک و از ان خیمه را و یان و منی و حاجت صابنی و سوم  
 و با و قد غصت و علة رفت از دستم شیبای و صبر و بیانی آوردی و بی



رسوم دباری که در آن شده است و خراب بنا هر روز مدایر سالیان  
 خلعت من ثلاث و منزل و محقق المصاة فانها در سالیان است  
 و قال شدة لذات آيات و خوات قرآن و كروية منزل و محقق  
 و شت و باین بی آب و کمال رسول الله بالجف من منى  
 و بالبيت و التعريف و الجارة آن منزل از برای رسول خدا که در  
 خیف نه منی بود و در کعبه در جوفات و در محراب است بود و بار الله  
 بالجف من منى و بالبيت و التعريف و الجارة و للبيت الدج  
 الى الصلوة فانها بود از برای عبد و از خیف از منی و از برای سید  
 که خوانده بود مردم و نمازها و بار علی الحسین و اجف و خضر و السما  
 ذالغنا فانها بود از برای منی و باین و جی و جعفر طایر و حمزة و  
 حضرت رابع و غیره و باین که از کثرت عبادت سجد کرده و اخذی و از  
 بود چنان در شت شده مانند از ازی شت و بار الله الفضل  
 صوة محی رسول الله في المحلوة و فانها بود از برای عبد و این  
 عیسی و زار و شش فضل این عیسی که هم سر رسول خدا بودند و ظهورها  
 و سبطی رسول الله و انی و صبه و وارت غلم الله و  
 الحسنة فانها بود از برای رسول خدا و در منی که وارت عیسی و  
 می باشند چنانکه منازل و محی الله بنزل بنها علی احمد و  
 محی الصلوة عبد منی و محی صبه که نازل شود آن محی در میان  
 آنها بر احمدی که نکر است در غار یا در سورهای که در قرآن است  
 باز فرزند

بنا و اختاف نسخ منازل قوم بهت و محی بهم فتوح منی  
 العترة عبد منی و محی صبه که بدست یافته و محقق سید  
 ایشان پس این محی و لثرتها و غرات سبب این یا این محی و شش  
 و کنان سبب این بنا را خورده و محقق بود و منازل کانت للصلوة  
 و للفق و للصوم و الطهارة البرکاة آن نازل منی و تقوی در روز  
 و طهارت در رکات حسنة بود و منازل لا یتیم منی و باین  
 و لا این ضمه ک هائک المحرمة نازل بود که اگر در غارهای آن  
 نمیکردند عمر که هر ضمه که خسته است که یک نکرده و منهد است و بار الله  
 حاجو کل منابذ و لم تعف الا بام و السنوة فانها بود از برای  
 جوهر عوام زاهد و بنور خواجه آن یک کتب شین ایزم و ماها ففانسل الدار  
 لنی خفها هلهما متی عهدا هابا الصوم و الصلوة بایت بر بزم  
 خانه که کسی در آن نیست در صبح زان بود و روز و نماز در آن سکون و این  
 اولی شط بهم عربی و لغوی فانها فی الفطار و صفر فاة در کتب  
 کرد و در شت و در ولایت فرسی و شافعی هستند که خضر مد شده  
 و در اقطار عالم متفقد و هم اهل صیبات النبی اذا عتوا و فهم  
 سادات و خیر حاة و ایشانند اهل سر رات منفر و نیست داده بودند  
 و ایشانند متفرین سادات و متفرین حیات گمنامه که آن اذالم شاج لک فی  
 الصلواتنا با سنا انهم لم یقبل الصلوة اگر به سنا ایشان خدا را خوانم در نماز  
 خود آن نماز قبول نمیشود و هیچ نیست زیرا که ایشانند مرد و بآل محمد و صلوات الله



مطاعهم في القطار في كل مشهد لقد شرفوا بالفضل والكرامه  
 ورواه طام في سيات ثابن در افطار در هر مجلسی و تحقیق که شرافت یافته  
 اند فضل و برکات و ما الناس الا غاص و مكدب و محطون  
 خسته و آزار گرفته مردان که در غلبه و کذب گشته و صاحبان فضل و کرم  
 و فانی خود را در که نموده اند از نور اصلی سید و خیر و بوم خیر است  
 چون بیاورند که از آن را که گشته اند در حرکت بدر و جزای آنکه  
 مای خود فرو بریزند فلک بچگونگی و اهل و هم تو را احشائهم و آه  
 بر مکر این کرده است بدو در بنهر و در شدت حرارت بر مکرهای کم  
 لقد انوره بالمقال و اخبروا قلوا علی الاحتاد و سطوحه و این کرده  
 در طهر با حضرت رسول با علمت نرم گفتمی کردند و لکن نهان خود را  
 که مکر در ده فکرسنه فان لم تکن الا بقدر محم فهاشم ارحم من هرون  
 یا اگر بزرده باشد صفت برای کسی که در بنهر بنی ثامن اولی می باشد  
 از او بگوید که مانند خود در ذات هستی و ان ذکر الله اذی الامام  
 و انهم و حوهای الامان منخرافه و اگر بزرده ام در نهانی از آل محمد  
 می نمی روی است را که نتواند در زبان با و سقر الله تبارک و تعالی  
 فقد حل فيه الامن باللوکاة و مراب کرده اند صدرا از ائمه باران  
 رحمت خود فروراکه در در نهان است و ملان گفته است در آن قبر پس  
 بر آنی که در ذات نبی الهی علیه صلوات و طبع ممتاز و حقه  
 الحفاة او است بنهر ملائک و صوات و سواد است با در که خدا و برسد  
 از حق

از حق

از حق با روح از حق و صلی علیه الله ما در شارق و لاحت  
 نجوم الیل مبتداه و صوات و سواد و خدا را و ما و یکو آفتاب  
 و سوارای شب فانی و نه و می کردند بهشت افلاطون و خلد الحسن  
 مجدلا و قد مات عطشاً و انشط فواء ای طهر اگر حال خود  
 حی را با بنشیند در کن و نه ذرات از آب بر کن گشته و بر روی یکبار  
 کم و نه اذ اللطت الخاطه عنده و اجرب و مع العین الخاطه  
 در آن زمان که درین قفیه را بنظر می آوردی هر آینه طهر و بنا نه می زدی بر آن  
 ای خاطره و جاری می نمودی بر آن چشمها خود بر کوه های خود افلاطون و محم با بنشیند  
 الخ فاندی نجوم ستمرات با در خود فداء ای طهر بر خیز ای و خیر بر آن  
 بر نظر یک بر سواره آن آسمان که فرو نشسته در زمین بی آب و علف  
 قبر یکران و اخوی بطیبه و اخوی نفع فالها صلوته و در زندان  
 رسالت قمری خدی در کوهان نکر و قمری در طه نظر کن و قمری که در رخ کوه  
 سخی که است مشاهده کن که آن قبر که قبر حسن بن علی بن الحسن بن علی بن علی  
 و سیدان بن عبد الله حسن و اتباع ایشان می باشند که رسیده است آن  
 قبر در صوات خدا و اخوی با درض الجور بخان محله و قبر و با خیم  
 قدح القفاة و قبر در افق حوزان که است و است بقدر می بن زید بن علی  
 محسن که گشته شد در حوزان و دید که کشیده شد در آنجا در زمان و دید و خان  
 در او زنده ای که هر شد و بر ستم و او را از او فرود آورد و در حق نکر و قمری در حوزان  
 که در شازده و سخی که در افق است که در اینهم بن عبد الله حسن در آنجا گشته شد



و درین شد در غریب و قبر یغدا پل نفس زکوة نفسها الرحمن الغناه  
 و قبر دیگری از خانواده رسالت در بغداد است که از نفس زکوة است که خداوند  
 الرحمن مقرر دارد در غریبهای پیشی فرموده است و قبر بطوس بالله  
 مصیبه علی الحکماء احشاء با الزفارة و قبر دیگری در آل برل شهر در این  
 طاعت است ای بسیار نفیس است معیت آن که نهادهای پیش بر از خاسته  
 آورد الحشر بسم الله قائما نفیج عنا الغم والكواب میرت  
 ناله های پیش بر بر می آورد تا روز خشر که حق تعالی نام ال محمد است که در آن  
 تا آنکه هم در کربلا نازل گردید علی بن موسی ارشد الله امر و صل  
 علیه افضل الصلوة و ان قبر علی بن موسی است که در اوراق حق تعالی بر نود و صل  
 ختم فرماید و صلوات بفرستد بر او افضل صلوات واما المصفاة الهی  
 لست بالغا مبالغتها منی فکنه اصفاة و ارجع مقصدی بخند می گم  
 رسید منزلها و منتهی رکنه صفات آن قبر سطن النز من جنب کربلا  
 معر میهم فیها الشیطان فزارة قبری خدی اند که واقع اند در کن زکوة  
 که بلا سبکزد و بار اند از آن قبر در کن زکوة است توفوا اعطاشا بالفداء  
 قلنی توفیت فمهم قبل خیر و فاة نذر دنیا صحت نموده در عالم کشته  
 آب ذرات بر نده پس لاشکی من می مردم و در راه معیت ایشان قبل از این است  
 من رسد الی الله مشکو لوصفه عند ذکرهم تنقسی بلباس النمل  
 و القضاة بر می نداشت می کنم نوزش قبر خود را و زود و در کربلا  
 باشد که بنیاد را بماند ملاک و ضرر و جور اخافان زار هم تشریف  
 مصادم

مصادم بالجمع والحدادة نبی می رسم از زیارت کردن ایشان  
 و یکصد مرتبه نود و بیست مصادم ایشان بر همین آورد و مصادم ایشان  
 در آن بر رشت جرج و نخل جسم من شود نقشهم و رب السنون قناری  
 لهم عصاة منقشة الحجاة زور کف ایشان را حق بود که در آن  
 نبی نبی از برای ایشان ساخت و دارای پرشیده باشد عجرات آن که مردم  
 بر وی آن اند حله ان منهم بالمدينة عصبه مدین انفا  
 من اللیة مکرر از ایشان که در وی در مدینه طبعه ان است کنند که در آن  
 لا غرر موزل اند با و یکصد نود و بیست از آن س از شد نهادهای زکوة و قط آن  
 قلعة زوار یسوی ان زوارا من الصنع والعقار والاضاه  
 و آن کرده قبل و اند که است زوار ایشان که زکوة از ایشان می باشند  
 وضع و عقلم و در حصار غی ز طبرند لهم کل يوم تربة بستانج توة  
 فی حر الارض منقراة زوار ایشان هر روز یکت خوابگاه  
 ایشان و تشرلی که بر نده و در اطراف زمین در آن لک و نور ایشان از بیم  
 جدا می باشند تکبلا والسین جوارهم ولا تعطلهم  
 الحجاة و محو درستی کند ایشان را شدت سزوات و کرم نمی نده  
 ایشان را در آن نهادهای شش لایحه منقذت نمودن ایشان و سارا و قد  
 کاد منهم بالحق از ارضه مفاد بر بخارون فی الاویة و بود  
 از ایشان در غی ز و ارض او نهادهای بسیار بر کفار بود و کوشنده  
 و ان عزوات شدید و امر غلیبه علی امیر المؤمنین و در خط کرام



سوا فوالعالمی در حیات و شخص علی امیر المؤمنین است قسید  
 دنیا کنند باشند در درجه اول و در حیات خود را از همه متقی و الدنیا  
 الخالدی و سادات اهل انوار و این  
 بر خفته و جوانان اند بوی بهت و سادات صاحبان عقید  
 و اولاد و مهند علی لم تزل المدینات و اوجه نصیحتی  
 الامسار و الظلماء که می اند که زیارت نمی کنند ایشان  
 که در نوب و روی ایشان روی های می باشد که می در خند و در سر برده  
 و در کمال اذ و در اخلاص بسم الله الفناء مساجد و الخیر  
 الغناء و چون در در خند بر لواران با نیرنگی بر نشانی از در خند و  
 چون در در خند و در خرات غلبه فان فخر و پروما اتی احمد  
 و جیسر و الفان و السوراة پس اگر بخوانند در روزی قویانند  
 ذکر می نمایند محمد و حسن و قرآن و برای قرآن را مانده قوی نمایند و  
 عد و علیا و الناف و العلی و فاطمة الزهرا خیرا و می نمایند  
 علی را که صاحب شایسته است و صاحب عزت و ذکر می کنند قاصد  
 و هر که که بقرن زمان عالم است و حسن و العباس و الدین و العلی  
 و حمیرا الطیار فی الحجاز و ذکر می کنند حمزه و عباس را که صاحب این  
 و قوی هستند و ذکر می کنند حمزه را که طیاران هستند و در حیات  
 اولیک لا مطلق چند و خرد با ستمت من قوی و من تدوا  
 ایشان این کرده را می آورند در مقام خیر و آنکه ذکر می کنند بر سر کرده  
 دیگر که

و نمیکند که در زیادت که در اعتقاد نکرده اند و در قدرات  
 ستمت تم عنهم و عد بها و ستمت من الفخر و الفخر و زود  
 که ستمت نموده و بر کرم و در حق ایشان است با و بر کرم و در حق ایشان  
 هم منعم و الا باع من احد حق هم و هم زکوا لاتباء و هم شناه  
 و بر کرم و در خیر که در داند ابرار از داند که در حق خود را و این را که  
 فرزند ایشان را و در مقام نفقه در آورند و هم عدل و عن  
 محل یسعم جادت علی الفداء و بر کرم و در ستمت ایشان را که  
 مدافعت می برای و از دشمنی محمد علی در عید و در ستمت ایشان را که  
 و انع بر و ولیم ضوالی محمد ابوالحسن الفراج للنفرة و لی  
 برادرانی که محمد باشد و کنیه بنجاب و بر کرم است که در ستمت دهند  
 است زود رفتنهای مهاک ملائک فی الالبی فانتم اذنا  
 مادام و اهل ثناء و در در مقام حوزا از آل می ستمت ایشان  
 باشد و جایی من در اول عید است می باشند و خیر منم و شد استی  
 علی فل مال خیر الفخر و خیر ستمت ایشان را از داند نفس خیر  
 بر ستمت ایشان را که در داند و در کندی و فاند فبذات الهم بالوقت صلا  
 و فاند و ستمت نفس طایفا لولا و داند و خیر محبت صادق خود را بر  
 ایشان نفس خود را نسیم نمود زود می طوع و رغبت از برای ادبی خود  
 فبارت زود و خیر هوای بصیرة و زود جهم باری و خیر ستمت ایشان  
 صدای من زیاد کردن بجهت من در فوق و محبت که در ستمت ایشان را که



زبانه کردن این بختی که در حیات من سببکم مانع  
 الله واکب ومانع قهر علی الشجرة زودست یکیم یه  
 حج کند از برای خدا سرور و داد بکند ز غایت قهری رشتات وانی لولا  
 وقال مدوهم وانی لمخروک لعل جوده بدستیک برانه در  
 ایشتم و دشمن دلام مدوی ایشان دمن برانه مخروم از برای طول زندگانی  
 خود بعد از ایشان بنفعی انهم من کبول وقبة لفلک مناه اولحل زبا  
 صای من باورندای هر دو حال شکا که مسدود بودند از برای ملک ایران ملک  
 زخم و لا فخل لیا قبال لوج حملوها فاعلمتم منهن بالذباة واز برای  
 قویون برت ایشان با فراموشی برساند بر شامای کردی ایشان از دشمنان ایشان  
 احب بقی الرحم من اجل حکم واجر نیک ز جوی دنیا دست دلام در خود  
 انکه ادبیت شمار آورد و در که بکنم از پیش نردن بادن خود و خزان خود اگر  
 دست شمار داشته باشند و انکم حکم مخافه کاسخ غنبد اهل الخیر  
 و پنهان بیدارم محبت خود نسبت به از خوف دشمن و مدد و سعادتی که غیر  
 مراقب باشد و این در محبت شما فایز بکنم و خود می بیدار فدا  
 للشکاک و الحمد لله من ریختم که کن در محبت ایشان بخیر و نیک  
 خود که زبان آن رسیده که انک خود از روی دوزخ و دمه مانند و ان  
 لقد فشتا دنیا و اقام سعیدها وانی لا ارجو الا من یوم و فاة تخف من زمان  
 که دشمنان دین در دوزخ و دنیا را می عمل آن دیکن من امید در دین که من  
 در روز وفات خود الم تراخی صد پیش حجه اروح و الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله ابانی منی که من دست سی سال است که حج عمری آوردم و شکر  
 در این دست و مال انکه حسرتی من و اوست و ایضا می برد و او می شکر  
 فی جهرهم متعسلا و ایدیم من فیه صفا فی غنم بل که محض ایشان  
 و زبیر ایشان فیمت می رود و دشمنی ایشان از خود فایز و کف ادا  
 وی مرجوی فی و الجواهی امته اهل الکفر و اللعنات و کفر  
 غنم از غنی که در دین من است و به شدت غنی که من است که اهل کفر و لعنت  
 رشتای مدتی شده اند و الی یاد فی محرم مصونه و الی رسول الله  
 آل زبیر و در خود و قصه مضبوط می باشند و الی رسول الله  
 و بس در بیان با یک دوست ایشان است سببکم مانع  
 الانی شارق و نادامادی الخیر بالصلوة که بکنم برای  
 مادر بیکه در خنده از اقی بر آید و مادر بیکه مؤذن از آن که بیکه نماز  
 و ما طلعت شمس و جان عربها و اللیل ابلکم و الحمد لله در  
 بکنم برای ایشان مادر بیکه رقب طریح به نزدیک شود و دست خود  
 و درش بر آن بکنم و در صحیحته ایشان یک از دیده می نامد و یاد  
 رسول الله ابحی بلفنا و الی یاد شکر الحجة و انهای الی الی  
 مسجند در مسجد خراب در ایران مانند ضوای فی آب و ان  
 ساکن می باشند در محرابی زینهار و الی رسول الله ند فی نورهم  
 و بید و بید الحجة و از طریای آل رسول خدی روان باشد و الی زبیر  
 شده و بر سیده شوند در محراب و الی رسول الله بکنم و الحمد لله



آمن السراة ورحم ال برل فدار اما سري ميرند وال زنا و کمال غم  
 ادا او ورايد والي وريم افاع لانا و منقبضا و چون  
 از اين باقی بکشد و ستهای خود را در از می کشند بوی فاعل خود  
 است که آن ستهای سده است و با فاعل خود زنده باطل خود  
 فلولا الذي اوجوه في اليوم او غدا قطع قلبي اثم قطعاه بر  
 آنچه را امید دارم امروز با فردا از روز قلم ایشان هر آینه باور  
 دل من از تاثیر حرات و صافی که در ایشان در و شده است باز که  
 می شکانت دل من از تاثیر مهتاب در و شده و رشان لذت وای حشر  
 که چرا ای بی خن نردن نردنم باری ایشان نزد خروج امام لاحال خارج  
 بگویم اسم الله والبرکاة و امید من می هر شدن است که در خروج  
 خواهد بود که نام خزا و بود برسم خدا و رکات بود پیر خفا کل و با  
 ظل و بخیر علی الاحسان و النقااة ترید و در امر حق و باطل  
 و عوی سید و بس ل خود و جهان و بید فبا نفس طبعی ام با نفس  
 فاشی فی صدر صد کل ما هواه من وی نفس من شاد و شریانی  
 من بشارت با نور اگر هر چه اند و است بعد خزا و بود و لا اله الا الله  
 مدله اخوانی کافی بهای فدا و است بسنا و خروج کن از این  
 زمان جور که کو ای می نم آن بریت را که از این گرفته است مقوی  
 فان قریب ال رحمن من قلله مکه و اخو من جری وقت و فاه ای  
 اگر خداوند از من نزدیک کرد از این مدت مرا اینی زمان قایم را  
 اذکر

در خود است عمر مراد وقت و فاه مراد در که نمود زمان  
 شفت و لم اترك لنفسی غصه و رویت صبر من صلی و فاه  
 هر آینه شفا خودم یافت بجهت غصه نفس خود که از خواهم کوز و برسم  
 از خود ایشان بر روز نیره خود افانی من از من بر و بجهت حیره لک  
 الف و صی غیر نیاه بدستیک از خداوند از من بسبب غم  
 امید دارم که زنده کافی غیر شطی من که است فی و در شرف خود  
 عسی الله ان یرتاح للخلی انه الی کل قم ما تم اللخطاة  
 زود است که خدا و رحم خود را شل این خلق کند و کفرت را بر نرد  
 بدستیک حق تعالی بدو می باشد نظای غیر در و فاه قلت عرفا  
 انکرو و منکر و غطوا علی تحقیقی بالشهادة بر از من مودنی را  
 بعد و ف ایشان کفنی از کار می کشند به کلمات بخود می کشند  
 بر تحقیق شهادت خدی فاعل نفس و اما عن جد لهم کفانی ما  
 من العبد نفس من از وی انفا فی آنها از عدال نمودن ایشان را  
 کفایت می کند مرا آنکه من بسید است از شکهای زان با از غم  
 که از ایشان بکرم احادی نقل الصم من مستقرها و است  
 اجمار من الصلوة چون در عدال بی انفا فی ایشان را خطه علم  
 عدال ایشان نمرد و این می خیم که شنیدن کلام ایشان نمرد و نقل  
 از مستقر خود و شنوا بندن با ایشان مانند شنوا بندن صورت بسکی  
 بسیار سخت است و می توان بجهت این است معنی دیگری که در حسی



منهم ان ابو بصير قد روى في القصة في الهواة من كتاب  
 في كذا آية نه ان بن مرید که بر کرم در احبت کرم غم که کرد  
 می ناید و سینه در آن من غم نایز لم یقتفع محاند تمیل بکلا  
 هو الشهورات و ان غم نایز است از طاحله نمودن عارف  
 و امام حق که کسی متفع نموده از دلب شدت تقه و از طاحله نمودن  
 مساند و امام باطلی که میل می کند ابر او در سبب اینکه او متفع می شود  
 نف نایز حرکت می کند مانند بالاضلاع قد ضاع و عیال  
 لاجل من شدت الضغبات که بر نظر می کنی و ضلوعهای  
 شده است نه شدت ناله های شش بار سبب دوست آن معاندین  
 غدار و عدم نهف و شش باطل غم آید اظهار صلوات الله علیه  
 افکار و مقول است از دین که چون رسیدم در حق خراش قدس  
 خودم در سبب ایا محبت من تلاوت و مشرک و حق مغفرت الحاة  
 اری بهم فی غیرهم منقضا و اید بهم من فیهم صلا علی ابرار  
 الرضا و قال صدقت باخرای منی چون دوست را خواندم خیر است  
 و زود دوست کفنی ای خواهی چون رسیدم به این شهر اذ او  
 را الی ازمهم الکفای الا و ان منقضات من حضرت شروع کرد  
 به نهی خود ابرام زدن و میفرمود اجل والله منقضات منی  
 و آنکه که دستهای بسته شده است و چون به این شهر رسیدم لقد  
 خفت فی الدنیا و انام منعیها و انی لا رجوا الا من یوم و خانی و خدی  
 آمین

آمین الله یوم الفرج الا کبر منی فدارا کتمه در روز فرج  
 و چون رسیدم به این قول و قریه بغداد و نفس و کینه قضایا  
 و حق العرفات و یخواید در این موقع دوست ای ق نام که بوده  
 باشد به این دوست تمام قیده را عرض کردم می ای فرزند رسول خدا  
 انکفرت زمره و قریه بطوس بالرها من مصیبة نوقد بالاشیاء  
 المحرفات الی الخیر حتی یبعث الله قال الصبح غنا اللهم و الکرم  
 و میل میگوید کفتم به این رسول الله این قبر که در کسرت قبر کیت نهفت  
 بر منست و منقعی نموده ایام و دلیالی تا بر کس طوس محل تردد و شیده من زود  
 من نزد آگاه من بخش بر کس که زیارت کند بر او غریب من بطوس باشد  
 با من در در زمین در در قیامت و کن ایام او از زنده می شود و میل میگوید چون  
 رسیدم در قیده خود بقول خرد خردج امام لایح الخارح بقوم علی اسم الله  
 و البوابة بمنزلة کل شیء و باطل و محرمی علی النقاء و النقاء بکی الرضا  
 بهار شد بدانی چون حضرت بن دوست را شنید بسیار است  
 بعد از خود را با کفست و کفست یا خردی منظر نموده است روح القدس را  
 و به این دوست پس آید ای که این گویم و در به ام زان نام خواهد  
 شد عرض کردم نه ای مولای من مگر نه اینکه من شنیده ام که او می از شافرج  
 خواهد نمود و زمین را از ف و پاک خواهد کرد و بر از عدل خواهد نمود پس حضرت  
 فرمود ای و میل امام بعد از من محمد است پس من و بعد از محمد فرزند علی است  
 و بعد از علی فرزند او حسن است و بعد از حسن فرزند او محبت قائم است که خط کشیده



شده است در غیب اگر او باقی نماند از دنیا که یک روز بر آید در آن روزی که  
 حق تعالی آن روز را آید آنکه آن محبت را پروی آورد و در کند زمین را از غلبه چنگ  
 پر شده است در جور امانه بی ظرور او پس خبر است از دست ظلم و ستم خرد  
 مردم از بد پیش از آید و او از می که از حضرت رسولی سرال شده از زمان خروج  
 قائم از دنیا که از حضرت زمو مثل او مثل است است که روز قیامت  
 که طاعت است وقت او که در نزد خدا سبک است آن است در آسمانها  
 و زمین ما دارد و می شود که گمان در نزد وی غفلت بعد از حضرت روحانی  
 و بعد از زمو در میان خود پیش و خود داخل خانه شده بعد از غمی خادم  
 آمد صد و بیار و غمی که بوزن صد مثقال شربت طلبه عمل داد گفت بر ملا می  
 بگوید این را از نفع خود قرار داده و عمل گفت و آن که من بجهت عازیه نیامده ام  
 و این قصیده را از نفع ام برای طبع آنکه چیزی من رسد و آن را با هم رد نمود  
 خادم گفت توقع من نیست که از حضرت پراهم لذت های خود عطا نماید بلکه  
 تبرک قائم و شرافت آن را آورده ام چون خادم رسالت و عمل را رسانید حضرت  
 بر این بیزی و قائم که بکنس آن غنیمت بود بجهت و عمل فرستاد و خادم فرمود و عمل خود که  
 بهمان راهم رو کن که زود است به آن محتاج شوی و حضرت فرمود این را از این  
 را احتیاط من که من در این پراهم هزار نش و هر شی هزار گفت تا خواند  
 و در این پراهم هزار ختم فرمال کرده ام و فرمود بعد از شرفم بود که متعجب خوانی  
 و در این شهر این قصیده را بر اعدا خوانی تا من ترا از غم بر خوانم آن را چون  
 خبر قصیده با من رسید و عمل را طلبه و روزی من رسید بعد گفت ای  
 ای خدایا

خود قصیده مداد سبک آن است من تلاوت را و عمل گفت نیت روزی  
 یا امیر المؤمنین یا مومن صلواتم خود گفت یا خدام و هر کس او احسن آن است  
 در خدا را ساقی گذشت که از حضرت آمد مأمور عمل کرد یا امیر المؤمنین  
 فرمود از عمل مدارس آیات در جواب گفت از انبیا هم فر حضرت انام  
 به عمل فرمود و بعد از آن برای امیر المؤمنین و عمل بگوید پس من شروع کردم  
 و خواندن این قصیده مأمور تحقیق نمود و پنجاه هزار در هم من عازیه دارد  
 حضرت امیر المؤمنین پنجاه هزار در هم عازیه و حضرت زمو و شرف طبعی عطا کرد  
 این را احتیاط من که خود کس خوابی نموده آن شرف خود است که خوب بود  
 بآن آب باران و شرفه می شود در ظرفها و زود است فضل من پس روزی که  
 بود من مکه نمود و مرا برادر که در پیاری زد و اگر که در من بود و روزی که فرمود  
 مطهر در پیش فری داشت و انصار من عطا نمود و مرا از مطهر شربت از ششم  
 که سب آن و غفلت می کند شخص خود را از باران چون مطهر را من داد خود  
 آن را که بعد بر و خطب نمود و پرسید گفت آن مطهر پرسیده را تو عمل کردم  
 بجهت آنکه آن مطهر از این بود که پرسیده ام و من در قیمت شش و شصت مثقال  
 داد و نفسم را می نمود و حق آن نشد پس مرا حجت نمودم به جانب عراق باده شد  
 چون بیان تو را آن رسیدم اگر او پرسید و من که گفته و ما را الهامی باران  
 و احوالی را از حضرت شد و آن روز با رانی بود و در بدن من یک پیر  
 کند بر و بسیار شرف من بجهت پراهم و شرف بود که حضرت انام را با هم گفت که بود  
 در قول از حضرت فرمود که کی از آن اگر او در زوار بودم که به آن سب زود کرد



که زور بستی داد و بد و مطر پوشیده و زرد یک سینه بد و مطر  
 رفت و در این قعده مرا می خواندند و اس است صفت من خداست که  
 می کند و در خبر دیگر است که آن مال را قیمت می کردند که از آن در آن  
 از قعده این شراری خواندند ادای قسم می فرمودم منتظران و این هم  
 قسم صغیر بود چون من دیدم آن مرد این شر را نخواهد کرد که می کند نجیب کردم  
 که زور می کرد که شیشه است پس بطبع بر این و شیشه آن دم و زور از زورم  
 و گفتم ای سید من این قعده را قیمت در جواب من گفت دای و زور را  
 این قعده چه را گفتم پس سید من سبی دارد که ترا خبر خواهم داد و آن در وقت  
 حاجت این قعده مشهور و زور است که کسی اورا نشاند گفتم هم او صحت  
 گفت و من پس می شناسم آن محمد خدا و او را جزای خبر داد پس من به او گفتم و  
 ای سید من منم و من و حاجت این قعده من ستم گفت و می بر تو می گوی گفتم  
 امر من مشهور است که این پس زور و صحت از او می تواند آورد و از آن خبر  
 که نیست و عمل فراخی و در خبر دیگر است که نزد وقت من را این زور و آن که بر  
 سر می ناز می کرد و آن شیشه خبر کرد آن را من زور و من و بعد از گفت و می  
 گفت می گفت که آن قعده را پس و عمل قعده را خواند پس از زور و می تواند  
 ناکرده و دو کج از قافله بوده بودند و زور و آن را بر سر که در آن مکان  
 پس همه اهل آن خود کس با آن برکت بر این و شیشه از حضرت و علی بن  
 میگوید چون وفات پدرم رسید و من از او متغیر شد و زبان او بسته گویید و  
 او بسیار گشت و زور یک بود پس بنا بر این است که از زور است که پدرم قعده را

سه روز پدرم را در خواب دیدم که جبهه می پوشیده و دکلده می شد  
 سرش است پس به او گفتم ای پدر حق تعالی تو چه کرده زور گفت ای  
 زور من آنچه را دیدی از بسیاری دوستی زبان این بود که من شریک  
 می کردم در دار دنیا و بهمن گوی که دیدی این پدرم را که دهم بر سر خدا  
 با جبهه می پوشیده و دکلده می شد چون نظر از حضرت من افتاد و زور و دست  
 نوی و عمل گفت و حق که با پدرم است که گفت بخوان قول خود را که در  
 اولاد من گفته من این کلام خود را خواندم که لا اضرک الله تسبیح  
 ان ضحکت و آل احمد یطعمون قد قهر و ان شاء الله خداوند  
 روزگار را اگر روزگار بخندد و حال آنکه آل محمد مطعم من باشد مشهور است  
 لغو این غفله را هم گانم قد جنوا ما الیس یقتضی را ندیده و نماند  
 و من با خوف خود ایشان را از خانه های خود بردن کرده اند که ایشان خجسته  
 کرده اند که آن خجسته از زور و زور حضرت زور است پس می گفتم  
 پس جبهه می پوشیده و این علی زور و این همان جبهه است که من پوشیده و ام  
 و آن میگوید در بعضی از روایات وارد شده است که آن زور را  
 که حضرت امام رضا در مدینه ام حب و زور را چه او زور و زور  
 و یک دختر و یک زور که آن فضل بر نام زور امام محمد تقی خود در فتنه زور را  
 برکت و زور و زور است که روزی بهرم شکر از زور و جبهه می پوشیده  
 عود زور و طغیان چه در آنجا جمع بودند بهمن او را شکر گفته و زور فضل در  
 جبهه می پوشیده و زور را آن طفل رسید که هر آن زور را نمودی جواب داد



که راه دهنی دارد و دیگر آنکه گاهی بیست و ششم باعث فرار شبهه مآل  
 از کلام آنحضرت داشت و گذشت وقتی که در شمار بار خود را رسانده بود  
 مایه کربک در مقام دست مآل مایه را در دست گرفته و در دهنش گذاشت  
 در همان کرم عبور نمود و طفل را بدین جهت به باز همان طفل فرمود  
 حضرت در بی خود باقی ماند مآل پیش که در حضرت سرل نمود  
 شد من حضرت حضرت مطلق السورل فرمود ان الله تعالى خلق  
 بمشقة في محرقه ته سمك هذا تصيد هذا صفر الملك فمحم  
 بها سلة النوة فاهش من ذلك المأمون وقال له من  
 انت فقالنا محمد بن علي الرضا كان عمره في ذلك الوقت احدى  
 عشر سنة وقيل عشر انزل موم عن فرسه وقيل واسد وقيل  
 له ثم روجه لينة ام الفضل **رخ** گوید همین آن حضرت روزه افروخته بود  
 خود را بباریک آنحضرت در وقت شهادت دست و پایی نداشت و آن  
 جبهه به لذت داشت آنروز روزه در فرجش افتاد و که از بعضی آن اهل علم  
 معقم تنگ آمده او را پهلوی نموده و در کوهها نهدی کرده تا بنگه  
 بکشت یک او را پاره نموده و در کوهها نهدی **تجرب** این است  
 و چون زمانی از این مقدمه منی قری عهده ولایتی ولی عهدی افروخته  
 باران در آن احوالی از خطه تروکم گشت و قیامت باران برپا شد  
 بود که با بانه خاک شده بعضی از معصیان آنحضرت خان کفر می  
 کردند که نزد قسیر امام رضا و پیغمبر شده تا بران بر قطع گشته  
 می

سحر کلمه بگوشت مآل رسید بر او در روز شنبان او قوی گشت  
 آنحضرت در آمد و عرض کرد که باران در این احوال قطع شده است  
 دارم که دهنش را بدهم و او را بران عمل نماید که مزاجش را  
 در ختم گرداند و آنروز آنکس او را قبول فرموده مآل عرض کرد در  
 دهنش بناید حضرت فرمودند روزه نشد دعا خواهم کرد بیهوش  
 بگذشته بدم را در خواب دیدم با خباب میرا که منی علی علیه السلام  
 فرمودند ای فرزند روزه نشد اینطوری باش و در آن روز دهنش بناید که  
 خباب آنکس آمدت باران عمل نماید این را فرموده آنکس  
 آمدت بنماید است و از آن خبری که انعامی نیست تا آنکه بباران  
 فضل زرباش معلوم شود پس چون روزه نشد آن غرضید سپهر و است  
 از افاق و لایت مرد و بخواهند و طلب باران نموده بعد از آن  
 زینت کرسی و عرش روی عرش بنمونه و در بی خود قرار گرفت  
 و زبان بجهوشای الهی گشوده و دست رهنمای بدرگاه تعالی بلند کرده  
 الهی تر آن خداوندی هستی عظیم کرده حق ما اهل بیت را پس مردمان بود  
 جسته بودی ما چنانکه امر خودی را میدادند فضل و رحمت تو را و تو را  
 حق و نعمت تو را پس بر او بختان را با باران خود را و بندگان  
 باران به از انصراف مردمان از این مکان باشد تا رسیدن ایشان  
 بنازل خود را را دی میگوید بخی آن خداوندی که بهوش گرداند و خود را  
 به پیغمبری دیدم که با او در باران در مدح طایفه هر شد و مردمان از آنجا در حرکت



که بپیش خود را نه مردمانند که بار بار ایشان را از خانه حضرت  
 ای مردمان در جای خود حرکت نماید که هر سال این کار را بجا  
 شد فرموده است بعد از گذشتن آن در اردیبهشت ماه از حضرت  
 آن روز در حرکت آمدند حضرت فرمودند در مکان خود فرار کرد که قاتی  
 در فی الدنیا ای بر بجهت مکان ارسال داشته باری بایست گفت تا در  
 گذشت حضرت هر یکی را بجهت یک مکان نام بردند تا در یازدهم حضرت از  
 خداوند این امر را بجهت این مدافعی و جوشی و حوالی این ولایت متفرق نموده و این  
 در هم خنجر در سمت اترس شامی باشد تا شام نازل خود برسد در آن وقت  
 بر شام خود باری بعد از آن گفتند که عرشه بر زور آمده و مردم چون مالک  
 فرمود آن مادی سبب را گرفته در دونه که در نه چون نازل خود نزدیک شدند  
 باران ببارید باری کرد و در بکت کلام می نظام باران ماضی باری در جمع  
 حوضها که در دایره او ایها بر آب شد پس از قطع باران مردم که متعجب  
 آمدند فرمود ای مردم از خدا ترسید و از معصیت جنبانید و بپوشانید  
 حقیقی که تا عطل زنده است از خود دور نمایند بسبب مادی و گمان که عطل  
 آن باشند که سکن نیست و در ایامی او در بخت را بر عطل شافیه و نصایح و غیره  
 راه و است ولایت فرمودند و از جناب امام محمد تقی بردست که بعد از نزول  
 باران معاندین و عاصیان و کاینکه خیر نباشند و بعد از آن مأمون فقیر شد  
 شود از راه حبه و عداوت بان لعین و آن یعنی مأمون گفته که این سبب نزدیک  
 که این تراخت عظیم نبی خلافت است از اولاد عباس برود و بعد از اولاد عباس  
 مملکت

شد و به اولاد عباس تبریک را گاه است نمودی بر هر خود بسبب این شخص  
 امر و این شخص را کشتن شده بود پس او را بجز مرتبه و کار نمودی و پخته  
 دنیا از فضل و کرامت او بسبب باریدن باران مأمون مملکت در جواب  
 گفت نباید در دم این شخص را بکشته خلافت من عهده دادم و در خلافت  
 بعد از او استقلال نماید لکن باری و حال از دست زنده و یک مرتبه می نام  
 و در افواج می نام کم کم در تنبلی او بگوشم که دفع مرتبه او در زور مردم کم شود مرتبه  
 در زور عت جانی کمان نماید که او قاتل این شعب غصه نیست مأمون  
 گفت هیچ چیز دوست تر از من نیست حمید گفت عیال و طرف است  
 خود را جمع تا حضور فقیر و دشمنان و قضاة تا اینکه ظاهر نام نقص او را در  
 حضور ایشان پس مأمون مملکت جمع مردم را در مجلس سبسی فرمود و خود در صدر  
 مجلس نشست و حضرت امام رضا در پیش روی خود نشاند و در مجلس محمود  
 در کلمات آنروز بود و زبان به زبانی می نمود گفت مردم از تو خفا  
 غریبه نقل می نمایند بسیار اصراف در مرتبه تو می کنند نفی که از انقضای می دهند  
 بر جمع خلایق روی زمین و بارانی که قادر بر تعالی هست بر مفضل فرموده از همه  
 زخمی نمایند و از یک ربه المرحوم مأمون نیست که ترخیص دارد و بر جمع خلایق  
 و نیز از روی خود فرموده و به این حال چرا منع نمی کنی در وضع گمان با آن  
 از ذلالت و در آن وقت آن منع علم و قاری به آن مستوجب عقوبت خداوند  
 خدا گفت چرا منع نمی کنی حقوق خداوند را هر چه در دهنده از نعمتهای الهیه  
 بر زبان عطل فرموده و آنرا بیک مأمون را در جای خود نشاند و بیک مملکت



حضرت یوسف صدیق علیه السلام را در بی خودی نشاندند و از آن  
 آن را سیاه و زبانه خود را بر زوای کتف و شانه خود نهادند که  
 پرده کهنه در پیش اندر طعنه بیکان بر روی او با به گفت ای سرور  
 از خود تکیه نمودی معنی با بر آن که اکتفا می یاری بود و معنی  
 در آن آن بود و آن را از معجزات و کرامات خود قرار داده و خدای  
 بکنی معجزه بر این هم قبل از حق علیه السلام را آورده که چهار مرغ را در بر  
 گوید و چهار حصه کرده و هر حصه در سر کوی کند شسته آرد و از او نصرت  
 کما که احدیت هر مرغی از جای خود جسته نموده با سر خود بکشد آن مرغ را  
 داری امرنا به این و شتر که خیفه را او بکشد آرد و باین حرف از دین امر خود  
 معلوم در آن در باین غضب الهی بگوشت کند و امر را در صورت شتر و مرد  
 که این ناپاک را در این مجلس بکشد نماید و از لغو نیست باطن گفتند  
 زنده شد و چنین در میان مجلس نموده آن ناپاک را نقطه قطعه کرده گوشت  
 و استخوان و خون او را آشامید و باین فروع عمل کردند و ادلی آنکه امر را  
 که نامش بود را هم مثل این بادی و خودش معصوم سازم از این قول تا چون  
 به امرش گشته حضرت فرمودند طلب صبر نموده بر برداری تا چون  
 به پیش آمده باز آن و شتر همان حرف پیش را مودق و شتر حضرت  
 فرمودند پاکت باشد و در این زنده که او تندی است که باید که آورده  
 و شتر عرض نمودند حکیم حضرت فرمودند بر گردید بیکان و علی خودی بکشد آن  
 بر روی به بشاره و گفت آن و شتر صورت علی خود شده تا چون  
 معلوم

محمد بن محمد اندی را که از شریعت کفایت کرده و به پنجاب از در علم  
 و دانش عظمی بود و این رسول الله این و عجز از حدت ستم ختمی است بوده  
 و بعد از آن متعلق به اعداد و اشیاء بوده و هرگاه خواسته باشید باقی بماند  
 شما فراموشیدم آن حضرت فرمودند هرگاه خواسته باشیم با تو منظره غمی تمام دراز  
 ستر می کنیم زیرا تا در حال این عظیم فرموده است از اطلعت در آن  
 برداری سایر حقوق خود در آنچه دیدی از اطلعت آن دیگر هر آنکه چنان  
 می آید زبانه نموده هر بای خود را از برای قضا و قدر تدریس است که با  
 آن تدبیرات ظاهر شود و امر خود است که اعتراف کنیم با تو و اطمینان  
 آنکه را اظهار نمودم در این شرح نیمه یوسف صدیق علیه السلام بر دست فرمود  
 بود و چنین امر خود بود **در بیان سیدنا ابی طالب** از آن بزرگان  
 عالمیان نقل نموده اند که از آنجا نیست شیخ قصص در کتاب می آید  
 نموده اند از شیخ ابوالفضل محمد بن علی شاه دوازده نفری که او را استادی  
 خود سید سلام نقل کرده نزدیک علی بن موسی الرضا بودم که مردم در کارهای  
 حرف می کردند بعضی می گفتند که او صلاح است اما من می دانم که بد را  
 وقت می گذرد که او را از مسجد خود فاخته آنکه پیش او رفتم و سخن کردم پس  
 شنیدم از هر کس که او را آن گشته بود که مکلف است امام می آید  
 همه خلایق و بد بشنید که آن حضرت مسجد ندیده رفت و دو بار با وجود باری  
 مسجد بدو سلام می کردند و سخن گفتند **در بیان سیدنا ابی طالب** که شیخ خود را  
 در نقوش معجزات با خدا خود از فضل هر راسخ و دیندار نموده که او گفت



مسجدی هر دو را کشیدند و در آن شب بر سر من بود و جب را طبله  
 گفت بود و بدی علی بن موسی که سید اولاد علی است آمد و گفته بود که  
 که محل درنده گان است اندر خانه حب اشاره جب زنه و حضرت  
 از زندان هر دو آمده و در مکان درنده گان برده و در آن کثرت  
 داخل آنجا نموده بعد از آن شب بر سر آمد هر دو را کشیدند و در خواب  
 هر دو کی دیده اند و در خواب به ارشد جب را طبله گفت بود و بدی  
 علی بن موسی که درنده گان با او چه کردند جب آمد در محل درنده گان  
 و در آن کثرت در خانه است و جمع درنده گان دید که در جمع شده اند و جب  
 بر کشته خبر هر دو را داده خود هر دو به اتفاق جب آمده و حضرت را  
 در خانه دید بعد از آن مجروح حضرت را هر دو آورده و حضرت را هر دو  
 خدمت آن حضرت داده اند **بنده** و در آن شب که در آن شب در محفل با سنان  
 خود از عمارین زید گفت با من علی بن موسی سخت رنجور بود که حضرت امام  
 به عیادت آورده تا من را از آن حضرت جویا شد که هر دو من نزد یک شده است  
 در جواب فرمودند تو نمی بینی که در قیامی من شعله نوری و دودی تو را می کشد  
 و در هر به آن نوری در من بخورانی و من پیش خود بنده ای تا من گفت حاجت  
 و کلام این سنان و قیام شود حضرت فرمودند بخور ای که آنکه گفت می زانم که من  
**در آن شب** در همان گاه که از موسی بن هرون روایت می کند که گفت آن شب حضرت  
 رضاء علیه السلام در مدینه که نظر می کرد به رستم و منور بود که گاهی منم هر شبه را آورد  
 رده اند و در آن شب رازده اند و همان طور بود که حضرت فرموده بود و **بنده**  
 سنان و قیام

شیخ در انصاری روایت کرده اند می بین لب را گفت داخل حضرت  
 شد بعد از آن وقت که طمعه بهم رسیدم از آن حضرت حرفی که میانه  
 من و پدرش بود در جواب فرمودند می بین لب را گفت فدیست ثم کدسم  
 این یعنی بود در طغولیت در کثرت می خطب می کردند حضرت ثم فرمودند  
**بنده** شیخ در انصاری و این باب در کتاب عیون با سنان خود روایت  
 کرده اند از عبد الرحمن ابن ابی بکر ان صفوان بن یحیی که سنان را  
 حسین بن قبا که اندک بکرم خدمت حضرت امام رسد بعد از آن که گفت  
 بر حضرت داخل شد گفت امام شما منی در جواب فرمودند می حسین بن قبا  
 در جواب گفت فدای او که می گویم تو امام هستی بعد از آن سنان را انداخته و با  
 ایشان زمین را می داد پس آن حضرت سنان را که را بندگان فرمودند از  
 کجا بر من معلوم شد که من امام ششم را گفت از برای ما روایت کرده اند که امام  
 عقیق می باشد حضرت دوباره بر سر او ایستاد و فرمود اول زبانه در طول داد و بعد  
 را به روزه فرمودند می فدای او که بعد از یک سال دیگر خداوند اولاد علی بن موسی را  
 ماه به ماه می شمردم تا اینکه یک سال گذشت حضرت اباجعفر علیه السلام را در آن وقت  
 بود عبد الرحمن گوید حسین بن قبا و پدرم در طرف سنان ده حضرت امام رضاء  
 بود و آن طمعه که گفت خدمت حال تو خدا تو را احسان کرد و اندک بعد از آن  
 آن حضرت همان طریقه را **بنده** فرمودند در باب شیخ در انصاری روایت کرده  
 اند که گفت خدمت حضرت امام رضاء رفتم و عرض نمودم گفت آنم خواهر محمد بن  
 سنانست و می فرماید خداوند اولاد علی که است فرماید فرمودند خداوند



فرزند به تو عطا می نماید در خیال گذرانیدم که یکی را محمد نام نهادم و دیگری را  
 حضرت نظایر انداخته گفت یکی را علی و دیگری را امیر نام نهادم  
 بگو فرسیدم پدر و دختری متولد شده بود و هر دو را بهای طر نام نهادم  
 در مادرم رسیدم که امیر و چو از مودت گفت مادر من امیر نام داشت  
 و **چند** مولانا محمد در یکی در طی مدتی و شیخ در نعلی از حسن بن علی بن محی  
 روایت کرده است که گفت دو جامه داشتم که در وقت احوام بر تن  
 و در حال احوام در روی بنای طرم آمد که ریا در احوام جامه حسن می توان پوشید  
 یا نه آن را گذاشته و جامه دیگر را پوشیده چون بگو رسیدم کنایه چند فری  
 خدمت حضرت فرسادم و فراموش کردم که از آن جامه سئو گفتم و قتی که  
 جواب آمد در آخر کلامه مرقوم فرموده بود در احوام می توان از آن جامه پوشید  
 و باکی نیست **چند** شیخ در نعلی بپندار خود از او روی سیاه نقل فرموده است  
 که مالی نداشت امام موسی علیه السلام مردم پاره از اکران و پاره از کمر که  
 چون سب آن رسیدم فرمودند که اگر کسی بعد از من حاجت این امر از تو  
 خواهد طلبید به از آن وفایت کرد و حضرت امام رفیع علیه السلام فرموده اند که  
 انوار الطیبه من فهمیدم از نزد امام واجب الاتذات است و در حال  
 کتاب روایت کرده است از رضوان مدنی که گفت در فصل ششم  
 بر حضرت امام رفیع آورده داشتم که سوال کنم از قید این امام حنفیه مدنی  
 که او است یا نه پیش از آنکه سوال کنم دست مرا گرفته رسته فرموده فرمودند  
 یا محمد بن آدم عبدالله امام نیست و آنچه سوال داشتم به آنکه من بگویم یکی از فرزند

مجلس کتابخانه مسجد...

برای...

**در** **جلد** شیخ گشت روایت کرده که غمی کنایه با حضرت داشت و آنرا فرمود  
 که در این مجلس ایستاد پیران و دختران و خبر داد پس آنحضرت فرمود  
 با ما صبح **از** **چند** شیخ در نعلی فرمود که مولانا محمد با پسر در یکی درین  
 بگوید و همان کتاب روایت کرده اند از محمد بن عبد الله بن حارث  
 که می گویند که او گشت فرزند من می ماند و در تب بد و نوزاد فرزند من می ماند  
 بودند پس من حاجت کردم و بر حضرت امام رفیع داخل شدم آنحضرت بر  
 من آمد و در حالتیکه انگشت مگردی بسته بود یعنی کلکونا سلام و دست بپوشید  
 را بوسیدم و سوال کردم از پسر چندی بعد از آن شکوه کردم پس او  
 از قاعدن فرزند پسر آنحضرت سر مبارک خود را زیر انگشت و بسته  
 دای کرد و فرمود که همدارم که برگردی و حال آنکه از آن حال که برای  
 تو هست متولد کرد و ولدی بعد از ولدی و تسبیح خوانا بنام او ایام حیره  
 خود بدست بند خداوند عزوجل هر گاه بر آید که دعا کثیرا  
 مستجاب کند می نماید از او او بر همه چیز قادر است راوی گوید  
 که من بعد از حاجت بنزل خود رفتم و اهل بیت خود را که در منزل  
 من بودند حاضر داشتم و متولد شد از او از برای من پسر بچه آورد  
 او را اسم نام کردم بعد از آن بار دیگر باز حاضر شد و از پسر دیگر که او را  
 محمد نامیدم و بابا الحسن کنی کرد اسمیدم و او را هم زنده گذاشت و  
 فریب چهل سال و ابو الحسن بیست و چهار سال بعد از آن هر دو پسر



بودن من بچشم و چون بر گشتم بچنان هر دو بسیار بودند پس زندگانان  
آن دو تا بعد از آمدن من دو ماه بر بیم در اول ماه و بعد در ماه  
دویم و آمدن عیسی بعد از آن دو بر سبکال و بزم رحمت قرآن و صلوات  
و پیش از دعای آنحضرت فرزندان من زیاده بر یک ماه غریب گردید  
**در آنچه شیخ در خصوص دین باجور در آن کتاب است کرده است**  
بن سعد از ابی الحسن الرضا که آنحضرت نظر کردی بر وی مردی را  
ای عباد که وصیت کن با آنچه داده دلدی و مستعد شود برای امری  
که از آن چاره نیست پس چنان شد که آنحضرت فرموده بود در خصوص  
بعد از آن روز مرد **در آنچه شیخ در خصوص گفته که در کتب عامه**  
**روایت شده از معین بن حبیب** شامی که گفت داخل شدم در حجر  
رضا و گفتم که چه بسیار غرض کرده اند مردم در باب تو و عیسی و آنرا  
چه میشود که مرا خبر دهی بچسب که از تو حکایت کنم فرمودند که چه خبر بگو  
گفتم بید و مادر مرزوند که فی قسرت مرده که بر کردی بخانه خود که زنده که کلام فرمود  
بخانه خود رفتم بخدمت آنم که دیدم عیسی زنده اند و ده روز نزد آن  
بودند بعد از آن مردند **در آنچه شیخ در همان کتاب از ابی حمزه بن سهل**  
حضرت رضا روایت کرده که آنحضرت فرمود که دلیل است  
نزد تو چیست که مرا خبر دهی با آنچه در خانه من مخفی است و مرده  
مرزوند کرد آنرا مرزوند من نیز تمسک کن بدانکه آنچه بابت پیچید  
ابد است که زن نزدیک است که مرده است و من او را زنده میگردانم  
و بیکایان

و بیکایان با تو خواهد بود راوی گوید که بخیله آنحضرت گفته بود و آن  
**در آنچه در کتب آنم و بجا روایت کرده است** که از بن مرزوند  
از برادرش که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا در خانه بیک  
در شب پس آنحضرت آنکشان حوذا را بلند کرد پس کباب و مرغ  
روشن شد درینوقت مردی اذن طلبید که در فلان شوی در است  
خود را کشید و از برای آنکه اذن دادند **در آنچه شیخ طوسی** روایت کرده  
که از حسین بن عیسی بن یزید روایت کرده که او گفت داخل شدم بر حضرت  
امام رضا و من در خدمت داخل شدم و دیدم از پدر آنحضرت که  
مسئله سوال کرده بود آنحضرت از شنیدن سؤال مرید فرموده بودند  
از هشتم ساکت شده بودند با خود گفتم بخدمت آنم که هر آینه سوال می نمایم  
حضرت امام رضا را آن مسائل پس اگر جواب دادی بپای من  
این دلیل مرا عیسی بر امامت ابی سئوال نمود و جواب داد  
بمثل جواب پدرش از برای دیدم در پیش مسئله بگوید زیاده نمودند بگوید  
خوف و ادنی و نه حرف باین و از هفتم گفتم ساکت شدند پس چون خوا  
ستم دواع کنم فرمود حضرت عیسی در شعبان ما که اگر کسی میباید از شد  
بلیه و آزار از می پس اگر بعد کنند بر آن می نویسند حق تعالی برای او  
قنات هر از شهید با خود گفتم از روی تعجب که در شب این سخن  
مقام ذکر می نمود پس چون بیرون آمدم در عرض حکایت خود از آنم کرد  
آمد و از آنجا که شدم چون سال آنسیده شد و گفتم بخدمت آنحضرت



اندم هندی در زردی و پانده بود و بوی آن حضرت غمگینم و کفتم  
 ندای تو شوم پای مرا بید کن و پای خدا دراز کردم فرمود که با  
 اندام این پانای صبح خود را بنمای پس چنان پروراند اندم اندک  
 زمانه گذشت که عرق مدتی از آن پروراند و نهایت درویشی  
 شد **چند** شیخ طوسی در کتاب غیبت از صفوان ابن ابراهیم بن یحیی  
 ابن ابی اسرار است کرده که حضرت صفاء فرمود که چه کردی  
 شیخ غمزه بن بزج کفتم نهکند و شکست فرمود طمان میکنی که پدر  
 من زنده است و او امروز شکاکت و بی وفور و اگر بزنده پس معوان گفت  
 در نفس خود کفتم این شکاکت کار میباشم که چه کند بمیرد و فردا بزنده  
 پس بعد از آن غمزه آنقدر ماند و جز رسید که بجای از ایشان که در نزد  
 مرک و غمزه بود میگوشت که او کافر است بر پروردگاری که او را میفرستد  
 صفوان گوید با خود کفتم این تصدیق علی است آن حضرت گفت **نه**  
 صاحب کتاب گفت آنرا در میان بن جعفر جعفری روایت کرده که او گفت  
 اما صفاء بن گفت از برای من بجز باری که این صفت مشتمل بر پند و  
 از اهل مدینه چنان جاریه با ششم خریدم و قیامت را دادم و آنجا برید نزد کفر  
 آوردم پس آن حضرت را از خویش اندام او مرقعه کرد پس اندک زمانه از  
 آن حضرت بود که مولای آن کنیز مرید و دید که میسر و تبیین گفت که بر  
 هیز از حق و در بابی زیرا که مرا پانای ربه زندگانی و خیر و نراست  
 و ابی الحسن در باب آن کنیز گفت که کن که او را بمن فرستد و تبیین

بگوید

بگوید با او کفتم تو برون بیا من جرات میزنم که بگویم آن کنیز را در کن  
 و اندم بگفت آن حضرت پیش از آنکه من استدا کنم فرمود که  
 ای سیمان صاحب کنیز اراده دارد که من کنیز را در کنم کفتم بچند  
 قسم که از من سوال کرد فرمود کنیز را در کن با و قیامت را بگو  
 چنین کردم و چند روز آن کنیز نزد او بود باز مولای آن کنیز من بر  
 حوز و کفشت ندای تو شوم بگو با ابی الحسن که کنیز را قبول کند که من  
 از و منتفع نمی شوم و قدرت ندارم که نزدیک اندم کفتم که کی مراد است  
 آن است که ابتدا آن سخن نزد او نایم سیمان گوید که در فضل  
 رابی الحسن فرمود که ای سیمان صاحب کنیز میخواهد که من کنیز را بگویم  
 و قیامت را با و بدهم کفتم بجا از من سوال نمود گفت ای سیمان کنیز را  
 بگوید قیامت بده با و **چند** شیخ در خصوص با ستادش روایت کرده  
 از محمد بن صدقه در حدیثی که او در فضل شد بر حضرت امام صفاء پس  
 آن حضرت نمود با و حضرت امام امیر المومنین علیه السلام و امام معصومین علیه السلام  
 از با و اولاد خود را **چند** شیخ در خصوص روایت کرده با ستادش  
 از با و فرایک بسیار بود که با پنهانی می نمودیم از حضرت امام صفاء  
 از خود و ما را پس آن حضرت می انداخت که پروراند می انداخت از او و علم  
 می نمود ما را با آن و علم میشد که آن حضرت و انانیت **چند**  
 شیخ صدوق ره در معبرن الاخبار روایت کرده از محمد بن ارم  
 که امیر طلحه بن محمد بن سیمان بن داود بن حسن بن علی ابن بطایط



در ایام بخت با کشت در هنگام که حضرت سیلان اراده خروج داشت  
 بل میت و خیزنه روزی باشم و غیر اینها از قریش نزد او مستح  
 شده بود میت که دو بودند پس آنجا رفت و گفتند که چه بسیار خیرست  
 اگر بفرستی دالی حسن الرضام را طلب کن که با ما بوده باشد عذرین گفت  
 نزد ما الرضام و اور رزمی سلام برسان و بگو تحقیق اهل میت تو  
 جمع شده اند و دولت میدارند که تو باشی تا زحمت کنی پیوسته  
 که تشریف از زانفر مانا مجربین اترم گوید بخدمت حضرت بنم و او  
 در قومه را بود ادای رسالت نمودم فرمود سلام ما را باد و رفت  
 و بگو که چون میت روز بگذرد و تو می آیم پس ایدم و جواب حضرت  
 را رسانیدم بجهت سیلان چون آنجا رسید روز برین امر گذشت و دنیا  
 نام مردی که مقدمه لشکر جودی بود آمده و با ما خجست کرد و گفت  
 حوزیم و درختیم و من باین صوری که زبان ستم ناکاه دیدم مانع  
 مرا نیک میکنند که یابن اترم نگاه کن چون نگاه کردم دید حضرت امام  
 رضام صحت فرمود که میت روز گذشته باین روز **در کتاب**  
 فاطمه روایت کرده روزه رین زید که حضرت رضام را دید و  
 تماس نمودم در باب ششخص که با د جهان ناید حضرت توبه  
 گاهی بمن دادند که با دیدم مرا اترم اند که دوبار بسم الله کنم چون  
 بدر خانه شرف رسید و سر زبیره را کشودم دیدم آن ده دیار را

نکته دیگر

نو کرد پس باز داد و او آنقدر تمام ادلاء یک عیش و تراکشند چون فردا  
 بخدمت حضرت رفتم و عرض کردم که ای فرزند رسول خدا  
 طایفه آن حضرت فرمودند که بای این داده بودم **میت و زحمت**  
 آنقدر محمد را بر دوشیخ محمد خود رضام و محمد بن صفار و رفقا  
 اللذات از احمد بن عمر مدب روایت کرده اند که او گفت  
 که از افراس شنید که نسبت حضرت امام رضا سخنان ناشیست  
 می گفت بلکه اترم دلاوری خریدم و با خود گفتم والله که او را می کشم  
 و در وقتیکه بیرون آید از مسجد حین بدین امر قیام نموده و در آنجا  
 حضرت امام فغان رسید بنم الله اترم من اترم بحق که من بر تو  
 دارم که در آن از افراس بر دلا بدیست که خدا رفته من صفت دادگاه  
**ملازم** **در کتاب** شیخ بهستان خود روایت کرده از ابی القاسم عقیق  
 از ابی القاسم بن مرثی که گفت ابو الحسن بن رضام مرا و ده  
 داده بود پس روزی او به صحرای بیرون شده و من با او بودم  
 و در نزد او نشیمن فرمود آمد و با ما بچشمش را که نمودن عرض کردم که  
 من مالک بیدرم غنیمت پس بتاز بانه خود را بمن راه دید و سبکه  
 نری بیرون آورد و گفت این را بگیر و باین نفع گیر و آنچه دیدی  
 پوشیده دار **در کتاب** ملازم محمد بن باستان خود در یک نقیض نقل کرد  
 که در وقتیکه حضرت امام رضام در مرو تشریف داشتند ما من ملوک می بود



منب را از فرق بهم و غیره از برای محبت میفرستاد و در نزد حضرت که فرمود  
 او و هند و از آمدی کردن پیشانی بود و حضرت همه را حاضر و دلی  
 کرد ایند و ملزم ساخت ما امرن و در میان در ماند و یکبار به ملحدان و  
 هرمان و حکما و جالبقان و نصحاء و دیهودان و ترسان و کفران را سپرد  
 کرد که بخت و کتاب و منب خور بروی محبت کردند باز آنحضرت را  
 محاب و محبت این رتبه ما امرن ملعون شعبه بآنان در میان و کاک  
 بنان سپردا کرد و روزی مجلس از آنست که ملحدان و عین عباس بن  
 جمع کرده و شعبه که است و در گفتن آن چند تنک ساختند و در  
 طبع مجلس آوردند چون از آن مان در پیش حضرت گذشتند و چون  
 که آن برادر و در شعبه نیز کاهانند و آن مان در پیش حضرت برخواست  
 و بهر رتبه حضرت مجلس فرخواستیدند و در باب پیش باز آن دیگر  
 گذشتند شعبه بار دیگر و در حضرت خندیدند حضرت فرمود و بنو  
 لغم ما در شب و انفع متنبه شد و احترام حضرت را بی نیاد و در  
 تبسم که این عمل کرد و تا در پیش مسند ما امرن انشاده بود که نقش  
 بران تصویر کرده بودند حضرت از غایت خشم تنبیه او نیز منقول که  
 بگردان بد بخور سو بفرمان خندان شیر جسم شده و در زجای خود زخم  
 دکن ملعون را کشت و فدیای برهم ریختند و ریختند ما امرن از خنجر  
 جنت و امر او بزرگان بن عباس و کریمان شدند و آن شیر شعبه را

احمد

و در دوزخن او رسید و دین با نکر و غریبه و وی ما امرن گذشت  
 ما امرن رسید شد و ششم با حضرت داد که ای ایا حسن بکیر این شیر را بر تو  
 کردم که چنین کاری کنم پس از حضرت شیر را گفت بر دیکای خود شیر  
 باز بجای خود آمده بحالت او ما معاودت کرد ما امرن ملعون پیش  
 کرد که ای ایا الحسن فدای تو شوم این مرد را بر کردن آنحضرت و نزد  
 بشکم مادرش ما و به رشت نهاد و رسول او غنی اندازا که ایستاد  
 توان نمود و نظر این معجزه را مانند که تفاوتی در بخواست حضرت امام  
 و امام علی نفعی نقل کرده اند صلوات الله علیه همین که در **در** **در** **در**  
 بر امامت الله علیه السلام است و هم مجرب است شیخ کلین و کتاب  
 با ستاد خود روایت کرده است از عبد الکریم ابن عمر و غنی از حبابه و ابی که  
 گفت دیدم حضرت امیر المومنین را با حضرت کار آن لشکر و با و در بود  
 که در سر داشت و جمیع که در می و در می و در می و در می و در می و در می  
 آنها امر است بجهت آنکه فلان ندارد و میفرخواستند ملازمان را هر یک که  
 بان دره میزدند و میفرمود با ایشان بعنوان دشنام که ای درویش  
 کان مسخ بنی اسرائیل چند بنی مردان فزات بنی حنف برخواست  
 و رسید که ایا امیر المومنین چند بنی مردان چه معنی دارد و فرمود که  
 قوم بودند که پیش خود را میزدند و در ثواب خود را میگذشتند  
 تا به میشد و تاب میدادند سپه خود را پس سخ که دند خود را



ایش ز مستح کرد حبابه که به ندیده بودم هرگز سخن گفتند که پسندیده  
 تر باشد کلامش از آن حضرت پس از عقب آن حضرت رفتم تا اینکه آمد در  
 میان مسجد نشستم پیش رستم دعوی کردم که یا امیرالمؤمنین چه خبر است  
 دلیل امامت مدّار از پامزد و فرمودند بدید این سنگ ریزه او بشمار  
 نمود بوی سنگ ریزه من کردم از دبت مبارکش و ادم پس از مهر  
 کرد بجای تو حذر فرمود که ای حبابه هر که دعوی امامت کند در این سنگ  
 ریزه مهر کند چنانکه دید پس بداند که ان امام مقرر فی الطاعت است و امام  
 هر چه اراده کند از او استماع نمیکند حبابه که بدید پس من رفتم تا اینکه  
 آن حضرت شهید شد پس آوردند ز امام حسن را و او را بجای امیرالمؤمنین نشاندند  
 بعد در مردم از دست او امیرالمؤمنین کردند و نور ای حبابه و بسبب کفتم بهیست ای  
 مولای من من من شبیه ای که با خود داری پس سنگ ریزه را بدست مبارک  
 کش و ادم چنانکه حضرت امیرمهر کرده بود او نیز مهر کرد و من و او بعد  
 ندان رستم که حضرت امام حسین و او نیز در مسجد رسول الله نشسته بود و من نیز  
 طبع پیدا فرموده حبابه ای حبابه پس گفت تحقیق که در پیجویی که دلالت  
 بر امامت میکند دلیل بر اراده تو هست آبا میخواهی که آن دلیل را به من  
 کفتم بی ای سید من فرمود پس از آنکه بابت من آن سنگ ریزه  
 را با و ادم پس از آن من گفتم و مهر کرد حبابه که بدید بعد از آن رفتم  
 بمنزلت سید العابدین علی ابن ابیطالب و مرا در وقت پروردگار کرد  
 الله اعلم

و صد سیزده سال از عمر من گذشته بود در عین هم رسیده بودم  
 آن حضرت را مشغول بعبادت و در رکوع و سجود و ایتم پس ما بویس  
 کردیم از دلالت درین وقت آن حضرت نمک سیاه بمن ایشاره  
 نمود بان دم جوان شدم کفتم ای سید من چه قدر گذشته از عمر من  
 و چه قدر بقیت فرمود تا آنکه چه قدر گذشته نور انحراف میکردم از  
 نهایت آنکه چه قدر مانده پس خیار نمیکند و فرمود پیاپی آنکه بابت  
 ایش که ریزه را بدست مبارکش دادم مهر کرد و من و او در پیجویی  
 بمنزلت حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا رفتم و هر  
 یک مهر کردند بمن و او را حبابه بزبان بعد از آن ندیده بودم و در  
 دو بردایت به شمع حسین بن علی تا چنانکه در کتاب مذکور  
 در فضایل اهل بیت نقل کرده که چون حبابه بمنزلت امام زمان  
 مشرف شد بسیار پر شده و در زمان حضرت امیرالمؤمنین با  
 مانده بود حضرت امیر با فرموده بودند که تو بران عظیم خدایت  
 دید حضرت رضام با فرمودند آنچه خدمت حضرت امیرمهر کفتم کلام  
 است گفت بمن کفتم که رسم که تو بران عظیم خواهد دید پس آن حضرت  
 با و گفتند که ای حبابه بفرمودی خدای من گفت با و فرمود  
 مجرای سبزه شود کفتم آری فرمودند که منی ای جوان شوی کفتم  
 بدرستی که این بران عظیم است گفتند که از آن عظیم تر آن چیست



که حدیث خواهد کرد و نورانی که در پس حضرت و در کتب  
 آمده پس من جوان شدم و موی کرم سبزه شد بطرف خلوتی از خانه شدم  
 و تقیبتش جز در کرم نبودم که دیدم بکر شده هم در بیت شده که جابه  
 بعد از آنکه گذشت امام رضا رسیدیم نه ماه دیگر زنده بود و در بیت  
 دیگر واقع شده که بخدمت امام محمد تقی رسید و بخدمت بزرگوار  
 ریزه مهر کرد و در حدیث دیگر واقع شده که امام عباس نقی و امام حسن  
 عسکری علیهما السلام نیز آن سنگ را مهر کرده و گفتند که بعد از من  
 او را داد آن سنگ ریزه را بخدمت آن امامان برده باشند و این  
 مهر کرده باشند و اگر نه جابه بنا بر خبر سابق در زمان آن امامان  
 در حیات بنزد و ملایک این حدیث که شیخ یحیی بن محمد در کتاب  
 روایت کرده از او در بن شیم جعفر که او گفت من نزد ابو محمد  
 حسن عسکری بودم که رذن گرفت و در پیش شد و مرد حسن بلند قامت  
 ضخیم الجسد قوی بازو از اهل من در آن حضرت امامت سلام کرد  
 آنحضرت سلام داد و از روی شفقت فرمودند که بشین در  
 بهلوی من نشین من در دل خود کفتم کاش من دیشتم که این  
 مرد بخت حضرت فرمود که از روز اولاد آن زن اعرابیت  
 که صاحب سنگ ریزه بود که پدران من در آن بخت از خود فرمود  
 و نفس گرفته دال انده دان سنگ ریزه را آورده منی بد که من  
 از آن

۴۰  
 از آنکه من پس با نذر فرمود که آن سنگ ریزه را پادشاهان مروی  
 ریزه را بر آورد که در یکطرف آن موضع صافی بود پس آنحضرت او را  
 گرفت و خاتم خود را بر آورد و مهر نمود و راوی گوید که با ال می جم  
 نقش خاتم آنحضرت را که آن اینست که الحسن بن علی من با نذر کنم  
 حضرت ابی محمد را پس ازین دیده بود که گفت که بخدمت دهنده تها بود  
 که از روی دیدن روی مبارکش دیشتم و در همین ساعت چرا که  
 هرگز من او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت برخیز و داخل شو  
 رحضرت ابی محمد پس آمد و داخل شدم و از دیوارها برخاست و گفت  
 عذره در کاتبه علیکم اهل البیت فزیه بعضها من  
 بعضی که ای میسدم بخدا که تحقیق که روایت حق زهر آینه و حکمت  
 چنانچه واجب بود روایت حق امر المومنین و الله یعلم السعیه بعد ازین  
 وقت دیگر او را ندیدم راوی گوید که ندانم مرد رسیدم از آن کفایت  
 ام من جمیع بن صلیت بن عتبه بن شمعان بن قائم است و قائم  
 زن اطریقه یانیه صاحب سنگ ریزه است که مهر کرد امیر المومنین  
 و فرزندان آنرا و بجا بعد از یک تا امام حسین علی بن ابی طالب  
 شیخ مد که رست در همان کتاب روایت شده از ابو حسن پسر اردشیر  
 را و از پدر خود که گفت خبر دادم را بر جعفر محمد پسر رسید از باب محمد



گفت اندوه من از این کشتن بیست و نهم روز از آن شهر  
 که از آن بدیدم که مردم بجانب مصر بودند که خیمه میسازیم از برای رفتن  
 به مصر پس نوشت آن حضرت بیست و نهم روز از آن شهر که از آن بدیدم که مردم  
 و چون ما رسیدیم شد نهمین کشتن آن حضرت و طلب از آن نمود برای کشت  
 پس آن حضرت نوشت که چون مردم بکشت برآید بقدرت الهی بدید  
 امر تغییر یافت و من پروردگارم در رسیدن خبر داد و واقع نشدست  
 بروج در بغداد و ملک ما ندیم من رزان نوشت **از اینجاست** در کتاب مذکور  
 روایت شد از محبت بن دینار از ابی محمد کوفی که گفت در غل شدیم بر سر  
 امام رضا پس شروع کرد در حدیث کردن هر دو گفت که میگویند آنکه  
 فرمود یا اباعبدالله میگوید حدیثی است که من را بعد از آنکه کعبه  
 بان طبعه مکه آنکه خواهد بود و برای مثل ثواب هزار شهید را  
 وی گفت و بنور این حرف در ذکر خیر از غلها پس منکر شدیم این  
 فرمود از آن حضرت که حدیث کند مردی در و علی و عزیر موضع آن گفت  
 پس سلام کردم بر او و دایع کرده و پروردگارم از پیش آن حضرت و ملحق  
 شدم با محبت و صاحب آمدن بدیدن من پس طاعت کردم اندک  
 که می فرموده بود در آن شب می ایستادم که این چیز است که تو کشیده  
 بسبب و رفتن پس چون فرود آمدیم کرد بای من و صبح کرد و رفت  
 که نشدند

که نشدند بود در دم دارا که در او در آن شب پس بجا آمدیم  
 آنوقت پس چون ببلند رسیدیم چو از پای من روان شدیم  
 و راحت چنان عظیم کردید که نخواهیم دیدم و لذت است که کبریا  
 در پس نهمین حضرت که حدیث کرد مرا بجهت این معنی بود و در  
 که بدید پس با ما ماند ده ماه کسری صاحب بستر پس بخت شد و بعد از آن مرد  
 که در از او در **از اینجاست** در کتاب مذکور روایت نموده از ابی محمد  
 پس امام که گفت حدیث کرد مرا از حدیثی که حدیث کرد مرا  
 ابو سعید محمد بن علی صبره از ابی حاتم محمد بن حنفی که گفت بودیم با  
 حضرت امام رضا و جمیع کلمات را که میفرمود بود را به نام پس آن حضرت فرمود  
 که روزی مرغی انداخت از زمین و آن مرغ زرد و منقار و قریح  
 زرد بود پس تقلم کرد مرا بر بانی و گفت من که این کبوتر که  
 میرد و پیش از آن مردان کبوتر که گفت آن مرغ زرد است  
 هرگاه داخل شود در آن حضرت حدیث میفرمود و عظیمه رسول بگویم  
 از خدا است که این امور را و چشم من می آید بسیار است و در آن  
 پس جمع میکند خدا اینها آن مرد را که در آن حضرت حدیث کرد  
 فرمود هرگاه این مرغ بود پس سر زبانت بری مردی که حفظ نماید  
 و نفس خود را حفظ می نماید پس کفتم بان مرغ آید پس بای من و بای  
 پس بدیدم چیزی از زمین و صورتی که بر بالای ران من انداخت



گفت این صفت و لذت منزه که بید که ممکن است که مراد باشد  
مولا ای اندر شد و زد و شجیان نزد امام خرد و بسیار مرام  
با تغییر و تبدل حکام جدا باشد و چون حضرت ولدی بنور کسین  
شریفش با آنکه بود و مردم از امام بعد از آنکه مکرر سوال نمودند  
میفرمودند ولدی از برای من است و استعادمی نموند موفقی  
حدیث که میگوید که من زبان مرتبه رسید که است و مدی نذاری  
و میفرماید ولدی من آنحضرت بر من و در جواب که کدام شخص را میگوید  
که بگوید ولدی من ولدی خداوند است بهند نقل این کلام از آن  
مخبر نموده بجهت رفع استبعاد و زیاده طمان در زبان مردم که بجهت  
ولدی برای آنحضرت چنین اخبار نبوت که بیکم باشد و محو کس باشد  
شده بود و **حاصل** از این در کتاب مذکور و بیت کرده از ابو جعفر  
بهر محمد که گفت از ششم گذشت ابو الحسن رضاء و سوال کردم از آن  
حضرت رضاء پس میگوید که برای من و فرمود تا خبر کن تا رضاء را  
در مجلس مکن زکوة را گفت ابو جعفر که نه نشسته بود برای آنحضرت بجز  
از نهاده کسی از بن خرد داشت مگر آنکه نهاد که گفت ابو جعفر بدم من که  
تا زود در آنحضرت میسر کردم در کوفه را میسر کردم بنا بر دهم  
که کمتر پیشتر بعد از حمل و رفت و آنحضرت مطلع بود برای من  
و بنی نزلت در ظاهر و منور اینها **و در کتاب مذکور** در بیت  
شده

در کتاب مذکور و روایت شده از ابی جعفر که فرمودند از علی بن عبد الله از مرزوم  
گفت فرستاد امام موسی و امر کرد مرا بجز چند پس اندم بکافی که  
مرا فرستاده بودند تا گاه بخفت امام رضاء بر حرم خود آنحضرت فرمود  
بجهت چه جز و چه کار آمده گفت پس دشوار آمد بر من جز ندادن آنحضرت  
را و در وقت که از من پرسید بهیچ معنی من بجال آنحضرت نزد  
رشت که گفتم پس بدست امر کرده مرا بجز دادن و من متردد بودم در  
خبر دادن و در دل خود پس امام رضاء گفت آمده برای مرا هم بجهت  
فلان و فلان مطلب بهیچ یک یک ذکر نمود **و از آنجا** در یکی  
ذکر کرده از داد و رتی که عرض کردم که دست امام رضاء در سال که بود  
از شید و آن سال مرد و اینک بدون و نقل شده در سال پنهان و چهارم  
و میرسم که طوفانی شود و مرا آنحضرت فرموده خاتم بجز استیکه  
تایید است خداوند و ما نزد پدران ما علیهم السلام قدیم است تمام میکند  
بیت چهارم را و چنان شد که آنحضرت فرموده بود **و از آنجا** بجهت  
سایند در کتاب بجا رند که است و است میکند شبیه بود و آنحضرت بدم  
در خدمت امام رضاء و در خراسان و عباس حاجب در بان آنحضرت  
بود پس خواند مرا گفت تا گاه دیدم نزد او و بهیچ یک که سر  
سبک و آنحضرت را پس آن شیخ بدون رفت آنحضرت فرمود  
بنی که بر گردان شیخ ابوی من چون بیرون شدم از در بان سر  
کردم گفت بیرون نباید کسی پس حضرت امام رضاء فرمود که شایسته



آن شب خواهم گفت مردیت ازین سوال که در از چندین  
 از آنکه سوال کرده و از دوزخ نجاتی که دانسته شود از آنکه شک و  
 جسد و دیردی زبان و دوتا به کوزه میکنند بان گنم بریده میشود  
 آنکه از دوزخ **از جمله** ایضا بایستاد که در آن کتاب مذکور است  
 کرده است از حدیث پیر صدق که گفت داخل شدیم بر امام رضا **ع** آنحضرت  
 فرمود ملاقات کردیم رسول خدا **ص** و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی  
 ابن الحسین و محمد و جعفر و پدرم صلوات الله علیهم و انهم راجعین را در این  
 و بایشان حدیث میکردند خدای عزوجل را پس آنحضرت فرمود  
 که نزدیک طلبید مرا رسول خدا **ص** و نشانید مرا بان امیرالمؤمنین  
 و میان خود تا بجائی که فرمودند که بایست که مفاخرش زینت خوشای  
 جماعتی که شناسند حق مورش نه را و آنحضرت قسم یاد کردند که  
 بشناسند و تر از آنکه است از هر فرشته مقرب و زهر سوز مرسل قسم  
 یاد کردند که دست رکعت خواهد کرد و پنج بران و در رکعت است  
 پس روان گفت که آنحضرت گفت بنی که با محمد **ص** در شاکال  
 کس که بشناسد حق محمد و عیسی و دای از برای کسی که کم راه بود  
 از ایشان و این آیه را بر زبان مبارک جاری ساختند که گفت  
**بجنتهم** میسر **از جمله** شیخ در خصوص روایت کرده و صاحب  
 نقل از جعفر بن محمد بن یونس که در ثبوت مردی خدمت امام رضا **ع**  
 کرد آنحضرت را از چندین ساله و مجتهد است که سوال کند از جهاد و غیره

که پیش از محرم کج در سلاج رسول خدا **ص** پس فرمودش کرد آن  
 سوال را و آنسوس میخورد و بر زمرش پس آمد جواب است مثل  
 در آنجا بود که باکایت احوال استن در جامه علم و بداند که سلاج  
 رسول خدا **ص** در میان ما بنزله و ما بوقت درین اسرائیل که میکرد  
 و با هر عالمی یعنی با هر امامی **از آن جمله** معصوم گفت آنکه مردیت  
 کرده از حق پسر علی و شاکر که پس از آنکه رسید بهت با که ابوبکر **ع**  
 هر کافور است که معاودت کند اهل عذر را بچند جماع و ضعیف است مثل  
 و ضعیف نماز پس نماز و دست میباید که سوال کنی این معنی را از حضرت  
 امام رضا **ع** و شاکر که پس داخل شدیم خدمت آنحضرت ابتدا کرد  
 از هر یک که سوال کنیم او را گفت که بود ابوبکر **ع** که هرگاه جماع میکرد  
 و مجتهد است که معاودت نماید و ضعیف است مثل و ضعیف نماز پس  
 رفتیم بسوی آنکه در گفتیم تحقیق که آنحضرت جواب داد مرا از شاکر که بود  
 از یک سوال کنیم او را **از جمله** در بیان روایت کرده از اسمعیل پسر  
 ابوالحسن که گفت بروم من با حضرت امام رضا **ع** و حال آنکه میباید  
 دست خود را بر زمین که کربانک هر معنی و چیز را پس ظاهر شد پس  
 سبک طلا پس باید دست مبارک خود را بران سبک پس یک  
 گفت در نفس خود که کرد بدین یکی زبان شوش ما خدمت بدون آنکه  
 اظهار کنیم فرمود نمیدهم بنامه است وقت آن **از جمله** شیخ و غیره  
 بایستاد روایت کرده از با سر خادم و در حدیث و مات رضا **ع**



اینک آنحضرت گفت با امیرن زودست خدمش که نیکو کرد کن  
 با امیرالمؤمنین بانی جعفر علیه السلام که عز و عز او هم همچنان است و مقبل  
 کرده و او آنکست سیاه خور **از حد** روایت شده و در بعضی نسخ  
 از حد پس فرموده از سعد بن صبره از محمد بن عقیق از ابن عباس که گفت  
 شنیدم از مردی از قبیله طیاره که سخن میکرد امام رضا را آنکه  
 گفت پس غنیمت که شد حضرت امام رضا علیه السلام که مالک شد نفس خود  
 و گفت پروان بود از پیش گفت کند خدا تراد و گفت کسی که بد  
 کرده و تر از تراد گفت که تابع شود آن گفت را هزار گفت و بر آن  
 تدر ابته جهنم بر پیش که بد پس برخالت آمد و هنوز نرسیده بود به خانه  
 نرفته بود مکرده کام تا که امشاد مغشای علی علیه السلام چنانکه مفاقیق بود  
 سوع او برداشته شده و او پس گفت امام رضا که آمد و او را  
 و بدست او نمودی بود و زود بر رفت سر او زدن که پر کردید از  
 او فرجه حج بول او تا که مرد و تعجب نمودند و در روی جهنم این  
 حدیث طرافیت بهین تدر احصا شد **از حد** شیخ گفته  
 در خصوص که روایت کرده است علی بن موسی ابن طاووس در کتاب  
 معجده عوالت که اوصلت سروی گفت روزی حضرت امام رضا  
 در خانه خود نشسته بود که ناگاه داخل شد برادر او امیرالمؤمنین  
 اجان کن امیرالمؤمنین را حضرت امام رضا علیه السلام بر حجت و گفت ای ابو  
 جعفر

بدستیکه هر دو نفر رسید و هر دو در وقت مکه بجهت امر عظیم بجهت مکه  
 میروند و او را اینک بکند بن چری که ناخوشدارم از بسبب همانیکه  
 رسیده بن از بعد رسول خدا اما بصلت که بد پس پروان آمد  
 من با حضرت تا در فعل شیم هر دو از شید پس چون نظر کرد  
 بر هر دو امشاد آن وزیر را خواند تا آنکه چون ایستاد پیش رها  
 انکون نگاه کرد و او گفت ای ابو الحسن تحقیق که امر کردم ما از  
 برای تو بصد هزار درهم و بنویس تا یحتاج اهل و عیال خود را پس  
 چنان بر کردید حضرت علی ابن موسی رضا علیه السلام در عقب کشت  
 نظامی در مکه و خستم من و نخواست خدا آنچه خدا خواهد  
 بهدیت **از حد** شیخ در خصوص روایت کرده از صاحب کتاب  
 مناقب فاطمه و زینب انشای علم هشتم با ستاد خود از عمارت بن  
 زید از حضرت امام رضا علیه السلام در حدیثی اینک دید حضرت در حالیکه  
 رکنف رکت آنحضرت شیری در کتف چپ او مارا نعی بود که علامه  
 میکردند بر هر کس که بر کرد او بود و ما من میگویند علامت میکند  
 بر محبت این مرد و گفت دیدم آنحضرت را که پروان آورد و زود  
 خدای تازه و خور بنید جمیع را که با ایشان بودند **از حد**  
 شیخ در خصوص با ستاد خود روایت کرده از ابی مسروق که گفت  
 داخل شد در آنحضرت امام رضا علیه السلام جماعتی از واقفیه و در میان ایشان



ایشان بود علی بن ابی حمزه عرض کرد که ندای تو ختم خبر ده مراد  
 زنده خود امام موسی که چه حال دارد و چیست حال اکفرت  
 مرادش این بود که زنده است یا مرده چون و قفیه را این  
 اتفاق است که حضرت امام موسی زنده است حضرت امام رضا  
 فرمودند که اکفرت بگو در حقیقت از وی پوسته است پس آنرا گفت  
 که ای وای عهد و پیمان که در سینه حضرت فرمودند مرا پس گفت  
 اکفرت که ایامی ترستی از این جماعت که مراد بر دین و تباغ  
 بوده باشند بر نفس خود و پس اکفرت فرمودند که اگر می رسیدم  
 از ایشان هر آینه می بودم یا یکی جوینده از ایشان پس آنرا گفت  
 میگوئی سخن که گفته است کسی از پذیرفتن از وی بن مطالب پانین چهره  
 فرمودند که این سخن را گفته بفرمان پدران من و نقل ایشان رسول الله را  
 بطلب که اگر از جانب تو من فرمودی برسد من در روزی که می پس این را  
 مجوز بود که اکفرت فرمودند یا بر طلب زیرا که از او فرمودی با نجای رسید  
 ادل مجوز من بهما نیست که اگر از جانب برون فرمودی من برسد من در روزی  
 که می و چنان بود که اکفرت فرموده الحدیث **در جوار محبت خود**  
 دنیا کردن حضرت امام محمد تقی بر انشور در موصول الله و گفته اند  
 در خبر بن اعلی که از خدای مامون بود و بظاهر در از مرایان و مجابان است  
 بود بباطن و او را بجهت حضرت امام رضا مقرر نموده بودند و او است ندای که  
 گفت

گفت روی از روزنامه امام رضا مریطسید و فرمود که ای هر که تو را بر پیری  
 مطلع میباشم و سرتی تو می سپارم باید که تا من در قبر است و پس از  
 پس اظهار نکستی و اگر در حال حیات من از یکس گفتی فرزند الله تا  
 دشمن تو خدایم بود هر که که بر که عهد کردم انشور اعظمی دارم تا امر نکنیم  
 پس فرمود بدان ای هر که رحلت نمودن من نزدیک شده بعد از چند روز  
 انچه دانایان را آگاه بود من مراد بر خورن و روز دین خرام و شرف و مانع  
 نقد آن خواهد کرد که قبر مرا در پس سرشینه پلیدم قرار دهد حق تا تشریف  
 نخواهد داد و آن نیکوخت خواهد شد بختی که هر چند بعد نایند آلوده شود  
 و موضع دفن من در حقیقت قبله در پیش روی پدر است باید که چون  
 از بجهت من فارغ شوند بجهت کفر مامون را بابت عدم نیای با ایشان  
 بعضی مامون را بابت جانش بگوی که دنیا را کردن من تانی نمایند که شتر  
 مروری را بسته که بر او اثر سفر باشد خدای رسید و از شتر زیاده و نی  
 نماز خواهد کرد چون او را نماز فارغ شود و مرا بانی بر بندگیشان دادند  
 اندکی نیند ز بکنیه قبری میا و ساخته نمود و خواهد شد و در میان  
 قراچی نیز خواهد بود چون قبر مکتوف خواهد شد بزیان مرزبانی  
 رحمت مثل دین من است بجهت تامل در حیاتم که این خبر گفتی مرثه  
 کید که والله که بعد از اندک مدتی بنزد مامون رفت اگر دانایان خود  
 و این را اول کرد و من نزد مامون رفتم دیدم که مسکری که گفتی را  
 بن عندی کرده بود که آنچه گفته بود بعد از فوتش با تو بگویم گفت که



آنچه شنیده بودم گفته تعجبها کرد و بیشتر نمود و در وقت نمازهاش شخصی  
آمد و با کسی حرف نزد و در پیش خف سیاده نماز کرد و ما مومن متوجه او  
انداختیم و نه هر طرف طلب او در آمدن نه او را دیدن و بیشتر او را  
پس امرت چنانکه مکرر شد امر نمود که قبر حضرت را در پست بدو  
یعنی رسید عیبه یا عیبه بکنند هیچ کس در آن زمین کار نکرد و در آن  
و دیگر او نه نمود و بیشتر شد و در مونی که با فعل مسیح ماکست روح گردید  
میتاظر شد و آب سبزی در او ظاهر شد و آب را بنین نمود و کشید  
و گفت در این مدون شد و تا خدا از ما منظر ظاهر گشت و بعد از آن  
بر ماه هر سه را میدید میگفت ای هر سه هر چه بگوئید بود نقل کن  
گوید از نقل میکردم و ما امر از رسید ظاهر شد و میگفت  
و میگفت مرالف گوید که چون این مدونیت بار دریت بود و منک  
در بعضی چیزها اختلافی در زیادتی داشت لهذا هر دو در نقل نمودم  
**و از جمله** در جناب غسل دادن بعضی معجزات دیگر چون بایست  
اباست در روایت سابق در بعضی چیزها معجزات اختلافی در زیادتی  
داشت لهذا این روایت را نیز نقل نمودیم و بسیار درین باب  
در کتاب عمین اخبار از تمام نقل کرده اند که حضرت هر سه  
بن امین را طلبیده و نمود اجل من نزدیک شده و فرود این  
طاشی مرا خواهد مبدد و در هر دو اگر و اما زمین حور بند بیدار  
خواهد خدایت که مرتب غسل من شود و با دیگر که متوفی آن امر شود

که در این

که مذاب بر او نازل میشود چون او را منع کنی در بانی خدایت که  
نشد باید تمام مرتب بن مرثی و صبر نانی که خیمه سفیدی در یک  
خانه زده خواهد شد چون خیمه را دیدی مرا با جامه من در پشت خیمه  
برسان و در پشت خیمه نشین و مبادا دیدن خیمه نگاه کن یا کسی را  
بگذری که نگاه کند که موجب ملاکت در این امت مومن خواهد گشت  
که ترالمان بن بود که امام را بغیر از امام نمی شود احوال او درین جا  
و پیش در مدینه و در حلیه بگو که اگر کسی تقدس کند و غسل امام بایست  
و باطل میشود و با امامت امامی که بعد از او است فکلی میرسد و با نمیکونم  
که البته در حلیه است که امام را امام غسل دهد اگر او را در مدینه میگردد  
شد البته بنگاه امام او را غسل میداد و مع هدایا من امت  
که با فعل نیز امام او را غسل میداد و خیمه بعد از آنکه دیدی خیمه بایست  
مرطوب قبر من بر او خواهد خست که قبر پیش قبر من باشد و آن  
خواهد شد اگر چه کلماتی دنیا را کار فرماید بمقدار پشت فاکت  
جدا نخواهد شد در انوقت بگری مرا امر نموده که یک کلمه درین  
زمین نماند و را ظاهر شود چون قبر را دیدی در آن قبر و اما آنی که قبر  
را بر خواهد کرد ظاهر شود چنانکه برابر زمین قبر را آب بگردانند  
که در آن پس از آنکه شد غایب شوند انکار را بکنار قبر گذارید  
که مرا درون خواهند برد و بگذارد کسی خاک در قبر من ریزد که قبر



سرش با زمین برابر شد و آنچه بود که حفظ کنی و عزت آن کن  
 گوید که من بخدا پناه می برم از آنکه خیرش را در نما عمل نیام و چون صبح شد  
 مأمون مرا طلبید گفت مولای خود را از من سلام برسان و بگو  
 تو نیز ما می آید ما نیز تو آیم چون آنحضرت مرا دید متوجه مجلس آمدن  
 شده چون مأمون او را دیده و در برگرفته و پیش پیش با بر رسید  
 و آنحضرت را بر جانب راست خود بر پشت نشاند و ساعتی با او  
 صحبت میداد و گفت پس بنواصی گفت که از برای ما اگر در انار بیاور  
 من چون این کلمات را شنیدم صبر نمانده آمسم هسته پس رستم  
 و خود را از دیوار انداختم چون کسی دیوانه باشد و ما چون در ده  
 که در تابه باشد قرار نداشتیم تا آنکه شنیدم امام علیه السلام بآن  
 خود آمد و نمود بعد از لحظه ای دیدم که چاکران و علما مان از هر سو  
 میدویدند از بی طبیب و حکیم که ابو الحسن را بهاری و علی عاریق  
 مردم در تنگ بودند من بقیه مبدی شستم که حال بهت و چون  
 صبح رسید با یک ناله و فریاد و فغان از خانه آنحضرت زخوبیت  
 و چون اندم دیدم که مأمون با کربان پاک در تیره نشسته بخ  
 گفت جایی مرا مقرر کن و مرا خبر داده و آنکه آنحضرت گفته بود که من  
 غسل دهم کلمه مولای مرا خبر داده و آنکه آنحضرت گفته بود که من  
 پس مأمون گفت تو بیدار ما من منتظر بودم تا دیدم که خبر مهاد  
 زده شده و چنانکه ما مورد بدان شده بودم در پس خیمه قرار گرفتیم  
 و از آنکه

و از آنکه و تمبیل می شنیدم و صدای طرود و ریختن آب بر کوب  
 میرسید و دیوهای در طحال خوشی که هرگز بشام کسی مثل آن نخور  
 ده بود بشام میخورد و ما مأمون و یزید و یزید و یزید و یزید  
 داد همان اعتراض کرد و همان جواب شنید و چون خیمه بپیدا  
 شد مولای خود را در کفین بر سر می ریخت و با نیده دیدم  
 مأمون و خفا آمده نماز کردند و چون بطرف قبر آمدیم و  
 ظاهر شد که بکندن آن زمین قادر نیستند من کلمه بمن فرموده  
 که یک لنگ بر زمین زخمی تا قرطی هر شود و مرن گفت اگر چه محبت  
 اما ندو و در غیبت پس لکنی بران زمین زخمی و بر مینا ظاهر شد  
 مأمون بمن گفت تو در قبر شو و مولای خود را در قبر بگذار  
 گفتیم آمدن و ما صبر کنیم که با ظاهر خواهد شد ظاهر شود و نشیند  
 و مردمان منتظر بودند که آیا بپسندیده و خوش زده تا بدست  
 بر شد و ما ای بطون قبر بیدارند ساعتی حرکت کرد و چون از  
 بر زمین فرو نشست ما ای ناپدید شدند و چون پیش ما برگشتیم  
 قبر را دیدیم با آنکه دست کسی با آنحضرت بر سر برد و ایت دیگر  
 آنکه چون آنحضرت را در کنار قبر گذاشتند ناگاه دیدم که پاره  
 سفیدی بر روی قبر پدید آمد و ما قبر را نمیدیدیم و آنحضرت را  
 بفر بردن با آنکه من دست بر ستم خود بدوون فرست  
 مأمون گفت مرا مژد و گفت ها انا التواب باید بکنم منی که



بریزید بدستهای خدایا بر پرشود من کفم صحت کفم که کف کند  
 نیز و کف ای بر تر پس بزد که بر خواهد کرد کفم خبر داده که  
 بر خد بخد بر خواهد شد خیال که باید و شاید پس مردم خاکی  
 که بر داشته بودند از دست ریختند بعد از آنکه خیال که کف بود  
 شد در همان باره که این دفن کردند و برگشتند بعد از آن  
 مأمون را بخت طلبیده کف هر چه از مملای خود کشید  
 بگو آنچه کف بود و من کردم کف بخد و رسول تو را هم میدهم  
 که بغیر از آنچه من کف هر چه از کشیدم کفم هر خبری که داده  
 بود و آدم آرام نمود که در چیزی پنهان کفم خبر از آنکه  
 را میداده بود پس دیدم سرخ دزد و سیاه شد و عیش کرد  
 و در آن حال میگفت **وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ**  
**مُؤْمِنِينَ مِنْ رَسُولِهِ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ**  
**طَالِبِ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ فَاطِمَةَ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ**  
**الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ فَاطِمَةَ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ**  
**مِنْ فَاطِمَةَ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ**  
 میگفت و بر سر خد میزد و من از بر خد میزدیم و کف کشید  
 ستم و بعد از آنکه باز مر طلبید چون آمدیم دیدم چون متان  
 نشسته است و این مرتبه که مرادید کف ای هر چه داند که نزد  
 من عزیز تر از من است بلکه آنها بلکه در جمع آسمان در این اندوختن

باز

عزیز تر نیستند بخدا که اگر بشنوم که این کلام را جای نقل کرده است  
 ایا که نود و آن خواهد بود کفم اگر چیزی در این خبری هر شود  
 من بر تر خلافت کفم بخدا که در زمین را من توانستم بر گمان  
 آن کوری و عید و همان کنی و مراستم و در از من عید و همان کف  
 و چون پشت کرد ایندم شنیدم که میگردد پس استخفون من است  
 و لا يستخفون من الله نا آفرایه یعنی از قدر تر هستند  
 و از فلکان میترسند و خدا در همه حال با ایشان است و هر چه  
 میکنند میکنند می شنوند و می پسند و عیش همه محیط است  
**وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ وَبَلِّغْ لِلْمُؤْمِنِينَ**  
 مجلس انحضرت الطلبيد و برعه آتش بده بن دارد و فرمود  
 ای ابا اشم بخد که آب بر رخسار من خور و بعد از آن  
 تشنه شدم مرتبه دیگر پس انحضرت بن آدم خدایه کرد و فرمود  
 بی در شربی از آب و در دکنم را از آن بان آب و قدر داخل  
 آن بکن و فرمود بخد ای ابا اشم که این تشکیر را بل میکند  
 از یکی را و در است شده از دشت از آب ز کف کفم کفم  
 رفا که دیدم در خراب که باروی قفس بر زمین گذر شده  
 و در آن قفس چهل جوجه است حضرت فرمود اگر رخت میکرد  
 فرج میکند از مازوی و چهل روز زنده خواهد بود و ای کف  
 پس فرج نمود و محمد پسر ابراهیم طباطبای و چهل روز زنده بود



از یکی رو درایت شده که گفت عیسی بن الحلیج بن یکی  
 برادری داشت که بر مذهب جیه بود و نام او عبد الله بود و طبع  
 میزد و بر بانی فرشت کفرت ضایع شد و با آنکه در راه الناس خود  
 برای اجماع او بذهب حق پس حضرت فرشت کن که بزودی رجوع  
 خواهند نمود از مذهب خود و نخواهد مرد و اگر بدین حق و بزودی  
 پس می نمود و می شود برای او از کینک عیسی بن الحلیج را دی گفت  
 بکمال تمام شد که بذهب حق برگردید و آنرا در روز قیامت  
 اهل بیت منت قرار داد که بزرگ خاصه او پسری برای او  
**در زمانه** یکی رو درایت کرده از هر دو پس موسی در حدیثی که  
 بودم با حضرت زینم در بیابان پس رکعت کرد و بکفرت  
 پس دست برداشت از عنان ربی بر او و آب بر دستش ریخت  
 و آب خور و در بول کرده بر کشت پس آن فرشت بن نگاه کرد  
 و فرمود که غلط شده بدو و در پیغمبری از فهمیدن زبان سخن  
 حیوانات مگر آنکه غلط شده بجهت داده او بهتر از آن **در زمانه**  
 دیگری رو درایت کرده از نفرین صبا که گفت حدیث کرد و را  
 الحق بن محمد بن یک در سطره از احمد بن محمد بن سطره نزد کر با او  
 که ای گفت با برهیم بر شیب نشسته بود و در مسجد رسول قسم  
 در پهلوی من مردی بود از اهل مدینه که گفت که نمودم با او  
 زبان بسیاری و از من پرسید که از مردم کی می گفتی و زودم حق  
 پرسیدم

پرسیدم که ز کجاست گفت غلام حضرت امام رضا که گفت من حاجتی دارم  
 با شما در گفت و حاجت داری گفت رفته مرا با بر پیر ناگشت با  
 بروقت خواهی میرسم و برای گفت پس من بدون اندم و گفتم  
 که من در فرشتم در آن گاهند بسم الله الرحمن الرحیم بدرستی که پدر من  
 ترخیزید و اند ما را بچیزهای که در آن طایفهها و علما متها بر اوست  
 ایشان بود و من میزایم خبر بدی مرا بنام من و نام پدر من  
 و نام فرزندان من رفته را هر کدام را با و و او پس فرود  
 آن غلام آورد و بجهت من رفته سر بر سر نهاد و از او پرسیدم  
 و چرا ندیدم در آن زمان و فرشته رفته بود و بسم الله الرحمن الرحیم  
 ای ابراهیم از جمله پدران تو بود شیب و صالح از جمله پدران  
 تست محمد و علی و علاءه دختر لیکن زناده کرده بود و من  
 چند که من و هشتم آنها را از همای آبا و اجداد پس منی اهل  
 مجلس با و گفتند چنانکه آن اسما را و ریت بیان نموده  
 البته بنزد این اسما را و ریت گفته تفقیش کن تا معلوم  
 شود **در زمانه** دیگری را از محمدویه یک در سطره از عیسی بن الحلیج  
 بن عبد الله نقل نموده که گفت سوال نمودم از حضرت امام  
 رضا که ای که اهل من تا خبر شد و فرمود و اینکه طاعت کنی  
 پروردگار خود را و با مرز و کناه ترا بهتر است برای تو  
 و علی بن الحسین را در حدیث حدیث کرد و فرمود با کفرت



برادران حذر از درگاه و در و در قریبه در بر گردیدن لذت بهمان  
 دین حکایت در سال و دین و دین و دین از بخت بود و دین  
 روایت نموده در حدیث طلاله از علی بن مهزیار اینکه حضرت  
 امیر و او را که بزرگواران او مقدار رسالتها را راوی گفت  
 پس ستم و بر و بر مقدار رسالتها را بگفته او در سید با شکی است  
 پس هنوز نشسته بودیم که پروان آمدن بسوی ما بعضی گفت که  
 و بایست صبر بود از آب بسیار سرد و در دین از آن آب حشر  
 بر سر من نشسته بود پس آن سنگ بزرگ پس از من و بعد از من  
 فارسی است بعد از آن در من و دین فارسی در بر بند و دین  
 فارسی تکلم میفرمود **در حدیث** و ربی روایت شده که رسول  
 کرده شده حضرت **رضا** را از طعم مزه نان و آب پس و نمود  
 مزه آب مزه حبه و مزه نان مزه قدرت و زندگانی نان نمود  
 با رفاه گفت گفت **رضا** گفت در غایت دیدم که با نفسی در آن  
 هفتاد و شش بود که نفس آنرا در ششها شکست حوض و من  
 اگر است باند خراب و فوج میکند مروی از اهل بیت من  
 و هفتاد و روز با دشمنی میکند بعد از آن به بر و پس فرمود که  
 محمد بن ابراهیم در گفته بابا اشرا میفرمود روزی ما نزد  
 مروی از محمد بن عیسی از ابائشم روایت کرده  
 که گفت ابائشم من چاشت میخورم با حضرت پس از آن که در مجلس  
 غلامان خود

غلامان من چیز میگوید زبان فارسی پس من گفتم بخوانم که بوس  
 و نوشت و گفت زبان فارسی را بیان می نمود بجهت انعام  
**در حدیث** از بکار معاویه بن حکم از دین روایت کرده که گفت  
 حضرت امام رضا **ع** بمن گفت بدون سوال که به من شربت  
 نزد من بود روای گفت پدر تو حضرت فرمود پدر من گفت  
 در جواب اینکه حضرت جعفر بن ابی لوی پدرم و میبگفت ای پسر که  
 من چنین کن و چنین کن روای گفت پس داخل شد بر حضرت  
 بعد از آن و فرمود که عزاب و پیداری مایکیت **در حدیث** از بکار  
 محمد بن منصور رسی با استاد از محمد بن کعب قریبی معجزة خوانید  
 حضرت رسول و همیشه دانه فرما با و دادن تا آنکه در حلی بخت  
 ذکر شد و لیکن در بعضی گفته که ذکر کردیم معجزه را موصی در  
 کتاب و سید باین عنوان گفت دیدم در خراب و حکایت پیچیده  
 دانه فرما نقل نموده اما در روایت او را فرمای صیحا و دور  
 روایت این علوان رطب بر نه مذکور است و در آن حدیث نقل  
 کرده که حضرت بعد از چند روز فرستاد و نزد من در دانه  
 طبعی شده بطل و عرض معین من گفتم چنین روا نمائید پس رسول  
 آنحضرت میفرماید که روا چنین در علوان سبطت و زن زحمت  
 فرستاده روای گفت کنی طر رسانیدم و سبط را علامه نمودم و در دانه



باقم در آن سبط چنانکه حضرت فرموده بود **در آن جمعه** قطب را زدند  
 از حسن بن عباد که نائب حضرت امام رضا بوده روایت کرده است  
 که گفت چون ما سون لعین را ده سفر نهاد کردیم حضرت امام رضا  
 حاضر بودم چون نشستم فرمود که ای پسر عباس داخل عراق شویم  
 شد و خواهراتو را هم دید چون این سخن را شنیدم گریتم و گفتم  
 یا بن رسول الله مرا از اهل و فرزندان خود نا ایست کردی حضرت  
 فرمود که تو داخل خرابی شدی من داخل توام شد پس حضرت امام  
 رضا بگوانا شد پس رسید بهاری انحضرت عارض شد و شب  
 فرمود که برادر را در بن نسیب در نزلیک دیوار بکنند و میان  
 برادر و برادران سه نزع راه بگذرانند و پیشتر برای آوردن  
 بخوابند اند که در آن موقع قبر بکنند پیل و کلنگ بسیار  
 نگشته شده بود و نتوانسته بودند که خفر نایند حضرت فرمود که با  
 ساز گنده خواهد شد و صورت مای از من در اینجا پیدا خواهد شد  
 و بر آن نوشته بود بخوابی و لعنت غربی خواهد بود پس خدا را حفر  
 نمایند بسیار عجب گنبد و آن صورت مای را نزد یک پای من  
 و من گنبد چون شروع کردند بکندن قبر مقدس هر کلنگی که میزدند  
 مانند یک نمرود میخفت زمین تا اینکه صورت مای از من  
 پیدا شد و در آن نوشته بود که روضه سلطان علی بن موسی الزین  
 و کردال

و کردال بر آوردن جبار **در آن جمعه** احمد مرحوم و بیک نقل کرده  
 از محمد بن مسعود از محمد بن نصیر از احمد بن محمد بن عیسی گفت  
 که زشت بگذاشت حضرت امام رضا علیه السلام بن الحسین بن عبید  
 و اسند عالی کردند برای زیادتى عذر خود تا اینکه بخوابد و آنچه  
 میخواست زشت گفت در جواب او که میگویی خود میبایست  
 رخصه الله تا ما و این بگذاشت برای تو پس حضرت شد از نزد و فرمود  
**در آن جمعه** و غیرین اخبار مکتور است که نقل کرد عبد الواحد  
 بن محمد بن عبد الواس ثابری غلط در آنکه سید بنیاه و دوم  
 از بخت گفت حدیث کرد ما را علی بن قتیبه از فضل بن شاذان  
 از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی یعقوب عیسی بن موسی بن مهران  
 گفت شنیدم جعفر پسر یحیی را که میفرمود شنیدم از عیسی بن جعفر  
 که میفرمود بهار دین و قتیبه که میفرمود بودم از رقه بکه گفتم  
 خاطر داری قسم حدیث خود را در باب آل ابی طالب پس  
 قسم یاد کردی با اینکه هر کس ادعا کند امامت را بعد از امام  
 موسی بن جعفر و تو که در آن ادعا از یک است این صبر کردن خود این  
 بر ادعای امامت میکند و گفته میشود در او آنچه گفته  
 میشود در باب پدرش پس نظاره کرد بهار دین بسوی او از روی خشم  
 و گفت چه می بینی و اراده داری اینکه بگویی همه ایشان را گفت  
 موسی پس چون شنیدم از او که دیدم پس جزا دادم انحضرت



در حضرت گفت که قسم بخدا که تا که قادر نیستند با نایب پوختی  
**در زمانه** روایت کرده است شیخ برسی در کتاب شارق لائوز  
 و خند مرحوم در یکی از لائوز است که مروی از واقعه جمع کرده بر سائل  
 مشکله در طوماری و در خط طومار کدر رسیده که اگر بدان حضرت  
 امام رضا جواب معنی آنها را پس است و آتی امر پس اند بد رفا نه گفت  
 و بنما، اینکه مجلس کفرت از نزد سبک شد پس بیرون آمد غلامی و  
 بدست او رفته بود که در آن جواب سائل او بود بخط امام پس گفت  
 مرا و را فادام که گفتم طومار پس بیرون آمد و طومار را پس گفت  
 مرا و را که میفرمایید بر نزد آتی فدا که است جواب آنچه در طومار است  
 پس فرزندش او را در وقت **در زمانه** و یکی از لائوز نقل کرده  
 از بنده که بن ابی جعفر که بخدا می گفت لبوی حضرت امام رضا اند  
 مهمانی و بود گفت نوشته و گفت که میگه با امام تا اینکه پناه خدا میوش  
 نشد پس نهان مذکر در دست خود را روشن کند و نور پس پیش  
 دست کرد و آنحضرت در دست خود را و را از که در آن چراغ روشن شد  
 و نمود خدمت کردن ما برای همان را منت **در زمانه** و خند  
 مرحوم در یکی از لائوز را باستان نقل کرده در ممدی که از اولاد علی بن  
 یقظین بود که او گفت اختلاف میکردند مردم در باب امامت  
 حضرت و جمع کردند در مجلس مشکله خود بقدر پانزده مسئله در بدست  
 دیگر آیه هر مسئله را سوال کردن از آنحضرت جواب آنها را آنوقت  
 تمام

به آنها فرمودند بویکه یکی فاضل شدند و بفرمودها و نشانهای  
 باز قرآن بود و عبد السلام بن صالح همدی در طی حدیث گفته که ندیدم  
 عا مفران علی بن موسی از امام کبیر و ندیدم حاضر جواب نزد  
 جواب سائل سوی او کبیر از برای جمع کرده، امون صبح علما و بیان  
 و فقهای شریعت و متکلمین و اهل مقالات را مثل جالبیق در سب  
 الجارت و را الی یسین الدمن الاکبر و امی بید نهت و نشاط  
 رومی و اهل بزرگ و انکاد و با حش را از برای مباحثه موزن با کفرت  
 و آنحضرت جواب داد همه ایشان را و بر همه آنها نایب بود یکی در  
 بفضل آنحضرت و بخود نمودند از مسلمان شدند و بدست و بخود  
 این حدیث نایب آمدن آنحضرت بر همه آنها و بخود نمودن آنها را  
**در زمانه** خند مرحوم در یکی از لائوز نقل کرده چنین بنیاد که گفت  
 و در بن کبیر که دست جعفر بن حضرت امام رضا علیه نوشته بود و در دست  
 که مجوس بود است و او را نموده بود از حضرت از برای خودی خود  
 از مجلس پس آنحضرت نوشته بود در جواب غلبه او و بیکه لبیکه زمین  
 از جسم نیست و هر مدای تا ما را و تو را به قدرت عاقبتی در دنیا و آخرت  
 برست خود و نیست ما را هیچ نفی مکر از جانب خدا و او را از یکی نیست  
 رسید بن نوشته ای اباسان و هر آینه بعد خود که هر آینه بسناد  
 با کردم بقبضای حاجت تو و کرامی نکردم پس عفا و کن بخداوند  
 بطنی که امتداد با او است و حوطه و قوطه نیست مگر بخدا تعالی و برکت و شرف



از حبس بجات پیشه **در سجده** خوانند مرحوم در بی راهی را نور ثقل کرده  
 از محمد بن نبی که گفت آدم من دیوس بن عبد الرحمن بدر خانه نش  
 امام رضا و جمعی از بنی فزار بودند و اذن دخول بر آنحضرت میطلبیدند  
 پشت از ما و امام اذن طلبیدن کریم بعد از آنکه پس اذن دخول  
 دادن آنها را داخل شدند ایشان را ایستادیم و پس اندک زمانی  
 نشسته ایشان بودند آمدند و خدمت دادن ما را رسیدن بخدمت  
 آنحضرت پس ما داخل شدیم و سلام کردیم و جواب سلام ما را دادند و از  
 بنشینان در نمودند پس بر نفس سوال کرد از آنحضرت از مسئله  
 چند و آنحضرت جواب همه آنها را فرمودند پس گفت آنحضرت  
 که ای سید من علم تو فروج بی بی نبی بفره کرده و طلبیده مراد من نبی  
 منتم بر نفس خدوم و چه مسرت می بینی برای من بفره بردم  
 بگفته مرجع نیام آنحضرت فرمود که بگویند برو که سلامت و نیکو  
 برای تو می شود پس پروردن آیدم از خدمت آنحضرت و غنیمت  
 معنی آنکه را که فرموده بودند آنحضرت و نیکو رسیدیم بقادسیه و آمدند  
 جمع بشاری که بشارت در کعبه بود و ابواب آنرا سر کرده شکریه و داخل شدند  
 بود و هر که بگفته و طلب میکردند و ما داخل شوایم و دیده بودیم و مع از  
 طلبین بقادسیه باستقبال ما آمده بودند و انبیا معنی کلام آنحضرت  
 در بزم بگفته و بدی باز رسیدند **زال** در کتاب انیس از ابن  
 سدرت شد از علی بن سباط که گفت من در روز عرفة بخدمت آنحضرت

امام رضا هم رفتم به بقیع چون زیارت کردم و در رفتی راه با آنحضرت  
 رفتم کردم که با حضرت پریشان شده ام و نفوذ منسج من بسیار  
 آنحضرت چون این را شنیدند ترسانانه که در دست مبارک داشته  
 بر سبلی نهند بفرمان خدا شوشه از طلا زرین در آمد بر داشته  
 بمن داد و چون موازنه کردم صد دینار بود و فرمودند که این را  
 بگیر و فروغ کن و من از صرف خود کردم و از آنحضرت پروردن آنکم  
 لا افره **در سجده** قطب را دندی از ابراهیم بن موسی روایت  
 نموده است که در مرد و مسجد یک کعبه آن امام رضا منسوب بودی  
 بخدمت آنحضرت رفتم و از شدت پریشان بودم به حالت سکره بگفته  
 نمودم آنسر در مرا نید داد و از مسجد پروردن کدو جمع بشارت و ابواب  
 باستقبال آنسر در نشاندند و بجنبه قریب نماز خواهد بود و متوجه قری  
 که در آن مدور بودند و من از عقب آنسر در روانه شدم تا بیا  
 و رفتی آنقدر بود رسیدم چون اینوقت بجز من احدی در خدمت  
 آنسر در نبود و فرمود که نزد یکسایه و اذن بگو تا نماز بجا آوریم و عرض  
 نمودم باین رسول آنکه معی از عقب می آیند هرگاه صبر کنیم که باین  
 با طاعت شدند و ما خواهد بود آنسر در فرمود که نماز را در اول  
 وقت در باب و بدون نماز بتعویق مینداز من اذان گفتم  
 و بآن مقتدا ای یایان نماز گذاردم بعد از آنرا که از نماز رفتم  
 بر رسول آنکه مرا نید دادی که در پیش نماز بر ما امید دارم که درین



که درین روز منزل مرا میزدند و در بدو آمدند و در میان موضع نشسته  
 بودند و این را اندکی گذشت و دست مبارک که بان ملک برداشتی سنگ بر  
 برداشت و بمن داد بقدرت کلام الهی و عجز از بشردر در و جوار هر که دید  
 و بیکت آنرا در سر آمد اغنیاء شدم و مال ملک من بسیار برآورد  
 و بنار رسید **نهم** از شیخ کهنی و شیخ سفید و بزم روست  
 شده بطریق معتبر از غفاری که او گفت مردی از آل ابا رافع  
 آزاد کرده رسول خدا که رسم بیست بود از من حق طلب شد  
 پس طلب نمود و اینها که و اطاع در طلب خود نمود و بنابر روی  
 که در تحفه الرضا نقل شده در سبب اینها ده و فریاد میکرد که  
 غفاری مال مرا خورده است و پس بنیدم مردمان بر دور من  
 جمع شدند باری اومی نمودند پس چرت چنین دیدم نماز بسجده  
 حضرت رسول الله ص که از دم دست و متوجه خانه مبارک حضرت امام زین  
 العابدین در دیوان استان طایف با سببان نمودم و اکفرت در این  
 در عیون تشریف داشتند چون نزدیک خانه آنرا در رسیدم  
 دیدم که اکفرت از خانه مبارک که بیرون تشریف آورده برالاف  
 سواری شده و پیراهن پوشیده و روانا بر دوش مبارک خود  
 افکنده بود چون نظر بر آن حضرت افتاد و حیای مانع شد از ایستادن  
 دم پس چون اکفرت بمن رسید ایستاد و نظر مرا مستقیم نمود  
 پس من بر اکفرت سلام نمودم و بگریه در آمدم و آن زمان ماه  
 بدر

ماه مبارک رمضان بود پس غریف کردم که حق تمام از دای نوکر اندر  
 بنده و آزاد کرده شما طاعت حق از من طلب دارد و بجز قسم او مردمان  
 دشمن و نموده بخردن مال کن من را در بوقت از اذان قدر  
 تا نیت و در خراطم آن بود که آنرا در امر فرمود که چند روزی  
 دست از من برداشته مرا مهلت دهد بگذاشم که من کثرت  
 اکفرت غریف نمودم که طلب او چند روزی است و نه هیچ چیز  
 در وقت اکفرت نبودم پس اکفرت بمن فرمودند در بنای پیش  
 تا من برگردم و رجوع نمایم پس من در روز خانه منوره اکفرت  
 نشستم تا اینکه وقت نماز شام شد چون نماز شام را گذاردم و حال  
 اینکه روزه دار بودم پس دلتنگ شدم و عرض کردم که برخیزم و بیک  
 اینکه بمنزل خود برگردم که ناگاه آنرا در میان در رسیدند  
 دیدم اکفرت را که می آیند و دور او را مردمان گرفته اند و ما  
 بر سر راه نشسته اند و آنرا در بر ایشان تقدیرات میگویند  
 تا اینکه آمدند و داخل خانه منور خوش شدند و در میان سوطه بیرون  
 آمدند مرا طلب نمود پس من برخاستم و بسوی آنرا در رفتم و با  
 سرور داخل خانه مبارک شدم پس اکفرت نشستند و من  
 نیز نشستم و بان حضرت احوال ابن مسیب عالم مدینه را میگفتم  
 و بسیار بود از آنچه گفتم با اکفرت احوال ابن مسیب پس چون  
 فارغ شد و سخن تمام شد اکفرت فرمودند که همانند از آن زمان



تا بکل فکارد و پیشی عرفی کردم که غیر افکار متوجه هم پس آنحضرت طاعتی  
 من قلب فرمودند و در پیش من گذر شدند و فرمودند با غلام که به من  
 طعام بخور من با غلام در خوردن طعام اشتغال نمودم چون از فرد طعام  
 خارج شدم آنحضرت فرمودند من که آن پیش را بلند نما و در زیر  
 ادبیت بر دار پس من آن پیش را بر دوشم دیدیم که قدری  
 اثری در آنجا هست پس آن اثرها را بر دوشم و در استینا به خود  
 گذاشتم پس آنحضرت بچهار غلام خود امر فرمودند که مرا همراهی نمایند  
 و از من جدا نشوند تا اینکه مرا بجا نه ام بر شایب من غرض کردم  
 که مدتی تو نمودم بدرستی که شب گردان این مسیبت را کم مدتی میگردد  
 و من اگر اوه دارم آنکه مرا ایشان ملاحظه نمایند با غلامان شایب  
 آنحضرت فرمودند که راست و در کفایت حق ثابت بر نه ترا  
 بر شاد و در ساد پس امر فرمودند بچهار غلام خود که هم راه من باشند  
 و هر وقت که من بجا را بر گردانم برگردند پس من با غلامان خود  
 اقدم و چون نزدیک خانه خود رسیدم و عاظم جمع شد آنرا برگرد  
 در شدم و داخل خانه خود شدم و چراغ طلب نمودم و بان اثرها  
 نظر نمودم و شمردم چهل و شصت اثری بود در میان آن اثرها اثری  
 دیدم که میباید خشید و زینت و زینت و زینت و زینت و زینت و زینت  
 من درین حالت بخت نمودم و از آنرا بر دوشم و نزد یک چراغ بردم  
 دیدم که در آن اثری بخطایا و فحش نقش شده است که حق نشانی است  
 بن

بهشت و بهشت آنحضرت بهشتی است بانه از برای برادر و پدر قسم نه من  
 با آنحضرت عرف نمودم که قلب از همه قدرت و بنا بر یک نشود و بکار کلبی  
 مدیبت میفید که به قسم نه من بنده دارم که طلب از من چند بود  
 و شکر خداوند متعال نمودم **در آنجا** نظری در حدیث بعد از من موقوف  
 روایت عیون اخبار ارفا مذکور خواهد شد و در کتاب عیون اخبار  
 ارفا هم از هشام عباسی مرویست که گفت داخل شدم بر حضرت  
 امام فاطمه که اراده داشتیم که سوال کنیم از آنسرور که تعویذ نماید در محرابه  
 در دوسری که بر من وارد شده بود و اینکه در جابه از آن بهای خود  
 که در آن احوال بتداند من مرمت فرماید پس چون داخل شدم  
 بر مجلس بهشت مثال آنسرور از مسائل که داشتیم سوال نمودم و آنسرور  
 جواب مسائل مراد دادند و لکن از حواجی که مکنون خاطر من بود فراموش  
 نمودم و در وقتی که خواستم از خدمت آن سرور عیالان مرخص شوم  
 و اراده نمودم که دوایح نمایم آنسرور را فرمودند بنشین پس روی  
 آنسرور شستم و آنسرور دست مبارک بر سر من نهاد و تعویذ زبان مبارک  
 مرا داد فرمودند و بعد از آن دو جابه از آن بهای مبارک خود را طلب فر  
 مودند بعد از آنکه آن دو جابه را حاضر نمودند بدست مبارک خود من  
 مرمت فرمودند که درین دو جابه ارقام بن بر شام مسکری بید  
 تا اینکه بگویم شرف شدم بعد از ادای مناسک خود بستم که دو ثوب عبه  
 اشیاء غایم یکی بجهت فرزند خود و دیگری بجهت خود هر چند در که نفی نمودم



نمودم که شایسته آن بود که حقیقت بودیم و بجز مکرر نشد پس بعد از  
 بدین طبع در وقت مرگت رسیدم و باز بخدمت سراسر خدمت گذشت  
 سرت شدم و چون فرستادم آنرا در راه و ادعای منم و برگردم که با سرت  
 مثل سابق از تقدیر که در آن نموده بودم مطلع شده بود و باز به سلام خود نزد  
 که در جواب سعیدیه که عمل مویش بود که بسبب نفیست و فریاد چنان آن  
 دو جواب را بخدمت آنرا آوردند حضرت بدین مبارک خویشین خدمت  
 فرمودند **از** **سید** و در میان اخبار ارفام مرویست که بعد از  
 بن مبرز مسکویه که من در او را و او را می بودم و در بیان مذهب بودم که  
 بلکه معتقد بطوائف است الله الحرام سرت شدم و در امکان بقیه این  
 فعل و مصلحت از مذهب خود حاصل نمودم پس خود را بخدمت رسانیدم  
 و آن را در بر گرفتم و بعد از آن بدرگاه قاضی الحاکمات مناجات نمودم  
 و عرض نمودم که تو سیدانی مطرب و مقصود مرا ایکنه اند جهان را  
 معانی که ایان مرا به بهترین ادیان قرار نهادی تا بعد از آن در قلب خود  
 و چون قصد نمودم که بعد از خود از آنکه معتقد بخدمت حضرت امام رضا  
 سرت شوم و باین عزم بدین طبع اندم و بهر خانه کثیر از آن امام  
 ایام استادم پس بجز آنکه در کتب که باقی خود عرض کن که شخصی را  
 اهل عراق بر در خانه منتظر وصول خدمت شماست بمحض اینکه بر سخن  
 بغداد آنرا در بیان نمودم که تا فاصدهای روح آنرا از آن در بیان  
 که از میان خانه مکرر فرمودند که ای سید بن مبرز و قبل از آنکه بمیدید

چون در فعل خانه آنرا در خدمت و آنرا بزرگ آنرا در من افشاد فرمود  
 ای سید که خداوند عالم را تا که در عزم نمودی بر آورد و حاجت ترا  
 روان نمود و آنرا برین خود بدست نمود چون این کلام را از آن  
 سرور شنیدم عرض نمودم که شهادت میدهم که نزد محبت خدا و این  
 خدا پیش بر حق **از** **سید** که در ظاهر مدبست چنین عدم موقوف  
 از آن رفاه از مذرب و تقید بخدمت **از** **سید** اخباریکه بعد از آنکه  
 در بیکانی که در تحفته الجاس نقل شده در میان عالم بطریق نقل  
 نقل شد در کتاب قرب الاسناد از بیان بن سلت روایت  
 که در دوران بر در خانه کثرت بگویم که چه شود که اگر از سید  
 من سوال نمائید که جابه از جابه های خودش را بر من پوشانند از آن  
 درام که بهم مبارکش که شده است قدری بن عطا فرماید پس عمر  
 من گفت که من همان وقت بخدمت آنحضرت رفتم و خدا آنرا در آن  
 بسین نمود و فرمود که ای سید آیا بیان نموده که تا جابه از جابه  
 خود را در او پوشانم یا قدری از دراهم خود را با و بچشم من بگو  
 سبحان الله و درین ساعت بر در خانه بهین خود ایستاد از  
 من نمود آنحضرت خندید و فرمود که موافقت تو بقیق داده نیست  
 بر او دارا بیاور بیان میگوید که موافقت او در فعل خانه نمودن  
 سلام کردم و آنرا در سلام فرمود و جابه از جابه های خود طلبید  
 و بن داد و چون بر خدمت رسید در هم گشت و در آن کوبید و بفرمان



ابن عدیث از زبان بن صلت مذکور خواهد شد و در کتاب صلیب  
 در باب مروت که ابن ابی نعیم میگوید تا کسی با استقبال  
 حضرت امام رضا علیه السلام و اکفرت مرصود که حجه بکرایه از برای  
 بگیر که در در کشته باشد بگذرد از کاروان سربازان و در دیگر  
 از برون زیرا که آن از برای من تدریس است پس اکفرت مرصود  
 بزرگ مصطفی نزد من بود و در کتاب مرصود اکفرت نزد من  
 می آمد و آنچه بجهت من از برای او بخیریم روزی تنها شدم  
 و آن مصحف را برداشتم که در آن قرأت غایم چون او را گفتم در  
 لم یکن نظر کردم در آن سوره زیا و تنها دیدم که در مصحفی در بود  
 و آنها را خواندم و تقبیرم پس و در آن زمان که در آن روز  
 که از انبوسم برای آنکه از اکفرت سوال نمایم و پیش از آنکه من  
 در آن وقت سوال نمایم و پیش از آنکه او را بنویسم خادم آن روز  
 و مندی و ربهانی و عاتقی آورد و گفت مولای من تو را امر کرده  
 که مصحف را در میان آن منبیل بگذاری و بین خاتم از او بپای  
 خاتم بین دای که بر من دهن چنان کردم که **در آن** کعبه موی برین  
 است حدیث مشهوری که در آن است و اندوه مذکور است که در آن  
 لم یکن سامی پیش نظر از من فقیه بود بعد از رحلت بنویسم  
 سامی آنها را از آن سوره انداختند و کعبه آن روز را میان  
 در آن آن در هستند که شخصی از مشایخ آن سوره مطلع گردید  
 که مبادا

مبادا مخفیین مطلع گردند و در شیخ **کشی** روایت شده است که  
 خطاب واقفی بود یعنی با امامت امام رضا علیه السلام بنامان بنامان بود و خود  
 که بکشت و فتنی در مراسم حج در عزیمت بودم و تب شدیدی داشتم  
 و شیخ بر من غلبه نموده بود و ناگاه اکفرت دیدم آمد و یکی از بنی هاشم  
 باوید و در پیش روی من ایستاد و غلام خود رستمی گفت که من  
 تقبیرم پس انعام رفت و کوزه آب آورد و آنکتاب کوزه را که  
 داشت میداد و آنرا بر سر رگبت برای دفع کرمی پس انعام  
 مرصود که بار دیگر کوزه را بر آب کن و بر آن مرد برده که  
 بیانش بد پس انعام آب به برای من آورد و گفت توبه در  
 سفر یا گفت در زیت آب بیاشام و من آشامیدم و بخدا قسم  
 همان لحظه تب بر من رفع شد اما **افرا** حدیث **رضا** از عبد الله  
 بن عباس روایت کرده است که از اکفرت پرسیدم که کجی بن  
 خاندن بدیدم تو زهر خدا بنده مرصود یا در سستی دانه زهر بطریق کرم  
 که اکفرت بنده است که زهر در آن است مرصود محدث مرصود  
 شده بود پرسیدم که محدث کیت مرصود بکیت رطل زهری و  
 میکا بیل که بار رسول خدا را با آن آب باشد و چنان بنی که  
 هر وقت که طلب کرده شود حاضر گردد پس بن مرصود که مرصود  
 طه لاخیت و صد سال زنده بود **شیخ** و **ابن** از حسن بن علی  
 در روایت کرده است که گفت کجاست رستم در وقتیکه هنوز



هنوز واقف بودم و با خدمت غی برده بودم چون وارد مدرسه شدم در  
 نزد و انهم همان لحظه مردی از اهل مدینه بنزد من آمد گفت که ابو  
 الحسن رضا میفرماید که همان باب که بخوانی صفت است بنزد من  
 مررت کفم که اگر گفت را خبر داده است و برود من و آنرا بیاورد  
 در همین ساعت در در شده ام و چنان جاء که میگویند در نزد من  
 نیست اخذ در پشت و بعد از لحظه آمد و گفت که اگر گفت میفرماید  
 چنان جاء در همان موقع در میان بهیست من در اینجا طلب کردم  
 دیدم که در زیر من آنها بود و من فراموش کرده بودم برای آنکه  
 در ستادم **چرا** زیرا که دختر امام موسی را دایت کرده است که اندک  
 امام رضا را درم را دیدم که بر در محبسه که در آن بهیست نمودند  
 بهیست و من میگویند و کنج در نزد گفت منبت کفم ای سید من  
 بانه سخن میگویند مر خود که در نزد من آمده است و سر  
 و شکایت دارد و کفم ای سید من میگویند که او را از او را بشنوم فرمود  
 که اگر او را از او را بشنوی تب حرامی کرد و مانند یک ل باب  
 حرامی بود و عرف کردم که میگویند بشنوم فرمود که گوش بده چون  
 من دادم صدایا شد و میفرماید و تا یک لحظه تب دیدم  
 و در پنج بودم **از آن** در آن خبر که من محبت با شمس را دایت نموده  
 است که روزی بنزد من رفتم و ما امون مجلس عزت نموده بود  
 و مرا در پیش حذر نشاند و علی لمبید و با یکدیگر ایام خندیم پس نمود

خندید

خود را بطبیعی خندید بودم و او فرمود که برده کشیدند و کس در پس آن  
 برده بود او فرمود که بخوان از برای ما آنرا شب که از برای انفس که در  
 طریس در نشست گفته و انهم یکدیگر خوانند و امون کرست و گفت ای  
 سید الله اهل بیت من را اهل بیت تو را علامت می نمایند که مرا  
 ابو الحسن رضا را لقب نمودی بکذا انهم که از برای تو مدینه نقل  
 غایم که روزی تو به نام روز من بنزد او انهم و کفم ندای تو شوم در نزد  
 پدر آن تر موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسن علیهم السلام مع  
 آنچه گذشته است و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت بود و من در  
 این دعوای بن در نزد تو است و مرا بنویس بهیست کفم که ظاهر تر بنزد  
 من که در سب بر کنیزانم در نزد من عزیز تر است مگر ما شده و فرزند  
 سقط شده و احوال عاقل است علامی بفرماید که در فرزندش سقط  
 شود و فرمود که ترسان مباش که سقط خواهد شد بلکه پس خواهد زدند  
 که شبیه ترین خلق باشد با درش و در دست راستش انگشت که چپ  
 نیازی خواهد بود که او بخت نباشد و در پای چپش نیز انگشت که چپ  
 زیاده خواهد بود که آن نیز او بخت نباشد پس با جز کفم بشنود آن  
 علی کل شئ قید پس را هر چه اسیری را بید که شبیه ترین  
 مردم بود با درش و در دست راستش و پای چپش بهمان کفم  
 که اگر گفت فرموده بود انگشت زیاده بود بهمان صفت پس که  
 می خواند که مرا علامت نماید بر لقب کردن او بر لایت عهدی



از اسحق بن موسی روایت کرده است که وقتیکه  
 عجم بن جعفر در کوفه فرج نموده و خود را امیر المؤمنین نام نهاد و مردم  
 با بکفرت بیعت می نمودند حضرت امام رضا بنزاد آمد و من  
 در عدالت اکفرت بدم که فرمود ای علم کذب پدر و برادر حق  
 من این امر با نام کز اندر رسید پس بیرون آمدم و من نیز در کفرت  
 آنجناب بدم و بیرون آمدم و روانه مدینه شدم و بانکه زمانه بود  
 دی و نابو محاربه که داوران منم ساخت و اخراج از بلودی آن  
 طبعید و با سبب پرتشیدم بر منبر بالادست و خود را قلع نمود  
 و گفت که این امر خلق با اعدا دارد و مرا در ان عقل نیست و بی  
 فزاسان رشت و در جوجان و فانت بافت این بابیه از  
 دیان صلت روایت کردت که گفت وقتیکه اوده رشت بوق دیشم  
 با لادع بکفرت انزور رخ و با جوجین فرار داده بودم که چون اکفرت  
 را دوع نام القاس خوام نمود که بر ایت از جامای خودش بن علی را به  
 و چند دریم نیز از مال اکفرت میگیرم که از برای دخترانم انکشتن بایم و چو  
 اکفرت را دوع نمودم چنان گریه و اندوه از انفارشت انزور بر من نمید  
 نمود که از انفا فراموش نمودم و چون بیرون رفتم آنجناب مرا آواز  
 داد که برگرد و برگشت چون برگشتم گویا سحر در رز کنون باطن من  
 با خبر بودند و هر دو طلب مرا بر آور دهند و روایت بر نقل این  
 که من در باره اکفرت شک داشتم و نیز بجهت رشتن و خویش این دیشم

که مرا از ان دهد که بکفرت انزور روم و با جوجین فرار دهم که چو  
 بکفرت آنجناب رسیدم از من نیز از قرآن سوال بایم پس من رسیدم  
 جواب بن مضمون که عاقلنا الله و ابالك آنچه خویش نمود  
 بودی که بزد من بای ای اندن تو بزد من بسیار معصیت و این کوفه  
 امر را ننگ گرفته اند و مرا میرفت که درین دوش را اردن بدم  
 دشت به تا بعد نیت ادن خوام داد و جواب از ان آیات که من  
 در خواطر خود قرار داده ام به را نوشته بودند قسم که من بیسج و به  
 اشته با بنا کرده ام و در ادل که آن نوشته بمن رسیده و بجهت  
 نمودم و گفتم که این جواب من نخواهد بود و آنکه بعد از ان تلفش  
 شدم و دیشتم که اکفرت بجهت سبب آنها را نوشته است **رسم**  
 از بر نقل روایت شده است که اکفرت چهار پای مرستاد بزد من  
 و من بر آن سوار شدم و بکفرت اکفرت رستم دشت و در کجا ماندم  
 که الحال نتوانم که بدینه برگشت غمی کردم که فدای تو شوم با چنین کفرت  
 در نمود که شب در پیش ما بماند و فردا برو و در امان فدا عرض کردم  
 پسین خوام کرد پس نیز که خود را طلبید و فرمود که فراتش مرا  
 پاور و در ای او بکستان و لی ف مرا که در ان بنماید بر روی  
 چند از دهان ما بش مراد و زیر سر او بگذار من با خود میگیرم  
 که برای من میر شمشیر است مثل آنچه رشت برای من میر شده و  
 حق تا مرا در رز خود رشت منزل عظیم خطا نموده است و خویشی که شب



فرموده است که با صدی از انجی بنده است امام چهارم خود را  
 برای من میفرستد که باین سوار شود و در این خود را من میفرستد  
 و مرا در این ف خود را می خواهد باند و بایش خویش را در زیر من  
 میگذارد و برای کسی اسل اینها میفرستد است و من با خود  
 این خیالات میگردم و گفت نشسته بود پس فرمود که ای  
 احمد در وقتیکه معصومین صومانی بیمار شده و میرالمؤمنین  
 بعد از تشنه اند و بسبب آن بر مردمان ظلم میکرد و پس باید که  
 نفس تو بگو کردن میل کنند و برای خدا اندل نمانا پس بگوشت  
 در وقت **بنا** از این کثیر روایت کرده است که در وقتیکه  
 امام موسی کوفات نمود و مردم در امر آن روز توقف نمودند  
 و من در آن سال بچشم کذبیت امام رضا را بر خوردم و در دل  
 خود چیزی گفتم دین این را میخواندم که ایشانی متا و احل نشاء  
 ناگاه دیدم که حضرت امام رضا مانند برق چنده گذشت و فر  
 مود که بگذرستم که من آن بشری که در صفت برتر که متا بستم  
 ناگاه من گفتم که عذر حواش میبستم بوی خدا و بوی تو فرمود که  
 که تو آمد زنده شدی **بنا** و این بابویه و صاحب کشف الغطاء از دنا  
 روایت کرده اند که گفت عباس بن جعفر بن محمد بن ائمه  
 از من حواش نمود که با گفت عرف گفتم هر چه بود الحق را بگو  
 میرسد بعد از خواندن سورانه که مبارک است کسی افتد

و چون من کذبیت گفت رسیدم پیش از آنکه من اظهار نیام فرمود  
 که بجا بگو که هرگاه من نامه او را بخوانم میسوزانم **بنا** این بابویه  
 حسن بن علی و شاردیت کرده است که گفت که من قطع بامت است  
 حضرت ندر شتم و سائل چند روز احوال بد را در آن روز که در  
 بیج کردم و آنها را در کتاب نوشته و در سینه خود گذارستم و در غم بدر خ  
 آنحضرت برای آنکه او را از سخنان نیام چون بدر خانه رسیدم کرد  
 در آنجا دیدم که نشسته بودند و با یکدیگر سخن می گفتند من نیز با آنها  
 نشستم و در فکر بوم که چه گونه توانم بر آن حضرت داخل شوم ناگاه غلام  
 بردن آمد و نوشته در دست داشت و گفت که است حسن بن علی و  
 هر دو خرابی پس بنادای من بر خستم و گفتم که منم مطلب از صفت گفت  
 ما مورم که این نوشته را بخوانم من او را که بکن ری رفتم و دیدم که جل  
 بجهج سائل من در آن نوشته شده بود قطع بر بامت انتخاب نمود  
 و وقف را ترک کردم **بنا** از و شاردیت کرده است  
 که آن حضرت رفته بین نوشته بود و با غلام خود فرستاده بودند و غلام  
 بامه بان حضرت از عمل بزان شهر برای من نفوس من در جواب  
 نشستم و بآن رفته بود که چنان جا در نزد من بمت و من  
 بر آن از اندیده ام و نمی شناسم آن غلام برگشت و گفت در نزد  
 است بختش کن من از ابا زکریا شنیدم و گفتم منیت مرتبه بسم الله  
 گفت طلب کن که نزد تو خواهد بود و مردی جا چندین داده بود



که آنها را بفروشتم و من فراموش کرده بودم بر خاستم جستجو کردم در آن  
 همه متعلقات من سیدی بود که جامه های آن مردان بود چون از آن  
 کردم دیدم که آن حضرت فرموده است در این است بر خاستم  
 در ستادم **بیت** شیخ مفید از یک از می ب آنجا بود است  
 کرده است که وقتی آن حضرت بچ میرفت من در خدمت آنجا  
 بودم و چون کوهی در طرف پسر است و از آن قاع میگویند رسید  
 بان کوه نظر کرده فرمود که بالا قاع و غراب شنیده آن پاره  
 پاره را برداشته و مانند هستیم که مراد حضرت پیر است هر دو در آن  
 موضع رسیدند و آمد و بان کوه بالا رفت و جعفر بن یحیی را  
 امر نمود که برای او بر بالای آن کوه مجلسی بپا زند و چون از آنجا  
 نمود آمد کرد که از آن غراب شنید و چون جعفر رسید او را پاره  
 پاره کردند **بیت** روز فرود است کرده است که چون هر دو  
 بن سبب مجاری محمد بن جعفر آمد و بنا بود که روز دیگر می رفته واقع  
 شود آن حضرت من فرمود که بر دشت بگو که فرزند ابروین مرد که اگر  
 پرورن روی منفرم خواهی شد و می ب تو گفته خواهد شد و اگر  
 از تو به برسد که این را از کجا میگوید بگو بگوید دیده ام و از  
 میگوید که من بنزد محمد رفتم و گفتم فدای تو شوم و زدا پرورن  
 مرد که اگر پرورن میروی منفرم میگوید و می ب تو گفته می شود  
 گفت فزاین از کجا میگوید و دانسته گفتم و در خواب دیده ام بنده را

نشد

نشستم می خواهد و چنین خوابها می بیند و روز دیگر پرورن رفت  
 و من فرمودم که می ب تو گفته شد **بیت** از احمد بن حمزه روایت  
 کرده است که بان حضرت وقتی کردم که چون پرورن آمد من نزدین  
 حاضر بود و عاکن که حق تعالی است پسر که است فرماید فرمود که پسر  
 برای تو من متولد خواهد شد و او را غلام کن گفتم من او را غلام نمی  
 دارم و با تو شفا رستم کرده ام که چون متولد شود او را غلام نام نهادند فرمود  
 که البته او را غلام کن و چون بگفته بر خاستم دیدم که پسر برای من  
 متولد شده است او را بیع موسوم کرد و انبده اند من او را بر سر  
 ستم پس می با یگان نزد من آمدند و گفتند که بعد از این به سختی که در  
 باره تو بگویند ما قبول نمی دهیم کرد و در آن وقت هشتم که مراد من  
 حضرت صواعق من بوده است **بیت** از شعیب بن مردان  
 روایت و نقل کرده است که من در عهد زبیل در خصوص سن آن حضرت  
 سخن می گفتم و در جواب می گفت آن حضرت سیدیم و عهد ما من  
 که چون می گفت آنجا بر سیم کجا از من پادشاه که رزق من با کیش  
 سوال نیامد زیرا که من نترسم می گفتم که این سوال کنم و فرمود  
 میگوید چون بان حضرت داخل شدیم و سلام کردیم و در آنجا  
 آمد کرد و فرمود که چند سال عمر تو گذشته است عرض کردم که سیزده  
 سال فرمود که ده سال است از عمرت گذشته است **بیت** روز  
 حسن بن یحیی روایت کرد که یک که مادر مرد بودم و مردی از واثقه



با ما بود من بان مردی که روزی نزد من نشینم و من  
 دل را از رانی گردانید و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرد و غسل کند  
 و در رکعت نماز یک پا در روز قدر بخوابد که در آخر جز بتو بنماید که دیگر  
 اگر بشد و چون بخواه خدا بر کتف دید که رفو رزان حضرت پیش از آنکه  
 من آزاد و موت بنام بخانه من آورده اند و در این نوشته است که  
 آنرا در دعوت کن بان اگر پس نیز آنرا در منم و در آخر دادم و کف  
 خدا را حمد کنم و در آخر از طلب کند صد مرتبه و با و کف که نوشته از برون  
 پیش از آنکه من بخانه بر کتف بخانه من برده بودند فرموده بود که من  
 ترا خبر دهم مگر آنکه ما در آن استیم و من امتداد دیدم که حق تعالی دل  
 مرا از رشتن گردانید پس یکا آورد در روزه نماز را که بتو کف میسر شود  
 صبح شبته نزد من آمد و گفت که شهادت میدهم که او امام فقیر  
 الطاهر است کفم نزدی بر تو معلوم شد گفت و شب گذشت آن حضرت  
 خواب بنزد من آمد و فرمود که ای ابراهیم بخدا قسم که تو بجز باز  
 نشد خدای که **پس** نزد محمد بن عمر بن ابی رزین کرده است  
 که من بآن حضرت عرض کردم که من بر تو می رسم روزی بفرست  
 یعنی هر دو از شید و فرمود که بر من با یک رزین و دینت و بدستیک  
 نذار از بلادی هست که در آن طلا میرود و حق تعالی آنرا حفظ نموده  
 است بضعیف ترین مخلوقات خورش منی بسود چه که اگر قبل خواهد که آن  
 زین برسد نمونند و شایسته که چون این حدیث من رسید از آن  
 حضرت

حضرت رسید که آن جادو کجاست و فرمود که در میان بلخ و تبت  
 و در آن زمین غذا میرود و در این مورهای بزرگ هستند  
 شبیه بیک بر من آشنا داده است و مرغ در این نمی تواند پرید  
 چه جای حیوان دیگر و در شب آنرا می بیند و در روز پرده می اند  
 و با باند که مردم بر اسبان سوار شدند اند که در شبی سنی می بیند  
 راه قطع نمایند و هیچ حیوانی بر عت آنها نیست و بان زمین میر  
 وند و آن طلا را بر سبب دارند و پرده می اند و اگر مورچه در  
 ایشان آمد و با ایشان رسید آنها را پاره پاره میکنند و آن مورچه  
 کان و غیب از رشت پیدا میشود و با باند که کوشش در راه آن  
 مورچگان بیند از ندها را با کوشش مشغول سازند و اگر بایشان  
 میرسد ایشان را با اسبان پاره پاره میکنند **ان شاء الله**  
 صفوان این یکی روایت کرده است که روزی با منی در خدمت  
 آن حضرت در مدینه بر راه می رفتم که گذار ما بر شخصی افتاد که در جا  
 نشسته بود و آن شخص گفت که امام را بفیضت من بخدمت حضرت  
 عرض کردم که شبیدی که این مرد که در اینجا نشسته بود و گفت فرمود  
 با و این مرد مؤمن است که کامل میگردد و با ما نزد و چون شب شد  
 آتش در خانه آنرا داشت و دو لوح داشت و از آتشش با آینه مانده بود  
 و در آن بر دند در روز دیگر دیدم که با خنوع و تذلل در پیش آن  
 حضرت نشسته است و بجنب آمدند که چیزی با و دادند و فرمود که ای



صفوان این مرد مؤمن است که کامل مسکود اند با زاهد صلاح کار  
 این بود که دیدی **چنان** از محمد زید مازی روایت کرده است  
 که گفت من در وقت آن حضرت بودم و در وقتیکه مردی  
 آنجناب را دعا میخواند و درینده بود ناگاه یکی از خواجه داخل  
 که کار و بنهراب داده با خود داشت صاحب خود گفته بود که من  
 میروم بنزد این مردی که خود را نزد رسول خدا میبرد و آنده  
 است و داخل شده است در آنکه در دست این طغیبت و از دهر شمس  
 که محبت او در این عمل محبت و اگر حق ندارد مردم را از و بر حجت  
 می دهند و چون آمد و از آن طبعید و داخل شد آن حضرت  
 در نمود که سئوال ترا جواب میکنم بشرط آنکه دانی آنچه با تو شرط  
 میکنم آنرا که گفت که آن شرط کدام است فرمود که اگر تو را جواب دادم  
 بگو که آنرا به پسندی که بشکنی آنچه را که در سینه خود پنهان کرده و آن  
 را پسند از آن غایبی میخواندی و آن کار را بپوشان و آنرا  
 دانند و حق پس گفت که بگو که چه محبت و فضل شدی در آنچه آن طغی  
 داخل شده است و حال آنکه آنکه کار ند و تو را نزد رسول خدا نر  
 به چه برای عمل داشته است آن حضرت فرمود که کفر این کرده است  
 یا کفر غریز مصر و اهل مملکت او و طمان این کرده است که بپاک  
 خدا قرار دارند و اهل مصر بپاکان قرارند و خدا را نشنا  
 خند و یوسف ابن یعقوب بنجره و این پسر بود و بوی که کار بود

۶۴  
 گفت که مرا بر جز این زمین در خانه فرمان کن بدینکه من حفظ  
 و عالم دور میسر فرماید من نشستم من مردی از اولاد رسول  
 و مرا بجز و اگر از قبل این امر داشتند پس اینکار و عتاب تر  
 بدیت آنرا که گفت که شیخ عتبه بر تو نیست و من شهادت  
 میدهم که تو را نزد رسول و صاوة **النبی** در مسافریت  
 کرده است که چون حضرت امام موسی را از زند پنهان کردن می بردند  
 با آنجناب و محبت نمود که باید و ام که من زنده ام تو هر شب بیاد آور  
 و نیز خانه بخواب تا آنکه من بپوشم و ما هر شب را بی آن حضرت  
 در و نیز خانه فراموشی فراموشی ایم بعد از آن آنجناب در آنجا میخوابید  
 و صبح بیدار می شد و گاه بود که جز از ماکول آن حضرت بر نمان  
 میکردیم و چون می آمد پودن می آورد و میفرمود که من با علم  
 دارم تا اینکه بشنایم و بجا حضرت امام موسی از آن مؤمن  
 و ترسان شدم و شبی بسیار عظیم را گذشت و چون روز شد اندوختل  
 خانه شده بنزد امام اهدر رفت و فرمود که با و را آنچه که پدرم میگوید  
 ام اهدر بیا که در صورت خود زود و در بیان جای که دو گفت که  
 سید من مرده است آن حضرت او را خواستش کرده فرمود  
 که بیج مکتوبات خبر رسد پس ام اهدر رفت و رسیدی آورد و بپای  
 داد **رسول** از میان این جعفر و بیت کرده است که گفت  
 در وقت گفت بدم و جمعی حاضر بودند و هر یک سئوال میکرد







در خدمت فضل با شمی مودیت کرده است که چون سرسی بن جعفر بن محمد  
 من بدیده اندم و بخدمت امام رضا رسید و با جناب رسیدم آنچه را  
 که با من بود و عرض کردم که بفرماید و بعد از آنکه خبر وفات امام رضا  
 بمردم رسید است و اختلاف در میان ایشان پیدا شد است  
 و بعضی گفتند که امام رضا در سن ستم سال خود بمکه و از اول است  
 و کائنات جز از این می نمودی اکثریت فرمود که در این هر سال  
 می باشد و با ویای ما و دیگران برسان که من خود بمکه حاکم آنجا  
 و لا قوه الا بالله پس جمع آنچه اسباب رسول خدا ص که در نزد  
 آنجا می باشد از برد و تقییب و صلاح و غیر اینها بردن آورد و من آنجا  
 دیدم و عرض کردم که بفرماید و بعد از آنکه خبر وفات امام رضا  
 روز پس چون من وارد بمکه شدم مردم بمکه من آمدند و از من  
 احوال پرسیدند گفتم که من بخیر است امام موسی که رسیدم پیش از آنکه تو  
 شود و یک روز من فرمود که فردا خدایم مرد و چون مرد و در آنجا  
 دیگر و اینجایان روانه مدینه شود و بعضی چندین سیه و فرمود که  
 اینها را به سرم علی بن موسی که او من من و صاحب این امر است بعد از  
 من برسان و من بآنکه فرموده بود علی کردم و در آنجا رسیدم و من  
 حضرت بعد از آنکه روز دیگر خواهد آمد پس هر چه خواهد از سر آنجا  
 نمایند پس از من برآید که با منی و معتز بود و شروع نمود در سخن گفت  
 که من

که حسن بن محمد مودیت از افاضل اهل بیت و صاحب روح و زهد  
 دست مثل علی بن موسی الرضا همان نیست و شاید که چون از من  
 مرسی سوال کنند از چیزی روزی حکام و جواب بفرمان نماند  
 حسن بن محمد در آن مجلس حاضر بودند گفت ای محمد بن موسی که  
 ما در فضل چنانست که وصف کرده میشود و محمد بن فضل میگوید  
 و بگویم آنچه و بگویم دلیل برای آنست که اگر در متفق شدند و چون  
 که روز از روز و من بمکه گذشت آن حضرت وارد شد و بنزد  
 من بن محمد نزد دل نموده و حسن خانه را فکند کرده و در خدمت آن  
 حضرت مستیاده پس آن حضرت فرمود که ای محمد بن موسی  
 آن که ما که در نزد محمد بن فضل بوده اند و عجز ایشان از رسول  
 ما و حضرت جابلق زهن ری در آنجا است و او را که سوار آن  
 داشته باشد روزی بمکه به جمع کن از زبیدی و معتز و ایشان بنشینند  
 که حسن بن محمد ایشان را برای چه جمع میکنند و چون همه جمع شدند  
 پس در آن آن حضرت و او را کردند و نزد او نشستند و آن  
 حضرت بر داشت پس فرمود که سلام علیکم و رحمه الله و برکاته پس فرمود  
 که ای ابانستید که برای چه استبداد امام کردم گفتند که فرمود برای  
 آنکه ایشان در نفس شما هم رسان کرده گفتند که کیست فرمود منم علی بن موسی  
 بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب فرزند رسول خدا  
 نازد در مسجد رسول خدا با دانی مدینه می آوردم و نامه صاحب خود را به  
 من خواند و در سپاری از امور خود با من مشورت نموده و من آنکه صلح



او در آن بود باو کفتم و با من و عده کرد بعد از نماز عصر نیز در آن بیاید بنگ  
 حجاب نه و حبش را برید و اهل من بوده که کرده بودم آمد لا حول  
 ولا قوة الا بالله پس آنجا رفت گفتند که این رسول الله با خبرین  
 دلیل بخوابیم و تو را آنچه گفتی تصدیق میکنیم و برخاستند که بعد از آن  
 حضرت فرمود که متفرق شوید و من شما را جمع نمودم برای آنکه سوال  
 کنید از هر چه خواهید از انما نبوت و علامات امامت که نخواهد یافت  
 اندر اکثر نزد ما اهل بیت پس به پرسید مسائل خود را و در وقت غروب  
 این مذهب گفت که محمد بن فضل ماضی از زبان تو چند چیز نقل میکرد  
 که دلیل های ما را آنها قبول نمیکند و فرمود که چیست آنها گفت که میگوید  
 که تو آنچه را که خدا فرستاده است همه را میباید انی و هر زبانی و لغتی را  
 میفهمی و میدانی و فرمود که محمد بن فضل است گفت نه و اما منی تا زبان  
 خبر میدهم پس از هر چه خواهد سوال نماید ایشان گفتند که الحال ما تو را  
 امتحان میکنیم پیش از همه بدین سخن زبانها و لغتها و درین باره می  
 ترکی دهند و فارسی هستند و آنها را حاضر میکنیم و چون آن کرده اند  
 شدند آنحضرت ایشان فرمود که بگوئید هر چه میخواهید که جواب دهید  
 ان الله بس هر یک بلغت خود را بفرستد سوال نمودند آنحضرت او را  
 بان گفت جواب داد و مردم متوجه ماندند و توجیه کردند و همه اهل بیت آنرا شنیدند  
 و بعد که آنحضرت در وقت ایشان افصح است منت بر آن حضرت بماند  
 بدار بقول کرده فرمود که اگر تو را خبر دهم بماند تو روی من را خراش  
 بکنی

بخون یکی از ایشان حضرت با تصدیق من فرمای که گفت در آن روز  
 کسی بخیزد خدا بندگان حضرت فرمود که حق تا میگوید و میگوید  
 فلا یظلم علی غیبه احدا الا من اذنی من رسول  
 یعنی حق تا علم نمیشود و مطلع نمیکردند بر غیب هر کس اعدا نکرد  
 کسی را که پسندیده باشد از پیوند خدا و رسول خدا پسندیده خدا  
 بود و درین رسول که حق تا از مطلع گردانیده است بر هر چه خواهد  
 از غیب خودش پس بنمایم هر چیزی آنچه من تر از زبان خود را در آن بخیزد  
 دیگر واقع خواهد شد پس اگر آنچه را که من کفم درین مدت واقع شد حجت  
 و اگر واقع نشد من دروغ خاتم بود و اگر واقع شد بدان که تو بر نه در  
 صل رده کرده و شان دیگر برای تو نیست که تو گوی فرمای شد بخیز که  
 هیچ بنی و بعد از چند روز دیگر این امر واقع خواهد شد و دلیل دیگر را  
 در جنت که تو سوگند دروغ خدای خود را بان سبب خدای شد محمد  
 بن فضل میگوید که قسم که آنچه آن حضرت فرموده بود بر عمر بن خطاب  
 رفته و باقی گفتند که رضا گویند با آنکه دروغ نیست جواب داد که بخیز  
 قسم که من در همان وقت که مرا خبر دادید بستم که خواهد شد و لکن بعد از  
 خود داری میگویم پس آن حضرت متوجه جایی رفت و فرمود که با کتب  
 بر نبوت محمد و اوست میکند جالبین گفت اگر دانیست میگوید ما انما  
 دان میگویم آن حضرت فرمود که خبر ده مرا از سکنه سفریم است جا  
 بلیق گفت که آن اسمی است از شما افدا و بر ما رو نیست که از آن میگردانیم



که آن هم محمد و ذکر حضرت است و اینکه عیسی بجهت اقرار نمود و بنی اسرائیل  
 بجهت بشارت داد و توبه حضرت خدای کرد و باینکه گفت که اگر چنین  
 کنی اقرار میکنم زیرا که من پسر آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یسوع  
 و مریم و دیگران هستم که در آن ذکر محبت و بشارت عیسی است بگوشت  
 باینکه گفت بگویند و گفتند که بگویند آن نود و نه ساله که رسیدند  
 محمد پس فرمود که ای جانم کیمت که این صفت در وصف است  
 جانم گفت که جان کن وصف او را فرمود که من وصف میکنم او را  
 بآنچه حق است او را وصف کرده است صفتها و نافع و عیبها و بگوشت  
 با پدر او نوشته شده در توره و انجیل و میگرد بگوشت و من بنکر  
 میکنم از منکر و ملائیکه و اندام برای شایسته را و مردم میدانند  
 خدا را و در میدانند از شما سنگینه ها و کفار بهانه را که بر شما بود و دست  
 میکنند تا برای که نزدیک تر است و مناسبی که اعدل است و طریق  
 که مستقیم تر است ای جانم تر است بیدم بگوشت عیسی روح الله و ملائیکه است که بگو  
 که این صفات را که انجیل برای این معجزه یافته باین جانم طاقی سردر پیش او افتد  
 جواب نداد و زیرا که مبدء است که اگر انظار انجیل نماید که فرشته و پسر  
 این صفات در انجیل است و عیسی در انجیل بیان پسر را با داده است با این  
 روی معلوم نیست که این صفت را بگوید و آن حضرت فرمود که زکای از من  
 بسبب آنکه انکار انجیل نکردی و اقرار نمودی که این صفات در انجیل است  
 پس فرمود و بگو تا آنکه من ذکر او ذکر و من او ذکر که در خداوند و حسن

و حسن

و حسن را بر تو ظاهر کردیم و چون جانم در اسرار است این را شنیدند  
 و دانستند که آن حضرت نام است خدای و انجیل و گفتند که قسم که جزیرا  
 بر ما دارد آورد که در آن عملی نیست و نمی توانیم که اقرار کنیم که  
 اینکه توبه و انجیل در برابر انکار کنیم و موسی و علی و حسین و شریعت  
 اند اما بر ما معلوم نیست که انجیل محبت است که ما میگردیم اگر بپنداریم که هم آن  
 پسر محمد است اما بپنداریم که آن محبت است و بگوشت گفت فرمود که اکنون  
 استدلال شما سبک است یا حق تا پیش از آن جناب بعد از او را و او را  
 آدم و نوح که پیش محمد پدید صیقل گرفته اند است و ما در هیچ کتاب از توبه  
 که بر اینها نازل شده است بخیر گفت و بگوشتی و بده اید آنها در جواب  
 مانند و گفتند که بر ما رو نیست که اقرار کنیم که محمد همان است زیرا که ما  
 اگر چنین کنیم شما بگوید که او را در دین خود داخل میکنند که حضرت فرمود  
 که ای جانم برای توبه آن وقت در دین خود داخل میکنند که حضرت فرمود  
 نخواهد رسید چیزی که زن گناه است و رفته پیش و بر سر جانم گفت  
 که ای جانم که مرا اینم کرد پس آن پسر است محمد است و آن دس که پیش  
 عیسی است و آن دس که پیش نوح است و آن دس که پیش آدم است  
 حسن و حسین است در توره و انجیل و در توبه و این دس و این  
 دس و این دس و سبب محبت و رستی پس چون آن حضرت این  
 اقرار را از جانم گفت که من متوجه بر اسرار است و فرمود که  
 که الان خوان من از زبیر را بشنود اسرار است که گفت بخوان خدا



مرد بركت بخشید و انحراف که نوزادان نموده اند حضرت شروع در خواندن  
 سفر اول زبور نمود و نوزادانکه رسیدند که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام  
 پس فرمود که ای رسول با است از تو سوال میکنم بحق خدا اگر چنین هست در  
 زبور و برای است بمن عهد و ذمه چنان که برای جانیان بود پس بگفت  
 ای یحیی بخود زبور مگو و است با ما هم حضرت فرمود که تو را قسم میدهم بحق  
 ده آیه که حق را در زبور بر موی این قرآن ماذل گردانیده که آیا باشد به  
 در توبه حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را که ایشان منوب خواهند بود  
 عبدالفضل را اس الی است گفت که هر که این کار نکند نماید کذا و صبح  
 گذارنده خواهد بود فرمود که الی فلان سفر در توبه را بگرد حضرت شروع  
 در خواندن کرد و در اس الی است در ذرات و فلان حضرت  
 انحضرت در توبه بود تا آنکه رسیدند که محمد و اس الی است گفت که  
 امیت احمد و علی و بنت احمد و شبر و شبیر و تغیران بود محمد و علی و حسن  
 حسین است پس حضرت آن سفر را طاعت فرمود و چون از آن فارغ شد رسول  
 طاعت گفت که ای فرزند محمد اگر زین بود که ریخت من بر مع بود باطل میگردد  
 هر آینه ایمان با محمد می آرد و امر تو را تا پنج بشم و ششم بگذرایک توبه و  
 انجیل و زبور را از توبه بخوانند بدم کسی را که تغیر نماید از توبه بخوانند  
 و نصحتش در خواندن آن کتب است و نیت بر است پس حضرت با است  
 بود تا دست زوال و چون دست نازد فضل حضرت فرمود که این  
 من نازد با کلامی در دم و میردم بیدینه بجهت و فقه با و اطمینان کرده ام در حضور  
 انزل

نوشتن که جواب نامه حبش و فرود صبح بوی سحر می کردم آن پس عید  
 سحران لوان و انعام گفت حضرت در پیش استاده و نماز را با مردم  
 بجا آورد و فرات را تحقیق داد و رفت چون روز دیگر شد آمد  
 و در همان مکان نشست و اگر در فرشتاد بریده و توبه آوردند آن حضرت  
 بعثت مردم با و سخن بگفت و جانیان سخن است می شنید پس حضرت  
 از آن دختر طبعت مردمی رسید که محمد در نزد تو محبوب است یا علی  
 دختر گفت که من ازین محبت خدایم و نزد من محبوب تر بود بلکه  
 که محمد در دنیا هم محبوب تر است از علی و از همه بخوان در نزد من جانیان  
 از آن دختر رسید که در دین محمد و فضل سندی می را دشمن میدانست  
 گفت خداوند بلکه می را دوست میدارم و با او ایمان دارم انحضرت  
 که محمد را دوست میدارم پس آن حضرت بجا میست فرمود که تغیر کن کلام  
 این جاریه و کلام مرا و آنچه را که تو را گفتی جانیان به را تغیر نمود پس جانیان  
 گفت که یابن محمد در دنیا مردی است از اهل سندی و نشاند است  
 و جنت سندی سخن میگردد و صاحب جنت و کلام است فرمود و او را  
 که این چون و هر چند انجناب سندی می که فرمود و او را  
 از جنتی سختی در کف نقل نمود تا آنکه جعفران شنیدند که بگفت  
 سبطی شیطانی شیطانی است بجنب فرمود که بگفت خدا تر از تو است  
 سندی می با و در باب معنی و در سخن گفت تا آنکه آمد بعثت  
 سندی گفت شهدان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله



و گریه خود را نمود و در این سه روزی تا هر شد که بر سر آمد پس بخت  
 نمود که از این سبب که خود قطع نمایند و بخت فاروی طبع و آن زن  
 برید پس محمد بن فضل باقی فرمود که بن سید را ببریم و او را هر که در آن وادار  
 عیال را بجا می بران و همه را پادریه و چون آنجا رسیدن آن شخص گفتن بان تمام  
 فایز گردید فرمود که اناک صدق گفتار محمد بن فضل را شناسم که دید در آنجا  
 از من بسیار گفتن که گفتند بکدام قسم که درین پیشتر ظاهر گردیدیم  
 و منتظر محمد بن فضل با خبر داده است که تو را بخوان خود را ببرد فرمود  
 با همین است و مرا با عظم و کرم و تجلی خورشید از ایند بر محمد بن فضل که راوی  
 حدیث است میگوید که به عافان به است آن حضرت اقرار نمودن در  
 ثبت در نزد ما ماند چون روزی که آنجا رفت و در آنجا بود و بن و حیات  
 بود بعضی امور در آنجا شد و من در وقت آن حضرت رفتم تا که رسیدم بوط  
 فرید پس آنجا از راه پردن رفت و چهار کت باز کرد و درین فرمود  
 که برگرد و در حفاضه پس فرمود که چشم بر من نهاده چون چشم بر من نهاده  
 شود باز کن چون کردم خود را به در خانه خود در خبر دیدم حضرت رفتم  
 و در وقت موسمی که آمد سنبل با عیالش بهینه بروم و در آنجا دیدم که  
 آن حضرت در وقت رفتن از لهره بن فرمودی این بود که بر فرمود  
 شیعیان را که در این پیشند مع کن و خبر ده باش از که من نزد ایشان  
 خاتم آمد و بگو که مرا کرده است که در خانه حق این غریبی فرودیم و من  
 بگویم رستم و باش از انقدم آن حضرت خبر دادم و روزی در نزد حضرت رفتم  
 نشسته بودم

نشست بود که سلام خادم آن حضرت دیدم که بر من گذشته و نشستم که بخت  
 بگویم که شرف آورد و است بر خوسم و بنیانه محفل بن غیر اطم دیدم  
 که آن حضرت در آنجا است سلام کردم پس فرمود جمع کن انظار  
 که برای شیعه مهیا نمودن کردم که صبح کردم فرمود که صدق تو گفتی  
 پس فرمود شیعیان جمع شدند و چون از خوردن طعام فارغ گردیدند  
 بن فرمود که ای محمد بن پیچ که در کوفه از کرده مشکان و علی کبیر و  
 عافان را چون همه را حاضر نمودم با ایشان فرمود که من اراده کرده  
 که شما بر من نفسی از هم خود را بچیند که اعلی لهره را بنده بدینکه حق نشا  
 مرا عالم گردانده است بر این که فرمود و رسانده است پس رو کرد بجا می  
 مشهور بود بکمال و بعد بچس و فرمود که ای بایق و شیخ فرزندی از  
 صحیفه که بن دشت و از او کردن خود او گیه بود و در آن محفل  
 هم نشسته بود اگر قبلی در محفل بود که بنو است شرف رود و الفحیفه را  
 میگفت و در مذبح از آن پنج بسم قسم میداد و زمین را بی او بچید میشد  
 و در یک کلمه از شرق بجنب شرق میرفت با این گفت با الفحیفه  
 علم ندادم تا میدانم که با پنج بسم بود که از خدا سوال میکرد و بخت  
 آنها بخت کارزارها و با و عطا کرده بدو و هر چیز را که طلب میکرد آن  
 حضرت فرمود الله اکبر هرگاه تو بانه این اسما بایس بود اقرار  
 داشته باشی بجز این الفحیفه اقرار داشته باشی و شد با نیکار پس فرمود  
 که هر یک از شما که فرمود که اقرار داری که ده ای الفحیفه



کسی که چون با هم قدم محاسبه نماید پیش ملت و کتب و پیرو شریعت چشم  
بر مهران گشاید پس فرمود که بدینید که امام عبد رز محمد اکبر است که  
بر پا دارد آنچه را که حکم پادشاه در وقتیکه مادر رسد و ملت را  
است ندارد و هر کسی که می خواهد با امتحان و دلیل نماید باید در امام باشد  
راست با ملت برسد که آن دلیلهاست فرمود که باید علم غایبی  
باشد بتقدیر و تجل و زبور و قرآن می خواهد نماید با اهل تدریس بتدریس  
و با اهل تجل با تجل ایشان و با اهل قرآن قرآن ایشان و باید که می باشد  
مجموع ملت و با هر قومی می خواهد ملت خودش و این حال بیرون هر کار  
و پیرو بند از هر ناخوش و پاک از هر عیسی باشد و با اهل و ملت و حکم در امت  
و رجم و غرور و طوط و صادق و پیش و بار و دین و سامون باشد و از قرآن  
و شافعه هر چیز باشد پس آخرین مزاج بر ملت و ملت این رسول الله چنان  
در باب جعفر بن محمد فرمود چه میتوان گفت در باره امامی که تمام امت شهادت  
میدهند که اهل زمان خود بود و فکر گفت چه میگردد در باره موسی بن جعفر  
فرمود که او نیز مثل حضرت جعفر بود و فکر گفت مردم در امر او در بر نشد فرمود که  
موسی بن جعفر در مدت خبره خود شش با ابناء طایفه بنمود و ملت ایشان و با  
اهل مراتب حکم میکرد بدین و بار و دین و با اهل علم زبان ایشان و از هر ملت  
بود و ملت را نیز اوست اندک و با ایشان محاسبه میکرد و بکتب ایشان و چون  
شان بر آمد وقت و نا شش رسید یکی از موافقان برسان نزد من آمد  
و گفت که پدرت میگوید که مدت با فرسیده و وقت و ملت رسید

دعی است بدینکه وقت رسول خدا رسید علی بن ابیطالب الطیبه و او را محمد  
گردد و بعد از آنکه در آن اسما بود که حق تا اینجا داد و بسیار با آن مخصوص  
گردانیده است با و سپرد پس فرمود که با یک نزد یک من بپای من بر سر کتیب  
شیده و فرمود که زبان خود را بردن آور چون بردن آورد و بختی تم می کرد  
از آمدن کرد پس فرمود که با یک زبان مراد و دین بگیر و از یک و از یک زبان  
بردن با فرمود بر چون امیر المؤمنین چنان که در رسول خدا با و فرمود که  
حق تا بنویسند هر چه را که بین می نمایند بود و تورا بنیاس حث پانچ  
مرابنیا شده بود بتو عطا فرمود هر علی را که بین علی فرمود بود و مکتوبت  
نزد که پیغمبر بعد از من نخواهد بود و همچنین است هر امامی بعد از امام دیگر  
و چون حضرت امام موسی و ملت نمودن هر زبان را در کتاب و هشتم **مسئله**  
این بابیه را این شد انوش و صاحب چهار کتیب است از با سر فادوم است  
گفته اند که جمیع از علما ان حضرت از صلیبی رومی در خانه بودند و در خانه  
که گفتند او از ایشان می شنیدند با یکدیگر ملت خود میگفتند که به ما را  
در بلاد خود بوده ایم در سالها بگذشت قصد میکردیم و تا باین بلد آمده ایم  
بسجده نموده ایم چون روز یکشنبه گفتند فرستاد و نصای او آوردند  
با و فرمود که فلان از آن موضع قصد نما و همچنین من فرمود که ای  
با سر تو قصد کن و من ملت آن حضرت نمودم و قصد کردم و دستم درم  
کرد و سرخ شد و گفتند از من پرسید که تو را چه می شود و من آنچه گفتم  
بود و بعضی را شنیدم فرمود که با من نترسان که بگویم از قصد کردن پاک



دست را پیش پا در چون دست را پیش آوردم پس بر آن پادشاه  
 مهن خدو را بران انداخت و فرمود که بعد از این در شب غذا نخور و من نیز  
 از آن بپوش کرده در شب غذا نخورم و آن مرض برکت **الحق** قلب را در  
 از بعد از این سر به رویه کرد و است که روزی حضرت امام زین العابدین  
 و در آنکه آن حضرت امام است یا نه باید که هر چه می شود و می باید می بینیم پس آن حضرت  
 بدون رخت و من تمام این بقیع سراج در دست آنجناب بیرون رفتم  
 و در آنوقت با من اتفاق افتاد که شمع در بیدگی بودم و چون شمع رسید  
 بجله ای بر خیزد و به یک پای نهاد پس آن حضرت بان که توبه را فرمود که هر چه  
 آنجناب بستاند آن حضرت از کت و دست بر سر آن مایه و بیع از غلامان  
 خود داد و آنکه آن شمع در غلط کرد و من خواست که از دست او بماند  
 آن حضرت سخن بان که هر که گفت که غافلیم و آن امام گشت بن بن  
 فرمود که یا عبید الله ایان آوردی عرض کردم چای سید من تو را بخت خدا  
 بر حق و من توبه کردم پس آن توبه فرمود که بر دوش آن توبه است و آن  
 خود را بان حضرت مایه در چشمهایش آب جاری بود و او در تبرک  
 آن حضرت فرمود که میدانی که چه میگوید عرض کردم که خدا را رسول و فرزند  
 رسول خدا میداند و فرمود میگوید که چون مرا غلبه میدی امیدوارم  
 که از کت من خدای خود را الی که مرا مرض نمودی امیدوارم تا امید  
 مبدل شد **الحق** در دعوات را و آنکه از امام محمد تقی و منقول است که  
 یکا از محاب آن حضرت پادشاه و آنجناب بیاد است او رخت ملاز و رسید  
 که

که می گوئی می باید خدمت را آنقدر گفت که مرا که راضی است کرده ام  
 و مرا در این بین مدت رفتن بود و فرمود که چون ملاقات کرده آن  
 عرض کردم که مرض بسیار شد و ایام شده فرمود که این مرا نیست بلکه ملا  
 قات نموده چیز برای که بعضی از احوال مرا که بتوی شناسد و مردم  
 دو که اند که می باشد که از مردن بر هست می افتد که و می باشد  
 که زمره که ایان و بران رحمت می باشد پس تازه گردان ایان  
 بنزد و بدایت را تا رحمت انی و آنکه در جهان کرد و بر بعضی پادشاه  
 بن رسول که کرد ای از ملا که پروردگار من آمده اند و تحت گفته  
 برای من آورده اند و بر سلام میکنند و در پیش تو پادشاه اند  
 این را از حق کن که بنشیند آن حضرت فرمود که بنشین ای پادشاه که  
 پروردگار من پس بان عرض گفت که زمره ایان پس که آنها مرید  
 که در حضور من بنشیند و عرض گفت که زمره ایان پس که گفت که اگر  
 نام ملا که خدا آنها رخص کرده است نیز تو حاضر شدند می باشد پس  
 تا آنکه در حق شوند از جانب حق تا چنین مامورند پس آنرا چشمها بر ملا  
 و گفت السلام علیک یا بن رسول الله بن است نفس  
 تو که محفل شد ای من با شش نفس محمد و امان بعد از آن حضرت  
 بودند و این را گفت و فات نمود **الحق** این بابیه از بعضی محاب  
 ادب است که ده است که این ابو عبید مکاری بر آن حضرت داخل شد



گفت که با خدا تو را انقدر مرتبه داده است که اوی گنی آنچه را بدست می آید  
 آن حضرت فرمود که تو را چه می شود خدا تو را تو فرستاده و تو را در حق  
 در حق که دانند باینده است که حق بسی نه و گاهی می خوانند بعوان که بری  
 باو که است خواهند پس بر او باد عطا فرمودند عیسی میم عطا کرد پس  
 عیسی از دریم بود و دریم از عیسی و عیسی یک چیز بودند و من از یکم  
 و پدرم از من بود و من یک چیزم این ابو سعید گفت که من از  
 تو سئید پرسم و فرمود که طمان است که تو بتولی خواهی که در تو از  
 رقیبت من نیست و لیکن بر سر سئید خدا گفت که مردی در تو  
 مردن گفت بنده ان قدیم من از او اند در راه خدا گفت  
 فرمود که حق تا بفرماید که حتی عارف العارفین قدیم  
 هر بنده که ششاه در ملک بوده است از او خواهد بود و او را  
 میگوید که آن مرد بدون ریش و فکر کردید بخوبی که دوستی است  
 تا دوست که مرد **عبداللہ** و سید از ابو القاسم پروردگار و در آن راه  
 کده است که با من خبر رسید که آن حضرت در مجلس نشاند  
 و در علم سخن میگوید و مردم فریفته او میشوند پس محمد بن عری که  
 که صاحب نامون بود امیر کرد و این دو محمد مرد را در مجلس گفت  
 و در که در این سخن را می فرمودند و دستفراوانی می کردند  
 غضب کی از نزد پروردگار آمد و بهایش حرکت میکرد و بقی  
 مظلومین

مصطفی و مفضل و سید بن ابی لهب و خرام او را بکلی که تا که بد  
 که بر دکنم چرا که سبب شود که لکان این محل او را بد را نند و با و دوست  
 و عامه او استشفاف و سبب بنزل خوانده آب و صواب و صواب شد  
 و دو بکت نامی آورد و در رکت و دویم قنوت می خواند که در کتب  
 عیسی اخبار را فرماید که است خواند و در آن قنوت گفت خداوند انتقام  
 باری من از انکشی که بر من ظلم کرد و استشفاف رسیده و شعیان را از  
 درگاه من دور کرد و بچنان با دشمنی شدت و خوار را چنانکه او بچنان رسیده  
 و او را نداشتند مدعیان فرمودند که بچنان که ان ابو صلت میگوید که هنوز  
 دمی آنرا در تمام نشده بود که رزق در شد ان و اما زما و فرمود با بلند  
 شد و در غبار مرتفع شد و من در مکان خود بودم که آنرا در فرمود که ای  
 ابو القاسم بر خیز و بام بابا را و خوابی و بدین فاحشه بری که جاها  
 بسیار گفته و هر کین پرشیده و آنرا در راه بیان می آورد و اهل این دکت  
 آن را ز سمانه میگویند بچته کودتا و بفرموده او آن زمان پاره از نا بجا  
 می علم بر دوش نهاده و جامه سرخ بر سر آن بسته ان زن شکرین و در آن  
 فرموده و غل را بچیت فو اما امون و نازل بزرگان شکر او بکند  
 پس من بسیار رفتم و ندیدم که رفتی را که بعبادت می شد و مرا از عیسی  
 شکسته بنده امون را دیدم که زره پرشیده بود و از فقرش بیان پرور  
 اند و بیکر بکت و تا که دجی می در بام خسل بزرگ بر سر او زد که خود را  
 را نهاد و بدست نگاه داشتند و دردی که او را از حق شستند فریاد کرد



که دای بر تو این خبر را شنیدم که سمانه باز در کشت  
 امروز تیز روی باه نیت در روزی نیت که طاعنه در نزد مردم بود  
 و اگر این امیر را شنیدم بفرموده فخر را بر فروغ ابلیس مسخر کرده  
 و شکر یان او را با بذلت و عزای ندید را نداند و این شهر شریف  
 حدیث را درایت کرده و در آفران فرموده که اموال با مردم را  
 غارت کرده اند و چون چهل نفر از عظامان خود را بدار او کشت  
 در پیش مردم و آفران را تسلیم داد و امر نمود که دیوار خانه او را بجز کنند  
 و بدانت که این امر استقامت است که بان سرور رسانیده و اند  
 در بجانب داخل شد و او را قسم داد که برای تعلیم او بر بخرد و در پیش  
 روی او نشست و گفت که هنوز تقی من آرام گرفته در خوابم رسانیده  
 است که روزگش بن چهل نفر از آنکه خواهر زاده چنان کنم امروز  
 فرمود که از غذا بر سر در باره است و مستطیع و در باره این  
 که در ایران و اما گردانیده و بان اختصار بخشیده است بدینکه  
 تمام مملکتان را ضایع رسانید و امر را به یکران گذشت **و**  
 شیخ کلین از یس بن حمزه روایت کرده است که گفت در حدیث گذشت  
 بعدیم و مع کثیر اند بر دند که زلف تل صلال و مرا هم سوال می نمودند  
 تا گاه مرد بنده و منی گندم کوذا داخل شد و گفت السلام علیکم  
 رسول الله من روی نزد دوستان لغو و دوستان آباد و آبادان  
 فرج آمده ام و تقی من تمام شده است بخوی که بزرگ را بکفر بزرگ  
 منادم

منادم پس اگر زانند شد که مرا ایست و زانما بقدری که در بشهر خودم برساند  
 به خود بند لازم میکردم که چون بشهر خود رسیدم همان قدر برای تقی  
 تا بم آن حضرت فرمود و بشین غذا از ارحمت کند و متوجه مردم شد  
 و جواب منی بی را میفرمود و چون آن گروه تقی شدند کسی جز  
 من و یاران جعفر و خشمه باقی نماند و فرمود که مرا اذن میدی که داخل شوم  
 بیرون و من کرد و اندام بی تر جیتر که داند پس آن حضرت برخواست  
 و داخل محراب شد و بعد از آن فتی پرورد آمد و در پشت در ایستاد و از باب  
 می آمد دست را پرورد کرده و فرمود که کی است نزد خدایا آنرا گفت  
 در اینجا منم و فرمود بیک این و ولایت از خدایا و تقی و جعفر خود را  
 کن و عرض آن را برای من تصدیق کن و احوال پرورد کرد که من تو را  
 بنیم و تو مرا بینی و چون آن مرد پرورد رفت آن حضرت پرورد آمد  
 بیرون و عوف کرد که بان مرد جهان نووی و در حدیث فرمودی است  
 که در او زوشت اندی فرمود که تیر رسیدم که لذت سکون را در دست  
 او را به چشم بگفته آنکه عفت او را و اگر دم آبا حدیث رسول خدا را  
 شنیده که فرموده است که هر چند را بپوشند از آب بشو و مع باد  
 داده میشود هر که سینه را با من کند من ذل میکرد و در هر که سینه پنهان  
 بداد او زنده میشود پس ترا خواند بان مقرون که هر گاه بفرمود  
 منم برای طلب حاجتی چون باهل مردم بر گشتم آبرویم بی بود **و**  
 این بابیه از سرس این لغو را زنی روایت کرده است که در حدیث شریف



بآن حضرت گفت که پدران تو اثر از تمام اهل بیت بودند و فرمود که تقوی  
 اثرش داده بود و طاعت فدایت را محبت خط ساطعه بود و دیگر  
 بآن حضرت گفت که بگویم که تو از همه مردمان بهتر و فرمودم خوار هر که  
 تقدیر پیشتر و خدا زمان بر دار ترتیب از حق بدست و بگویم که ای  
 جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکو مکم عند الله العظیم  
 نسخ نکره است **بسم الله** از ابراهیم بن عبد الله روایت کرده است که گفت  
 دیدم آنحضرت را که بنوا سبای را در آن روز فرمود که قسم بخورم بقیعت  
 که بقیعت قسم خورده ام یک بنده آزاد کرده و هیچ بنده ای من آزاد نباشد  
 که خورم را درین غلام بخرم **بسم الله** در آن روز خدا را که بر کجا  
 من **بسم الله** این سیدان و بزرگان  
 کرده است و در آن روز **بسم الله** در آن روز تمام مردی در مقام بود که گفت  
 می شناسی و بآن حضرت گفت که با و مرا مانند کائنات آن حضرت نیز می شناسی  
 او نزد من مردم انجانب را با بزرگواران شناسانیدند و آن مرد شروع در فرود  
 خدای کرد و آن حضرت او را دلاری سپرد و دیه بایه **بسم الله** این  
 سیدان و بزرگان بن سیدان روایت کرده است که گفت که حضرت آنوقت  
 بدم و در وقتیکه بطرس دارد می شناسم و چون نزدیک ما بنظر آمد  
 او را می شناسم و در آنوقت او را فرمود دیدم که جنازه می آورند و در  
 نظرم بر آن جنازه افتاد دیدم که آنجناب پیاده شد و آمد نزد آنجنابه  
 و آن گرفت و چنان گرفت بعد که شپه بود تا آنکه بن خانه با و رفت و بپس  
 بر فرمود که ای سیدان این سیدان هر که متبعت کند جنازه و سستی از دستان ما  
 از آن

از آن بان بردن می آید مثل آنکه از مادرش متولد شده باشد و هیچ نماند بر او باشد  
 و چون آن جنازه را آورده در کن روبرو شد دیدم که آن حضرت می آمد  
 و مردم راه را گزیدند و آمد و دست مبارک بر سر آن میست که پشت فرمود  
 و باطلان بن فلان بشارت باد و ترابست و بعد از آن هیچ کسی برای تو  
 نخواهد بود من گفتم خدای تو تو را این مرد را می شناسی و در کز پیش ازین بان  
 من رسید و بدی فرمود که ای سیدی این سیدان را با این سیدی که در هیچ  
 و بین اشک شمعین بار بار کرده اند و سخن می گویند پس از تقییری در غریبان می  
 چشم از خدا می خواهم که از غوغایید و از زیاده و در دلش می بینم از سیدان  
 که پیش از این شهر فرمای که از آن فرماید **بسم الله** محبت گفت انوار  
 کتاب تاریخ پیش پوری نقل نموده است که چون آن حضرت از شبان بر روی  
 در مدینه بود و سید بر ستر افشیده بود و تمام بر آن آن قره طلوع بود و چون با  
 راز رسید و تمام خط اجابت بخورد و یک روز محمد بن اسلم طوسی بودند گفت  
 که ایها السعید و ابن الساعه و ایها الامام و ابن الائمة ایها  
 السلاطه الطاهره الرضا ایها الاخلاصه الزکوة النبویه  
 فرمودم بسم الله بیدان **بسم الله** و سلطان مکرین حوزت که بعد مبارک خود  
 با شما و پیش ازین از دست از دست بای ما روایت کن که آن مادکاری باشد  
 از نور نزد ما پس آن حضرت امر نمود که ستر را بکشند و در نزد پدرش بود و بالا  
 انداخت و دیده های من را بطلعت مبارک خود روشن گردانید و  
 کمین داشت مانند کمین حضرت رسول الله و مردم در عقب یکدیگر پیاده بودند



و بعضی بگویند بعضی زیاد میکردند و بعضی جابه جایی میکردند و بعضی زیاد میکردند  
 و بعضی تنگ در لایب استراحت میکردند و بعضی گردنها بلند کرده صورت خود را  
 به روی بزمایند و آن احوال بظهور آید و بوقت نصف النهار و هنگام غروب  
 نیز جابه جایی میکرد و از آنجا که در وقت و قضاة زیاد کردند که اگر کسی  
 بشنید و ضبط نماید و بر سر او اندازد و بر سر او بندد و بپوشد پس آن وقت  
 حدیث را ذکر نموده و بهشت و جهنم را در نظر آن برای زشتی آن کارند و برای  
 دعوت و تنبیح میکنند و حدیث ابو زرعه بود محمد بن اسماعیل بن ابی حمزه  
 زمره که مدتی ابی موسی بن جعفر الحاکم عالم محمد بن علی الدیلمی  
 قال حدثنی ابی الحسن بن علی بن شهاب از خلیف با و قال حدثنی  
 ابی اسیر المومنین علی بن ابی طالب شهید ارض الکوفه قال  
 حدثنی اخي و ابی عمی محمد بن رسول الله ص و ان حضرت زین  
 العابدین را در جبریل گفت از رب العزیز سنی و شایسته میفرمود که  
 لا اله الا الله ص ریت و هر که از او بگوید در صراط من داخل شد  
 و از عذاب من ایمن است صدق الله سبحانه و تعالی و صدق جبریل  
 و صدق رسول الله و الا انما و این باب در معجزات این حدیث را چندین جا  
 کرده است و در آنجا مذکور است که بعد از آنکه فرمود که هر که داخل در صراط  
 شد از عذاب من ایمن است و در آنجا آن حضرت روانه گردید و چند قدم  
 رفت و از کرد که پیش طها و مشی و طها و انا من س و طها  
 از این بابیه حدیث مذکور است و مشی است بر معنی و دقیقه و مایل شعله  
 نوری

در باب بن شیب که غالی مقتصد بود و در راه بود و رویت کرده است که  
 چون امون را دید کرد که از مردم بهشت بگریه برای خود کسالت مریض  
 و برای علی بن موسی از آنجا است محمدی و برای فضل بن سهل بوزارت امر  
 نمود که کسی که بشنود این را که کس بر آن گریه نداشت و در میان او  
 دادند که او را بفرستند و در میان میبندند و بهشت میگرداند و بخیر که دست رست  
 خود را بردست راست آن که نوز میگردانند و بخیر که دست خود را بپوشد  
 میگردانند و نخست که چنانکه اول از پشت آن بزرگتر شود و میگردانند  
 میگردانند و در آن زمان چون از آن صراحتند و بهشت گود دست خود را  
 در زیر دست پستان او و بخیر که نخست بزرگ او اول با پشت که چنانکه  
 رسید پس آن حضرت بفرمود و فرمود که تمام این مرد بفرستند و بهشت خود را  
 این جوان که او بعد بهشت با پشت کرده امون رسید که علقه بهشت گذشت  
 و فتح از در بهشت هر دو زبان در خود و امون را نوز که مردم بگردند و بار  
 دیگر بهشت کنند بهمان قیمت که آنرا در فرموده بود مردم گفتند که چگونه  
 مستحق امت میشوند کسیکه بعد بهشت پیدا اند کسی که او را پیدا اند و از  
 از در بهشت با امت در بهشت با امت شد که امون را بفرستند و بخیر که  
 و در آنجا بفرستند امون را از آنجا که در بهشت رفته است که در بهشت که  
 ترقه حضرت امام رضا را در بهشت بپوشد و آن عبور از در بهشت بپوشد و آن  
 در آنجا بودی و مانی بود که در جله محبت بن شیب با فضل آن حضرت بود



بار از عباد و بنده طیب زیارت آن حضرت رفته بود چون شنید که آن  
 حضرت به عباد توجه نموده بپیشگاه آن حضرت آمده و در آن دست  
 نهاد و برفت ملاقات آن حضرت مشرف گردید و او را ایضا خود فرمود  
 آورد و بعضی از شیعیان محبت آن حضرت که در آن دیار بودند بگفت  
 آن حضرت رسیده چند روز آن حضرت بتلخیص تمام در بغداد نشاء  
 داشتند روزی حضرت نزد حاکمی که اسم او جلیج و فرمود که تمام  
 کرم کن و حوفا را پر آب گردان تا شب بچشم تو در این رجب نام کرم و چشم  
 نموده و حاکم را با صفا و مین غوغا و اتفاق و حوائج انجام معنی بود که برین مسکن  
 تمام اعضای او سفید شده بود و گندی عظیم از دهن او در زغایت نشت کردیم  
 بنما از او و شدیم که از منزل خود بیرون می آمد و بنزد کهنی تاب آمد  
 و هم با او داده گفت مرا بگو که نهان باشد که چون حضرت بچشم رغب  
 آورد بنظر می فرماید در آنجا که می بیند کهنی تاب می بیند آن مسیح و در آن  
 بود و بگوشت نهان نموده چون نصف شب شد چرخها روشن کردند و خبر  
 سایر یوهای خدش در حاکم سوختند بعد از آن آن حضرت بچشم رغب آوردند  
 و بگوشت زوال ابدل از راسا نمودند که لاله آنزد که برین رخت برآید  
 آوردند و در بر آن حضرت ایستادند و عرض نمودند با فرزند امیرالمؤمنین  
 فرستاد محضرت دگرگانی استند که نظر بکسی کنی چون رجب نزد  
 را در حاکم دید بسیار بخند و منفرد خیریت که در این نزد حضرت  
 حسن و خلق رجب را منع فرمودند بر سر خود هیچ بود که بی حضرت  
 از فضل

از ملک کرم و بزرگ بر خفت و کاه آنی از خواص عام بر پشت و سوره  
 فاخته الکتاب بران خواند و بآن آب رسید و بر آن مبرور پیش  
 در معنی بر حق تا در بیکت آن حضرت آنروز برین با لاله از روزا بدید  
 بشاید که چند شستی هرگز آنروز بر او نبوده و بدن او سرخ و سفید شده  
 و بهودت خدش معادوت نموده پس حضرت رجب امر فرمودند که این  
 مرد را بیرون ببر و از ملک را بیکدست حش با کینه بگیرد و بر روی پو  
 دارد و در سر حاکم نشین تا از حاکم بیرون آید رجب فرموده حضرت فرمود  
 و چون آن حضرت از مقام تشریف بیرون آوردند آنروز در یکت و باقی حاکم  
 انسا و چون اقربا و خویش آن آنرا ازین واقعه خبردار شدند یاد از فضل  
 از خود و در زن شیعه با ضلعی آنروز در میان **القصا** و راسا  
 کتب از کتاب مبرور در دست خود که در تفسیر که مومن سرور او با علی بن  
 الرضا ما از مله بیست خراسان طلب نمود و در آن سوسه بید نقاد اقربا  
 و اصحاب آنروز در ملازمت او متوجه خراسان شدند و در آنای راه نیز  
 رسیدند و در آن منزل گوی دیدند که در آن یاری بود و زهدی زنی را  
 مشغول عبادت خدا بود چون از راه خبر آمد آن حضرت را شنیدند که  
 آن حضرت آمد در آن بیعت و ثنای آن فیده عالم گوید و گفت با ائمه  
 صوم چندین سال است آنزدی قدرت تا را دارم و ختم محبت تا در نزد  
 دل بیکدام و پیوسته بزرگ ما با او عباد او شام و روز را در ملک



توقع آن دارم که قدم رنجه فرموده حاجی مسکن این ثقیل را بفرستد خود  
منورانی حضرت از قبول فرموده با شاق اصحاب هم راه را به  
روانه شدند تا به راز را به رسیدند حضرت بان سبب نفی  
بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و باندرون فی دروازه شدند و نشدند  
و معلوم آن غار زیاده از چهار پنج نفر نمی گنجید زاهد چون آن  
جماعت را در آن فی رشتنه دید تعجب نمود و در قدم اکثر  
انشاء و بر سر پای مبارک اکثر سباده از جهت عدم تدارک  
و عداوت و در پیش پای ریش ریش و حضرت از نور باطن داشت  
که محبت در پیش از هر چه است فرمود و ایستاد و ایستاد  
حاضر کن و در خانه هر چه باشد و همان هر چه باشد و از پدرش  
سه قرص از نان دگرزه از غل اورد و در پیش روی اکثر  
گذاشت و قدر خود می نمود و حضرت روی مبارک خود را انداخت  
و لب به جنبیدن و بعد از آن دست زیر سواد آورد و باره زانو  
و غل پرودن آورد و بزاهد سباده که پیش روی بگذارد و در پیش  
انگشت تقدیم می بیند تا اینکه ناو غل بجمع رسید نفی گفت رسید  
بعد از آن زاهد نگاه کرد و دید که کوزه غل و سه قرص نان در غل خود  
باقیت هیچ کم نشد و خود را از پیش اکثر بر خاک نهاده و روی بر  
پای مبارک اکثر می بایستد و میگفت گفت کسی بود که در امانت تو گذاشته  
بله

**بند ۱۱** از آن جانب از جانب رفو روایت نمود که  
در نیت که اکثر امام زمان بخواسن تشریف از زانای مبدلت  
بشدت پور رسید و در آنجا گذشت بچشمه آبی فرود آمد و در آن  
موضع که بود حضرت بر سر تنک سپید و بنام زعفران گردید و نفی قدم  
با کشت بر آن ملک مانند الهی آن ملک را بریده اندوده بدو از غلبه  
نموده اند و شهادت خدایند و گمانه بر آن قرار داده اند و در  
موضع بقدم که مشهور است و با غنای پور در آن موضع بود و حضرت  
باغبان آن محراب طیب و فرمود و را سیل با کور شده بود و بجهت  
ما انکور بها و باغبان گفت انور از کجا پا دارم فضل نیست از  
دو زشت سر و دشتها را انکور را بر خاک ریخته و بنام کور بر سرش  
کرده ایم باور از این پس بفرستد و غل شود قدرت حق آثارش باشد که  
باغبان چون باغ در آمد بقدرت حاد و بجهت حضرت علی ابن موسی الرضا  
هر درخت میوه که در باغ بود از انکور و غیره همه را بر بردید و همه را  
در نیت تا دایره رسید که شاهره نمود و بهار میخیزد که درین فصل  
این نیت میوه از کجا پدید شد و با خود میگفت که این باغ از من کجاست  
بود یا من و در غاب من پهن و چون باغبان از محبتان ال مردمان  
بود و از هدایت و توقیت بچیز بود و قدرت و دیکر و من چیده  
بگوش اند و بجز طر کند از این که این از کرمت پر از نیت صلح  
انت که بر دم دور و غنی بگویم که درین باغ انکور نیست شاید که این



فقہا برای من بایه باند پس باغبان ملعون بابت تاج از باغ پرورن آمد  
 و امام رضا فرمود که چای مانگر بنیاد روی آن رویا به ملعون گفت  
 درین باغ انحرزیت حضرت داشت که او دروغ میگوید و عقوبت  
 و گفت ای باغ و باغبان هر دو را بوز این بگفت و درین مو  
 ضیع کرم خود مدانه شد و آن ملعون با خود گفت که اگر چه دروغ بگویم  
 ابو طالب کرم ای تمجب عظیم در دست دارم پس شادی گمان متوجه  
 باغ شد و چون داخل باغ شد ناله ابری پدید کردید در عدد و برق  
 و در میان پیدانند و بویا رستگار دید و اندک از آسمان برآمد  
 و از هوشش بیدار شد و در باغ افتاد و در یک لحظه ملعون را و آنچه در باغ  
 بود بوحث **الحکا** و در کتاب از کتاب بصائر الدجیات و گفت  
 المؤمنین از قید مرگ دوریت میکنند که در دنیا حضرت امام رضا  
 بر ما گذشت و من و تیمم بن یعقوب با یکدیگر خشم و غیظ گفت گفت  
 بودیم پس عیان موسی الرضا بی تبت صحرا روانه شدند و ما از عقب  
 او در لاهی انما دیم و سخنان با او بانه نسبت با حضرت بنیاد کردیم  
 و در انشای اینها آهوانا چند دیدیم که در محراب میچند دیدیم که گفت  
 با هویره اشاره کرد و آن را بجا بخت خود طبیب اموره بجا  
 گفت در آن دوران بر سرش حضرت دست مبارک بر نه  
 آن اموره می ماید بنام خود سپرد اموره بجهت خدا کردن  
 او را از

او را از بر آگاه و ما در و پد خود اضطراب شبت پس آنحضرت نزد بگذشت  
 طبیب دست بر سر او کشید و بزی گفت که نفخیدم و آن اموره  
 سکن کردید و زک اضطراب نمود و بعد از آن آنحضرت نظری  
 نسب من نمود و گفت با عبید کج و نشستی که ما اهل بیت رب بتم و احش  
 طبع و در صبح امر ما را شفا دهند کتب بای سید من و مولای من ز محبت  
 بر غفلت غذا من تو به کردم از آنچه کف و میگردم پس آنحضرت بنام خود  
 جنت گذار کردن آن اموره اثر است خود فرمود انعام اموره را نمود  
 امویان بخور میدید و نظرات انگ از گوشهای چشم بزرین میبگیند  
 آنحضرت دست مبارک از روی شفقت بر سر آن امور می کشید و آن  
 امویان ب محاوره آن کردید حضرت فرمودند با عبید کج میداد که  
 این اموره چه گفت حق نمودم که غذا در سول و فرزند سول غذا دانا  
 ترند فرمود آن امور میگردم طبیبی در ابا میزدی آن آدم که  
 باید چزی از گوشت من غذای تو شود پس تا امید مرا را نمودی من  
 او را خواطر حربی نمودم تا بجز آگاه خود سعادت نمود در کتاب عبود  
 از امداد این محشر با نفرین بظن روایت نموده که میگردید حضرت  
 نمودم مکتوب را که حضرت امام رضا با بام محمد تقی فرشته بودند که  
 با ابا جعفر محبت چنت رسیده که عنایات تو قتی که اراده پرورن  
 از منزل خود داری تو را سوار من تا بند دراز در کوچه منزلت بود  
 میزند و این جبهه بخیر است که ایشان دارند میفرمایند خبر تو به مدی رسید



بفرستند قسم سیدم در باغی که من بر تو دارم باید که فرج و خیرت در منزل خود  
 از در بزرگ باشد و بدو دست سوره یسوی باید اشراف در یال با خود داری  
 و هیچکدام از سوال کنندگان را محروم نمانی و از بیعت هرگاه از تو سوال  
 نمایند کمتر از پنجاه اشراف ایشان ملذذیاده رزین هر چه پیش از بدی حسی  
 داری در زعمیات هرگاه از تو سوال نمایند کمتر از بیست و پنج اشراف  
 بدو و هر چه پیش از بدی حسی رسد از فرزندان اراده دارم که خداوند تو را  
 بان شیره رفیع بنزد مرتبه ناید تا نفق و الا شش من ذی العرش  
 افتاد **باب** در کتاب گفته الجلس از عیون زید و بیت  
 کرده است که حضرت حضرت امام رضا بودم و مکمل میراثی راه غلام  
 بجای من شد از من انکور خیرت که من باین پادشاهان انکور از کی پادوم  
 که درین بین حضرت امام رضا کس پیش من نشاند که نمک از در  
 انکور کرده بقیع خود نگاه کن چون نگاه کردم باغی در عین وقت و  
 طروت دیدم که در آن باغ انواع درختان انار و انکور و کجربا  
 بود من بر خواستم و بآن باغ رفتم انکور و انار سپید و پختن غلام  
 آورد و خوشه راه نیز از آن گرفتم و چون به بغداد آمدم دین حکایت  
 را بایشان رسانیدم و انوار هر پادشاه که در میان بزم حضرت امام  
 رضا آمدند و آنکه از من شنیده بودند بجهت اکرامت نقل نمودم  
 بایشان و نمودن باغ از شما در زینت به پند چون نگاه کردند  
 باغی مانند باغها بهشت خیر سرشت شده بودند که انواع میوه

در آن باغ

و آن باغ موجود بود که شهادت سیدم که تو فرزند رسول خدا و انور  
 صفا و بعد از پدر خود **باب** در کتاب ایند کتب نقل نموده  
 که توفیق در بیت میکنند که وقتی حضرت امام رضا از ما امون اجازت  
 عزایت که او را خورده ام و پیش از آب کرم میروم باید که مرا بهشت روز  
 صاف دارم در رسول تو به پیش من آمدند و نمکند ما امون انور را  
 اجازت داده انور درین دنیا بهر حقیقت در این غنچه زو ما امون  
 روز می شود و آنکه روز هم رسید پس ما بعد چشم سر شد و بقصد رفتن  
 الکفایت با هر چشمه توبه بود و چون بان موضع رسید از آب شربت و دانه  
 در غنچه الکفایت داخل شد و اشراف طاعات حضرت را در آنجا ادراک  
 نمود بعد از مراسم تعظیم و کرم و ظواهر شتیاق با تفاق انور در برابر  
 بسم خود مراجعت نمودند بعد از آنکه زانماه از آن مل مدینه  
 رسید که حضرت امام رضا در میان روز بدینه تشریف آورده  
 و از آنجا بجانب مکه تریه فرموده بعد از چند روز و مکه نامه از آنجا  
 رسید که حضرت امام رضا بلکه بهشت ما امون چون ماها را خواند  
 تعجب بسیار نمود و خجاست بخدمت حضرت امام رضا آمد که گفت  
 که از من در خواستی که بهشت روز ترا صاف دارم که دو انور را  
 کرم روی در این بهانه بلکه بدینه رفیق حق تا نور علی عظیم عطا نموده  
 من برادر و بهر عمر تمام چه نمود که رزان هم عیون اموزن تا رزان



شمع شمع حضرت امام رضا فرمود اگر من بفرستم بر کعبه نمیکردم تا قادیان  
 بکف که یک روزی بای تو میباشم و من سخن بکنم و کف  
 بکنم که باین آنگاه رفتی و رجوع نمود و وقت فدایا و این است  
 در آن کتاب کف گفته اند که در این بود که محمد بن داود  
 نموده که من در ادرم در خدمت امام رضا بودیم که خبر آوردند که محمد  
 محمد بن جعفر در حال نزع است و وقت او را بسته اند پس در خدمت رسید  
 بدین ادبیم دیدیم که برادرش اسحق و فرزندان محمد بن یحیی او شسته  
 بودند و میگفتند الکفرت لک نشسته و بنشین خود و چون رفت باز  
 برخواست باریان گفتند شامت کرد بدون عتق خوشی نشد و من بکنم  
 اندم کفم فدای تو میباشم که برادرش بر ثبات بودند فرمود که غلط نمیدان  
 تعجب و تبسم من رزان بود که اسحق بران میگوید و علی که اسحق بن  
 دی خواهد مرد و او که بر است خواهد کرد پس بعد از اسحق محمد بن داود  
 خب شد و مدتها زنده بود و است مدتها پیش روز محمد بن داود  
 بودند و از دنیا رفت نمودند و کتاب از میان ابراهیم  
 از پدرش نقل نموده که او کف رزان جمع که در راه مکه که در خدمت  
 حضرت امام رضا بودند شنیدیم که اسحق میگفتند که وقتی در خدمت  
 الکفرت حج میرسیم که پس رسیدیم فارغ نام که در طرف راست است  
 رافع بود حضرت نقلی که آن کرد و فرمود با نافع هار یک قطع اربا  
 ادبا

او با بنی یکه که نور بکنند پاره پاره خواهد شد و ما نمیدانیم این مطلب است  
 از بن سخن چه بود و متبکی که من بکنم و در آن موقع منزل  
 سخت می بر کعبه بالای آنگاه رفت و علم کردند از آنکه در حین  
 جوانی رسیدند بکنم با رزن پاره پاره است و گفتند در آن وقت  
 من کلام آنرا در بر ما کافی شد **الکفا** در کتاب از محمد بن یحیی  
 که از نقل روایت نموده که در آن است حضرت امام رضا در کتب بود و بکنم  
 نوشتم در خدمت رسیدن بکنم آنرا در بر طلبیدم و با خود چنین فراردا  
 دم که چنان بکنم شرف شوم آیه از آیات قرآن که در معنی آن در مانند  
 بودم و پس بکنم حق آن نمیدانم و پس بکنم که در خدمت است رسید که درین  
 وقت مولاان برکت داشته اند و رسیدن تو بکنم و آن مو  
 قف برقیست و آن که نه آیه که بکنم پس بکنم که درین وقت  
 نه را چنانکه خاطر خواهی بود و رشته بودند پس آن که از خاطر جویند  
 و دانستم که الکفرت محبت فدایت بر بن **الکفا** از بکنم کف  
 انچه از من بن الوث روایت میکند که چون بخوان رسیدیم روزی بنی  
 دمی از جانب بن موسی از من آمد و گفت رزان مرکب که آمده اند  
 برای ما بنویس و مرا چون بخاطر نمود و غرض خود است که مرکب بنیاد در ده ام خادم  
 رفت و باز آمد و گفت ایته است بکنم من بر خود است و با غلامان دیگر  
 تفکیک پس رکبیم و بنی فسیم پس بکنم که گفتیم و بکنم که مرکب رفته ام  
 و در میان اسبابهای من نیست خادم رفت و بعد از آن بکنم کف



صندوقی است که در آن عیانت و چون تفحص است نمودم چنان بود که  
 سرور فرموده بودند خدا آن رجب را بر ده شنبه بخت است گفت رفتم  
 دکنم گواهی میدهم که تمام مقرر فی الحال و عتقاد من بامست آنروز  
 نمودم و باین سبب بدایت یافتم **سینا** در کتاب از دست بن یافتم  
 روایت نموده که روزی در مرد بودم و مرد و بعضی باین همراه دکنم  
 ابو افی از خدا ترس و ترک راه حق من دارم را می مضللت خود را  
 خاص نام من بنام منی تو بودم حسی نه و تا مر رجب است باین رسول خود  
 کرد پس روز چهارشنبه و پنجشنبه بخت روزه کن دو رکعت نماز گذار  
 بجزاب رونا خا سینه تراهد است کند آنچه مقصود است به بهترین  
 صورت تا مید که در حسن بن کرید بعد از بخت نزد و بعضی باین خود یافتم  
 و بخت روز شنبه بخت کتابت عیانت سنی ارفام رسید بود در آن شنبه  
 بود آنچه من انوافی را بخت نموده بودم در آن نام را از فرموده بود  
 که یکبار دیگر انوافی را بخت کنم بروزه و شستن و غسل نماز کردن پس با  
 دیگر بخت انوافی رفتم آنچه تو را بخت نمودم بپای آور و شکر کن که حق  
 تو اهدایت میکند و در این باب اگر میخواهی تا صد بار بستی کن آنرا  
 بسیار بعد از گذشته ام باینکه حسی نه و تا دل نور نماند خواهد کرد  
 زیرا که مکتوب حضرت امام رضا در همان وقت که تو را بخت کردم بخت  
 رسید که در آن مکتوب آمده بود که انوافی را بخت نما و آنچه بخت  
 الله بخواهد

نوشته بود بهمان ترتیب که من بگویم و باید سپار نمودم ابو افی آنچه با تو گفتی  
 بعد از آن که روز شنبه انوافی نزد من آمد و گفت گواهی میدهم بخت  
 خدا و رسول خدا که حضرت علی بن موسی رضا امام مقرر است و عیانت  
 بر کافه عیانت با دکنم که در جبهه که بن بدایت از کجا باقی بخت شد  
 امام رضا را در خواب دیدم که بخت نمود ای ابراهیم بختی که تو را بدین  
 حق داخل می زند و راه راست است خواهی یافت و از کجا بخت شد  
 من که دین بسبب آن بخت توان پوست مذبح اهل بیت را بخت  
 و عتقاد من در این مذبح است و واضح شد و از جمله مکتوبات و شنبه  
 این که دیدم **سینا** در کتاب از نصیر الدین بخت و نصیر الدین  
 از نقل بن برنس روایت میکند که وقتی عیانت فرمودم و بخت بسیار  
 و تجویز را در آن نمودم و بعد از ظهر عمل بدین رسیدم و پس از آن  
 و خشم مارون از شید را در آن ملکان دیدم و شستم که مارون ازاده مجید  
 رو بنزل فرود آمد و معنی از دست آن رسول خدا باین در آن منزل  
 نزول کرده بودند طامی و صر کردند و ما هم کردیم هنوز حق است بطعام  
 ملازم نموده بودند که عیانت من در آمد و گفت شخصی که بختش ابو افی است  
 و بیرون در ایستاده و درون و خلو مجلس تو را میطلبم گفت آنرا  
 طاب ایدم اگر باشد تو را از آدمی نامم روزی و ضرب بیرون رفتم زیرا  
 که حضرت ابو الحسن بخت اهل بیت سنی ارفام سواره بسیار دکنم  
 باین رسول الله نزول در آن فرماید و منزل ما را بخت نمودم خود



مندر نما حضرت فرود آمد و با بر سر نو نشست و بعد از مدتی گفت  
 ای نقی غبطه امروز بحسین بن زبیده هزار دینار عطا فرموده آن مسکین  
 بنو حرام فرموده حسین بن زبیده از من توقع نموده که سیخ معهود را زود  
 با و برسانم نقی که بدین عرض کرد ثم بن رسول آن بگذر کند که در میان سیخ  
 نزد من از قیاس و تفسیر بمانده اما هر چه شایسته باشد مطیع و مقام پیش  
 فرمود و نقی ترسید و بیست و یکم تا که قبل از آنکه بنزل خود برسی این  
 سیخ بتو در مسی خواهد شد و اندک زمانی بماند که حسین بن زبیده نزد من  
 و مطایبه آن دیده کرده و من حسب الامر امام زمانم سیخ معهود را بحسین داد  
 و بگذرانم که پیش از آنکه بنزل خود برسم آن سیخ بمن رسید <sup>۱۲۹۴</sup>  
 در آنکس از محمد بن ابی نصر بنعلی و درایت نموده که روزی بخاکش  
 رسید که امام کبیر بعد از امام زکریا چون از حضرت امام رضا  
 درین باب فریاشنیده بودم جواب ندادم و کفتم تا زوی پرستم جواب بگویم  
 پس بگذشت آنروز در مشرف شدم و سلطان نجاشی را عرض نمودم فرمود که  
 امام بعد از من بر سر من و بعد از آن که هرگز کسی جرات نمیکند که بگوید  
 بر سر من غبطه من است را در این پیر باشد امام محمد تقی هنوز متولد نشده  
 بود بعد از آن متولد شد و در مدینه و در مدینه است که ابو سعید  
 میگوید که در سنه بودم که شنیدم در عربستان کسی است که بخت خداوند  
 بر روی زمین پس بطلب او در سنه پردن شدم در غرض محبت خدا  
 بر آمدم تا آنکه جناب امام رضا را بینان دیدم پس توبه بگفتم  
 نمود

نمودم و در مجلس آنروز شدم و در حال که نام بگفت عجب نمودم پس بر آن  
 حضرت بزبان سندی سلام نمودم و آنحضرت نیز بزبان سندی رد و سلام  
 من نمودند و بیان من و خبر دینار و جواب چندی بزبان سندی شد  
 عرض کردم بعد از آن که من چون شنیدم که در میان طایفه عجب کسی است که  
 در روزی غایت محبت خداوند است لهذا در طلبش بر آمدم که  
 بیایم آنروز فرمودند که من آنس که گوید طلب او برآمده و من جهت خداوند  
 سؤال نما از من آنچه اراده داری ابو سعید بگوید پس سؤال نمودم از ایشان  
 سرور از آنچه مقصودم بود پس چون عرض کردم که از حضرت آنروز در عرض نمودم  
 عرض نمودم که من بزبان عرب را شنیده ام و دوست دارم که دانایان و شریفان  
 عرب پس بجزان خداوند را که مراد آنها باشد بگفت عرب آنروز در میان  
 خود طایفه و بدست مبارک زبان فرسج فرمود از آنوقت تا بحال طایفه  
 غلامی غایب بود در مدینه بگردد و بیست شده که علی بن احمد کوفی بگوید که چون  
 قصد کردم که از کوفه بسوی خراسان روم و شری خواستم در وقت نزد من  
 دیکم بن داد و بگفت چون بخراسان رسیدی این نامه بگو پس وقت  
 از آن بزی من فرود می بزم من آن نامه را در میان با نامی خود که شنیدم در آن  
 سان شدم و چون بر در رسیدم در آنجا منزل گزیدم بعد از زمانی غلامان  
 امام رضا را نزد من آمدند و گفتند آمده ایم که از تو عذرت بخواهیم و از آنکس بعضی از  
 غلامان حضرت را غایب من ایشان کفتم در نزد من نیست و من از آن  
 عذره که در خدمت من داده بود که از برای او خبر دینار بگویم فراموش کرده بودم بگفتم



لطف باز علان اسرور آیدند و گفتند آتای ما حضرت امام رضا علیه السلام  
 رسیده و فرمود که در میان بارهای تو قلعه پنبه باین صفت نشان دهم که  
 از گفته بوی عرب بن می آید و حضرت نبود که از برهمن بفرج بخون بن  
 وجه تزلزل بگردانده پس من وجه از از ایشان کردم و بعد از ایشان  
 دادم و با خود گفتم که نسیم بجزا هر آینه سوال بنام از آن جناب چند صد بار  
 داد پس معلوم است که امام و محبت خدایت و آن سوره را نوشتم و بر آن نوشته  
 با خود برداشتم روانه منزل اسرور شدم و چنانکه نزدیک منزل اسرور رسیدم  
 از حضرت محبت و از دانه تو بنم که که پیش ردم در گوشه نشستم که ناگاه دیدم  
 از زبان مردم مان یکی از علما مان اسرور هر دو اند و گفت که بخت بخت  
 کوئی پس من پیش ردم و گفتم منم گفتند بکبر این است جواب آن که بخت  
 پس نوشته اسرور کردم و دیدم پنبه بخت سزا که من نوشته بودم و دیدم  
 بعد از آن جناب فرموده بودند و در حدیث دیگر از حسین بن موسی این جنو  
 عیضا اسلام روایت شده که میگویی من با جمعی از جوانان بنی اشعری در آن  
 حضرت نشستیم بودیم که ناگاه جعفر بن عمر غوی با لباسهای سدرس و حمال  
 بدی بر ما گذشت ما از احوال جعفر و هیبت او خندیدیم حضرت ما را فراموش چون  
 دید که ما را از احوال پنبه او خندیدیم فرمودند که زود باشد که ما جعفر را بنشیند  
 و شرف و قدم چشم لحاظ نماید میگویی هنوز نگاه از زمان زبانت نرفته  
 گذشت بود که جعفر را ندیده اند و صاحب شرف و عزت و قدم چشم که دید  
 در روزی بر ما گذشت و می که با علما مان و با دانا بسیار بودند و **بشارت**

اخبار اربعه

اخبار اربعه روایت است که موسی بن عمران بن زید میگویی که من در کسب و کار  
 و بوی حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم که اسرور اعلام نماید این سوره درین سوره  
 کنم از اسرور از فائق الکبر بخوابد که قرار دهد این دو محل را در طعن زکوری و بخت  
 من بخشم موسی میگویی که اسرور در جواب من نوشتند که بخت و چنین خواهیم  
 نمود بعد از آن گفتند توقع دیگر بخت من نوشتند که منون آن نوشته بنویسد  
بسم الله الرحمن الرحيم عافانا الله و اهلک با حسن عاقبه فی الدنیا  
و الاخره بوجه بد آنکه امو جمیع بید قدرت خداوند باشد پنبه  
 و منی می نماید مقادیر امور را بطریق که مقدر شده و متوالی بشود و درین سوره  
 از برای تو پسری و دخترانی به تا پس نام آن بر سر محمد و دختر را فاطمه بگذارد  
 تا که ببارد کرد اند خداوند عالم از برای تو موسی میگویی بخت منم که اسرور  
 نوشته بودند خداوند عالم بک برسد بخت من فرمودند **اینجا** در کتب شیون  
 از زبان اسفلت روایت نموده که میگویی که چون اراده نمودم که بوی طریقت  
 چون روم و غم نمودم بر اینکه حضرت امام رضا علیه السلام را در دایه و بک بر این  
 از آن برای که اسرور می پوشد بخت کفن خود زنان سرور بگیرم و پنبه درم بود  
 مال گفتند نیز بگیرم و بخت و خزان خود آنکه بر افتش بخت و چون بن بخت  
 کنون خود را خود را زدم و بخت بخت مال گفتند شرف شدم و درویش که  
 اسرور او را نمودم که بر کرد از کثرت کرب و دناסף بر صفات اسرور  
 حایج خود را بر سر سرش نمودم فی وقت من پنبه بر صبح طیاران  
 اربع در بخت بین بخت که پیش روی اسرور بر درون شدم فرمودند



که ای ربان بر کرد پس بر کشتم آنروز فرمودند آباد رست و در می که چند روز  
 بودیم که بخت و شتران خود را بکشترب زنی و بجه رزبه های بسده خود ببردیم  
 که این سخن خودمانی هرگاه اهل قریه عرض کردم با صدای خند و  
فی نفسی ان اسئل ذلک ففی الغم بفراقک فی فیه علیه السلام  
الوساده و اخرج فبعها فدفعه الی و دفع جانب المصلح  
درا هم فدفعه الی فعد رها و کانت ثلثین و هاتین ای  
 من بود در خاطر من آنکه از جنب شما سوال نمایم این مطلب را پس هم در غم  
 فسخ شد و مفاصفت از جنب بقتل فرمودش خود از خود طرم این  
 مطلب را پس آنروز در میان منهای مبارک خود را بید نمودند و یکبار  
 ببردن آوردند و بن مرمت فرمودند و بید بکفرت منیا خود را بید نمودند  
 و چند روز بر داشتند و بن مرمت فرمودند پس نزد آن در هر  
 سی در هم بودند **نما** در بیرون از بیرون عید آمدی مردیست که  
 گفت در خدمت حضرت امام رفتم و بوم و غلش شدیدی بر من داشتند  
 بود پس گفتم در آن مجلس آب طلب نمایم پس آن بیخ خود در  
 بدون آنکه من اظهار غلش نمایم خود آب پسندم و قدری پسندم  
 بعد بن مرمت فرمودند و غلشندای ابو محمد از بن آب پاشام که آب  
 سرد است انظره برا کردم و آتش میدم **نما** در بیرون از بیرون  
 محمد غفری مردیست که فرض غلش بر من داشتم و مانده بود پس  
 بگو و غلش که پاره از برای بن دین بنشیند مگر آنکه متوسل شوم بولا و آنکه

خود بگویم بن موسی از ما پس چون صبح شد بدر بار آنروز آمد و قبل از آنکه  
 انما یطلب نمایم دل بکمال حاجت خود باز نمایم فرمودند که بابا محمد حاجت  
 تو را فسیبید و بر ماست که او نمایم فرض تو را پس چون که وقت افطار شد  
 طعامی که بکشد افطار آنروز آوردند و آن حضرت طعام خوردیم بعد از آن  
 طعام آنروز فرمودند ای بابا محمد آیا تو شب در نزد ما میمانی یا بر سیکردی  
 عرض نمودم ای آقای من اگر حاجت مرا روا شود بکشتن را دوست دارم  
 پس آنروز را از زیر بار خود بکشت و راهم دو بار بر داشتند و بن مرمت  
 فرمودند بعد از آن از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و بنزد یک مردی رفتم  
 و نگاه بانها نمودم تا زمانی که دانه بر سر و صفر فاقل دینار و دفع به  
 و دایک نقشه کات علیه بابا محمد الدینا و حسن سینه  
 و غش و ن منها القضاء و دینار و ادبیه و عشران انقش عبا  
 فلا اصحبت فلش الدینا و فلم اجل ذالک الدینار و ادبیه  
 لا یفقی شیا این پس نگاه دیدم اثره در بایست پس اول اثری که در  
 پول بدستم آمد دیدم بران اثری نقش شده که ای بابا محمد بجه اثری  
 پاشد بپشت و شش اثری بکجه قرن خود بردار و بپشت دینار اثر  
 بپشت نقشه عبال خود بردار پس چون که صبح شد دران اثر فیها چیزی نظر  
 نمودم آن اثر فیه منقوش را بنامم و از بعد آن اثر فیه چیزی که کرده  
 بود گوید که چون این روایت بار ویتی که سابق بنظر این روایت  
 بود اختلاف داشت لهذا نقل نمودم تا واضح شود و اختلاف متن این دو روایت



بر پیش در آنجا و در کتاب عبودیت از آنجا که سرافراز بود و دست  
 مدتی را که حاصل آن حدیث اینست که میگوید در روزی در میان  
 حضرت امام صفاء در حدیث آنروز بودیم که ناگاه شبیدیم صدای باز شدن  
 در که از خانه ما مومن بود و مشغول بود آنجا که حضرت امام صفاء همیشه  
 باز شد حضرت با فرمود بر خیزید و متفرق شوید پس ما برخواستیم و رفتیم  
 و فلشده مومن بر آنروز در دست نوشته طوبی بود که نظر در آن میخواند  
 سرور خواستد که بیکه تعظیم او از جای خود بر نیندازد و او مومن که  
 بخت بدش رسول الله که بر خیزد بعد از مومن نزدیک بان حضرت آمد  
 روی مبارک حضرت را بوسید و پیش روی آنحضرت نشست پس شروع نمود  
 بخواندن آن نوشته که در دست داشت و در آن نامه سرداران او نوشته  
 بودند که فسخ نمودیم با فغان قریه که مسرور و مینو کابل را پس چون از خواندن  
 فسخ نامه را فغان شد حضرت فرمودند که مسرور و مینو وی بفسخ قریه از دریا  
 مشرکین ما مومن عرض کرد که بای سرور و خوشی بابت سفت فرمودند  
 به بر بیز از غم و اندام در حق که مت محمد بر تو دارند و خداوند نوز بر پیش  
 و بی در پیش کرد بنده و نوز را محض بر بابت خود که مورا ایشان برسی و توفی  
 رخ مودی امور مسلم را نوز او که داشته ام ایشان را بغیر خودت که آن غیر  
 در بین ایشان بغیر یک نفر را نشانی ناید و تو درین بد فراسان منزل  
 نموده و ترک نموده ببت الهوت و مهبط الومی را که مدینه طیب است و  
 حال اینکه ما برین و انقار مظلوم پیش آمده و الی تو بر ایشان تقدیر میباشد  
 و یا

و لایحی نماید و ولایه تو در حق پیغمبر منی قریبت و عهد ذمه اسلام بر او  
 بر مظهر حسین روز کاری که در اندک نفسهای ایشان از ظلم ظالمین در وقت  
 شقت شد و بی بابت و ادبسی را که شکوه بان نمایند و بی تو نشد که خود  
 بتوسند از کثرت دوری که میان تو و ایشان است پس بر سر زلفه ای که  
 در امور مسلمانان و برگرد ببت الهوت و ببت النبوة و محلی که معدن هدایت  
 و نصیبت اما علمت یا امیر المومنین ان و الی المسالین  
 مثل العود فی وسط القسطا من اراده اخلاص بانیه  
 ای امیر المومنین که و الی مسلمانان باید مثل عود و ختم باشد در وسط خیمه که  
 از هر جای آن خیمه که خواستد باشند بنواهند و بر سرند و بابت بهر سادی باشد  
 از جهت رسیدن با و **کوبید** ولایات و شهرهای بسیار از بیج مسکون  
 در تصرف ما مومن بود چنانچه از شرح تفصیل بود که پس نقل شده است که ایشان  
 مومن ولایات از بیج مسکون که در تصرف او بود بر او داد خود قسمت نمودند  
 مومن از شیدائی عقبه مومن را که عبارتست کرمان شامان و نهاوند و قم  
 و کاشان و فارس و روی و صفهان و موس و بلاد جبل و فراسان  
 و ماوراءالنهر و طبرستان و زابل و هند و کابل است و محمد بن ابی و کوفه و  
 و بصره و شام و سواد عراق و موصل و جزیره و بحر و زمین و مدینه است  
 مومن را داد و بقاسم مومن یعنی از ولایات جزیره را داد و در آنکه امرن  
 نائب بر ایشان شد ولایات ایشان هم در تصرف او آمد پس مکتب مومن  
 مثل مومن بود و درین زمان که حضرت رضام با و فرمودند که در بنده



منزل غایب موافق فرمایش حضرت مدینه در وسط مملکت ادب و خجسته  
 سون در وسط خیمه باشد موافق حدیث سابق بعد از آن دوران و من  
 کرد که ای سید و آقای من آنچه برای تو قرار گیرد چنان خواهم نمود حضرت فرمود  
 رای من اینست که از بین بلاد پرده شوی و مکان کبری در موصوعه کلا  
 و اجداد تو در اینجا منزل داشته اند این مدینه طبعه و دوران مکان بامور  
 سلمان برسی و امرا را از این جز خود و انکه از بد زیر که خداوند عالم بایست  
 موافق نمودن از این ریاست و سلطنت که بتو عطا فرموده پس چون نزد  
 ان بای خود بر تخت و عرش گرد بای سید و مولای خودم اجابت نمودم  
 فرمایش تو را و رای تو بیکور اینست پس پرده شوی و در موصوعه کلا  
 نوبان از نزد پرده رود و بسبب مدینه طبعه مهتابا باشد و چون  
 این خبر بداند از یکسین که دیر از امون بود رسید منوم و معنوم شد و اندک  
 عیسی او را عارض کرد دید با وجود اینکه امور بدست او جاری بشود و در هیچ  
 رای او بود لیکن درین مقام حرات کرد که با امون در کار هر دین  
 خصوص چیزی بگوید و درین هر توبیت رای آنست و در موصوعه کلا بدین  
 نود پس آمد پس با نزد امون گفت ای امیرالمؤمنین من چه اراده کنم  
 که نموده اید و چه امریست که فرموده اید من گفت ای فضل دین کار من  
 رای ندارم و چون مولا رسیدم بوالجمله مرا این کار امر نموده است لهذا  
 صواب دانستم فقل گفت بایرالمؤمنین این اراده صواب نیست و  
 دانند بر سلطنت و مملکت داری و در دست یزید که تو برادرت را بدین  
 دلیل

زودی بقتل آمده و خلافت از وی گرفتی و برادران دیگر تو جمیع دشمن نشینند  
 کجی اهل عراق و طایفه عوالب و منسوبین تو از طایفه بنی عباس است و بدست  
 بتو دارند و دیگر اینکه این امر دیگری که تازه از تو بطور رسیده که حضرت رضا  
 و بعد و چنانچه خود مژدی و ولایت عمیر را از فرزندان مارون که برادران  
 تو می باشند پرده شوی و حال اینکه فضا و معن و دشمنان وی در موصوعه  
 و آل عباس یعنی باین امر بودند و دلای ایشان بسبب اینکه از تفرقی اند  
 شود و در موصوعه چنین بگویم که ام که در این جلد مرمان بانی تا قیامت  
 لهای مردم از گمینه و عداوتی که با تو دارند سکونی بهم رساند و ناموس شوند بآن  
 چنانکه که تو در باره برادرت محمد امین نمودی و از آن حیلت پرده شوی  
 و اگر این سخن را از من قبول نمیشد ما را بر مردان که سالها خدمت به جدت  
 نموده اند و از امور رعیت و مملکت داری و قوی دارند بایشان شریک  
 تا هرگاه ایشان این کار را پسندیدند اعیان رکن و لازم که نام امون و چنانکه  
 گفت آن شبی که بیکر نام ایشان شورت نام درین حضور میبشد و هر که  
 اشتمال بدین گفت مثل علی بن ابی تران و جلودی و این اشخاص را بودند که در  
 و قیامت امون حضرت رضا را و بعد نموده بودند تا منی دین بودند با تفرقه  
 بهت نمودند و باین سبب امون هر سه نوابان را جوس نموده بود و امون  
 نفیض گفت چنان خواهم نمود پس چون که روز دگر شد حضرت رضا بنزل  
 امون وارد شدند و فرمودند که چه کردی درین امر امون آنچه بدین او



و در ایستادن و نشسته بود بان سر در عرض کرد بعد از آن امر نمود که کن بر سر  
 از مجلس بیرون آورد و مجلس او را در اندوختن و دفع علی بن عرقان را بخیل شد و  
 نظر نمود که حضرت رضا در پیوی مامون در نهایت بیاد و عظمت نشسته  
 است تشنه دست و دعا داشتند و گفت یا امیرالمؤمنین طبع پناهی می نیام  
 نوران که از آن سیکه امر سلطنت و ریاستی را که خداوند از برای شما و اباده  
 اهدا و شما قرار داده بیرون نماند و از وی آن امر را از برای دشمنان  
 خود و کسی که پدران کینه بدیدند ایشان را و پدران ایشان را متوفی  
 می نمودند ایشان را در بلاد مامون از سخن آن دون و غصب شد  
 و گفت باین آینه هنوز نو درین عداوت و کینه هستی ای بیا و بگو و از آن  
 کردتش را چون کردن او را از دین بن بخت بر بعد از آن شفی و در دین  
 و چون نظرات شقی بر آن امام متقی افتاد که در پیوی مامون بر سر بر عظمی و  
 ممکن گردیده و از سر رسد و کینه از سینه او مشتعل گردید و گفت یا امیرالمؤمنین  
 این سخن که در پیوی نوشتی صمیم بعد من دون الله مامون را از  
 آن ملعون بزن و غصب شد و گفت یا بن آینه نو بر هنوز بر آن کینه و در  
 و قیامی ای بیا و بگو که در دین بزن بعد از کشتن شقی جوید و از او مجلس  
 دل نموده و لیکن این ملودی از جود سر و از آن کار کردن بود سالهای سال  
 خدمتها بجا آوردن نموده بود و در زمان اردن در وقتی که امام زاده محمد زنده  
 امام جعفر صادق در مدینه طبع فرود نموده بود و از آن بهین جلودیرا با شکری که  
 فرستاده بود امر نموده که هرگاه غالب بر امام زاده محمد گردید او را کون نیند  
 و بفرزد

تفرید و فانی آل ابوطالب را و برهنه نماید زمان ایشان را و آنچه رس  
 ابیسی که ایشان را به راجه از ایشان بگرد و از برای ایشان برای  
 یک نوبت جزی و نگذارد و در آن زمان حضرت امام موسی کاظم شهادت  
 بودند حضرت امام رضا در مدینه منزل داشتند پس چون جلودی بهین را  
 نفرت نمود امام زاده محمد را گرفت و قتل در آورده و نظر بامرا اردن نمود  
 با عک و لشکر خود در خانه حضرت امام رضا که عیال و اطفال آنروز در متعلق  
 و منویان و خویشان آنروز که از آل ابوطالب بودند برهنه نماید پس چون او  
 شکرتا بجان او به خانه آنروز در آن حال عزت آنوقت و از اجل مانع  
 ازین شد که مشایخ بنده نماید که زمان آل ابوطالب را لشکر انشای برهنه نماید  
 را در خانه جمع شدند و خود بر در آن خانه ایستاده مانع لشکر او شد جلودی در آن  
 حال فریاد بر آورده که ای ابوالحسن من از جانب امیرالمؤمنین بیرون مامورم که در  
 درین خانه شوم و زنهای آل ابوطالب را برهنه نیام حضرت فرمودند هرگاه بخواهد  
 نو که حق لباس و اساس ایشان است من لباس در پیرایشان میسوزم و بنویسم  
 و آنروز هم با فرمودند که من هیچ چیزی از لباس و زینت ایشان را از ایشان  
 نیسوزم و همه را از ایشان خواهم گرفت انالله اول قبول سبک و بالافزاید  
 پس در کشتن بسیار که آنحضرت فرمودند قبول کرد و آن بعد از آن  
 داخل خانه زنان شده آنچه بس در پیوری و با س که داشتند حتی که شوا  
 و قتل بنده و گهای پراهن ایشان را گرفت و بسیار جلودی و نگذشت  
 و نظر انشای و لشکر او بر قدم بالای و سر و صورت زنان آل ابوطالب و زن



و آنچه در خانه ایشان بود از قبیل و غیره را گرفت و بان شقی تسلیم نمود و مادرین بدو  
که بود برادر را حبس کردند و نمودند و حبس نمودن او و دزد و نظایر آن منسبت به  
و احسان بران شقی است و برادر مستقیم کردیدند که با امیرالمؤمنین این مرد  
را بمن بخشید و از تقصیر و بگذرد و امون عرض کرد که ای سید و مولای من اگر چه  
نداری که این ششصد و هشتاد و پنج با و حرمین رسول خدا و آل ابوطالب چه رفت  
را نمود و چه کوزه ایشان بر نه نمود حضرت به سوال از عفو او فرمودند چون  
بود بر نظر نمود که حضرت رضاء با امون تکلم می نمایند و در چنین مکان  
رسید که نظایر این اذیتها می که بان سرور نموده بود آنحضرت در رسد  
سعی نمودند و قتل او را امداد است پس او نمود و بجانب امون و گفت با  
امیرالمؤمنین سوال می نمایم از تو قسم میدهم تو را بچند خداوند عظیم  
و بان مذتهای که بهارون الرشید نموده ام که سخن این شخص را در حق من قبول  
کنی یا امون طعنت آنرا در شد و عرض کرد که تحقیق استغنی نمود و بودی شش  
شماره و حال راست می نمایم قسم که بمادر او بعد از آن روز و نوبت بودی گفت  
قسم بکنز قبول نمی نمایم سخن او را در حق تو و بعد از آن مشاره نمود و بجهت که در راه  
قبایش حق سازند و بگویم که امون این گروه را کشت و از پستی و نیست  
که عزم نمود بر حرکت و خروج است اگر چه در اول امر نواب و کارکنان  
ما را منع از خروج نموده بود اما درین زمان که این مطلب را فهمیدیم  
و در خانه پدر خود سهل قرار گرفت بعد از آن حضرت امام رضاء با امون  
فرمودند که در حضور پیران شدن نواب و راه و کارکنان امر من  
پاک کرد

چرا دید ما امون عرض کرد که شایسته را و او دارد و امر ما نیست باین کار  
پس حضرت پروت شدند و در میان مردم فریاد برآوردند که پیران  
شود نواب و کارکنان را را دی بسکویه که کلام آنرا در در فلک و چنان  
تا شمرند که کویا پارهای آتش و از کوردها واقع شد و ایشان سبند  
است از زمین جستن نمودند و در و نمودند و پیران شستن و مقدم شدن  
و از آریستین در منزل خود نشسته بود اما درین امور مدیست می نمود  
ما امون بعقب از دست او و بعد از حضور با و عتاب نمود که چه شد که  
تو را که در خانه خود نشسته و در امور جنسی غیوی فضل گفت با امیرالمؤمنین  
من این من عظیم و حال که با شت نفرت اهل بیت تو باشد چه است  
و بعد مردمان مرا اطمینان می نمایند بقتل برادر تو که از خلافت او  
را از لایع نمودی و هم چنین و مت می نمایند مرا نیز در ولایت عهد  
رضاء که در زمانش شد و این نیست از خود او و بدو کریان و نمایان که نما  
می نمایند و بمن بد از من بپارسانند و این جهت ملاک من شود پس مرا  
و اگر از که در مملکت مرا سات ندیده و بایشین تو باشم ما امون گفت که  
بدون تو تقلم ندارد و تو جتبیج دادم در امور است خود اینیک گفتی که  
مردم در حق تو غایبی نمایند و سخن بد از تو بمن نقل می نمایند و درین  
خواجه باش که سخن کسیر در حق تو قبول نخواهم کرد و در نزد ما نا صحیح  
و شفق و این و نبویس از برای خدمت آمانا در همان نقل که تو در آن  
و نمنا و کسی را بر تو سخطی نخواهد بود و نبویس بقسی که تو مطلقا نموده و







با تسویر نوشت و سوال نمود ازین مطلب حضرت در جواب او نوشتن  
 من و ذاد در فل تمام بشوم و از برای تو هم مصلحت رفتن نیست و از  
 فضل هم مصلحت نیست و چون جواب حضرت بقضی ارسال داشت و فضل  
 رفته نوشت و خزان این مطلب شد و همان رفته باز ما را چون حضرت  
 آنروز بر سر داشت و درین رفته باز آنحضرت نوشت که فردا نیز در محرم  
 زیرا که درین شب حضرت رسول را در جواب دیدیم که تسبیح بود الی اللہ  
 الحکام غل پس مصلحت نیست از برای تو یا امیرالمؤمنین و نه از برای من  
 اینکه فردا و غل تمام شود ما را چون این رفته در جواب رفته حضرت نوشت  
 صدقت با سیدی و صدق رسول الله من تسبیح تمام بشود و فضل دار  
 باحوال حوز و آنچه بجای آورد رادی حدیث که با سر تمام آنروز نیز میگوید  
 چون که نام شد و آفتاب غروب نمود حضرت با فرمودند که بگویند غفور یا الله  
 من شرمایان من غفره الله الله سر با پوسند این کلام را گفتیم تا  
 شمس صبح شد آنروز بعد از نماز صبح باز فرمودند که بگویند غفور یا الله  
 من شرمایان من غفره الله اليوم پس پوسند این کلام را گفتیم تا از  
 ایک بطریق آفتاب شد حضرت فرمودند که ای با سر بر خیزید و بپشت بام رود  
 شریب و که می شنوی با سر میگوید چون فرموده آنروز در پشت بام  
 صدای ناله و نوحه و غوغا شنیدیم که کم آن آوازه بیشتر شد پس ما را دیدیم ما را  
 سرسبز و بجنب خانه آنروز می آمد تا اینکه از میان کی سید و مولای من  
 اجرت الله فی الغضل فضل و غل تمام شد و بود معنی با شمشیر بر نه بر و میشد  
 و الله اعلم بالصواب

و او گشتند و یکی از آن سه نفری که در محرم وارد بر او شده بودند پسر خاندان  
 که او را دو انگشت میگویند را رادی حدیث میگوید بعد ازین سخن دیدیم که  
 شکران و شکرگشتان و آنجائی که منسوب بفضیل و نافع فضل بودند بعد خانه ما  
 جمع شدند و فریاد برآوردند که این جسد کوی بود که تو نزدی و منسرا  
 و بر اینها ما مطالبه حزن فضل را از تو می نمایم پس ما را چون مصلوب شد  
 و این سرکون کرد که ای سید و مولای من مصلحت نیست که شاکرینت  
 و این را متفرق سازید و شراکت را از سرغ نمایند از با سر رادی حدیث  
 میگوید پس سوار شد حضرت امام رضا و رفتند بوی ایشان در مسجد  
 اجتماع نموده بودند و هر پاساری جمع نموده بودند که در خانه ما را چون را بگو  
 شدند و در خانه او بریزند پس آنروز صبح بر ایشان زد و اشاره بد  
 مبارک خود بوی ایشان نمود که متفرق شوید پس ایشان بعضی متفرق شدند  
 در و بنوار نمودند رادی حدیث میگوید که مردم از هیبت و بقال آنروز  
 بعضی بر بالا بعضی واقع می شدند کسی در آن مکان باقی نماند و در مسجد  
 وارد شدند است که ما را چون بعد از قتل فضل در خدمت آنروز شروع نمود  
 بر بن و در مقابل ح و تفرغ بر آمد و عرض کرد که ای سید و مولای من  
 هذا و قد حاجت الی الله یا ابا الحسن فتنه الا هو و تخفی با و  
 و آنرا که بد آنچه ازین حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود و این است  
 که ما را چون دو وقت خروج از و مراد شده شهادت آنروز انداخته و  
 شرابین فتنه روی نمود و دید که شکران فضل را که تدبر امر او و صاحب



و لشکر او بود و در هیچ امور او از یک دین و خیس و نیک بود و بن  
 امضا و تدریس او امور مملکت او جاری میشد و او را کشتند و لشکر او را  
 عسکر قتل اندازند که او را بزرگ بکشند و آتش خویش بدو افروزند  
 در طهر اگر چه پناه که حضرت امام رضا آورد و او را کشتند و در  
 غایت نمود و لیکن در باطن مملکت او را کشتند و او را کشتند و  
 با معین نمودند و قتل و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 او قاتل کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 با شاره و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 او را از قتل رماند و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 در میان کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 بقیع و باغات و عمارات عید بن فخر بن فخر بن فخر بن فخر بن فخر  
 در کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 میشود و انچه که ابو علی حسین بن احمد و است نموده که سبب خروج  
 مامون از مدین بود که چون بسج و اتهام فخر بن سهل ذوالقینین  
 که امور وزارت و تدبیر و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 خود مؤمن را ضلع نمود و در خود ام حبیب را با کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن

بن عباس که در بغداد بودند رسید بسیار ایشان را خوش آمد و در  
 عداوت مامون برآمدند و ابراهیم بن محمد را که در بغداد و مامون  
 مجبور نموده بودند از قم بیرون آوردند و با بخت کشتن و کشتن و کشتن  
 و ابراهیم بن محمد را که بسیار با او دوستی و شرب و خمر و بازی و  
 لعب مشغول بود چنانکه او را کشتند و در قتل و کشتن و کشتن و کشتن  
 منکم علیه ام منهم و کان لکم شیخ المغنی الم الم الم الم الم الم الم  
 عباس که از شهادت علیه که در ممدی بود و خواهر ابراهیم و بسیار  
 معینه بود و بنوعی که شیخ المغنیات مشهور بود با علیه از اولاد عباس  
 لب نه و شیخ معین ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم  
 پاشد و همچنین و عیال بن علی خراعی و در قتل و کشتن و کشتن و کشتن  
 خلیفه صفیه ابو بکر و در او از بن صفیه ابراهیم است که در فخر و کشتن  
 و احوال دمشق بود و در زمان مامون چند روزی در بغداد و کشتن  
 باری چون این جز مامون رسید بسیار و در غضب و کشتن و کشتن و کشتن  
 و دانست که فضل در کارش خطا نموده و موشش تدبیر ممکن نبود پس  
 از مامون و باین اراده بیرون شد که بطرف بغداد و عراق رود و مامون  
 نشسته و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 بجای مامون در ماه شعبان او را کشت و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 برآمد که کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن  
 زیرا که آنجوف تمام است بجهت اینکه خود مامون کشتن و کشتن و کشتن و کشتن



نموده از یک بیع و انعام فضل انبکار را نموده باشد زیرا که مامون قبل  
از سلطنت خود نذر نموده بود که اگر امر دین و سلطنت با او قرار گیرد  
و بر برادر خود نائب ابد آن سرور را و بعد از آنکه بر سر حکومت متمکن گردید  
در عین مطهرت محمد برادر او بعد از آنکه بر سر حکومت متمکن گردید  
چون از مامون و همه داشت در دستا که مامون بنزد او رود و او  
نمود زشت محمد شکر باری بسردار عیسی بر مامون فرستاد  
که ماموز را بگیرند و او را بادیست بسته مقید نموده و قتل جامع در  
دشمن گذارند و او را بنزد محمد آورند و شکر مامون در کرمان و  
وزای آنها که هر نه بن عیسی سرور اینا و شکست خورند و از برای او  
قدرت خدا را بنویسند و شکر باری و شکرش از همه در ترسیم بود و بدین  
مقاومت لشکر محمد بر او نداشتند و از غایت دین و مظلومیت  
اراده نمود که پناه پادشاه کابل برده که او را لایق دارد باز این اراده  
بفرموده پادشاه کابل کازرت مباد محمد برادر او اموال بسیاری  
اورستد و پادشاه کابل او را بادیست بسته بنزد او فرستاد باری چون  
ابواب چاره از چاهان ببرد و سد و بند نذر نموده که هرگاه او را  
خداوند ازین فتنه و آفتاب خلاص فرماید و بر برادر خود غالب شود  
بر او قرار گیرد امور رعیت و بندگان خدا را با اهل آن و گذارد لهذا  
چون غالب بر برادر خود شد و امر سلطنت و ریاست با او قرار گرفت و او را  
سرور این امر ندید مگر حضرت امام رضا علیه السلام آن سرور را از بدین

دباجار

و دباجار و اگر او را بعد خود کرد ایند و جو و نازد و بر بنام نانی بنزد  
رینت و او هر مرحله از مراحل از فرمایش آن سرور شگفت نمی نمود  
بتا اخص و بان سرور داشت از باب الملک عظم نظر بعضی وجوه  
مثل حکایت شخصی در ده که با مامون گفت زنده من زاده مادر  
از بیت المال سلیمان خریده اند و مادر تو ملک همسایه است و محمد  
رضا نصیرت او نمودیم چنین حکایت فسخ بیعت و عقد بیعت و حسین  
حکایت حمید بن مهران و هم چنین حکایت زنده مرد و غیر اینها و علما  
و بر همه حکایت سرخس بود که آن ملعون اقدام بقتل آن سرور را بآن تو  
و لا اولی قصد قتل آن حضرت مذمت و هو العالم **در بیان کیفیت بخت**  
**نصیرت** بدو آنکه بعضی از علای غلام را اعتقاد داشت که مامون و بن  
امام رضا را شمشیر نموده چنانچه صاحب مجلس المنینین بن قول را از  
الغیر نقل نموده و نسبت داده است بسید فاضل خورشید رضی الله بن مامون  
رضی الله عنه و گفته که اعتقاد آن بزرگوار نیست که مامون بنزه و او جانب  
امام رضا اقدام نموده است نیست که صاحب کف الله و است نموده است که  
محمد بن امام جعفر صادق و در آنکه صد و نود و نه در آنکه مامون فرج کرد و در  
و جاد و دیه بر او جمع شدند و مامون عیسی جل و بر آنکه از امرای او بود و فرستاد  
تا جمیع محمد را حقوق ساختند و او را که نشد و مامون فرستاد و او را  
که محمد نصیر مجلس او می نمود با کرده اینو از بنی امام خود سوار شد و پیش  
و بان ملعون اظهار بگرمی نمود و مامون قاتل می نمود و همچنین زنده بن مامون



انکام که بزیادت مشهور بود در بصره بر مردم خرم نمود و مردم را بخت  
 خود دوست میدادند بسیاری از بصره بخت و غارت کردند چون درین  
 بر او غلبه یافت او را کشته بزد او بردند از تقصیر او غنای خود و باو جان  
 نمود پس هرگاه مردم را بخت و درین گریه و زاری کردند و طوی قش  
 می نمودند و انواع غارت و غنای خود را بآنها بخشیدند و باو جان  
 کجایش داد که با حضرت امام رضا علیه السلام تقصیر او ظاهر شده بود  
 و یقین میدادند که اگر حضرت داعیه مزید نداشتند و بقبول ولایت  
 بنزد قیام می طاعت و عذر و شک بر او جابز شمارد و با آنکه از حضرت  
 دون مدد می گریه میکرد و او را از درهای کجای خود می نمود و مانند آنکه  
 چون اهل بصره مردان و زن می نمودند و بزم و شکر می نمودند که خانه او  
 بوزارتش مردم را بخت از حضرت پناه بردند و بخت آن سرور  
 یافت و مانند آنکه چون از حضرت باهم را بخت میدادند که بجمع اعدای  
 اندازند که مردم را در قتل و غارت و قتل رساندند و در آن وقت  
 در مقام منع نمودند مردم را بخت از حضرت مسیح و سالم ماند و فضل  
 بسبب مخالفت آن سرور بقتل رسید **نوشته** که ازین رویداد  
 ظاهر چنین می نماید که آن ملعون اقدام بقتل آن سرور نموده باشد لکن  
 مخالفت دارد این قول با جنای دیگر که ملعون آن اجابا به صیحت است که آن  
 عین آن سرور شمشیر نمود بچنین شره بلکه جمیع صیحت علی و محمد بن علی  
 اجابا به صیحت این است و عداوت به بلکه آن ملعون چنانکه از سابق اجابا  
 بکن

سابق و غیر آن ملعون معلوم میشود چنان در مقام مکرمه و شیطنت گذشت  
 که بخواست بآن ملک در ماری که بآن سرور می نمودند و نمودند  
 که بآن سرور بسیار میل است و هرگاه درسد و قتل آن سرور برآید مردم  
 این طاعت در حق او نمایند چنانکه رسید بعلی رضی الله عنین **نوشته**  
 در شبیه گردیده باری این قول ضعیف است **در کتاب عین اخبار**  
 از احمد بن علی قناری مرویست که او گفت پرسیدم از ابو بصیر  
 که چگونه دل مردم را بقتل حضرت امام رضا علیه السلام اقامه اکران  
 ولایت محمدی که در باره او ظاهر شد گفت جبهه آن بود که مردم  
 ظاهر سازد که او را بخت و نیابت و اعتقاد مردم را در شان او ناسد  
 و قیام او در خاطر ایشان سازد پس چون دید که از دست ازان محبت  
 و اکران و عداوتی از جاد و غیره بلکه موجب و تا اعتقاد مردم بقتل  
 بشد و علم کرد تا علای اطراف را آوردند و با کثرت و کثرت انداخت  
 تا شاید در سافزه یک از ایشان مزیم و بی بخت و قتل کرد و محل منزلت  
 در نزد علی است کرد و تقصیر و جهل و غیره او در میان مردم مشهور شود  
 و درین جبهه مقصود او را رساند بلکه بچگونگی آن مخالفان از علای اسلام  
 و پیروان و نصاری و مسایب و مجوس و برابره و ملحد و دهرتیه با کثرت  
 غره نه نمودند که مزیم نشد و چون مردم ظهور محبت و غلبه او را بکثرت  
 مده می نمودند با یکدیگر میگفتند و آنکه که سرور از ترس بخت  
 مردم و خرمی مردم سخن از مردم را در شان آن حضرت یاد می نمایند



و آن ملعون از آن در چشم غضب میشد و حسد او بکبرت امام رضا را  
 مسکودید و مع بداد و اکثر احوال اکبریت طریقه محبت با بامون و محبت  
 او منی در زید و این طبع زیاد تا خداوت او میشد لکن بنا بر  
 اظهار آن نمیکرد و در آخر عمر چون آن پسر را حیدر و صفی و کل  
 و منیرت اکبریت از قلوب مردم مانند جباره رفع آن امام را بستم  
 آن سرور را شهادت نمود و شهادت آن بزرگوار چنانچه در عیون و سایر  
 اجازات بود اقلیت هر دی مرویت باین قسمت که او را بقتل میکشید  
 که درونی در حدیث حضرت امام رضا استاده بودم آن حضرت فرمود  
 که داخل نوبه هر دین از شید شود و اظهار جانب قربان ملعون از هر جا  
 یک کف خاک پاد و چون آوردیم خاک از پس پشت آن ملعون برداشته  
 بویید و پسند بحث فرمود که مارمون دون خواهد حریست که قبر  
 خود را قبوس من نماید و مرا درین مکان مدفون سازد و سنج ظاهر بود  
 که اگر پس کلک در آن فراسان جمع شوند و خواهند و کت و پسند  
 از آن جدا نمائند و نمیشد آنگاه خاک یا اسر و پایش پای او را استقام  
 نموده بنزنین کشید و چون خاک طرف قبده را بویید فرمودند  
 که زود باشد که قبر مظلوم من درین موضع باشد پس تواند کن بخش  
 که حفری نماید قبر مرا که هفت درجه بر زمین فرو برد و خدا را در حق  
 و شکر سازد که حق تا چنانچه خواهد گشاده سازد و باقی از پهلای  
 بهشت که داند آنگاه از جانب بر من رطوبتی ظاهر شود پس دی سبک

نور انبیا می نامی تا بقدرت الله تا آن آب جاری شود و بین  
 نان را که بنویسم سپارم و در آن آب ریزه کن تا ما میان بخورند بخا  
 های بزرگ که پسند شود و آن ما میان ریزه را بر چسبید و فرو برد  
 دون وقت دست بر آب گذارد و عایکه بود تعلیم می نامی بپوشان  
 تا آن آب بر زمین فرو رود و قریح خاک شود این اعمال را کن کرد  
 حضور ما رمون ملعون بعد از بموند که من فرود بجای این پسر  
 نافرجام میروم اگر از خانه این ملعون سر بر نه بردن ایم با من تکلم  
 نما اگر چیزی بر سرست با من سخن بگو یا بصلت کوفت خورد  
 دیگر شد حضرت امام رضا نماز باید ادا لان نموده و جاهای پیش  
 پوشیدند و در محراب طاعت عبادت نشد و منتظر بودند تا آن  
 ملازمان آن مردود و بطیب کفرت آمدند آنجا اکبریت از جا برخاست  
 و کفشهای خود را پوشیدند و در دای مبارک بدو سر خود افکندند  
 بجای آن ملعون روان شدند و من در خدمت اکبریت بودم تا  
 نعل مجلس بنوعی شدیم در آنوقت ظرونی چند از میوای الوان  
 در نزد آن ملعون نهاده بودند آن ملعون خسته الخور زهر آلوده بود  
 بعضی از آن دانه را که بر زمین آلوده بودند از جفه رفع تهت خود در بار  
 مسکود و چون تفرش بجانب آسمان قاز از جای جبت دست در  
 کردن مبارکش در آورد و میان بوییده اکبریت را بوسید و کج  
 لایه اکرام و احترام ظاهری بویید و کجا آورد اکبریت بر سر خود نشاند



و آن خوشه انجور ز بابت سرور و گفتن باین رسول الله ازین سبک تر انجور  
 ندیدم اکثریت فرمودند مرا از خوردن این انجور صاف دار آن ملعون  
 مبارک بسیار کند و گفت ای پادشاه اول بنمایند که من بدکارانم بسیار  
 ری و باین همه اصرار که از من مایه میسک این چه طاعت که بن می رسد  
 و آن حشر انجور را که نه چند دان می زهر را خورد و به بدست حضرت  
 و تحلیف خوردن نمود امام مظلوم سه دان از آن انجور را هر لودن و تناول  
 نمودند و شش دیگر کون شد و باقی حشر را بر زمین افکند و متغیرا  
 احوال از مجلس آن ملعون برخواست تا ملعون گفت باین عجم  
 بچی میردی حضرت فرمودند تا بجا که تو فرستادی میروم پس از خوردن  
 و عین داندن سر مبارک پوشیده از خانه آن ملعون پروان آمدند  
 الشکست میگوید که بمقتضای فرمودند حضرت باو سخن نگویم بجا  
 مبارک خود داخل شدند و فرمودند که در خانه را به بند حضرت رکب  
 مالان بر زارش خود نیکه نمودند چون اکثریت بر بستر قرار گرفتند  
 در راسم و در میان حوائج محزون و عین ایساده بودم ناگاه چون  
 خواب را و ناخوشی مشکین مو را در میان حوائج دیدم که بسیار است  
 و امانت از خیمین نیاز الا انوار شش ظاهر بود شبیه زین مردان بود  
 اکثریت امام رضام پس بوی آن مولا شتافتم و سوال کردم که از  
 کدام راه داخل شدی که من بفرموده حضرت در راه بسیار محکم بسته  
 بودم و فرمود آن قادی که مرا از طریق ضعیف یک لحظه بشهر طوس آورد

داند

آورد و از در ای بسته میخواند مراد اعلی نایب پرسیدم که تا کیستید و فرمود  
 که من محبت خدا بر تو ای ابو بصیرت منم محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام  
 که پدر عویس مظلوم معصوم خود را به چشم نسیان و بجزه مطهره منو و پدر را  
 کوار خود داخل شد و چشم آن مظلوم عویس فرزند دلبر خود افشاند  
 جای برخواستند و عقوبت و ارباب گفت که گشتن خود را در آن خوش گشتیدند  
 و در کردن نوز دیده و سر در سینه خود و آورد او را به بند مبارک خود  
 چسباند و میان چشم مبارک او را بوسید و آن فرزند مبارک  
 خود را در زارش خود داخل نمود و بوسه بردی و میباید و از سر راه  
 ملکوت و فرایین حق را بویوت رازی چند باو میفرمود که من نفیسم  
 و ابواب علوم و ادب و احسن و و خارج حضرت سید المرسلین را بکلمه  
 تسبیح کرد و الله بر لبهای مبارک حضرت امام رضام گفت دیدم صفیه را از  
 برف و حضرت امام محمد تقی را دیدم که از ایستادن دست در میان  
 سینه منور پدر بزرگوار خود بر و چیزی مانند عصفور پروان آورد و در آن  
 انظار قدس لبها باک در تنی لعلات حیات را از دامن خود نهادند  
 بجانب ریاض قدس و از نمودن حضرت امام محمد تقی فرمودند ای  
 ابو بصیرت باند زدن خانه و اصل ثواب و نجات پادشاه و عین کرد و بین  
 رسول الله این خانه را گشت و ز نخته فرمودند آنچه میگویم بشنو و چون  
 کن تو را باینها کار نباشد چون داخل خانه شدم آب و نخته با فرودید  
 برداشته بجنهور آورد و دامن بر گزدم دستم را شدم گرفت



آن شد که حضرت را در غسل دادن بدو نیامد و فرمودند که دیگری هست که بر آن  
 نماید ملاک موپین با من هم را می نمایند و بتو احتیاج نداریم چون از غسل <sup>کفرت</sup>  
 فارغ شدند بن فرمودند داخل خانه شو کفن و حنوط بپا و چون داخل شد  
 سیدی و دم که کفن و حنوط بر روی آن گذاشته بودند که من هرگز  
 آنها را ندیده بودم بر دیشتم و بخدمت آن حضرت آوردم پس آنروز  
 پدر بزرگوار خود را کفن نمودند و رسا بدشتن حنوط مالیدند و ملاک  
 موپین وارد دایم و صیبا و اپنا رسیدن بر آن جگر گوشه سید الهی  
 نماز نمودند نگاه فرمودند تا بوقت سپا و عرض کردم باین رسول الله  
 بنزد بجا روم و بگویم که تا بوقت بزد آن سرد فرمودند که روز خانه  
 چون باندردن خانه رستم تا بوقت دیدم که هرگز در آنجا ندیده بودم  
 دست قدرت حق تا از جوی سدره المنتهی برای آنجا نیت  
 داده بودند پس آنرا در تابوت گذاشت و کعبه نماز بجا آورد و هنوز  
 روز نماز فارغ نشده بود که ناگاه تا بوقت بعد از آنکه از زمین جدا  
 و بجای آسمان مرتفع گردید عرض کردم باین رسول الله هرگاه ما را  
 ملعون بپایند و آنحضرت را از من طلب نماید در جواب آن ملعون بگویم  
 فرمودند خواهش باش که بزدی مرا جمع خواهد نمود بدان ای ابو  
 القحطاف اگر پنهانی در مشرق رملت فرما بدو می او در موجب  
 شود و الله حق سبح و ثاب و مظهر و ادع منوره ای از او رنج  
 علیین با یکدیگر جمع می نماید آنحضرت درین وقت بود که بنصف  
 نماز

نگاه شد و آن تا بوقت محض بر محبت می پیوست فرمودند  
 پس آن حضرت پدر رفیع القدر خود را از تابوت بر گرفت و در  
 شش بخوی خوابانید که گویا او را غسل نداده اند و کفن نکرده اند  
 پس فرمود بر در خانه را بکشتا تا ما را منوع و داخل شود چون  
 در را گشودم که ما را منون با همان خود استاده اند پس آن ملعون  
 داخل شد و از خانه و زاری و گریه و پیواری نمود و در میان خود  
 پلک زد و دست بر سر میزد و فریاد میکرد گفت ای سید و سرور من  
 بمسیت خود دلیرا بدر آوردی پس بحج منوره آن حضرت داخل  
 شد و در نزد آنحضرت نشست تا اینکه کفن شروع بفرمایند که  
 آنسور کشته بودند بطور آنکه چون در عقب هر دو منوع خود  
 که حرفین در زمین انقیاد کردند و ملک از آنکشت بجا از اهل مجلس  
 ملعون گفت تو اقرار با امانت او داری گفت باین ملعون  
 که امام باید در حال حیات و محامات مقدم بر همه باشد پس امر نمود که قبر  
 منوره آنحضرت را در جانب قبیره حفز نمودند چون آب و مایان  
 پیدا شدند ملعون ملعون گفت که همیشه اوقات حضرت امام رضا  
 در حال حیات و معجزات با من نمود بعد از وفات و ایت  
 درکات و معجزات خود را بر ما ظاهر کرد پس در چنان مای بزرگو  
 مایان خود را بر چید و فرود بیاورد و زاری ما را ملعون با و گفت  
 که میدانم که آن حضرت در ضمن این عذاب درکات بچه چیز را



روز خرمید به آن ملعون گفت و زیر گفت که حضرت در من بین  
 عزایب اشاره فرموده است یا اینکه مثل ملک و پادشاهی ستمانی عباد  
 مثل این مایان خود است که باین کشور دودنی که در این غروب ملک  
 نامنقض شود و دولت نامبراید و سلطنت تا با فرسودن سیر  
 و دشمنی بر شام سلاطین اند چنانچه مای بزرگ مایان که ملک  
 بر چید تا از روی زمین بر اندازد و انتقام اهل بیت را  
 و از شاگردان ملعون گفت است میگویند بعد از دفن حضرت  
 که مر جعت نمود ابو بصیرت و طلبید و گفت آن دی را که خواندی  
 و آب فرو رفت من تعلیم تا ابو بصیرت گفت که کفم بخور که فرمود  
 کردم آن ملعون باور کند و باینکه است کفم امر کرد که بر این زندان  
 برند و یکال در حبس آن ملعون بودم و چون دستک شدیم شیخ  
 بهدار ماندم و عبادت و دی مشغول بودم و انوار مقدسات میر  
 بخود الی اور شفیق خود کرد و رسیدم و بخت ایشان از فدا سوال نمودم  
 که مرا از زندان نجات بخشد منور روی من با تمام رسیده بود  
 که جناب امام محمد تقی در زندان از من صفر شد و فرمودند  
 ابو بصیرت سینه تو شک شده است و منی کردم با دانه فرمودند بر خیز  
 پس دست مبارک خود را بآن زنجیر از دوازده پای من جدا کرد و دست  
 مرا که دست دوازده زندان هر دو آورد و حارسان و غلامان را  
 و با عجز از آن سرور قادی بر کفم بنمودند و چون آن سرور را از صلب  
 اند

هر دو آن فرمودند برود در این سینه و نگاش که دیگر نو بر کن  
 ملعون بخوابی دید و چنان شد که حضرت فرموده بودند **شک** گوید  
 که چون احوالات حضرت امام رضا بعد از شهادت حضرت امام موسی  
 کاظم و دلیقه آمدن آن حضرت بخیرسان و در مرتبه و پاره مجرات آن سرور در  
 عرض راه و در طلسم و کیف شهادت آن سرور که بسیار عجب بود  
 تا بحال در هیچ یک کتب معتبره که این محدثین شیعه بشمار دارند و بر نوز  
 بوم درین اوان بعضی از صدق و افتاد روی از شیراز و بعضی از بزر  
 بر بارت آن سرور در این قیف قرین ترفیاب شدند و هر که نشود  
 حوال آن سرور باین قسم داشته که جمیع در ادیان ابا عبد الله و اواندی  
 جدا با سبزه شام بن سبب نفع بود و جدا از دنیا غلبه آید در این  
 بر یک نفع بود لهذا مجلس آن را درین سینه ترفیاب از نمودم و در این  
 چنین سطر بود که بعد از شهادت امام موسی کاظم و اوستها حضرت امام رضا  
 بفضیل و نعم در این و مجرات و کرامات و مطیع شدن انجناب را در این  
 و امر و نفقات در باب دول و عا که در مجاب و نواب ارادند  
 مبادا مردم بر او بشورند و سلطنت از دست او بردن شود آن سرور  
 در حبس سندی بن شاهک مجوس بود چنانچه پدر بزرگوارش در این  
 حبس مجوس نموده بودند آن حضرت چنین در این حبس مجوس بودند تا  
 زمانه که هر دو آن جوانان وفات نمود و آنچه در زینت الجاسر مطهر است  
 این است که هر دو در مرتبه بخیرسان و فدا اول بواسطه این بود که ال بر یک



عیان می بیند از آنکه از جانب ماردن و اما در زمان بود بنام  
 و عیان موجب نمودند ماردن بجهت دفع او که در زمان آمد چون فهمید  
 که این سخن از طرف بوده حکومت فرات را از آنجا با و مغرض خود محبت  
 نمود و بار دیگر در خنجر خود نیز بسبب عیان بود که با و گفتند که  
 عیان عیب در ماردن ظلم و تعدی بسیار می نماید بقسمی که مردم فرات  
 سان از ظلم تعدی آن شک اند اند برقع بن بشت بن فرستاد که در  
 مزاج کرده و مادران الهی را تسخیر نموده بود پوسته انحراف بشد  
 بجهت دفع این امر عیان آمدن ماردن نمود در آنوقت که روز و شب خود  
 محمد این را در بغداد گذاشته و بخت نمود که زینهار ماردن خود می گفت  
 گفتی و طبع در ولایت او کنی و بقیع که تقسیم ولایت در شهر ماردن  
 نموده ام که از کربوه اسد آباد همدان تا نهایت موجب از این  
 و همچنین از کربوه اسد آباد همدان تا نهایت مشرق از ماردن باشد  
 مختلف ناما و من بگوشت میروم و مال و حال من معلومیت نماید  
 ارمون را طلبید و در مقدمه با میت هزار کس فرستاده و خود  
 است است بطرف فراتان مسافرت نمود چون بر دی رسید  
 داشتند و یافت و در تاریخ کذب و مظلومیت که چون اردن  
 بطرف همدان رسید مردم شهرستان فرودین که اکنون محبت از  
 فرودین از دست دیلمان شکایت بجهت او رسانید ماردن نمود  
 محلات دیگر در فراتان بازند و بار و بختند و چون بجات منزل  
 شدند

شدند ماردن بجانب طوس رفته و در آن مکان شب نشین داشت و  
 سند داشت و سبعین و مائة وفات نمود و او را در آنجا که اکنون شده  
 امام رضا است دفن نمودند باری موافق آنچه در نسخ سابق اندک مسطور  
 بعد از وفات ماردن که استقرار خلاف محمد زید شده و دستور  
 از حبس بیرون نموده و تعظیم و تکریم آن حضرت نموده فلانست خویش  
 اقرار با امت آن سرور می نموده بعد از آنکه ماردن بر و غلبه شد  
 و غلبه بر و قرار گرفت مردم بطریق گراه با و طاعت می نمودند و لیکن  
 دلسای ایشان بایل بجهت امام رضا بود آن سرور از ماردن بسبب  
 و نزد بگردید و مدعی که آن شیخ داشت و در طلب آن سرور بر آمده بود  
 در خانه از خانه ای بعد از بایگی از شیعیان خد و چند نفری از اهل بیت خود  
 چنان شدند تا وقتیکه ماردن از طلب نمودن آن حضرت توفیق نمود پس  
 در آن وقت آن حضرت بقری بس نموده و با سهای کهنه پوشید  
 بیار از بغداد آمد و از دکان خبازی که در میان خدیو و سکا که آتش اند  
 بود ملا او داشت در میان آن مائنا انداخت و در هم بچید و زن  
 از بیار از بغداد بجانب ماردن توجیه نمود و چون بکن رط بغداد رسید  
 ملا می گفت پر از آدم نموده اراده عبور دار و حدت بان و ملا می نمودند  
 با مسجد بن بریده مرا هم بین رشتی من ازین شرط بگذران و حق تو را  
 نیت می یابم زیرا که چنان رسامی ناما که شمع تو را شناسد هر که ده  
 زده در هم میسوزد و از این شرط میگذریم حضرت فرمود و از این شرط



از این است بخت نهم و در میان مردم آید بختی که جبار تو خوشتر کرد  
 و در بخت نور شعلت نایم و نیم علی بن موسی الرضا صید طایع بخت  
 و غرض نمود هرگاه قهر بن اهل حق خود بر روی این آب عبور نادر اوقاف  
 بد نمود باری آن سرور بخت ناز بجا آورد و در آن زمان و بعد بسود نمود  
 در سجود وی خواند و بعد سر بر سجده بالا نموده و ملک مبارک خود را  
 بر روی آب گسترده و بر روی آب نشاند و آب آن سرور اتره نمود  
 و قیام و امشب او بان سرور ملامی نمودند و تجسس یک دند و از کار خود پناه  
 شد چرا که بان حضرت حضرت نمود باری آن سرور بعد از ظهور از خط  
 بعد از اراده حرمان نمودند و حل مراد نموده تا بیا باری رسیدند  
 که هوا بسیار گرم بود و آفتاب تابیده بود و یک صبح در حث بفرمان  
 سرور آمد که صبح شامهای اندر حث شسته اند و حث خست شده بود  
 آن در بسیار اندر حث نشسته و بعد برخاسته و منزل باز شد پس اندر  
 باقی از گفت سبز و خرم شد و شمع برک و نور آورده و از رطل  
 که تر شد و بعد از نماز گفت بکنه بان در حث داده و منزل شمع  
 و تسبیح و شکر گذاری حضرت باری شدند پس نماز شب و در آن مکان  
 با کوفته اندان خود آمد و آن شبان ماه بود که گذشت شبان بهان  
 بنفستاده بود پس چون شبان مشاهده نمود که در حث خست  
 دوران بهان سبز و خرم بشهر رسیده و مقبوض شد پس نگاه نمود  
 بر آن سرور و مشاهده کرد که از نور و صفا مبارکشان پستان رفتن

خود را

خود را بقدم آن سرور بخت نمود و عرض کرد که تا کیستد درین جا  
 چه میکنند آن سرور نام و نسب و حسب خود را بیان فرمودند و بعد  
 گفتند با شیری داری راعی عرض کرد که هیچ این کوفته اندان را  
 مردم است و من یک بز را غلج دارم که شیر میدهد حضرت فر  
 مودند آن بز را بزد من آور راعی بفرموده آن سرور بز را بفرمود  
 ده و آن سرور دست مبارک بر سر و روی و مسح افروای و از دم  
 او کشیدند بر بخت دست مبارک آن حضرت و از انوار آن بز  
 مسح عیون و در شد ثلثین و جوان و بشیر گردید و بشیر جان در  
 پستان جاری شد که کوباران بر وجه الارض جاری شد حضرت  
 بان شبان فرمودند قدح داری عرض کردند ارم آن سرور دست  
 مبارک سیخ از زمین برداشتند و آن سیخ را مثل خمیر بدست میزد  
 و او را مثل قدح ساخته و او را در زیر پستانهای آن بز گذاشتند  
 و از انوار پستان شیرندان بز در صفا و تراوت مثل اموی گردیده  
 پس راعی نظر نمود دید که آن سرور چند کرده نماز بیرون نمودند  
 و در میان سیخ ریزه مثل یا قوت میزد خستد و آن نماز کرده نماز  
 آن پدید بود و عرض کرد این سنگ آتش و شعله از گیتی است فرمودند  
 از تنور جناری بعد از دو در میان این نماز گذارده ام باری آن  
 سرور مان در آن شیر خورد نمودند و آن شبان بان سرور هر دو  
 از آن مانو شیر تناول نمودند بعد بان شبان فرمودند با نماز است



آنی در می عرض کرد غیر حضرت از جا برخاسته و شیخ در اینجا افتاده بود و بزین  
 سنگ آمدند و نخستان دست راست خود را در آن سنگ فرو بردند و تکم  
 بگویم نمودند از آن سنگ مثل سنگ مرمرت مرصع بجاری شد در آن وادی  
 بقیع که نرسد و چون عمار شبان از آن سردار این منجزه مشاهده نمودند  
 که چشم رستم تا پنا گردیده و مدت باین قسم کور چنوبست رسیدم که بعد  
 از شصت و نیم چنوب مرصع صاحب نوز فرماست حضرت فرمودند یا علی  
 و من منی بن نزدیک بیا عمار نزدیک آن سردار آمد و آن بزرگوار تکم  
 نمودند که انقضیه و آیه نوز را قادت و آب دمان مبارک چشم او انداختند  
 از منجزه آن سردار چنانچه بعد از آن شبان عرض کرد که تما دارم و بگو  
 تشریف فرما شوید خانه و منزل و اهل و عیال را بفرستیدم خود و منفر ساید  
 فرمودند خداوند تو را بسزای جز دهد تو بمنزل بر دزیر که من در زین  
 در مش عبادت خداوند میبایم تا وقتیکه مقدر نموده پیشان شیخی  
 طوس را زنده شده و ندای بر آورد که ای گروه مردم پیایند که خداوند  
 بشهر زده و عمار فرموده چون مردم جمع شدند این اشعار را از آن تو  
فلم یصباح من الی من نوره یعلو علی نوالفر فانی بالحسن علی  
کل الملائک المبد و اذ البید و بدو احوو الطرف علی حید انبیا  
فر الوجه لیل الشری لو فاه قلت بد و اساطع انجل الا عضان لما ان  
خط جده المحدث انکی المرسل و هو نسیل المصلی ذکی الشی  
ساد بالفصل علی کل لوری راکی الجدید یوما الفخر شرف الله  
 علیه

فانی قد وده و جباه الله و لی بالفر حیده بالشر اسعی عاجلا  
 و لغت النضات ما یمن الشجر اودقت و وحکم من فضل  
 و کن الرادی من الغیب ظم و شفا شانه و عینی و دها  
و اذل القسم عنهما و الف و ابع الماله فی کفه و یسفانا منه ما  
منه فعمله الله علی خالی ما اصابه تخم و ما لیل کفها چون عمار  
 از مدیج آن سردار قانع شد فریاد بر آورد که ای مردم بدینکه حضرت تم رفا  
 درین نزد کهما نزل اجمال فرمودند و پس بخواست که از آن سردار  
 برای مردم طوس سپان نمود مردم در تعجب شده نظراتی طوس بود باو نشست  
 عمار شبان گفتند ما بفرز آن سردار برسان تا بقدر و مبارک کشتن شرف  
 عمار بیت نموده یا ایشان بخدمت آن سردار عیال شتافتند  
 و بعد از شرف یابی هستند نمودند که آن سردار شرف طوس تشریف فرما  
 شوند و با هست و نصایح و مواعظ مردم ششغال نمایند آن سردار شرف  
 می ایمن بشرطی که نماند و منزلها و عمار را که در طوس می باشد بمن بفرستید  
 و بآزاد با صغاف آن از من بگریه ای قبول نمودند اول دفعه بفر  
 بن و پس بن مدر که بن عمر طوس که دانی بود اطلال و منازل خود را با  
 سردار فرستاد آن سردار دست مبارک بر زبانها خود زده و در ایام  
 و نایز بیرون نموده با و دو بچون آنها و بعد از آن وزیر او که مبارک گرام  
 اطلال و منازل خود را با سردار فرستاد و آن سردار از برسات مبارک  
 نوزاد ملک کرد از و هر که ام مردم طوس خبر زنده شده خود فوج می اندیشید



می نمودند تا اینکه عثمان بن مروان طریقه بکشد آن سرور آمدند و  
 نمودند درین مکان پدرم مال خطیری از در بسم و دنیا نبردند و نمودند  
 و نمودند که آنچه پوچا بگویند اولاک داده بودند مردم باورند و نمودند  
 چنین نمودند بعد از آن سرور از آن مکان برخواستند و رفتند  
 مکان دوری با طمبارک افراسیاب نمودند ابر آورند که آنجا  
 درین بهال دفن نموده چنان عرض نمودند که باین رسول الله حضرت در  
 مکان نشاند و مثل آنکه از زیر باط خود و دنیا و در بسم بود  
 می آوردند و بگویند مباحه اولاک ایشان مردم طوس میباید انداخته  
 مردن که این کلام باین برگزیده بنیان عرض نموده بودند آن حضرت  
 در آن مکان حرکت نمودند بعد از رفتن آن سرور پس و گفتند آورده آن  
 مکان را بر چه چهره نموده چندی بخاک کشیدند باری اهل طوس میباید  
 خود و اکنه خود را با سرور باطلان فرود کنند مگر اگر قافی که از آن  
 خود چندی نبردند بعد مردم آن سرور خوشند که بهتر طوس و گزند  
 حضرت فرمودند هرگاه شما غائب من بستی باین مکان بساید  
 و آنرا حجاب باین مکان نیست مرد و طوس دست پای مبارک آن  
 سرور را برسد و در محبت نمودند و چون مردم طوس مبارک و مبارک  
 خود رجوع نموده شب بخانه می خود نمودند چون طایفه از آن شب گذشت  
 امام رضا مشغول نماز و مناجات در آن روز که دیده و دی تا خوانند  
 و بدست مبارک اشاره بجانب طوس نمودند که باین جانب در وقت

باقی الزمان

با عجز است و هیچ سازل و ناز و ملکانهای شهر طوس بجانب آن  
 شمس انیس و دانه شدند و هیچ آن سرور نزد آن حضرت حاضر شد  
 خانه اگر قافی و مناره که در آن شهر بود همه حاضر شدند و چون  
 شد مردم طوس خود را نزد آن سرور دیدند و نکالت عریض نمودند  
 و عجب تر از آن دیدند و مناره که شب نیامده بود در وقت بگذشت آن  
 سرور بلیق تعظیم و تکریم منعی شده و دانه تا پیش روی آن سرور بسایه  
 و بران نصیحت بران حضرت سلام نمود و آنجا پس از سلام باو  
 دند که یا منار که بستی درین موضع قرار بگیرد بعد فرمودند بران  
 مائدی و با شمس و اهلش در شب نیامدی آن مناره با عجز از سرور  
 در آمده عرض نمود که ای اقا و مولای چون طوس پیش نیامدند مردم در  
 سب بودند و از طریق آمدن ایشان که مطلع گردید من در نزد ایشان  
 زیاده قدر نفس و عجز تو اندم که مردم سیر برای این و بدعت  
 ایشان در حق شما معصی کرد و در وقت نظار و شب انعام چندی  
 مدع منور را نشان نمود باری سوای پست مگر قافی از شهر طوس چندی بانه  
 که همه استقبال آن سرور شتافتند و در آنست نقل نموده که آنکان باین  
 زمان خرابست که در اینجا سکن نداشتند و آن سرور در طوس مدتی بود و  
 بقصد پرستی و احکام شریع اسلام باینکه امام می امروختند تا بیک  
 یل و مناقب سرور در هیچ شهر و داینها منتشر گردید چون ما بمون  
 بودن آن سرور در طوس مطلع شد از بعد از بگذشت آن سرور آمدند



و مدتی در لیس در خدمت آن سرور بود اظهار کوچکی و محاسن آن سرور  
 می نمود ولیکن آنحضرت از مامون خائف بود و آن ستم از علی بن  
 حسن بن روح روایت نموده که آن سرور هیچ اوقات که در لیس بود  
 معامدین و کلاه بوی مردم می میخوشند و در راه موده و میشد و در  
 بساتین اشتغال داشتند و مردم هر مطمع و منقاد آن سرور بودند و آن  
 روزی نیز آن سرور اندوختن کرد باین رسول الله من اراده دارم که  
 و مراجع نموده از برای شما از ایشان بعت بگیرم و درینا بر دمی ملد  
 نام شریف نهاد که شود زیرا که تو سرور من و خدا پشایی و سرور اداری  
 حضرت فرمودند مرا حجتی در خدمت نیست مرا یکی حجتی و اگر از این  
 عرض نموده ببار بکسر قبول خلافت بدارای اطاعت نام او این امر را  
 تو را ملاک خاتم نموده باری همین کتب گردید آن سرور ترسان از این  
 بیرون شد بجنب مدینه آمدند و بر سر موفته جد خود حضرت نبوی  
 و در دل خود با آنحضرت نمودند و شکایت غصه و ظلم ایشان از حضرت  
 آن سرور بیان نمودند و اشعار چند از سرور دل بخدمت آن سرور بیان  
 کردند و آن سرور در آن حال ضارب در بر بود و در عالم رو با کجاست  
 پیغمبر رسیدند و میدانند که حضرت پیغمبر آن سرور را در منزل کشیدند و در  
 زشت و دلدارای مبادند و پیش از او را می برسدند و فرمودند که  
 فرزند بسدی نه از حق نیست و در میان ما و شما بر دشمنی دل نشو  
 که عفو تو را از هر خواهی و داد باطن نمی شود و ما غرض از تو نداریم  
 ای پادشاه

و با ما در بهشت جنتی بود آن سرور از جواب پندار شدند و مدتی در مدینه  
 جد خود معتمد بودند باری چون مامون فهمید آن سرور از لیس  
 مدینه رحلت فرموده اند که از زبان سرور نشت و غذای بسیار  
 و در آن کاغذ مضامین عرب و لغات خبر نشت که شتر و دیک  
 هدیه آن سرور بود و در آن نشت و کتبه المامون ابن هارون  
 الوشید بیده بسبع خلون من و حبیب الله احدی و  
 و ثانی من الله ان لکون راد و عربی بیری بچید و بکدام خود  
 داد و او را بیدیده روانه نمود چون هر که بزدان سرور رسید و دست مبارک  
 آن سرور را رسید و مکتوب مامون را بآن سرور داد و چون آن سرور  
 بر مامون نامه مطلق شد دست مبارک بکتاب آمان بند نمود و بدو را  
 حضرت بای تضرع و زاری نمود و بیان احوال خود بکفرت و از کمال خود  
 و ناچار قبول ولایت عده از جانب مامون نمود و در جواب نامه را  
 نوشت و پیغمبر محمد الهی و لغت حضرت رسالت نباه و قبول و لذت عده  
 بنارنج بازده هم شهر رمضان سنه احدى و ثمانین و مائه من الهی و در  
 در فرقه و رسیدی بچید و بکتاب هر که داده و او را بزدان مامون روانه  
 فرمودند چون حضرت پیغمبر مامون آورد و آن شیخ از فرقه نامه مطلق  
 بسیار خوشحال گردید و قصه در مثنی مدینه نمود و در خرام صبیح با خود  
 برد که بابت و ترید و چنانچه چون در مدینه بخدمت آن سرور رسید از  
 اهل مدینه و مکه بجهه ولایت عده از حضرت از مردم بعت گرفت



و در خروار حبیب را باین حضرت ترویج نمود و بعد بان سرور و دونه  
 بنده او شدند و بعد بان در خدمت بوده و آن سرور مرتبه دیگر  
 بطایس آمدند و در آن کیفیت آمدن جبل بن علی قاضی نجف است  
 سرور و نصیحه که در مدینه آن سرور پان نموده بود و جوانی که  
 آن سرور را بدو عطا فرموده بود و بعد تمام حکایت بر نموده ما بمون  
 آن سرور را که باز غیبه دوازده ابای آن سرور اولایع ما بمون و  
 باز نه نماز عمر رفتن و کیفیت رفتن آن سرور با عظمت و جلال و کرامت  
 ما بمون خود پروردگار آمدن و با مردم نماز عید بجا آوردند و بعد بان حکایت  
 بیت بر نه و خبر دادن آن سرور بر نه را از شهادت خود بیان نمود  
 بجهان و اوصیای و مایین و مودت علی و زیدین و مودت غنی و فقرا  
 آن سرور بجهت او بیان نمودن و کیفیت شهادت خود بر نه بیان  
 نمودن و بعد بان در آن سرور حدیث با صلت بر روی بیان نمودن  
 آن سرور بجهت با صلت کیفیت شهادت و محل دفن خود در قبه ایست  
 و وصایای که آن سرور در محل دفن و کیفیت خود قبری بر نه بیان  
 و ما بیان و غیره که در آن حدیث منسوب است بیان نمودن و کیفیت  
 شهادت آن سرور در و نیست که ما بمون بر اجماع خود و حدیث  
 امام رضا معبای خود آن کور نموده بود چون آن سرور از کور زهر لود  
 شاول فرمودند آن نوشته را بر در بسته با همان انداختند و بعد  
 دفع بر پشت تمام خانه آن سرور شد و محقق شد و کسی او را ندید که رفت

مردن ما بمون و کیفیت بجزیه ام حبیب و اولاد او که از آن کفایت بود  
 بیان نمودن و آمدن امام محمد تقی و ملاقات با پدر بزرگوار خود و آن  
 سرور متحمل گفتن غسل و دفن نماز آن سرور شدت و بهر نمودن  
 ما بمون با صلت را که تعلیم می دادی که آن سرور را بدو داده بودند  
 و با آن سرور امام محمد تقی او را از حبس ما بمون نجات دادن نقل  
 نموده و در آن زمان نقل نموده و کات و فاکت امام انضمام بود  
 المجموع فی يوم ثالث و عشرین من شهر رمضان فی يوم الاحد  
 شین بقریه سناباد و دفن بطریق ذرا و محمد بن فخر بن خطبه بقعه  
 النبی خواصات و قبایر ما بمون و اولاد او و در آن سرور  
 اولاد آن سرور شش نفر ذکر نموده که محمد الجواد و محمد القانع و جعفر و اسمعيل  
 الحسن و الحسین و دیگر شربانیه و در روایت دیگر نقل نموده که بزرگوار  
 ام محمد تقی او را ذکر نموده شد و نقل نموده که ام حبیب دختر ما بمون چند  
 اولاد داشت و در آن سرور بسیار تقرب داشت منی و نه که وقت  
 رحلت آن سرور در زمین دنیا او را بزرگسای مبارک خود طلب نمود  
 و بر سر چندین باو بیان فرمودند و نقل نموده که ام حبیب بعد شهادت  
 آن سرور شب و روز در گریه و ناله بود ساعتی فرار دارا نموده و شب و روز  
 برای آن سرور روزه و ناله می نمود تا زمانه بدرش ما بمون مرخص  
 شد بنوع مرضی که البته از معالجه او با یوسس کرد و بدند و ام حبیب را  
 آن ملحق پیوسته و نزدیک خود ما بمون بود صدای او بر ما بمون بسیار



بسیار دشوار بود با و مانوس بود تا اینکه رژی طیب ساری برای  
 آمد و نظر نمود در من او و آنچه بر او آورده شده بود ما را مومن <sup>نظیر</sup>  
 نورا ما هر صبح در در مراد و کت و آنچه میخواستیم بنویسیم در طلا  
 و نخل و غل و پیرا و زبور طیب گفت اگر انحراف تازه موجود باشد متوجه  
 نم در در نزار علاج غایم بعد از آن که طیب از بنزد ما مومن پروردگار  
 ام صبیح نماند طیب شنید و بر کیفیت مطلع گردید بنزد پدر خو  
 ما مومن آمد و گفت پدر غم مخور که از زمان شهادت حضرت امام  
 رفاه خورشید انوری در نرمن میباشد که تازه است که ما مالک از میباید  
 نموده اند و هیچ متغیر نگذرد ما مومن گفت بر دو آن انحراف نیز میباید  
 شاید خدا را به برکت امام رفاه شفا دهد ام صبیح آن انحراف را که  
 حضرت امام رفاه با و سپرده بودند با و فرموده بود که مخفی دارا  
 زمان مومن بعد با و به بند بخورد بنزد ما مومن او را مومن  
 آن انحراف را بر دشت و با و نگاه می نمود و تعجب میکرد و لیکن مسرور بود  
 در آنوقت سه جباران انحراف بر دشت و در آن خود که شتاب  
 انحراف زهر در اعضای او تاثیر نموده که با و طبعی او با و باره باره <sup>نمود</sup>  
 پس با و از بند نریاد نمود او را بگریه غلاما مومن بعقب ام صبیح  
 که او را بگیرند ام صبیح رو بفرار نهاده و بقدرت حق تا و محبت حضرت  
 امام رفاه زینین او را زیر پای او پیچیده گردید خود را بخوبان میزد  
 مرقد ملا معین منور حضرت امام رفاه رسانید پس که مقبره بنزد

رسید

رسید قبر مبارک شت شد و قاتل مبارک آن سرور در قبر است  
 و ام صبیح در بنی گرفت و با خود فرود بقبر برده بعد از آنوقت  
 بهم محبت و دیگر کسی نشان از ام صبیح نداد و غلامان ما مومن  
 که بعقب ام صبیح در رفتن او آمده بودند را یونس شنیدند و در کشته دین  
 واقعه غریب و غیره با ما مومن بیان نمودند ما مومن بنزد شنیدن  
 این حکایت شیع بر آورد و بدرک و اصل شد <sup>در</sup> که بد که این بود  
 که از و اندی نقل شد می گفت **دار و بار** وایت پساری که در  
 کتب معتبره مثل عبود اجبار ارفام و تفویض المعونات و کمال  
 الوان و عوالم و غیره که در احوال انحراف نقل شده در هیچ کتابی نیست  
 معجزه اندک انحراف و بحال انحراف در این بود ما مومن در کتب  
 و ما ندان در شهر طرس مورد مذکور نیست و آنچه از وایت <sup>در</sup> می شود  
 نه ما مومن وقتی در بود در با این انحراف که را بینه دست ما بطاعت برور  
 چنانکه سابق ذکر شد با این انحراف که انحراف در راه بصره و احوال بکایت فریاد  
 آورد انحراف در وقت در و بار من طرس نبوتات و اند شدند و در آنجا  
 بر در و ان شدند اصل بنظر طرس ز می شدند و آنچه در معجزه انحراف  
 نومان و طایران و و بلده بوده اند که زیا به سرور قریه متعلق بان و بلده  
 بودند با از عبارت محاسن المومنین چنانکه بعدین در احوال رسید این  
 خشم ذکر نمودیم هر می شود که انحراف با ما مومن طریسی در طرس بوده اند  
 و لیکن مدت گفت مسوئبت و حتم که در که بر بسبب نفس و بر بلده بود و



عادت ملوکیت و بزرگ اخبار مستقیف که متواتر و آردست که بر عیال  
 مامون در مردود و در دایت و اقلی و چنانکه ذکر شد از بودن بشو  
 مامون در مرد و هیچ وجه تقریبی و تلویحی نیست و هم چنین کیفیت مردن  
 مامون بقسمی که در روایت و اقلی ذکر شد می نویسد با تقریبی که سیر قریب  
 زیرا که چنانکه در تاریخ کزیده و کتاب زینیه المی بسط طریقت مامون تصدیق  
 نموده چون بان مدد در رسیدن میل با چرخ تازه و ثبت و ضبط در تاریخ نقل  
 شده با چرخهای تازه و زینیه المی بسط طریقت نموده و بعد از این شدن مامون  
 از آن بسیار حذر و جد و جد روز و نوبت یافت و در تاریخ کزیده کیفیت  
 مامون چنین مقرر است که متعمم برادر مامون نامه بخت هر زن اگر کشید  
 بود زهر آلود نموده یعنی داد که مامون و همد چون غلام نامه را برای داد  
 آنرا بر سید زهر بدانش رسیده و در اهلک و حث و او را در طریقت کزیده  
 نفور و دمیت مدون شدند و اصل کیفیت محبب ام که ذکر شد در هیچ کجاست  
 تواریخ و سیر قریب مقرر شد که تربیت و لیکن چون و اقلی از علایع طریقت  
 از باب الفضل و شهادت باعدا معجزات عظیمه که نقل نموده بود در این  
 شریفه بگفته و روشنا چشم شعبان و علقه در آن امام عالی مقام نقل نمودیم  
**باب دهم** در بیان فضیلت زیارت آن حضرت و ذکر بعضی از احوال و دین  
 مشهور است که زیارت آن سرور افضل است از زیارت جناب سید الشهدا  
 و باقی آنکه بعدی علیه السلام و اگر چه احوال و فضیلت زیارت آن سرور بسیار  
 لیکن بجهت اختصار بذكر سنی حدیث استقامی نایم بدانکه آن دین و در ده  
 بیان شد

دین باب بر دو قسم است یعنی دار دین و در خصوص فضیلت زیارت آن حضرت  
 علاوه برین مشهور است بر فضیلت زیارت آن سرور و زیارت سید الشهدا  
 الله بهی **حدیث اول** از احوال دین مطلق مدعی است که این باب و دیگران  
 روایت نموده اند از جناب امام رضا که فرمودند کسی زیارت نماید  
 من عوین از راهی دارم و مزارم یعنی از راه مدبر زیارت من پیاده  
 بنماید او میرسم در روز قیامت در سه موضع نایب که او را نشاند  
 و هول آن سه موضع نبوت دهم در نزد دادن مازهای او و در نزد مریض  
 و در نزد کشیدن تر از دی **حدیث دوم** باز از شیخ طریقی این  
 باب و دیگران روایت شده از جناب صادق آل محمد که گفته اند فرمودند  
 بیرون میرود و مردی بوی زین طریقی که در خراسان است از او را شنید  
 من مریضی که اسم او اسم میر محمد بن محمد گفته میشود و در آن دین زیارت  
 جفا و غریب و در آن زمین مدون میشود و کسیکه زیارت نماید او را  
 و عارف بجز او باشد علی میفرماید جناب اقدس حدیث بان زوار است  
 کسی که اتفاق نموده است حال خود را پیش از فتح که در راه نذر و جهاد نموده  
 باشد یا رسول الله **حدیث سیم** از این باب و دیگران روایت شده  
 که رسول خدا فرموده اند که زنی باشد مدون شود باره از تن من  
 بین فرسان زیارت میکند او را منی که آنیک نذر و حجب میکند  
 از برای او بهشت و حرام می نماید بدن او را بر پیش چشم **حدیث چهارم**  
 از این باب و دیگران روایت شده از جناب امامان آن که فرمودند



در زمین و زبان بقعه است که زمانی خواهد شد که در آن بقعه نعل ملائکه  
فرود آید و داخل آن بقعه میشوند و بی پستان بالا میروند و این بقعه  
ملائکه در آن بقعه نافع صوره خواهد بود و دعوی کرد باین رسول که  
این کدام بقعه خواهد بود اگر قدرت فرمودند در زمین طریقت قسم  
که آن زمین رفته از روفاست بدست کسی که زیارت نماید مرا  
در آن بقعه مثل این است که رسول اند زیارت کرده باشد و من  
بد جانب قدس الهی در نامه نعل او هزار حج میرود و هزار عمره  
و مقبوله پیش من و ابدادم شفاعت آن زوار در روز قیامت  
**حدیث** از بن بابویه ویران مدایت نده که فرمودند نه کسی که  
خود را بوی هیچ قبری مگر قبور ما آگاه بشید ای مردمان که من گشته  
میوم بر هر جفا از روی ظلم و عدوان و مدفون میوم در مکان خوب  
باشم پس کسی که بپند بار خود را بوی زیارت من خوب جانب اقدس  
حسب دعا می آید و استیجاب نماید و هیچ کائنات او را می آید و **حدیث** ششم  
نیز از شیخ طریح در کتاب تهذیب الاحکام و این بابیه و نیز از دیگران  
روایت شده است از امام محمد تقی که فرمودند بین دو کوه طوس و کوه  
که از بدست طبرستان قریب شده است هر کس داخل شود در آن محل بقعه  
نعلی که بقعه مطهر حضرت رضای باشد این است و در روز قیامت از جهنم  
**نوشته** کنید که در **حدیث** اهل مشهد مقدس حضور او با فرشته بود و دیگر  
مردم از مشهد مقدس فرار کرده بکوه پاپیست رفته بودند و من زیارت  
نمودم

بتر روزگار از مجاورت قبر مطهر آن برگزیده پروردگار مهابت  
نمود و هر روز شمس و شمع شام خود را به بقعه متبرک آن بزرگوار که پناه است  
جاست بر سر سبدم و دعوی می نمودم که ای حبیب کائنات هر فانی و مانی  
جانب قدرت آن بزرگوار می باشد که در حق رفته مطهرت و  
و صیغ منور است فرموده اند که این جلی طویس فیضه و صفت من  
اجنه من و خلایا کان امنا يوم القيمة من النار چنانکه جانب  
قدس الهی در حق خانه خود در قرآن مجید فرموده است و من دنیا  
کان امن از برکت آن پشت و پناه عاصیان و بی رسیفان  
اسپازن و باد بلا بجزیرت روزگار و اهل و عیال این بقعه رسید  
بلکه خلاق نام از مرتبه و الوه خود در آن روز با فضل ذکر می باین  
عاصی و فرمود **حدیث هفتم** از ابن بابویه و دیگران از ابو الصلت  
هر وی مرویت که گفت شنید از حضرت امام رضای که آن سر در فرمودند  
قسم کند و ند عالم که ما آنکه بدی الله السلام کلا شید میوم یا بر جفا یا  
بشیر عرض کردم ندایت نرم تا شید خواهد نمود و سر فرمودند بدین  
ضیق خدا در یک زمانه سر شید خواهد نمود و بر هر جفا بدین بدین  
میوم در جلادی که حق هر رضای نموده باشند و حال اینکه در آن بلای  
باشم آگاه باشید که زیارت نماید مرا می زیارت خداوندی عالم  
در نامه عدنان زوار ثواب صد هزار است و صد هزار صدیق  
و صد هزار حج و صد هزار عمره و صد هزار صیحه کنند و آن زوار در



در روز قیامت در زمره ما محض خواهد شد و در رجات نیست  
 رفیق ما خواهد بود **حدیث** در شرح طریق دویکرات از محمد بن ابی  
 زبیر نقل است و است شده که گفت قرائت نمودم کتاب امام رضا  
 که نوشته بودند در آن کتاب این حدیث را بشعیاں باریدند  
 که زیارت من عزیزتر از جناب بار و ثوابی می نماید در ثواب بزر  
 حج بی نذر میگوید من از نوشته آنجناب بسیار تعجب نمودم و کثرت  
 حضرت امام محمد تقی عرض نمودند است ثواب بزر حج از برای  
 کسی که زیارت نماید آنجناب و عرف کتب او باشد مؤلف گوید  
 که معنی عارف کتب آنست در حدیث پانزدهم ظاهر خواهد شد **حدیث**  
 در جامع الاخبار و عبودیت اخبار از تمام مرویات که شریف است از هر صاحب حدیث  
 کثیر السعاده جناب امام رضا عرض کرد باین رسول الله خدا را در خواب دیدم  
 که گویا میفرمودند بگویند چنانچه تا هرگاه مدفون شود در زمین شما  
 پاره تن من می نخلت نمایند و بدو مراد و غایب شود در زمین شما بجا رسد  
 رهای ولایت و امامت پس آن مظلوم عزیز باشخص فرمودند که ای  
 فرزند من مدفون بشوم در زمین شما و منم پاره تن من و بدو بدیدند  
 منم ستاره آسمان امامت و ولایت آگاه باشید پس کسی که مراد زیارت  
 نماید و او عارف باشد که راجع گردانیده است خداوند عالم از حق  
 و اطاعت من و بدو را من شفای و پشیم و در روز قیامت کسی که ما  
 شفیع او باشیم نجات می یابد اگر چه گناهان بسیار و معصی پشیمان نکرده  
 باشد

باشد که گناهان آنست **حدیث** در زیارت بابیه و دیگران از عهد  
 از محمد بن ابی بکران روایت شده که از امام محمد تقی سؤال شد که چه  
 ثواب زیارت کنند پدید بر بزرگوار است و فرمودند آنست که زیارت  
 از این بابیه و دیگران روایت شده که عابین بسیار از حقا  
 امام محمد تقی سؤال نمودند که ثواب از برای کسی که زیارت نماید بزر  
 کوار است و فرمودند در مرتبه هفتم **حدیث** در زیارت بابیه و دیگران  
 عبودیت از حضرت رسول خدا روایت که فرمودند زود باشد که مدیون  
 شود پاره از تن من بر زمین فراسان زیارت نمی نماید از هیچ محبت  
 که آنکه جناب اندکس حدیث شریف شقایق او را برکت حضور مقدس  
 انوار و برکت می یابد و هم چنین زیارت میکند از دکنه لاری می کند  
 می آمرزد و خداوند عالم همه گناهان او را **حدیث** در زیارت بابیه و دیگران  
 از محمد بن محمد بن ابی زبیر نقل که گفت شنیدم از کلام وی نظام یاب  
 الا که هر که از دوستان و محبتان من زیارت نماید مراد از حق  
 من باشد هر آنکه شفاعت می یابم آن زوار را در روز قیامت **حدیث** در زیارت  
 نیز از این بابیه و دیگران از جناب امیر المؤمنین مرویست که زود باشد  
 که شنید شود که از فرزندان بر زمین فراسان بزر حقا و هم او هم  
 من باشد و هم پدر او هم بر عرمان میس باشد آگاه باشید کسی که  
 زیارت نماید او را در عزت او می آمرزد و جناب اندکس گناهان که پیش  
 نموده و گناهان که بعد خواهد نمود اگر چه گناهان او بقدر ستارای آسمان



و قدرت بر آن در یک درختان باشد **نیز در حدیث** در کتاب عبودیت  
 مذکور است که صادق آل محمد فرمودند که شبیه می شوند و نه من در زمین  
 سان در شهری که دور و کس بینا مندی که زیارت نماید او را و  
 بخت و باشد می گیرم دست آن زوار را در روز قیامت و داخل می کنم او را  
 در بهشت غیر شرف هر چند از کما باشد که گمان آن کس کرده باشد  
 وی غفلت کرد و ذرات شود چه غریب موقوف بخت آن فرمودند بدانند که  
 او هم نیست مقروض الطاعه و غریب و شدت کیست زیارت نماید او را  
 و در آن بخت او باشد میفرماید جناب اقدس حدیث آن زوار و شب  
 بهشت حیدر باشد که پیش روی پیغمبر میاید شده باشد **حدیث**  
**پانزدهم** در جامع اخبار و عبودیت اخبار از حضرت امام محمد تقی مرویت که  
 فرمودند کسی که زیارت نماید پدر بزرگوار را در روز قیامت نور می آید و خدا  
 گمان آن که پیش نموده و گمان آن که بعد خواهد نمود و چون روز قیامت شود  
 نصب نماید از برای منبری در مقابل منبر حضرت رسول الله تا اینکه فارغ شود  
 جناب اقدس حدیث **حدیث** در روز و نیز در کتاب عبودیت اخبار از حضرت  
 مرویت که با صفت هر وی میگوید که در مجلس بیست سال حضرت امام  
 بودم که در آن شب فوجی از اهل قم و سلم نمودند و رکعت پس از آن بزرگوار  
 جواب سلام ایشان را داد و ایشان را بزرگوار یک حدیث شنید و بعد فرمودند  
 مرحبا بشما ای اهل بیت ما از شما بجا می آید شبیه حقیقه زود باشد زمانه بجا  
 زمانه که بر شما زیارت کنید مرا قدم بطوس آگاه باشید کسی که زیارت نماید  
 مرا و غایب شکر عین بند پروردگار می آید از گمانات مثل روزی که از مادر من  
 می آید

شده باشد **حدیث** از این باب که از امام محمد تقی مرویت که اهل قم  
 و اهل سواد را جناب اقدس حدیث گمان ایشان را می آید و پیوسته  
 و فضیلت بعد من جناب امام رفاه بطوس آگاه باشید کسی که زیارت نماید  
 بعد بزرگوار مرا در بسا در ایستادن در باب را فطره باز نه بجز دیگر زبان  
 حرام میساید خداوند عالم بدون او را بر آتش جهنم **حدیث** در کتاب  
 عبودیت مرویت شده که جناب امام موسی کاظم فرمودند کسی که نزد من بیاید  
 شبیه میشود بر هر جفا و مکن فون میشود در پهلوی هر دو آن شبیه بطوس  
 کسی که زیارت نماید فرزند عزیز مرا مثل آنست که رسول خدا را زیارت  
 نموده باشد **حدیث** در کتاب اخبار از حضرت امام حسن بن علی  
 مرویت است که گفت شبیه از جناب امام رفاه که فرمودند از برای اهل  
 مای از آنکه علمیت در کردن دوستان و مجتبان ایشان بدستگاه  
 از تمامی و فای بعد شکوی بی آوردن زیارت قبولان ایشان است کسی که  
 زیارت نماید از جمله رغبت در زیارت ایشان در قیامت نمودن با کینه  
 که رغبت نموده اند از آن پیغمبر آینه خواهند بود **حدیث** در کتاب  
 شفای ایشان در روز قیامت باز در کتاب عبودیت از حسن بن علی  
 و شامدایت شده که جناب امام فرمودند که زود باشد که شبیه  
 من بزرگوار کسی که زیارت نماید مرا و عارف باشد بخت من می آید و در  
 اندر پس از گمان آن که پیش نموده و گمان آنکه بعد خواهد نمود **حدیث**  
 از شیخ طوس در تفسیر مرویت که شخصی از اهل طوس میگوید در روز قیامت



آن محبت بودم که ناله طغیان خود را در میان محبتش در شادان بزرگو  
 آن طفل که نشسته بر زانو مادر که خود را نشاند و میان دو ابروی  
 او را میسوزید و میفرمود ایشان را بر سرش که این طفل امام و خلیفه  
 و محبت حضرت بعد از من زود باشد که از صلب او مدی بسوزد آید که پسند  
 بدو خدا باشد در آسمان و زمین و نزد عباد گشته میشود در زمین تا بر جفا  
 مدفون میشود در آن زمین عزیمت دارد بر کفن و از زیارت کند و بماند که  
 او تمام است و بعد از پدر خود و جب انانی غمناک از جانب خداوند علم نقل  
 کسی که رسول خدا را زیارت نموده **بسم الله الرحمن الرحیم** در این باب  
 نقل شده است که حضرت امام عاقل فرمودند کسی که جاتی بوی خداوند علم  
 داشته باشد پس باید نیست ناید چه بزرگوارم امام مکارا در زمین و آسمان  
 اینکه آن را در غسل باشد و در وقت نماز در بالای سر آنجا نشاند  
 آورد و در قنوت خواجه خود را از خدا بخواند که قاضی الحاجات حاجت او را  
 برساند و در دو بشرد که سون معیت و قطع رمی ناید و موضع قبر مطهر و منیع مود  
 آن سرور بقدریت از بقعهای بهشت غیر سرشت زیارت نمی ناید و  
 خداوند عالم از آتش جهنم دور او داخل دار اقرار که یکی از مکاتبات بهشت غیر  
 سرشت است می ناید **بسم الله الرحمن الرحیم** در کتاب جامع الاخبار و عیون اخبار و غیر  
 نامودیت شده که حضرت امام رضا فرمودند که منم گشته شده بر هر جفا و  
 فن کردید در زمین عزیمت آگاه باشید کسی که زیارت ناید مراد غنی  
 من بپاشم من و بعد از هر شفاعت آن زود را در روز قیامت و کسی که  
 باشد

استغیغ او باشیم بجای میباید آن زود را در روز قیامت و هر چند بر او  
 انس و جن **بسم الله الرحمن الرحیم** حکایت و عیون بن علی عزیمت کرد  
 ما بن زود را در آن حکایت و اکثر کتب را فی مناقب مطهر  
 و در عیون بن مقلوب حضرت امام رضا در مرد مشرف کرد بدو و نصیحت  
 خود را بوی من در رسانید آن سرور فرمودند ملحق با بقصد خود  
 این دو بیت را با تمام شود قصیده نو و عیون عرض کرد با بفرمایید چنین  
 خواهم نمود آن سرور فرمودند و **قبر الطوس** یا **الحامن** صبیحه نوافل  
 الاحسان **با الحرفات** الی **الحشر** حی **بعث الله** فاما **بفرج** منا  
**الکرم** و **الکربان** و عیون عرض کرد این رسول است این قبر که بقوس فرغ  
 خواهد بود جناب عزیمت العوا فرمودند فراموش عزیمت خواهد بود بماند که  
 زمانی میگرد طوس محل گدو شد سیما من و زود را در آن من آگاه  
 باشید کسی که زیارت ناید من عزیمت در عزیمت که زمین مرگت یا  
 درجه من در روز قیامت **بسم الله الرحمن الرحیم** که دلالت دارد بر فضیلت زیارت  
 آن سرور زیارت سید الشهدا روحی در روح احسان له **القدر** بلکه زیارت  
 باقی آمده بدی علیه السلام نیز بر و قسمت قیامت که دلالت دارد بر او  
 آن و قسمت که دوات و بر نامه اما اول دو صد بیت است که حال نید  
 که ربنا و **حق** **بسم الله الرحمن الرحیم** که شیخ خوشی ره در هزار تنبیه احکام و دیگر  
 در عیون و دیگرین زود است نموده اند که از جناب امام محمد تقی سوال نمودند  
 که قدرت نرم یا زیارت پدر بزرگوار است افضل است یا زیارت جدت حضرت



حضرت سید الشهدا فرمودند زیارت پدرم افضل است بجهت اینکه پدر زکوة  
 را زیارت می نمایند هر مردمان و پدر و غیره زیارت میکند که نزد پدر  
**نوشته** شایه معنی حدیث این باشد که هر عمل خیر است عمل شایسته شریعت را زیارت  
 زرت مثل زیارت حضرت امام شام افضل است از زیارت حسین بن علی  
 زیارت است اسر در این باب باقی فرق شیعه از سنی و کبای و فطری و در حدیث  
 و غیره هم شش مرتبه اثنا عشره ای در روزی که هر کس با امامت حضرت رضا  
 فاعل می یابد که قائل است و یکن در خصوص حضرت امام حسین همین قیامت  
 و هو الله **نوشته** در کتاب غیرن انباء مرویست که عبد العظیم بن ابی امام  
 نقلی عرض کرد که حدیثی شنیده ام در اینکه آیا زیارت پدر بزرگوار است یا نه  
 مشرف شوم یا زیارت پدر بزرگوار است و درین امر متوهم شادم این باب چه می باشد  
 فرمودند همین جا و ایست با جواب تر اگر پدر و دخیل خانه شدند و بعد از آن  
 بدون شرف آوردند در ویست که آنک اندیشه ای مستحق عاری بود که  
 نه ای اهلش که بودند ای عبد العظیم زواران قبر پدرم بسیارند و زواران  
 پدر غریب کم باشند یعنی زیارت پدر غریب موقوف شود تا ثانی یعنی آنکه  
 که دلالت دارد بر افضلیت زیارت اسر در سابق که پدری پسند  
 حدیث است که ما نمی گوییم **نوشته** از این باب ویه نقل شده که یک  
 از معنی و شین حضرت پیغمبر را در خواب دید عرض کردند که زیارت پدرم  
 کدام یک از اولاد تو را زیارت نمایم فرمودند پدریست که از اولاد من  
 بزرگ من آمدند بر هر خفا شمر شده و بعضی بزرگ من آمدند بیع هم کشیده  
 الشیخ

انشاء میگوید عرض کرده اند پیش خودم کدام یک زیارت نمایم یا رسول  
 الله در وی گفته اند که آن و شایه بیان آنحضرت فرمودند که زیارت  
 من که بزرگ من است یعنی من است و شایه بیان آنحضرت فرمودند که زیارت  
 شده است بزرگ من است و شایه بیان آنحضرت فرمودند که زیارت  
 آنحضرت فرمودند که بگویم ای عبد العظیم ای صاحب علیه السلام **نوشته** در حدیث  
 حدیث است که شیخ طوسی در کتاب مرار از حدیث الامام و صدق  
 در عیون اخبار ارفام و شیخ صدوق و سائل روایت نموده اند که حضرت  
 امام موسی کاظم فرمودند که زیارت نماید قبر پدر من علی را باشد  
 از برای آن که او در نزد جناب قدس حدیث ثواب هفتاد و پنج مرتبه  
 راوی عرض کرد که ثواب هفتاد و پنج مرتبه از برای زائر اسر در فرمودند  
 که ثواب هفتاد و پنج مرتبه از برای زائر اسر در بعد فرمودند که چنانچه که قبول  
 درگاه حدیث می شود بعضی این هفتاد و پنج مرتبه زیارت آنحضرت  
 هر قبول درگاه الهی شده است کیست زیارت نماید او را با پدر و مادر  
 برادر و پنهانست که خداوند عالم در عرض زیارت نموده باشد و ثواب  
 حدیث این است که من زاده ادب است غنایه لسان کن زاده  
 اللہ تعالی شمس مشرقی حدیث تعجب از زیادتر کردید عرض کردند که قسم می دهم  
 که خدا را که در عرض زیارت نماید اسر در فرمودند که هر روز زیارت  
 شود خداوند بود در عرض عظمت الهی چهار روز از اولین و چهار روز از  
 چهار روز از اولین روز در هر یکم و سومی و پنجمی و نهمی و علی السلام



آقا چهار نفر از مشرین محمد و علی حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیه معین شدند  
 بعد می گشتند معاصر در نزد ایشان یا بجای نمایند زانوی عالمان جلالت  
 لفظ حدیث پس بعد از آن می شنید بانه اظهار می نمود سلام که آنکه زیاده  
 نموده اند بفرموده اظهار می نمود سلام زانوی که از سایر بزرگوارین فرموده  
 اظهار بند درجه تو نزدیک تر است به بخششهای خالق ابرار زوار قبر  
 ان شاء الله **مدر** که می شود فقط ادب است غنده لیل که درین حدیث در است  
 استدلال نمود بر نفیست مجاورت ان شاء الله و اگر چه احتمال دارد که منوره  
 بجهت زیارت باشد باین حزب چشم بصیرت در مظهر نادیده بین که فرمودند  
 عالم چه قدر انعامات و فرطیات کما فیها رست و در زقربش در کعبه  
 بودن مکث در مشید مقدس منور معطر و اعطای نماید پس خوشا با حول  
 اشخاصی که عمر خود را در محاورت آن بستان ملا یک سپاس گذارند  
**موسی بن** مدینه است که ولایت دارد و بر سبک زیارت ان شاء الله  
 در راه رجب المرجب افضل است از ایام دیگر چنانچه از شیخ موسی در کتاب  
 تنبیذ و صدوق در عبودیت روایت نموده اند که محمد بن سلیمان عرض  
 کرد که خدمت جناب امام محمد تقی که در است قوم روی تحت اسلام  
 عمره تمسک بر او واجب بود و با غایت خداوند بجا آوردند بعد از آن بدین  
 طریقه مشرف گردید و زیارت قبر مطهر پیغمبر را بقیع را نیز نمود و بعد از آن  
 به نجف اشرف مشرف گردید و فیض عظیم بود که حضرت را ادراک نمود  
 در حالتیکه شش هارف بود بکن ان شاء الله در و بعد از آن که او حجت شد

ان شاء الله

بر جمع فایات و بعد از آن بخدمت امام حسین مشرف شد و شرف حضور  
 عیشی سر بر ان شهید مظلوم نیز ادراک نمود بعد از آن به بغداد رفت و فیض  
 حضور مرقد منور و منقح معطر جناب امام موسی کاظم رسید بعد از آن که  
 بسوی مشهور و ولایت خود پس حج که موسی حج شد باز خداوند عالم باو  
 نمود انقدر که بتواند بکه معطر مشرف شود و یادین صورت بود و در حج  
 و عمره بجا آورد و دیار و دجورسان زیارت پذیر بزرگوارت مشرف شود  
 حضرت فرمودند برو دجورسان و زیارت نماید پذیر بزرگوارت که آن فضل  
 است و لکن آن زیارت را در ماه رجب المرجب بجا آورد و دستاور این بر  
 درین روز زیارت گفتند زوید زیرا که از جانب سلطان بنیاد شناس  
 و نیک مرتی میباشد و در سنه قدیمه از کامل زیاده باین لفظ روایت  
 فان علنا و علیکم خوف من السلطان **موسی بن** که گوید که نزد  
 سوق حدیث چنین معلوم میزد که گوید در آن اوان از سلطان آن زمان  
 که از جمله معاندین و مخالفین بوده بران بزرگواران و بر شیعیان بشین  
 خوف و شناعتی درین خصوص وارد شده و بر ایشان بسیار صعب  
 و مشکل بود است رفتن بسوی خراسان زیارت آن قدوه عایشا  
 لهذا آن سرور فرمودند که سر از در ایست که حال زیارت نشود  
 زوید که مبادیها تسبیح برسد و لکن بجهت آن درین اوان که ستم میزد  
 دولت و نعمت از اجرت بنویت و زمان دولت بدست آن  
 شهیدار مهملدار و این سلطنت آن شاهنشاه کاملاً است از برکت



فبقی با نهایت و صرصر فداکاران با مهابت شصت و شصت آباد و دینه  
 و بان الهاک که در از منته بقه از خوف و بیم ترک طایفه بخوابید  
 نخبه آن بتر کام احدی از احاد بشیر در جرات کام در آن چنان بود  
 و حال درین اوان در آن و امان ثانی ششین دار الفوار و جوت  
 اردی بهشت و فصل میان گردیده و در از منته بقه هرگاه از اتفاق  
 فلک بنوس زری بوم ختبه برستی سلطان طرس تو به پیوند و جود و در  
 از زبان هولناک و در خوف ناک کمتر از جفا و دوسه سرور مردان خلیج  
 کاری بود و درین اوان از ترسحات سحاب مرست آن نیش و مایل  
 و او انوادی چنان امن و امان گردید که هر کاه پره زنی عصا زان و  
 کسان خود را با نمکان رساند مقت سوز با قاصد در آن مکان و  
 نایندوان نکته در غلغله و بهتر از گلستان و باغ ارم جلوه خضر و فنی  
 که فرمایش او در آن منازل محفوظ باشد که با از آنها جنت آباد است که در  
 نظار این بهتر از ارم ذات العباد بلکه بسبب آب و رحمت بیان  
 در آن مکان که محل ملاقاتی السلا و دست و دیگر که در دینه و  
 که موسم رحمت آباد است انافان از رحمت و سحر جم علی الطریق حب  
 آن پیا با از امور و منوعات لا یتنای نموده و گشت در آن امان  
 روز بروز در زبادی حقارت گردیده و بگری میان دشت که میان  
 دشت نباشد و طایفه دشت را در آن هول و غلغله بلکه منزل فانی  
 در میان گردیده و در هر یک از آن منازل مذکور تفکک چنین  
 قابل

قابل زبردست و خوب چنان ماهر سرست در نما و خوردهای نوبت ششم در آن  
 بیان کردن و در دست قتلها سوزان و کوشش با و از شیر و سپان  
 مینا پید شد که اگر بقیاس از منته بقه ناله ترک و به بقصد از زدن  
 شایسته کثرت و چنانچه نماید و بطبع سیر بیان در آن بیان شفا  
 و در سرای نموده بنای می و سوی کند زدن زبان سنان و دین نوبت تفکک  
 ایشان جواب داده فی الفور اشاره بکوت بنای نوبت نباشد که تا از  
 کبریت و با روطه ابراهیم بر سر ایشان چون مرغ ابل پرواز نماید و از جوی  
 رعد آسای ثوب شک مرکز در میان ایشان با سیدن آغاز نماید و در  
 زرم از نای آن نشاء کاهکار که بسیر کردن منی لغین در کرشمه و گمان  
 وادی کمین نموده اند در کرشمه ایشان چنان ویر شده اند که هرگاه  
 سپل اتفاق کردی از اثر زنگای ظاهر شد و چون شیران گرسنه گشته  
 از غور و در طویشی خرن زرخند و سازند و با چن سیت و آنکه در  
 در کمین سید بوده و در کرشمه آن بهتر از غزلدن خط و خطنگ و پور  
 نمایند و از این جبهه است که درین ایام بقیع کلام و می نظام آن نام  
 نام که در وصف مرقد مقدس و منبع منور خود نموده اند که فوج بتول  
 و فوج بعد الی بنفیع فی الصلوات بنور فوج از زارین از آن این  
 دین و زین کوچ نموده اند که فوج دیگر دانی در آن استان ملاک است  
 میوند و قلیل از زارین رمان صدور مدب که حضرت خود روحی نقد  
 فرموده اند درین اوان بدل بکثیر زارین گردیده باید شیعیان و مجتبی



قدر این نعمت را بدیند و در روز محاسبه الدال علی انچه کفایه  
 است و دوم دلت ابدیت است که شاه عالم پناه غفره ملک است  
 استغاثه و مناجات بدرگاه فی الی بات **بسم** در محبت  
 وفا بهست که بعد از وفات آنروز در آن بستان ملک پاسبان ظهور  
 رسیده اگر چه محبت و کرامات آنروز در حال حیات و موات فیهی  
 از مدح حضرت کم سالی می شود که آن را این که بفرستد غنیه برسی آن  
 مایان مشرف می شود که در دنیا و آخرت و دنیا و آخرت است  
 شفا یابد و لکن چون از وقایع غریبه که میرکت مرقد منور معطر نور  
 رخ نده بود و صدوق علیه السلام در کتاب عبودیت اخبار ارفاق نقل فرمود  
 بود لهذا نقل آن واقع بر ختم **تفه** در کتاب عبودیت روایت نموده که  
 صوبه پادشاه مرزبان امر نموده بود که در هر وقت شدنی باور در باب  
 العقل پارسا بنایا بد روزی صوبه از دنیا بر بخت و طاعت آن پارسا  
 بیرون آمده بود و درین راه نظر پادشاه بر مردی افتاد بعد از خوردن  
 که با اتفاق ایمن و باش در از مدد می توانست که او را بزد من آوردی تمام  
 نفروده پادشاه علی گونه بخت نصرت پادشاه و غنیه را که بخت صوبه  
 بویه منزل خدا امر نمود که سرگردای شکر که در مجلس او جمع شوند و بعد طعام  
 حاضر شوند پس چنانکه به ایشان مهیا شدند بر خدان طعام صوبه بعد از طعام  
 کباب استنشاق که او را بنویسیدم گفت که در خانه و منزلت صوبه گفت او را  
 پس چون استنشاق بپایان رساند و در آنکه امر نمود صوبه که دست او را بپوشد که مثل طعام  
 نمود

شوند چون که قانع شدند از صرف طعام صوبه بدیگاری استنشاق نمود و گفت  
 آیا تو مالک هستی در این کوشش گفت که امر بود که با و در ز کوشی و بند باز صوبه  
 از دو سوال نمود که آیا مالک هستی تو آن و این را استنشاق جواب داد صوبه  
 نمود که هر از در هم با و داند بعد از او سوال نمود که آیا از برای تو پیشین  
 یک جفت جمل مرغی به باز جواب داد که از این بزرگوارم صوبه گفت با و داند  
 باز صوبه سوال نمود که آیا تو مالک هستی سفره دم باین را باز جواب داد که  
 امر نمود با و دادند بعد از آن صوبه بدیگاری استنشاق نمود و گفت  
 آیا می بیند که از چه سزا سوال نمودم از این شخص از این بشنا و داد  
 این بسیار که نداشت جواب داد که نداشتیم سبب از صوبه گفت بدید  
 که من در عنوان جوانا بسیار شوق داشته بربارت سلطان و نشان دهم  
 میشدم در آن بستان خوش نشان و حال بنیکه با سهای مندر  
 بوسیدم و در محبت بقدر عرض در به کفایت مناجات فی الی بات بنوا  
 انداخته اند معال در حضرت می نمودم ای خداوند عالم بیان کن این سلطان  
 عثمان که مراد شاه کردن و امورات ملک فرستاد ابروت من بجا  
 کردان شخصی نیز در محبت بقدر عرض در به حضرت انام رفعا از خداوند عالم  
 در خور است می نمود که راکه می رازد بر سیدم دند نشد با و دوم دیدم  
 از بخت آن بقدر مظهر ارباب دعا می خود را که از مذاق عالم در محبت  
 نموده بودم و چون دوست نمیداشتم که بابت دعا می نشنیدم برین من  
 جاری بود که به عالم که هم بهر آنکه در لکن میان من و این شخص و فرزند



قسم باشد که بیدار شود و در هر روز که در آن نصاب است حرکت  
 که وقتی من مشغول تفریح و بازی بودم و سلطنت مرغان را میدادند  
 من آن در حیرت میخوابیدم چون بیدار میشدم و در میان من  
 و با وجود این نفوذ و پریشانی چنین طبع را از خداوند خدایم سرپا میزد و گفت  
 ای پادشاه غریب از چنین شخص سید بنده یعنی تو هم مثل من سواهای فانی  
 تا زود برآورده شود بعد از آن سه روز و اعتراف کردند که ای پادشاه بگذر از  
 تقصیر این شخص و نه مانع و مصلحت خود در حق این شخص تا که من خود بخیر  
 در حق او صبر قبول نمودم و آنکه ایشان در حیرت نمودند و همیشه اوقات بخت  
 استان ملک سپید گفت میشد و اندام بسیاری بادت و عیال و  
 و بن آن بقدر مظهر از برکت آن بزرگوار در هم رسانیده بود و ترفیع بود  
 و خرد و در بند بن محبت بن زید علوی بعد از آنکه بدو نمود اینها بهر سبب  
 بود که همیشه است که دوست و پادشاهی او از برکت حضرت امام است  
 و چون ابو الحسن محمد بن احمد بن زیاد علوی و بنیابور فرود نمود و باد است  
 هزار نفر بیعت نموده اند صلیف که و اینها بر بود او را که در مقصد و محسوس  
 نموده بخار و رستاخیز چون که صبح مطلع شد فرمود که بنده از کردن در شب  
 و بامیر فرسان فرست که بن حضرت از اولاد رسول خدا باشند و حرام  
 ایشان برانداخت و چون بفرود پریشانند و حبیب است که تقابست و نشان  
 کنیز نا بخت طلب معش در مقام فرود بر بنایند پس از برای او رسمی در هر  
 قرار داد و با عزت تمام در بنیابور افتاد و باین سبب است که فائده و برکت  
 باشد

جاری شده که از برای اهل نسب رسم و رسمی قرار میدهند و هیچ  
 اینها برکت این بستان ملک سپید است **فقه حیدر** در کتاب  
 بیون اخبار از صمد بن کریم است که ابا علی بن عبد الله از محمد مجاهد  
 و هم برکت مسکری که در مشهد مقدس جناب ثامن امام که در کن درخت  
 حضور آن روز در عرش در بر آورده و در ششصد و نود و یکم که شخص  
 ترکی داخل آن قبله منبر شد و در بالای سر مظهر اکبر است که مل دوم  
 شد و از آن می نمود استاده و بنال بدرگاه قادر متعال میشود و در  
 و زاری میشود و در زبان ترکی عرض میشود که ای خداوند متعال و معبود و یگانه  
 اگر بر من زنده هست چشم مرا بوسه او روشن تا و هرگاه مرده هست خبر  
 وفات او را بمن برسان که در پیش این ثابت و تحمل بدارم عارض  
 مسکری که من زبان ترکی میباشتم و لم باد و حش و بنزد او اندم و هم  
 ای مرد جوانی که در و زاری میکنی گفت فرزند من دیشتم که با حیوانه من بود  
 آن طفل در جنگ است با دو مغفود شده و خبری از آن معلوم نیست و طفل  
 مادی دارد که شب و روز در معازت طفل مشغول است و در غایت غنچه  
 کل نامه و پیغمبری می نماید من چون که شنیده بودم که هر که او را دردی  
 الی و حاجتی رودی دهد پناه باین بقعه عرش می آید و وفای الی حاجت  
 حاجت بورزد و میسر آید لهذا خود را باین مکان نشان رسانیدم  
 و مطلب خود را عرض نمودم عارض بن عبد الله میگوید و لم بر او بسیار بوخت  
 آن محمدرضا که فرمود و او را از بستان عرش نشان پرده او دم و در



نمودم که او را در آن روز مهمان خود بنامیم پس چون که مالک مسجد بیرون رفت  
دیدیم چون بنده قلی چون سردار از او تازه خط بر خدایه سر برد  
و عابدی رفتی پوشیده ببار خور و بنیک چشم اشک بر آن جوان افتاد  
بی اختیار جسته دست بکردن او انداخت و گریه ثقیل افکند و معلوم شد  
که این جوان همان کسی است که این شخص یک مت قبل ازین در سال اول  
طالب بود من تعجب نمودم کف ای پسر حکایت تو چه بود که دست و پا بر روی  
تو درین موقع پیدا شدی آن جوان گفت بعد از جنگ سخت آباد من  
بلبرستان انشادم و در اشک و غم زینت می نمود تا باز که شدم بعد از  
و مادر خود اندام بیرون و خبر از مادر را پس خود من الوجوه ندانستم تا اینکه  
عنی از شمس مقدس متوجه می آمدند را هر ایشان که هم دیباچی رسید  
که بشنود که میگوید که بقمه کامل شد بسبب آنکه از صاحب این قبر مطهر و مصلح  
منور بر من ظاهر شد و در خود چنین فرمود ادم که مادر من بر بدن من  
ازین شمس مقدس مهر بیرون نمود و زبان علس کو با این معال  
میرود از سر کت فدا به بهشت مغرب است که سر کوی نور از کون  
و مکان مادر بس فدا اندی عالم صبح شمعیان و از زو مندان را بجای است  
و در بارت انور و عالم صرف سازد و در کتاب عبودیت اخلاص  
از لکای رازی که بمشاهدات انیش درین ابو جعفر غنی بود و دست  
که میگوید که یک زمان ابو جعفر غنی مرا بوی منصور بن عبد الوان فرستاد  
چون بر داور شدم روزی نشسته بود چون از او گفتم که زیارت جانب

امام رضا شرف نژاد منصور گفت چاکوش و اند که درین استاز خوش  
نشانه بجهت من ظاهر شده است که از برای تو نقل بنامم بدو که من در ایام  
جوانی از جمله متعین بودم بر اهل این شمس مقدس و بمشاهدات  
منصرف تا این می شدم و در راههای ایشان سر را میگردم و از آن  
و ازین می نمودم و در حقیقت ما را لکای ایشان را میگردم و همیشه برین  
ظلم و تعدی می نمودم و همه وقت بر این طریق بودم تا روزی بنوم شکایت  
کردن شدم اموی بنظر سرم جلوه می نمود و بوز خود را بعبید نمودن بن  
آهوار را نمودم بهینکه آن آهوار بواب عابره از چهار باب بر روی می نمود  
دیدم عیان غنمت است بقعه مطهر و مصلح منور آن امام همام که پشت و پناه  
اناست نمود و فدا در اینجا متعاقب آهوار روان شد بهینکه آن آهوار  
داخل آن مکان فدا می شد و در بارت دخول در آن مکان را نمود ما بر خیزد  
مهد بسا نمودیم که شاید آن بوز آهوار صید نیاید ممکن شد و هر زنی  
که آن غول در آن مکان فیت پنهان بیرون آمد بوز قفس او می نمود و بهینکه  
داخل آن مکان میشد این میشد و بوز بارت گرفتن او و دخول در آن مکان نمی  
نمود و آن آهوار بحسب آن مکان داخل شد و من داخل را طایفه نزدیک  
بان مکان داخل شدم از بابی که منور بودم که چنین خزان که داخل  
که در این مکان شد که ریش ابان فرشت من چنین آهوی ندیده  
پس من داخل آن محوطه که آهوار شده بود شدم و شکل و اثر بول بود  
دیدم و او را ندیدم پس چون که این آهوار را از آن مطهر اهل را مشاهده نمودم



طبق برقد منور کفرت شدم و عقادم در حق ایشان کامل شد و نزد  
 که دیگر از اوزار و ازین نه نیام بلکه تلافی عاقبت نموده و رسید  
 اگر ام و عقادم ایشان برآیم و آنچه جزو صلاح ایشانست بجا آوریم و بجز  
 هر وقت امر هوناکست روی میداد پناه بشهد مقدس منور این ام  
 خرب میآورم و حور که خود را سوال مینمایم و توفیق عالم برکت این قبر مطهر  
 حور که مراد و میدارد و از جناب اقدس حدیث سوال نمودم که من برای  
 عطا نماید و خداوند عطا نمود و آن پس بزرگ شد و چون که در وقت آن پیر  
 گشته شد باز بیارت الفرت شرف شدم و توفیقی پس دیگر نمودم باند  
 خداوند عالم برکت الفرت پس دیگر من مرمت فرمود و بعد ازین سر و  
 کد شتم در نزد قبر منور الفرت از خداوند عالم و هدایت نمودم و حور  
 من برآورد و این است آنچه من ثابت شده است از برکت این شریف  
 مقدس و وفقه مظهر که بر ساکنان او در محبت **و الله اعلم** در کتاب غیون  
 اخبار و توفیق مرویت که ابو الفراء احمد بن محمد میگوید که در وقت امیر ابوالفوار  
 بن علی بودم و میر سپاه محبت و بنکایا بنمود و صحبت مرا که میباش  
 و چون که امی ب منوبان میر این امر را فاش کردند من سب بردند که و را  
 امیر بایست بسیار من امیر در یک وقتی که بزمی داد که در آن راه  
 برادر در هم بود و مختوم بهر خود امیر بود و امر نموده بود که آنوقت بر آنجا  
 بنمایم و من از نزد امیر مروان آمدم و در مکانیکه در بابت می نشست  
 ششم و یکشنبه نزد در نزد خود گذار شتم و مشغول محبت بودم که به  
 لا تزدنا

نزد من در دیدند و در جنبه نفوس بود اثری از آن نباشم و از رای میر غلامی  
 که او را خطیم طاش می گفتند و انعام در وقت صحبت در نزد من بود و من  
 شوق کینه زور از جمیعیکه در نزد من حاضر بودند نمودم ایشان گفتند که  
 مذبح چندی یکس که در سبکنا من میدنستم که ایشان با من عداوت داشت  
 من حسد برده اند و ناخوش داشتم که این امر را بجز اظهار نیام که میآوردیم  
 مانند بزرگ که در سبک در حق من در نزد میر سخنان جنیدی گفته بودند که  
 باین سده بود که محبت میر با من از من بر لاف نمودن دیگر شد که بیاور  
 مخصوص این کینه زور چه چاره نیام و این مشکله چگونه دفع نیام کی طرم اند  
 که هر وقت از برای پیر امر مشکله واقع میشد بر دوشه عرش و در به امام رفتم  
 میرت در حق آن امر مشکلی پیدا برکت آن بزرگوار من غم غلبه بوسی  
 استان ملک سپهان آنروز نمودم پس نقل مجلس میر شدم و عرض کردم  
 که اذن دهید بدم بوی طوس زیرا که شغف دارم امیر گفت به شغل کفتم  
 غلامی داشتم که کینه و کینه ری که شما بن دادید مفقود شده و در جنب  
 کان میرسد که آن کت را انعام بر داشته است امیر گفت منوره ترک کرد  
 نزد من جانید و به اعتبار شوی کفتم پناه میرم بخدا که چنین باشد امیر گفت  
 که در خصوص این و به فاش منی بده که اگر تو نیایا یا و به بارسد یا او بد  
 کفتم هرگاه بعد چهل روز نیامدم منزل و یا که دارم متعلق متوجه خواهد  
 بود و لا غندی بکی که طوس که ابو فتن فرعون بنویس که صبح سباب  
 ضبط نماید و از برای تو فرستند بعد ازین گفتگو مرا از زن داد و من برد



بیرون شدم و متوجه بی بی مرقد منور مطهر شدم لایه غلظت منور  
 بنزل از کفاری حیوانی گریه می نمودم تا بشدم مقدس شرف شدم و در  
 بقعه عرض و به مشغول عرض حجت بدرگاه قاضی الحیات شدم و در بالا  
 مطهر نشستم و عرض خود را باین طریق نمودم که مطلع شوم که کیست در بیست  
 و دین انعام از خواب در بر بود و رسول خدا را در خواب دیدم که فرمودند  
 بر خیز که توفیق عالم حاجت تو را در دوا نمود بر خواهم و بیدار و وضو نمودم  
 و نماز بسیار نمودم باز مرا خواب در بر بود و بگفت حضرت رسول خدا ص  
 شدم من فرمودند که آن کینه زهر را خلع تا شش روزه در خانه خود  
 در میان آتش می افروزند و در زیر آن پنهان نموده است و هر روز  
 بر آن کینه بگفت من از خواب برخاستم و حمد و ثنای الهی نمودم  
 و غنیمت مبارک کتاب را بوسیدم و بر گشتم هنوز که روز دیگر از قبل  
 روز باقی مانده بود که نزد امیر آمدم و گفتم بگه که در حجت من بر آورده  
 امیر گفت که بعد از نماز امیر بیرون آمدم و غنیمت را بر سر نمودم و مانا  
 بپوشیدم امیر عرض نمود امیر گفت که کینه زهر من کفایت آن کینه زهر در نزد  
 خلیفه شریف غلام شایسته گشت از کی میگویند این کفایت که رسول خدا  
 را جز داده است در بالا مطهر حضرت امام رضا علیه السلام وقتیکه در خواب  
 بودم بگفت این سخن غنیمت امیر مرتضی شده و فرمود که خلع تا شش  
 روزه نمودند و با گشت که کینه است آن کینه زهر بود و یا در خانه مانا را نمود  
 و گفت خبر از آن کینه زهر ندارم و آن غلام زهر زهر ترین غلامان مطهر  
 را

در این کتاب  
 در این کتاب

در آنکس امیر را در آنجا بدیدم و شدم نموده من کفایت امیر حجت را بپایان  
 ندا و رسول خدا را خبر داده است از موضعیکه در آنجا است امیر گفت در  
 کجا است کفایت در جایگاهش در زیر آن می افروزند پنهان است و هنوز امیر  
 آن کینه بگفت پس امیر در آنجا فرستاد که آنحضرت را بگفتند آن  
 بیرون آوردند در حالتیکه هنوز امیر بر آن بود و بگفت چنانچه او بر آن کینه  
 انداخته ای اما بفرم من قدر و مرتبه تو را هنوز نشناختم بودم و بعد از آن  
 و غنیمت و دیگران را نویداد خواهم و گشید و هرگاه بیدار شدم تا بشدم مقدس شدم  
 میشدی و ابی خدیجه بن ابی سلمه که سوار شوی و بشنفت واقع نشوی ابو خدیجه که  
 بعد ازین مقدمه رسید که تراک بن حیدر بنده مرا ضایع و خانه نشین شد  
 پس از آن امیر که کفایت بپوشیدم و در دکان خود نشستم و بفرمود  
 می نمود و بهمان قناعت بینایم باینوقت در قوه **الایمان** **عنه** بشارت  
 عیون اخبار الرضا منقولست که با منبر می رسید که شبی وادی سنا در  
 سبیل رفت و در آن وادی وادی بلند زارن بود از مشید مقدس  
 و سبیل روی بکباب شده مقدس آمد و بیک سبیل نزدیک بشید مقدس  
 رسیدیم که مبادا سبیل بشید مقدس فراموشاید پس دیدم که صبح آن کباب  
 در مطافه که نزدیک شد مقدس رضوی بود و فرودش و قطره و غلظت  
 در مشید کردید و مثل خایر حضرت امام حسین آب حیرت دخیل در کباب  
 شریف نمود و قناتی بود در مشید آن وادی صبح آید و در آن وقت  
 فرودش **عنه** بگوید از بعضی علی **عنه** شنیدم که در شرح عیون اخبار



منقولست که از اقا دیش چنین معلوم میشود که از جوار خود ارف مقدس از منشی  
 که صد و نود عالم بجهت سبیل و عوز بسبب شرفش آن ارف مقدس ازین  
 مکان برداشته است و بعدی که شیخ طوس ره در تندیپ نقل نموده  
 که در ایام طوفان چهار موضع را خلق عالم از غرق می نشت نموده که یکی  
 از آن چهار موضع طوس است موبد بعضی ازین نصرت **و اینست** در کتب  
 عیون احب الرضا منقولست که ابو نصر موبد نبش باور در دست نموده  
 که علت شدیدی برین وارد شد بجهتیکه قادر بر تکلم هیچ نبودم بقلم  
 چنین گذشت که پناه بدرگاه حاجت ر دای امام الانس و الجن علی بن موسی  
 الرضا بردم و شفا در دوزخ از آن حضرت طلب نمودم پس بر جمار خود  
 سوار شدم و تضرع نمودم و زیارت بنام آنجناب در بالای  
 سر مطهر اکفرت ایستادم و دو رکعت نماز بجا آوردم و سجده طویع نمودم  
 در حالت تفرغ و مناجات شفیع خود نمودم صاحب یقرازه از جناب این  
 حدیث در خواست نمودم که غایت دیدم ازین مرتبه و این که هر از  
 زبان من بکشد در تفرغ و دعا بودم که در سجده مرا خواب در بود پس  
 در خواب دیدم که گویا مرقد مطهر آنجناب شعله شده و از میان قبر  
 مردم گندم گویا بیرون شد و نزدیک من آمد و گفت ای ابو نصر  
 بگو لا اله الا الله باین کلمه که گویم و حال اینکه زبان من بسته شد  
 و قادر بر تکلم نیستم پس تشنه بودم و زود و گفت منکر میبوی قدر حاجت  
 اقدس حدیث را بگو لا اله الا الله پس باز شد زبان من و گفتم لا اله الا الله

پناه بجان خود بر گزیدم و پیوسته لا اله الا الله بکلمه زبان من بسته گویا بود و  
 زبان من هرگز نکرفت از برکت آن امام مظلوم **و اینست** در کتب  
 الرضا مرویست که محمد بن محمد هروی میگوید که در شهر بغداد در روز  
 حاضر بودم که شخصی از اهل بلخ با خود خود دهنی استخوان عروسی در دست  
 اش آورد و به سر مطهر مشغول تضرع و ابتهاج بدرگاه قادر متعال گردید پس  
 چونکه هر روز از نماز فایده نشاند سجده در نهادند و سجده طویع نمودند  
 اول آن روز بلخی که آقای غلام بود سر خود را از سجده برداشت و غلام خود  
 طلبید غلام بفرموده آقا عمر نموده سر از سجده برداشت و نزد آقای عفو  
 ایشان و گفت بیک ای مولای من آقا بفرم خود گفت منجاری تو را  
 از اندام لویه الله غلام گفت ای عفو خود را بر این بگذارم آقا گفت نه از  
 خدا آزاد نمودم و فلان کنیز خود را که در فلان مکان است بفرم خود را  
 و او را نیز آزاد نمودم و در راه خداوند عالم و صد اقی او را در نزد خود  
 دادم فلان فلک با باغ را بر سر او و او را در شاه شاد و ثناء سلوا و  
 موبد و صبیح بخند نمودم بحدیث امام که در حضور رفیق سفر را چنین  
 آن غلام نظری بر قد حضرت امام رضا که منبج کرم و جان و پناه پناه  
 است نمود که به شوق به خستیاش نمود گفت قسم بکند و ندعا میان بدین  
 امام که صانع عز و جلال است سوال نمودم در سجده که باین حاجت از خدا  
 مند منان باین دم و داند **و اینست** در کتب غیر از کتاب عمیر اخبار الرضا  
 که کذا اهل بود تقصیر میجویند **و اینست** در کتاب عمیر اخبار الرضا







به دانه دار بر دو فرج حسن نشین مهربان میگوید زبان و شکر  
 متهم بن مقال بود **نهم** ز زبان روضه است ز بر در خلد برین رسید  
 آور بستم فاد فلو خالده بن بادی بعد زن در بالا سر طهر است و منزل  
 تفرج و نماز شد آنچه خدا میخواست و بعد زن مشغول تلاوت قرآن شد  
 و اول قرآن آنکه تلاوت می نمود و آواز دگر می شنید که در خوانده باو  
 موافقت نمایند بشنوی میگوید من قطع تلاوت شد آن نمودم و در یک خود  
 بر حوشم و طرف آن بقوه غوث در میرا کردیم که صاحب آن آواز را پسند  
 تا به هر چند بیشتر کردیم کمتر یافتیم پس در مرتبه بیکان خود برگشتم و مشغول  
 تلاوت گردیدم از اول قرآن باز مثل اول شنیدم که ما من در تلاوت  
 قرآن موافقت نمایند پس اندک آرام گرفتم و حزب که شش فراد ششم که پیام  
 این صورت دل رها و قرئت روح افزا که کلم الله در آرزوی شنیدن  
 آن با صبر و قرار است پس من بد تا بانه بجهت ثواب استماع آن حضرت مشغول  
 تلاوت شدم تا با فرسوده مریم رسیدم بیکه این به و غم هدیه رسیدم  
 که بوم بحسب المفقون الی الرحمن و فدا و بیانی الحیرت الی  
 فزئت بنده شد که بوم بحسب المفقون الی الرحمن و فدا و بیانی الحیرت الی  
 هون الی حبه و دوا بعد از ختم قرآن که صبح طلوع شد من بفرقه فزین  
 اندم و از قرآن امکان ازین قرأت سوال نمودم که گفتند این کلام از جهت  
 لفظ و معنی خوب است و لکن ما در قرئت هیچیک از قرآن ندیده ایم بعد از  
 به پیشا بر اندم و از قرآن امکان سوال نمودم باز کسی جواب نداد و آنکه  
 بمنزل

می رسیدم و از بعضی قرآن سوال نمودم و گفتیم که قرئت است  
 بوم بحسب المفقون الی الرحمن و فدا و بیانی الحیرت الی  
 و دوا گفتند که تو از یکی این قرئت را شنیدی گفتیم جتیم  
 بوی این قرأت ایشان گفتند که این قرأت رسول خدا است و قرئت  
 روایت اهل بیت اطهار بعد از آن مباحثه و بیب رسیدن من نمودم  
 قصه خود را تمامه از برای ایشان نقل نمودم و عقاید ایشان کامل شد و در  
 این قرأت **و نهم** صدوق باز و عجیب اخبار انصاف نقل نموده  
 که محمد بن عمر نوغانی میگوید که در یک شب بسیار تاریک من در میان بستان  
 از نوغان خوابیده بودم چون که با کسی از شب گذشت از خواب بیدار  
 نگاه بستی از من ناگاه که بقعه منور و در قد طهر جناب امام رفیع بود نمودم  
 دیدم نور بسیار اطراف و جوارب انوار افراشته بود که یا آن در من  
 اندک شش شد مقدس وادی طریبا محل روز حرر و تصور شد عوالم  
 و اثرات نور رحمت آنوادی بنیان بر تو اکتان شده بود که گویا  
 حذر شد عالم تاب در آن مطلق تزلزل نموده بود و من قبل ازین  
 در امامت آنزوری لبان شک و شک و حکم بقیقت آن منبع حق المیقین  
 ندر شستم پس با در حذر که زرمی منی نصین و معاندین بود اظهار نمودم  
 که ایام و زلفی ای کجاست سنا با دنا و سینه سینا را معاینه مشاهده  
 نمودم که فاکش بدین باو من گفت ای فرزند این از اظهارش بلین است  
 و اینها فرقه مشرب دیگر که از شب گذشته طمانه تر و سیاهی آن از تر



قلب مخافتان بتره تر بود باز نگاهی بان بقعه مطهر نمودم و دیدم باز آنچه در شب  
 گذشته دیده بودم **روز** از فروغ روی او بر ما گذشت زاتش طریقه کبر بر ما  
 گذشت و لحات و اشراق نور از جانب قد منور انجانب جنین در  
 خشنود که می نمود و چشمه رخیزه میگرد و آن مکان مقدس گویا فیض نورانی  
 بود من از طریقه این عظمت و جلال شرح کجای باری تا نمودم و عقاید من بر حق  
 شد پس در آنوقت متوجه آن بقعه مطهر شدم دیدم دیدم که در ستانه عرش  
 نشانه رسته کلمه ای که انداخته عالم هرگاه صاحب این قدرت است ایند رسته  
 بر من بگشاید دست بدر زدم دیدم که در باز شد پس بقیلم چنین گذشت که باید  
 اول بسته بوده است بعد نیت چنان بستم که بخاک بگردد بجز ریزه نشود و نه  
 عرض کردم که ای پروردگار من هرگاه صاحب این قدرت است ایند رسته  
 برای من بگشاید دست بدر زدم دیدم که در باز شد و در آنست  
 عرش نشانه شدم و زیارت نمودم زنا بر کای آمد دم و بهرست من بر  
 انجانب بنده شد پس بعد ازین هر شب بعد از زقان زیارت آن مکان  
 امن و امان شرف می نمود تا باین زمان **روز** در کتابت همچون جناب  
 از بعضی اصحاب مدینه مدینه بود که شخصی دودیه روزی شخصی  
 گذشت و آن دودیه را در آن مطهره دفن نموده مدتی گذشت آن شخص  
 موضع دفن آن دودیه را فراموش کرد پس چون صاحب دودیه آمد  
 و مطالبه امانت نمود آن شخص میفرمود هر چند خواست غدر نیسان  
 بر او سبیل بیاید و آن شخص قبول نکرد و او را متهم نمود و آن شخص میگوید

معلوم و معلوم شدم دیدم جافتی منتهی طریقه شده اند و تعذیر است  
 امام رضا م و داند من بایشان روان شد و دامن آن بقعه شدم  
 و بعد از فراق از زیارت دودیه و زنا بر کاه جناب اندیش  
 عرض نمودم که مرا بجانب آن دودیه راه نماید که از آن اتمام غرض  
 پس گویا دیدم مثل کسی که در جواب کسیر ابر پسند من فرمود آن دودیه  
 در فلان موضع است پس من برگشتم و صاحب دودیه را بسوی من آمد و او را  
 راه نماید نمودم بهمان مکان که در خواب دیده و من فرموده بود پس  
 صاحب دودیه من را از آن مکان و مال خود را بهمان طریق که هرگز در  
 بیرون آورده اند و بعد ازین دانه مرد مرا از غیب و خویش می نمود و زیارت  
 آن حضرت و این طریقه همیشه نقل می نمود باری معجزات و خوارق عاده  
 که در نزد مردم منور و مبین مظهر است در کائنات بطور رسیده و  
 بعد زیاده از آن است که در قوه تقریر و تحریر آید و هرگاه در بقعه  
 درجه آن حضرت از دور دست اندان در کجایان و علیلا ان در میان  
 مرا فی و مقام از زائرین و دار دین و مجاورین لامی نه میوه میوه  
 که درین راه که هزار و گوشت و هفتاد و شصت از کثرت بر خورم  
 بنده منبر در بیان معجزات و احوالات حضرت امام رضا که مفصلاً  
 بیان شده بود و در سال هزار و صد و سی و پنج تألیف گردیده است  
 از ضوان و مؤلف این کتاب شمس الدین محمد بن ابی بکر



یکی در شب بخت آن هستان طایفه پاسبان بوده و معجزات بسیار  
 مشهور که در شهر دیانت با قریب آن بطور رسیده بوده و در  
 معلوم قطعی بوده و در آن کتاب ثبت نموده بودند و چون آن رسیده  
 بزرگوار در زجلا اهل معتدین و در احوال هر یک که طاهرین عظیم است  
 کتاب مثل رسیده از عنوان تالیف فرموده متون اخبار را نقل  
 نموده بودند و ضبط در ادست یافتیم لهذا تمام معجزات را بعبارة نقل  
 نموده و ملحق باین نسخه ترفیقه نموده تا در شناسا چشم محبان و عیث  
 مزید اتفاقا و شعیان بآن سرور عالمیان شود و در ضایع باره از  
 روایت اعیان که در روی حقیقه آن سرور بطور رسیده و در زکات معبر  
 شیعہ نقل فرموده بودند و بکجه از آن معجزات که در این نسخه ترفیقه نموده  
 و سابقا از آن کتاب نقل نموده ملحق باین نسخه ترفیقه نمودیم **و نه**  
 در کتاب مزبور نقل نموده که حقیر مع این ساله تخمین چهل و پنج روز  
 دارم و در نوبت رسید و بنی و نفی که متجاوز از زیاده و جزو ذکر و نقل و تکلم  
 ثقیل باشد اند و شیخ بزرگوار شیخ محمد علی نقل نمود که بسیار از  
 معجزات و امورات غریبه را خود ملاحظه نموده ام و علاحد ترفیقه طلب  
 فارم چند معجزه نقل نموده و گفته که در راه سرور و صد باره از روز  
 شنبه هفتم ذی الحجه تا روز هفتم و سیم نهم ذکر و پست و سه نوبت بابت  
 چهار روز مردوزن و کور و ذکر و نقل و تکلم در روضه عرش در رب  
 الزمان

آن سرور ثقیل باشند و بکجه کور و آفریده کور ثقیل باشد باری آن  
 سید بزرگوار معجزات بسیاری از آن سرور جنبار و در آن کتاب  
 کور نقل نموده که بعد از دفن آن جناب در آن روضه فینا مار بطور رسیده  
 مشهور و ازین شده چون جفر پاره از آن معجزات و کرامات سابقا  
 از کتاب عیون اخبار آفرین و غیر نقل نموده بودم لهذا بکجه **یکم**  
 از معجزات و کرامات آن سرور عالین درین مقام اختصار نمودم  
**تجوه** شیخ بزرگوار شیخ محمد در کتاب خود نقل نموده که در مدت پست  
 شش سال که در آن ارض مقدس مجاور بودم بسیاری از آثار و معجزات  
 نمودم و از آنجا آنت که در جوار ما شخصی و حشر کیک و کشت روزی اند خضر  
 زیادت قبر آن حضرت شرف کردید نزد قبر آن حضرت مردی که بیدار  
 دیدم نشسته است و چنین بافت که حضرت امام رضا بوده باشد پس  
 ما آنکس باو خط کردیم که در حرف نمیزن و از آن خبر بسخن آمده متکلم شد  
 و گفت کسی که از آن زایل کردید **و نه** که در نفوس المعجزات بجا خود آن بزرگوار  
 و بکجه این شعار را درین مقام خطاب آن و فرموده اند **و نه**  
 سلم الرضا علیه السلام و علیها السلام و لا کلام کلینی عسی اکون کلما  
 لکلمه الامام علیه السلام اما بلب امطباء ام حسب الباع مما یسوا  
 الیه الامام ام و ما الا عجز قلب و هذا الوجه افری من غیره و السلام  
 و نیز فرموده که لیس فی خواطری الی دعوت فی هذا المشهد و طلبت فیه  
 من الله حاجه الا و فقیه الحلال الله و تفصل ذالک یفوق عنه المجال



و بطول فيه الفال ولذلك اكتبها بحال **بخلاف** چه چاره چون  
 بغير از خود مادم داران حضرت امام حسين دسی سال شده که توفیق این امر پیدا  
 و سپاه نمودن در دیورخانه را حقیقت درین شهر و دیورخانه بود  
 تاریخ این بستان از زبان مردم که شده و بعضی از متولین این امر گفته  
 که آنکه اظهار او در خواب دیده اند که آن بزرگواران باین خواب در این  
 فرموده اند که خلافت و صفای نام داری می ناید و مردم مشیت و  
 حجت و صفای نام داری میکتد اتفاق و شبی از ایام محرم یا جمعی از فصول  
 نشسته بودم و احادیث و روایات و تفصیل و لای نام داری و مریدان  
 امام شریفند که در خواب مولا را می بیند که کاشی رسید که جمعی خواب دیده  
 اند که مراقی او بدرجه قبول رسیده و جعفر نیز چندین مرتبه گفته بود که  
 بسیار کرده و در خواب مولا را می بیند که ای مولا چه شد  
 که در بستان نام داری و در بستان که آباد و آباد من است  
 کاری بن بستان کرده اند و ما را در مجلس اولی شما بشنودند چه شود  
 اگر این چند بیت که گفته ام بدرجه قبول رسد و بهر خواب آفت  
 من گردد و گریه بسیار کردم و خوب بدم اتفاق در خواب دیدم که زیارت  
 امام رضا و رستم و در بستان استاده بودم و دعای اذن دخول می خواندم  
 دیدم جیس در برابر روی مبارک در پیش من می ایستاده بود و در دست  
 سرعت پیش اند که با امام نور را می طلبد من سرعت رفته در برابر  
 فریج مبارک استاده و سلام کردم خطاب باین خورشید مودت که  
 بگویند

که بخوان مرثیه که گفته این جعفر تا من میگردم که کد بندر بخوانم تا به بندر  
 که بلا بزر بایم جاری شد و خواندم و گریه بسیار کردم از بسیار گریه از خورشید  
 شد و آن زمان روز زیارت کثرت شرف شدم دیدم که در نفر به نزد  
 در در ایضا و در برابر روی مبارک استاده این بندر بخواند که بسیار  
 کردم و یقین حاصل شد که بدرجه قبول رسیده و هر چند مناسب این مدتی بود  
 که درین مقام نوشته شود بنا برین چون شروع به بعضی ازین سوره بقیه  
 آن که در ماه محرم گفته بود بعد از آن سوره دین مقام نوشته شد  
 ای حسین خون فشان که بیدان کربلا : در شکسته بگوستان کربلا  
 و جسدی که نخل بردند دین شکست : از تن باد صدف طوفان کربلا  
 خون ریخت ز همان چه بیدید است : صیدی بگون صیده بیدان کربلا  
 از تیر تیغ دینر نمودند کوفیان : در خون غم فشیان مهران کربلا  
 برخواست آه و ناله جان سوزانم : قاسم چه کرد روی بیدان کربلا  
 گشت از فریت چه میراث شدین : دادند آب تیغ بهمان کربلا  
 مانند جود پرده کسان بنی زلفم : تنه از خورشید و قوم بهمان کربلا  
 از چشم آنکس بار بهمان اهل بیت : شد و در خون روان پسان کربلا  
 از صحر جوارش این صحر پندار : خرموش گشت شش بستان کربلا  
 نزدیکی که قطع شود رحمت خدا : ناله جد از تن سرسندان کربلا  
 روزی که گشت دامن انشا از خون : زده پاک دست دهر کربلا  
 هر لاله که سرزند از خاک آن زمین : دارد بسین داغ شهیدان کربلا



چون شمس باد تشنه گریخت باز بر تنک دید و بدان کرد بلا  
**چون سیم** و محمد باقر خادم و لکیم زلف نقل کرده که شمس با یک یا صبح  
 در روضه مبارک میبود و شب در کوتهای گذاشته میبود نصف شب شمع  
 کج شده و از سجدان انشاده بر روی قناد و نند و نوحه بود و مکرر بنوا  
 نقل نموده که خود دیده ام **چون سیم** و سیدان چند بوده که بر سر آیدند  
 مبارک که این اریست عرب و عجم که گنبد مبارک از کج و کجاست خشت  
 مس که روی از مظلومان و نصیب کرده نه و مابین خشتها فرجه بود  
 و چندین سال شد که هر سانه سبز میبود که برای از می جبیند برای مبارک  
 قباب اشرف اعلی در شرف خانه سرکار رفیق آثار شمس می بیند و بجهت  
 ترک به اردوی مع میفرستند و چندین سال شد که بدین منوال  
 دو دولت و دشمن ملاحظه این امر و بپایانده تا حال تحریر است  
 باقیست **چون سیم** روئیدن فل زکریست که در اینست و فواید و حرم و حرم  
 مشهور و در یک کج که تو از است با وجود آنکه فرجه در میان خشتها نیست  
 روئیده بود در آن غمر و به کس دیده و بنظم آورده اند اگر کسی از آن  
 این نماید طاهر از راه نصیب و بی باشد **چون سیم** آنست که خلاصی است  
 بادی از بنظم آورده در وقتیکه انوشه ملعون رسته با درخت نموده  
 بود پزنی بوده و دشمنی داشته صاحب ملک آنرا اسیر کرده بودند و پزنی  
 آنکه داشته مردم داده که شاید نفوس کشند و خبری از دینداران  
 نویسد از هر طرف رود و روضه رضا که قبلی حیات و کعبه مراد  
 خاص

خاص و است نموده بعد از زیارت دعوی مدی گفت یا امام قرند  
 عذر را از تو میجوایم تو ضامن غنیانی و من و خرم غیب اتفاقا  
 و ضرر را بدین گنج برده بودند و از اینجا به بخارا و از اینجا به بلخ و نند و نند  
 بودند و از اینجا بسند و از اینجا به بند و در هند شیعه متقی بوده که بر سر  
 زبیران امام و غنیان را اعیان بسیار میکرده و در خواب دیده بود  
 که در دربانان انشاده و شرف به یک شده ناگاه دیده که دشمنی در  
 گناور با استاده و در نهایت جهل است از آنکه بیع بسیار روز  
 در غوغای عکاش بر دین آورد و همیشه درین اندیشه بود تا در  
 خبر آوردند که تا جوی آمده از پنج و متاع بسیار دارد و خواهد مذکور کند  
 پاره متاع خرید و دختر مذکور را هم با و نمودند که بخور ناگاه چشم خرم  
 بر همان دشمنی که در خواب دیده بود که او را از آب پیرون آورده  
 انشاد و روی از شر را فریده بنحانی بر دو پنجه لاله محبت و هدیه بود  
 درباره او بعد از و چون خدیه عصمت او را دید احوال از او پرسید  
 که پرسید که دو گفت من در جلد اسیر رسته ایام و نینس نبستم  
 خواجه گفت منی پیران دارم که هر کد مرا که خواص تر این عقد کنم نقش  
 مرا بکشد عقد کن که مرا بخوان بد خواجه به پیران خود گفت هر کلام  
 بخوان بر دید این دختر را بشناسم به پیران کمتر قبول کرد و در  
 با و عقد بشد و روانه پیران شد بعد از مدت مناسلی بقیه بود  
 امام بهام حضرت امام رضا شرف شدند و خانه گرفتند و بیک سخن



در میان نامه آنکه در پاره شده و پاره شده بر روی مقبره آمده بحضرت پاسبان  
که پاسبان درم و در پاره شده ام بعد از غرض مدعی ار و دفعه مقبره پاسبان  
آمده در راه به پسر زانیا بر خیزد و باو گفت ای مادر پاری دارم خنجر بدستی  
شاه فرزندان بیانی نه باشد بدی وانی کرد از برای ما پسر زن قبول کرد  
آمده تا بجای نه پسر زانیا و چون پسر آن پاره آمد و خنجر خود را دید پسرش  
و خنجر مادر خود را بشناخت و یکی به برکت آن امام پاره خود رسیدند  
بعاء الی بجای آورده **در روز پنجشنبه** ملا محمد رفیع طبیب خاتون آبادی نقل کرده  
که در روز شنبه چهاردهم شهر محرم الحرام مطابق شهر سنه سی و هجده  
لف مردی از مردم است قنار که مدت قبل ازین حالت حرامی بود  
اورا بده و از هم مسکری برکت افزوده بودند دست او این سبب در شده  
که دست نمید و حرکت نیک و انا یک انگشت باو حرکت که اندک حرکتی  
نمی شد ثغاب است و در سنه مذکوره چندین نفر دیگر بنوع حضرت پاسبان  
از مقام ثغاب شدند که در سنه مذکوره واقع شد **در روز پنجشنبه** ملا محمد رفیع  
شماره و بجهت و حکیم ملا محمد رفیع نقل کرد که والد مرحوم این دلی برده  
بای او ماده سیع بهم رسیده به بزرگی فرزند و نمیشد است عاقبت نمود و گفت پسر  
و مدت های مدید بود که او را از راه رفتن عاجز کرده بود و ماده بود که در محال  
محتاج به بریدن و شکستن بودند در آن خلعتی و بخت نام یکی فرستاد  
که این میباید معینه حضرت پاسبان محمد رفیع طبیب ثغاب به پسر در خواب  
دید که حضرت امام حسن و الحسن علی بن موسی الرضا را که حضرت فرمودند

ثغابی

که ثغابی بن ازاد باقیمت داد و این رجوع یک مظلوم حضرت سید بشیر  
ما ازین روایا بسیار شگفت بود و اراده زیارت عبات عبات کرد  
از با قدرت روانه طریق شیم و همان شب در طریق خوابید و بخت  
که بر خیزد اثری از آثار ماده بنو کو با هرگز پای او ازین نداشت و دیگر  
حیات باقی بود هرگز اثری از آن ظاهر نشد **در روز شنبه** ملا محمد رفیع که از بخت  
نقل نموده که روزی نزدی مسکه گرفته بودم که در خانه آب کشند از جهت  
اگر او تماس بسیار کردم که چون قیامت ازین فرزند شستم که فردا بیکه دور  
وایات خود نمود و چندی بعد و نوشتن نمودم در آن روز قرض بفرستید  
شب کشیک بودم در نهایت اضطراب بخت حقیقت تسلیم مریت را  
عرف نمودم و گفتیم با مولا خادم استاده مقدسه قوام و در ماده ام دار و خیریم  
تا آنکه طرف سو که مدت سرش میگردد و چون بالای سر مبارک رسیدم و رفتم  
مبارک فریج مقدس بر دوشم سرش گرفته بود دیدم که قدر پول در اندرون  
شرفست اما را بر دوشم و بعد از آن مردم چهار هزار رعبه دینار کم بود و بخت  
بخت که بکم در زیاد بود شکر الهی بود که موسی بن محمود **در روز پنجشنبه** ملا محمد رفیع  
کلیع نام مرد ارد پس شرا او را مفصلاً بنظم در آورده اند و میگویند واقع  
شد و جمع بگردان خدمت و سکنه این ارض مقدس نقل کرده اند که بعد از آنجا  
نده شب صبح در خواب دیده بود که فرمودند بطور سن برده که علی بن حسین  
انجا می شود و بعد از آنکه بنام شدی الحجه چشم او ثغاب است و درین  
شد و حضرت امام رضا در خواب دیده که دست مبارک خود را بر چشم



او بایده دعا کرده بود و یا زده فشریک با کفرت بوده همه این گفته  
 و این نقل طول بسیار است بهین قدر انکشاف شد **در فضیلت**  
 و سیادت و افاضت و تبتله میر عیسی علیه السلام بود که مردی بود  
 الباقی بزرگی و کثرت ثروت می در زیارت حضرت امام رضا آمده و فرج  
 نداشت بجز آن کثرت ثروت کرده بود که با حضرت فرج نداشت و از  
 آن توام هر روز سه تنای فرج منت استعدا دارم که این وجه من رسید  
 بعد از عرض بن مدعی ملک کشته هر روز که از خواب بیدار می شدم  
 در طاق غازی خود می بیدم بر دشته فرج بایست می نمود تا صبح قوت او  
 بدین منوال بود که **سفر نامه** مولانا محمد معصوم ریزی که از جمله  
 و معتقد در مشهد مقدس فتوی ساکن بود نقل نموده که غیبی و نبی از  
 بهم رسانیده بودم در طاعت و هر چند مداد اگر دم فایده نکرده  
 در خانه بسیار سردی خوانیدم در عالم ریاضت و یا چنان شاهد کردم که شخصی  
 نوزانی قدسی شهاب روحانی بن مسکوب که برادر زکیه در طاعت بود  
 در صند و قوت بر بدن خود بنیما لغتم کدام نحوه فی الکلیه  
 منقش به آوردن کسی در نظر حاضر نبودند درین آثار خرب  
 بیدار شدم و از شدت آزار از زکیه در وقت دیده بودم غفلت  
 نمودم و از بسیاری الم و حرارت آهوانه می کردم پس در وقت  
 صبح محذره والده ماجده ام و چون مراد بان ملک رسید بکثرت  
 از لطف الهی بایرس مباح فرادین عرض شد که بخار فرج  
 باز بیا

بترج بر بدن خون نمایی که می نامد این بخار غیب در کی است و در  
 غنی آوری و مراد از بکند این آزار غیبی می شد در خطه رفت و صد و پنجاه  
 از گذشته و قدری بخار فرج بیرون آورد و بمن داد از ذکر قسم در بر  
 روی سینه خود می بیدم و خوب بیدم بعد از سختی از خواب بیدار شدم خود  
 در طاعت و محبت با شمع و غن بسیار کرده بودم و فقه با بکثرت از ارم بر  
 شد بکثرت آن غیب معطر منور و خوشه زیارت کثرت شرف شدم  
 و شکر آن بجا آوردم **در فضیلت** پناه مذکور بوده نقل کرد در مشهد  
 در حضرت والده ماجده خود با تمام اهریت زیارت حضرت امام رضا  
 چند وقت توقف کرده رفیق وطن مالت بودم و جاریه داشتم که بر  
 صدقه می کشم او که افتاده بود و جاریه می کشید بجزمت کثرت آمده  
 می رفیع از آزار از جناب کثرت نموده در خود را بر غیبت ضریح که در شنبه  
 او را بیدمت داده بود هم غیب کثرت در خواب دیده که بکثرت  
 بسیار خود را بر بالای پشته گذاشته انگشت مبارک کثرت نصف آن  
 پرده رسیده که جاریه بنیاد از خواب بیدار کرده بود که اینجا می بود  
 وقت و اعراس من است چون جاریه از خواب بیدار شد آن که بقدر نصف  
 انگشت مبارک کثرت بدین رسیده بر طرف درخت نشسته بود و نصف  
 دیگر بجای خود بود جاریه تا نصف بسیار خوابیده او را ندانست بسیار دست داد  
 و ظاهر ملک این امر غیبی اظهار قدرت آن بزرگوار بوده **سفر نامه**  
 فضیلت پناه مذکور نقل نموده که مرتبه چشم من از آن کتب و جاریه می بیدم



و بعد از بسیار کرده نایب که دود و دوا کردن بآبوس شدم بود در خواب  
 که در آن وقت که بن موسی الرضا شرف شدم و فریاد مبارک نمود و در خواب  
 مشکف و مشکف بسیار بر بالای فرسبارک مثل قوتیا بود و در خواب که هر روز  
 که قدری ازین تربت بزرگ بردارم و در چشم خود بکشم منم که قدری  
 بدارم گوینده گفت ای بی ادب بمن فریاد و در مبارک میم است  
 شنیدن این ندا بادی از دور بر زمین نشسته بکثرت خود را بر  
 که شستم و غم شده بدست دیگر قدری از آن نایب داشتم و در هر چشم خود  
 در زند که وقتی چشم من پان شد و قریب یک است که دیگر آثار هم رسانده  
**معجزه** که شستم و حکیم شربت دار را رفیق آثار که فریادش مردم محرم بود و نقل  
 که شستم که در الفاظ خود رسیده بودم و در خواب دیدم که در بزم خود بخود  
 باز شد و حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الشانه  
 از محرم محرم بدون آمدند و بنام من فرمودند که برخیز و بگو که مشایخ باری  
 بریده و روشن کنید که جمعی از خواب بگریز زیارت من آمده در اینم  
 کرده اند از محرم طریقت سرگردان شده اند و رفت بسیار و سادات کف  
 و بر دلمبرزاشان نقل متوا با که که چند مثل روشن کنند و با اتفاق  
 بودند و بجهت را پیدا کنند و نقل شد و من از خواب بیدار شدم  
 و در کشتک از خواب بیدار کرده و نقل خواب را بر او گفتم و بسیار  
 کرد و با اتفاق و از سنان مقدس بیرون آمدم دیدم که برف غلیم  
 ماریده و بسیار و شعل در رفیق آثار را امر کرد که مشایخ روشن کرده

باید

بالای کلدسته برود و خود با اتفاق حقیر و جمعی از قدام آن بستان  
 طایب سپاس بخانه میوه میرز شاه نقل متوا را کار رفیق آثار شدم  
 و نقل خواب را کردم او با جمعی کثیر مشعلها روشن کرده از شهر پر  
 رفتم و بسمت طریقت روانه شدم نزدیک بطریق رسیدم حاجت  
 بچین را ملاقات کرده ایشان را در نقل مشعل مقدس نموده بخانه علی  
 متولی آوردم کیفیت حال از ایشان استفسار نموده ایشان نقل کردند  
 که ما زیارت میایم شبی برف بارید و طوفان عظیم شد و ما بزرگم کردیم  
 و هر چند نفوس کردیم راه پیدا نشد و دست و پای انداختیم را  
 از حرکت افتاده تن بزرگ دیدیم در میان سواد چاره ای خود پانین ایستادیم  
 مح شدم و در ششمانه که شبته بر پانین خود اندیشه سر بهم آوردم و رفت بسیار  
 بید و گریه و زاری بسیار کردیم در میان ما منت طالب هم صاعی بود و او را جور  
 در بوده و در خواب دیده که حضرت امام رضا با دو فرمود که بر سینه  
 گفته ام که در کلدسته مشعل روشن کنند و متوا خود هم گفته ام بشتی  
 نمایا بر روشنی مثل کلدسته بروید تا بتوان من برخیزد امر و صاعی  
 از خواب بیدار شده نقل خواب خود را بر رفقای خود گفتم که بر خیزم و شعل  
 کلدسته را بظفر در آوردم و بسمت روشنی آن روانه و قدری راه که اندک  
 روشنی مثل ای نما را دیدیم بشمار خودیم **معجزه** که بیدار شدیم ازین  
 مشعل نقل کرده که مردی از حرم صلی حاجی محمد بن اسماعیل و دادا حاج  
 مدلس مدرسه شیراز بود نقل کرد که چهار سال در هندوستان بودم و در



پس با جمع کرده بودم دارا و زیارت جان موسی از خانه داشته که بسیار  
 کرده و خوابیدم بهال منور مبارک حضرت را در خواب دیدم که گفت  
 فرمودند که این صاحب می محمد بن زیارت بسیار که بعد از زیارت در  
 مسجد تا که تاریخ و بی طراوی بنود ز فوخت خدای شد و نور را بجا و شب  
 و دفن کردند که در ادای ندکور گفت که بعد از شرف زیارت بدست  
 که انجناب فرموده بود در همان تاریخ فوت شد در ای من و شیخ و مدینه  
 خراب نقل کرده بود متوجه دفن گفت او شدیم و او را در شب در قتل  
 دفن کردیم **چهارم** آنکه از اهل اوراق نقل کرده که مردی از مدینه  
 استراحت زیارت آمده بود و در محراب که پیش روی خیم مبارک نشسته بود  
 تلهوت قرآن بودم و دفعه آنکه در استراحتی شروع بگریه کرد و می گفت  
 گفت در و سوزنی کردم که سبب بر صفت گفت من حضرت را در و  
 دیدم فرمودند با و در مشقه مقلان کن پس ای رفیق آمده اند  
 و مرا میخوانند که بزنند و من در خانه میروم دست میخیزم طای ندکور  
 گفت هر گاه چنین است از حضرت بخوان تا تو را آید و آنجا ندکور در  
 عالی سر بر بالای قرآن گذشت جان نسیم نمود و تا بیان طاهر اندازد و این  
 بردند تا نشه روز او را دفن کردند که مبادا شکسته بهم رسانیده باشد  
 بعد از سه روز مشغول شد که مرده او را دفن کرده اند **پنجم** هفت  
 طای ندکور نقل کرده که دالده مخ غنبر به طوبی ندکور شد و کتبه او را  
 زدیده بود و ندکور شدیم که که برده طایان کتبه ندکور شدیم در چند نفر کتبه

ازلی

اثری بهم نرسید زیارت آنحضرت دیدم اما نسیم ندکور که با حضرت کم شده  
 مرا بندد که شب آنکه در راه در خواب دیده بود که با فرموده بودند که کم  
 نور آنکه تر بود شده در فلان خانه باین نشان در زیر کمال که در صبح  
 در همان جا که حضرت فرموده بود در نشه زمین زکنده کم شده بود  
 برداشته بودند **ششم** میر معین الدین اشرف خادم که مردی  
 صالحی بود نقل میکرد که من شب در دارالخلافه با دو کشیک خانه خوابیده بودم  
 در خواب دیدم که از راستانه مقدسه بفرماید بیدار و وضو برون آمدیم پیش  
 صلیبه شریف میری که رسیدم دیدم کثرت عظیم در محض مقدسه و نقل شدند  
 و پیشاپیش شمس نهادند و پیشاپیش الیه عظیم ایشان میآمد و در عقب جمع  
 پهلها و کلنگها در دست دارند می آیند چون بمان محض مقدسه رسیدند  
 انشوی انکشت فرمود که کند انقرا و این بدجست را برون آورد  
 و اشاره بقبر فرامی کردند و بجاقت شروع بکندن آن فرمودند من کاند  
 رسیدم که این امیر عظم ایشان بگفت گفت حضرت امیر المومنین جان  
 ابطار علیه السلام است و این نشان دیدم که حضرت ثامن خاندان فضا  
 علیه السلام و تجیه ایشان از ستاره مقدسه برون آمده بگفت آنکه در  
 اندک سلام کردند آن بزرگوار خود است سلام این عا لبقدر را داد پس آن  
 غرض کردند که یا جده اما نسیم ندکور که تقصیر این شخصه این بخت  
 آنکه در فرمودند که و قید ما که این مرد فاسق فاجر شارب خمر و  
 آنکه در عرض کردند با چنین بوده اما در صین فوت و صفت نموده



نموده که او را در جوار من مدفون سازند و من نیز با هم تقصیرات در بین من  
آن زندگوار فرمودند که تقصیرات او را بخشیدم و دو ایات شریف بر او  
از خرابی بیدار شدم و خوف بر من غلبه نمود و از استانه مقدسه بر دامن آمد  
و یکی از کفش باین راه خرابی بیدار کردم و بر راه لو بآن مکان رفتم  
دیدم که قبر تازه ایست که پاره های تازه از آنجا بیرون ریخته اند من از آنجا  
کفش باین رسیدم که تو میدانی این قبر کجاست او گفت باین مکان گشت  
که دیروز در نیمه لیلان تشریف و حق کرده اند **عجبت** **خدا** **باین** **محل** **خدا** **باین**  
صه مبارک که مرده بود و جمع دیگر از مشفقین از آنجا حشر شده بودند خود  
گفتند که در وقتی که عبدالمومن خان از یک مسجد مقدس رفته بود  
داخل شد شش نفر فلانک بطرف عبدالمومن خان انداخته بودند و خان بند  
نمود را بد آنده گفته بود که قتل عام نماید فلان خان بغیر از عمل کرده  
قتل بسیاری کرده بر تنه که در اندرون رفته مبارک جمعی را بقتل رسانید  
و من دست رفیع مقدس گرفته بجهت ایشان و قطع گفته بجهت او جمع را  
سکه و معجز آن در ضلع مقدس گشت فاق نه گور رفته ایست گفته که به  
بناطلام بخشان گفته بود شیشه را آب با کدوب که بالادی کرده  
بر نه و از آنجا پائین می رسد از نه اگر شیشه شکسته و درت پائین آمده نام  
حق است که از حق و حاکم بر میدلم و الله قد شیشه بر نه و بالادی کرده  
بر نه و از نه بجهت شیشه بخور بر زمین خورده بود باز از زمین جدا شده و بر نه  
بر نه و از نه شیشه شکسته بود نه آب ریخته بود و عجب ایست خان را

برہنہ

دیدیم که از قتل و عام بر دست بفرمودند **سید** فضیل پناه میرزا علی  
 قزوینی در دفتر عدالت بر سر در کونج هم رسیده با طبیب مخفی معالجه  
 در منزلت نفسی که می نمودند اگر نوید در جسد او بود و منتهی در آن  
 در آنجا از کفایت بستان حضرت امام رضا آمده نجات کفایت بسیار  
 بجهت نجات او استغاثه بسیار کفایت و کفایت حضرت مرگیده  
 اگر کفایت رود از راه بچین مهدی و از راه منتهی شدیم که تبه منتهی  
 کفایت کفایت در راه بسیار بچانه آنکه کنار کفایت و کفایت دیدیم که  
 از یکی از آنکه کفایت شکر که از بهی و بر حضرت با او نمودند که هزار  
 با آنکه خیال داشتیم که از آنجا که حضرت است همان دم رفته بود و کفایت  
 در ساعت فاصله شد که آن از راه با کفایت از منتهی شد **سید**  
 سیدت و نجابت و صلحت پناه میرزا محمد تقی معلوم که کفایت از جلد صلیت نقل نمود  
 که زنی بود ای که از مردم غایت و طوبی مرند علی بن محسنی از قضا از دیکت  
 منور با جمعی از قسرای خود آمده در شش اقامت او بطن رفته  
 او بمانده و چنانکه در کفایت داشته که مایه خود کرده بود و خرید و فروش  
 میکرد و مدارای خود میکرد از بد اتفاقا در یکی از روزهای زنانه که شبانه  
 در شبانه شد و دست و چنانکه هر هفته در این دور و دور از قضا  
 آستانه مقدسه را زنانه نمیکند شخص که بایں او را در دیده و آن  
 بچاره بروقه مقدسه آمده استغاثه بسیار نموده که با امام سر بایه و کفایت  
 من بچین چنانکه در کفایت بود که خرید و فروش آن اوقات میگذرانیم



وی چشم چرخ بگردانم و بغیر از آستان نورانی بجهت نیمه مکرری بر حوالی  
 بکن و خود را بر زمین انداخته تفرغ می نمود که درین اثنا صدای دروغی  
 باور رسید که بر خبر نور انشا و ایام چون از جای خود رفته دیده بود که هر چشم  
 روشن شده مگر بسیاری آورده بود و جمعی کثیرت بر احوال او نموده بودند  
 سابق بر این آن ناپسند بود و بعد از انشا با کثرت نیز او را دیدند از جمله  
 مردم خانه حقیر می گفتند که چشم او به مرتبه خوب روشن شده بود که آن  
 خرابی هرگز چشم ندیده ایم و در عجب از دیگران که ضعیفه مذکوره می گفتند و  
 پیش ما نیست بچنانکه باین بر عکس بوده و هیچ بار نمی دیدم و  
 شب و روز به بار می بینم و شب هم محتاج چراغ چشم بدستور یکدیگر  
 چشم و چندین سال دیگر زنده بود و بخانه ما می آمد و به همین دستور بوده  
 مقدمه پیش حقیران است **چون می رسید** اینهاستند که ریش نموده که شب  
 شبای چهارستانه مقدمه بودم ناگاه وزی از فرج مبارک می شد و بافت  
 مبارک که متوقف گشته بود و مردم جمع شدند و شاهد بودند و بعضی مردم که می گفتند  
 روشن بر دهانت تا آنکه قدمه آمدند و بر غما بر داشتند که بر مرده ظاهر  
 که نور و انقیاس نور و چهره مردم همه به خطه کردند و نوری و نور بود و تا چنین  
 بود و بر طرزی شد **چون می رسید** اینهاستند که ریش نموده که شب  
 در شبانه روز متوالا برکت اکثریت شفا یافتند و چنانچه در قیام  
 پیش من تابانست و بچه خود بخود دارم و در یکی یقین از نور و  
 شفا یافته از دویست و سه بعد نفر متجاوز است **چون می رسید** اینهاستند که ریش

ششم هر چه حاجت شد که حالت بخیر و نیکی این رساله بود و  
 مردم با خبر از که نه ساله و دهی بود با اقربای خود زیارت آنرا آورده بود  
 بعد از مراسم زیارت آن سرور شفا داد و صبح کثیر او را بدین حال دید  
 بودند بعد از ثبوت بین واقع نقاره شادمانه خوشه بخوری که دستور  
 و معمول است و از کار رفیق آثار او را مطلع نمودند **چون می رسید** اینهاستند که ریش  
 علاج مستعد نقل نموده که دختر در سن نه سالگی از مردم و است شفا  
 بود او را زیارت حضرت امام زمان و آوردند چون استانه منبر که مرد  
 بود در فضی روضه شد ممکن بود به پشت پوزه فولاد که در سپین مبارک  
 واقع است و فرج مبارک از این می نماید آمدند و فایده درشت کف او را  
 از زمین با سلام کن و پیار بگویم تا روزی که شفا یافتند به زیارت  
 پیام شایسته حضرت زرشفا دادند و آخر گفت اگر حضرت شفا دهد  
 از این جا هم شفا می دهد و دست پوزه زده گفت حضرت طهر و میم با  
 پدر و مادر با مر شفا بده بامر که بده و یک پیش ازین امر وانی مراد  
 نمیدادیم که شفا بدهد از میکشم و رسته عا دارم که مر شفا دهی و درین حالت  
 که در جوار خدایت شفاهای او روشن شده بود و گفت حضرت مر شفا  
 داد بخانه خود گفت که رنگ حضرت امام شفا استاده من او را بگو  
**چون می رسید** اینهاستند که ریش نموده که شب  
 ظاهر شده است که صلاحت و تقویت شعاری علقه ساکن مدینه صلیبه  
 نقل نمود که حقیر علقه شیرازی از دارالعلم شیراز روانه بغداد است



عقاب بوسی اقامه با کلفت خود بدو آن آئینه وارو مصفا من شدم و بپایان  
جمع اند مردم مصفا من حرکت نموده در غوف راه بمجد نام جیغ و صیغ از راه  
مصفا من هم فروشنده شدم و او نیز کلفت همراه داشت با کلفت در غوف  
در یک خانه میروند و طفل دای نقش نمودند که دختری وارو دستار نموده  
جیغ و صیغ که هر دو چشم او اعمی است بفریت میروند که چشمش روشن  
شود و اصل کلام آنکه دارد می شنید مقدس شدیم و روزار سه ماه در مشرف شد  
بودند و بعد از سه ماه اراده حرکت نمودند و آن دختر اعمی باست از خانه  
آئینه و در روز و دوع الحاح و بی تاب میبایست تا آنکه بهوش میروند و بعد از  
بهوش میاید و بوالده اش میگوید اینها چه میست که آئینه معلوم و آئینه  
می شود که چشم صعبه اش روشن شده از خوشی با بهوش می شود و بعد از آن  
دیگر آند خضر را گرفته خفتش را از هم میدهند بعد از آن روشنند و در  
دیگر آورده او را پوشیدند و یکدست میرزا ایمن را روشنند که حضرت  
چنین عمل نموده میرزا آند خضر را طلب نمود و وجع گشت از زنان و  
شهادت دادند که این دختر از هر دو چشم می جز بود و الحمد لله تعالی  
بعد از آن خبر نمودند که تقاره زدند و غوغا از راه آمدند و بعد از  
پنج یوم دیگر خانه روانه شدند تا آنکه وارو مصفا من شدیم و در آن خانه  
استاد محقر خود را بختیاری دختر آندند تا یکدیگر مردم بیکصد نفر آن نقد  
را می شدند که بدهند دختر شوهر را چشمها نمیکرد بعد از آن دایمن  
او بیکست سماحت کردند و دختر در جواب گفت هر گاه شما چنین دارید

الفقر

که چهار شهر غلام بان شخصی که در دیهیکه اعلی بودم کوهستکاری من اند  
الحال توهر من خواهد بود یک دینا که بویغ نزارم و آن مردی بود در دیهیکه  
پای حاصل اند در طلب که دند و اخراج خود کسی را و الدین و طرک شدند  
و اما در اجام در ستاده عقد بشد انخطایت پادشاه رسیده و حشر را  
بهم طپسید و اعزازش نمودند مدت سپید روز در مردم بود و بعد از آن پیر  
اند و بقدر سبب روان همراه او داشت و نیم توهرش نمود الحال اند و با  
که باید او بچهار پنج هزار تومان میرسد و این توهر در زمانیکه و حشر اعلی بود  
منورت و مژ قبول کوز افک که در جرم شمشیر او را قبول کرده و انجمن  
صاحب مال را جوار کشته اند که فک را بطلب کشته اند و کشته چس  
باشند **عزیز** سیادت و بجانب پناه نفیبت و طاعت کنند و میر  
نق از پس نقل نموده که روزی عبد مذبری بود و نداد که برای خود  
کوده بودم و بنایت حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود و نداد که  
اندرت عرض نمودم که با هم امروز روز عید است و چنانکه تو میگویم که معین  
کسی هم در از روضه مقدسه بدون آمدنم در سبب صبح شخص با بدم شمس  
بن روزه بقیه پارچه بن داد که این قدر کجاست تو دادم که این بقیه  
بجو خود بری و همان روز پیام دلا که پارچه از خود توست بخن کردم  
بقدر چهار تومان قیمت پارچه بود و او شمس که محض شفت اندر بود  
بقیه شمس اندین محمد بن محمد بن الرضوی جمع این رساله و جمع منفصل  
رسیده زمین کبر شمس و در کت مقدس بود و از رطل کشید اشفا تا کوی







فعل کرد که بشه در دو قه دیدم که زیارت حضرت امام فدا مشرف شدم و چون  
 داخل محرم شدم دیدم که اکثریت در پیش فرج نشسته اند و چون زلفان  
 حضرت بر من افتاد منم نمودم و در پیش داری و در پیش من بعضی از  
 بر دوا بود که خدمت اکثریت کردم استوار بر دواتر اگر فقه براتی از میان  
 بر دوا در کف پاره نموده منم نمودم که دیگر بجز میرزا قهرچی مولای من  
 من مضطرب از خود سپردم و وحشت عظمی بر من رسد و در پیش  
 طلب نمودم دست که بر دوا در میان او بود و بدستم و ملا حظ نمودم که  
 یکباره شد چون متوجه هم صحبت را شدم که بر آید با هم میرزا  
 محمد باقر و دل میرزا بقل که یک روز فدا همستان ملک پاسبان بوده پاره  
 علی القیس که بخت عیال حضرت شهریار ملک صورت و اندام دباره نو  
 دن بر آید از او من نموده بر آید مزبور را بنظر رسیدم که حضرت شیدا  
 الملك نامادام حیات میرزا محمد باقر بود و دیگر بر آید برده او حواله نمود **محمد باقر**  
**محمد** فضیلت پناه ملا محمد صادق کشری نقل نمود که ملا ابراهیم کبیر که مادر از او  
 و ملا لب علم بود و ملا عبد الله هم کبیر امام زیارت و طواف مقدمه نمود  
 ثامن الملائكة الاطهر علیه و علی آباء و ابناؤه الاخیر روف صلوٰۃ الملك النفا  
 بعنوان وواع بدیدن ملا ابراهیم مزبور بر فقه شریف الله از ملا عبد الله است  
 غبار هم محترم روضه مقدسی آن امام تمام نموده که نشانی که بعد از او را  
 سعادت زیارت و مرجعیت از برای من مبارک علی عبد الله بان شرف  
 شرف و مرجعیت کبیر نموده روزی از محله که ملا ابراهیم در آن محله بود  
 سادش

سکنی داشته عمود علی عبد الله و داده خود برش انده از نقش سپید ملا  
 ابراهیم زنده است جواب داد که با او را به پنجم بدر فقه ملا ابراهیم انده و زنده  
 از اندرون جواب دادند که اگر بخوانی گفت گویند با ابراهیم در میان  
 از شدت محنت بدیدن ملا ابراهیم ملا عبد الله چون صدای او شنید  
 بیوق تمام بدون عفا کش بر را کشود ملا عبد الله بخواند که در سفارش  
 غبار نموده بود دنیا و روم از در فقه ملا ابراهیم قدر عظمی داشته گوشت  
 در حال بسته ملا ابراهیم بعد از ملاقات و من فقه افکار نموده که غبار فقه  
 از برای من آوردی گفت بیادست مال کرده بسته را با او اگر من کبر  
 ملا ابراهیم باز روی تمام دست را اگر فقه کبیر مایل به هر دو دیده او در پیش پناه  
 شد و این فقه در بلاد شریف و دارد و هذا اسمعنا من الملك  
**محمد** می میرزا پیک خاتون شمس مقدس که از جو منی و بعد از  
 و اکثر اوقات عمر خود را در زیارت عتبات عالیات بسر برده و میرزا خود  
 نموده که غمینا چاه ملک نقل بدین در پیش از ایام پاسبان دیدم بر بالای  
 کتب مبارک حضرت امام رن موزی روشن و سبز پسته و روزی یک  
 سطح تابان تنق کشفه و عوایش بود تخمین فقه آن بقدر روزی که به  
 نقل در نیامد و بقدر در غمت باقی بود و پدر من از خطه آن نور نمود و بعد  
 از مدت من و پدرم چشم حرم پدرم زنده بستم تا به رفت **محمد باقر**  
 در بسته این جعفر جامع این رساله شریف پناه است حضرت امام فدا







آن نزد بقیه مطوفی و نور هدیه رفتی رسیدم در خواب دیدم  
 که فرمودند درین ماه بهمان ماه بعد ازین ماه قدر ارواح بجز میسک  
 و لایم ترا نیز برمی آوریم چنانکه فواید شهرت و شهرت و غریبی است توان جزای  
 شاره آن امام و حبیب الله است هدیه نموده در تمام آن ماه میام بویشت  
 طاعت قیام و افطار نمودم صبح بعد از نماز زیارت و دعا  
 عزم مقصد نمودم در وسط خیابان سفی از طرف راست است مدتی  
 شنیدم که شخصی بنام میخیزند ایستاد و گفت نمودم که کمال مرگ  
 در واقعه دیدم که میفرمودند فلان طلبی را در وصول بانضمام  
 موعود میسک بشیر طایفه ده تومان در پیر عافری که داری بقدن شنید  
 که پس از شنیدن از جواب رسیدن بدر فایده معارفین خواهد بود  
 بدین چنانکه فرموده مولای بیان واقع بوده بیا و بگویم فرموده اند که در  
 در کتب معتبر کن بولر اگر تم در روانه شدم تا بگویم بطرف که منزل است  
 تا بمی دیدم بجهت احوال و طرق ساکن و میفرمودند در واقعه در حضرت  
 امام رضای باد میفرمایند که اگر منافع آن پدید توکان را بقدن استیج  
 که فرمود ابعلان اهل بیت و باس میاید بدی ترا بجهت سلامت مقصد  
 و ثلثت نورانی بنام ناریکه تا بر ملازمت سید نایزه در خدمت او  
 داخل اصفهان میشد و هیچ قصد توکان منافع شرعی آن پدید تران  
 که حضرت فرموده بودند بستمیدند رسیدن نیز از منافع تهیه بقی از  
 اسباب که انما نموده عازم بجزین میشد و بعد از ورود بجزین بدین  
 قدیمی

قدیمی که مسکن دائمی او بوده بسیار روز و شب میسک که شیخ ناصر با قدم  
 بدین سبب که گزیده بخارنت سید فایز میشد و با دست و پای سیدی اند  
 و سید و مقام همتی میاید شیخ مذکور میسک که بدین گونه دست و پا  
 ترا بجهت که برکت بود و زمره آنها کشته ام که حضرت امام و امام غایت  
 ایشان کند چه در شب در عالم واقعه دیدم که حضرت میفرمودند که اگر من  
 مارا بخوابی سر داری و بعلان مدتی مجرای فلان سیدی که آمده اند  
 این شهر از زیارت ما در حضور ایا و دیده که روز ما پسندی کرده تا بیک  
 من شیخ و بهم روز بیکه میهنون بوم لا نفع مال ولا بنون پس فرمایند  
 نمی باشد و در حضور حضرت کرده بن داد و سید نقل میکرد که در بجزین  
 حضرت را خواب دیدم که میفرمودند که بدو بجهت اثر و درین بجهت  
 جنینشان رسیدم و یکسال مجاور کردیدم در اینجا مقصد فرمودند که یکسال  
 در کربلا و یکسال در کابلین مسکن تا بعد از یکسال باین فرمایم عمر کن  
 و کابلین بیکال تمام شده منتظر ناموسایم میفرمایند به چشم تابردن آبی  
 به کوشم تا به فرمای **بجزین** در کربلا و مدتی که اسیر بلاء انشا  
 بعد از تسخیر بیت و فراه باراده گردان شد مقدس مع آمده بکامو  
 پنج روز اهل آن بکشد طبعتم نیز در مستحصین بودند و سبب بجهت  
 بجزین ظهور اند از آنجا برشت که نند قیادی بود و در خواب دیدم حضرت امام  
 رضا علیه السلام را که فرمودند بگو بایان ملعون که برخیز و درود ادا بکن  
 بعد از آن که میفرمودند و دلیل نزول عذاب اگر مدتی چند از آنجا بود



زودم خوابه کرد چنانکه این معنی بخت تنیه آنکسین شفاوت این شد  
 و سیری از شکرت اثران بدگاه کریمه نقل کرد که پس فرما نمودن  
 آواره او بار خواهد کرد و بخت اینک در خواب دیده حضرت هنگامیکه در علم  
 واقع زود باز آمد و در رفته گذشته بود که حضرت عیان موسی ارفا  
 بدست مبارک خود زود باز آن طرف آن معون زود و مغز از دماغ او گذر  
 از شکرت او برآمد و گویا خواب را صبی کثیر از فیه طغیانه با بخت دیده بود  
 بهاری در شکرتان شروع بخت و صبح کثیری بچشم و پس شدند و پس بگو  
 بخواب دید که از دماغ او دهن گشوده رویش کرد و میباید جدا رسد  
 و این زبانی بران معون و شکرت مستواند که دیگرها را بار گذرند  
 که بخت رفتند و نمون از کونین دور نیست **معنی** سی سبابت  
 و بخت پناه میر محمد ترسل موسوی خادم و ند میرزا محمد تقی نازی نقل  
 میکند که صبح بخیر از دنیا از تا بر اندرید نه صندیده بودم و بعد از آن  
 رفتن درشت و میباید و تشدد بسیار می نمود تا آنکه شب کشیک شد  
 و تا صبح بستانه مقدسه آمده تشدد بسیار کرد و بستاند که گفت که فرد  
 صبح معانه ام میباید فردا طلب مرا کار سازی کنی و شنیدند که میگوید  
 و باری ندانستم اندر رفته مقدسه و بخت حضرت امام رضا مؤمن گونا  
 که با حضرت فدای تو شوم می پسندی که این باور خفیف کند و در حق مرا  
 برود و چون صبح شد موافق برداشتم و بدرون حرم محرم اندم که سر شمعها  
 بکرم و چون شرفه بالای سر مبارک برداشتم صبح بخیر از دنیا از تا بر  
 بگذر

بقدر طلب مرد تا بر در میان شرفه مبارک بود و در ششم رکن ای بیستم  
 در همان وقت تا بر مذکور و بر بود و طلب او را با و بستم نمودم و گفتم این را  
 حضرت امام رضا علیه السلام **معنی** چهل و پنجم آنکه گفت که قبل از خواب  
 این رساله ضعیفه سبده فم نام مردم و شش پانز برای این علی نقل  
 کرد که این ضعیفه چهار و در دار نقای مرکار رفیق تا بر بودم شبی در خواب  
 که مردی بلند بالای سبز پوشی بمن گفت بسیار رفته حضرت که ترا  
 بخوابد تا بعد از روز دیگر رفته پس بچه فورا داده دیدم که سه نوز در رفته  
 بودند شروع بدی نمودند بعد از استغاثه فقه برین نشسته و بیستم  
**معنی** چهل و ششم در ایام ششم روز شنبه در دولت بخیر این رساله در  
 این حق و الف ضعیفه از مردم بایان که دست از دانات کوه پائین  
 مقدسه ضعیفه با تو نام مدت بود که چشم او غبار بهم رسانیده بود و یک  
 روز بود که چشم او مطهر بباران رسید و چند نفر از موثقین بهارت را در  
 کشته تا بود که چشم او را بباران رسید و ضعیفه مذکور نقل نمود که دست مرا  
 گرفته بدرب طلاق آوردند استغاثه نموده در حق روضه مبارکه که حضرت  
 عیان موسی رضا اندم دیدم روشنی مثل چراغ در نظر سپید اند چشم خود  
 مایدم و دید چشم روشن شده بود **معنی** چهل و هفتم در آن ملک بعد از باده  
 هشتاد و هفتم توام در کشیک دلی در طرف شهری مردی از مردم مشهور  
 محمد رضا نام مثل درین بگریه او را بر رفته منوره نامن که اظهار آوردند  
 بعد از رسم زیارت استغاثه نمایند **معنی** چهل و هشتم که برای مؤمن گفت



بان نقل نموده که مردی از اهل اعمی در عرض راه با رفیق بود و هر شب عشاء  
 طلبیده حضرت از طعام خود را و میداد تا اینکه در قفس مشغول میشدیم  
 و بعد از آن سرافرد و آبیم چون دقت نکند بود که چشمم سحرکام رفیق  
 غسل زیارت کرده زیارت مشرف شوم در وقت غایت بطریق عادی  
 متفقون آنرا اعمی میدیدم بنوعی معلوم شد که در آن کاروان سرافرد و بنوعی  
 بعد از اهل طعام خود رسیدیم در وقت خورد خواب دیدم که کربا در قفس  
 مبارک شده ام و در کن رجوری سخن می زنی چسبیده فولاد دیدم که سخنم  
 آن تن تشنه و دو نفر مقابل ایستاده اند بعد از آن شنیدم که در  
 صدای میاید بلند که یا مولا تقیام بده بعد از آن آن کفخی غلیم غلبه بجا  
 از آن دو نفر که ایستاده بودند گفت چند نفر ازین آب بکشین بکلیان  
 درین اثنا پس از شدم وقت حرکت برخاستم و بکام رفیق بعد از غسل زیارت  
 مشرف شدم که آن شخص در آستانه بتر که تقابله بود چون بنک و خطای  
 همان شخص رفیق بود او را بکاروان پسر آوردیم و کیفیت تقابله بن  
 روز رسیدیم گفت در وقت سحر زیارت مولای خود مشرف شدم چون  
 بیایا مبارک رسیدیم که یا مولا تقیام بده بعد از آن چیزی چنان کردم  
 ناله چند نفر آب بر چشم من ریخته شده چشم روشن شد معلوم شد که  
 تقابله بن چشم او بخوبی بوده که در خواب دیده **چشم من** در میان  
 صد و بیست و هفت شهریاری مرد و دو نفر هشت شهید مقدس معاندان بود  
 و چند روز دور شد شسته و هر روز جنگ و بدن فماین بکنه آن از  
 نقل

مقدس و میانه آنرا در و سپاه و واقع شد و چند مرتبه فرزند عیسی  
 از جا کنده تریبیک دروازه رسانده و نقل تریقی یک سیر نقل مرثا  
 بیجان که مردی است بود که سابق برین در جنگ شترخانی مردود شده  
 او را باور کج برده اینقدر اگر نه ستان نموده و در تریبیک خانه خود را  
 جای داده بود و در بعضی اوقات میبویید و از آن احوال پیاپی  
 میرنگار بر نور برای من نقل کرد که آن مرد و خود من نقل کرد  
 که در وقتی که قوش عیت و قریبش را از جا کنده نزدیک بود  
 که در غن شترخانی از غن شترخانی که گویند کشت بر کرد برست  
 از شنیدن این سخن دایم و منی بر من غلبه کرد که خود داری تنه شتم که  
 بر شتم در **مجموعه** در روز شنبه پست و **نادر** حادی **الاداس** است  
 خلیفه بخت بنام شعی از مردم مجد و هیت از اوقات ترشندت و  
 شایرین کرد و در خواب که شخصی با و میگوید و بشهدت قدس که  
 حضرت امام زمان ترا آقا خواهد داد بعد از خواب دیدن با قافله رود  
 مشهد مقدس رضوی شده او را بهشت گرفته و در قفس بستانه بتر که  
 بنماید که چون بدر بسلامت رسید بر پیش میگذراند خود را بر روی  
 عقبه انداخته شروع بگریه میکند خواجه نذر نقل کرد و صدنا شنیدم که  
 شخصی در مورد بر خیز چون برخاستم از ارم نام بر طرف شده بود صبح  
 سالم شده بودم این مقدمه بشیام رسید **چشم من** در میان  
 صد و بیست و دوم بخوبی در روز شنبه حادی **الاداس** که رفیق حضرت



امام رضا علیه السلام را زمانه کرده بود نزد نجیب نام دختر غنی از مردم مایان  
 که دهیت نام از دوات کوپایه شد مقدس که یک سال قبل ازین برادر  
 در چشم اعمی شده بود و او را قبول میکرد و دختر ازین سبب بسیار مالم  
 بوده در خواب دیده بود که مرد سفید پوش باو گفته که پادشاه تو را  
 ثفا بخشیم بختیج بقدر زیارت داستان بوسی آن قبولی  
 و محال مشکلات **خبر** هر دو کون آن امام نام علی بن موسی **علیه السلام**  
 آمده در بالای سر مبارک همان مرد سفید پوش که شب در خواب دیده  
 بود بنظر میآمد و باو میگوید که چشم باز کن که تو را ثفا دادیم چون چشم  
 باز میکند میبیند که هر دو چشمش روشن شده بود و این معجزه شایع شد  
**معجزه شریف** و انوارت پناه ملا علی اکبر مدرس آستانه مقدسه منوره  
 سده مرتبه عرش درجه برای یقین نقل کرد که طرف صبحی آستانه بوسی حضرت  
 امام الحسن و الانس عین موسی الرفاع میرفت در دروب من مبارک  
 مرد اعمی را دیدم که دست بد بوارد سکون کرده زیارت میرفت  
 بمنکه را بر جنبید مبارک رسید بکف و چشم او ثفا داشت و من نم  
 در بان خبر کردم آمده او را دیدند و تحقیق احوال او را کرده تا ثبوت  
 رسید و موافق معول بعد از ثبوت تقاره شایان **خبر** **معجزه شریف**  
 در روز شنبه و هم شهر حرم **الرحیم** **علیه السلام** جوی ضعیفه شایان از مردم ده  
 که دهیت از دوات شد مقدس باقیاق و الله خود بزم زیارت و  
 آستانه بوسی حضرت عین موسی الرفاع آمده و سبب شک او این بوده  
 که اهل

که در مال قبل ازین از پای رفت او شده بود این سبب شد  
 بین کبر شد و چون او را بدر روضه منوره مبارک و دند چشم او برود  
 سفید پوش می افتد که در در فوج مبارک آستانه آب نقل میرود  
 و بخدمت آمد و رفته آستانه میاید که چه نمود که ازین آب قدری این  
 عافیه نوحه نمائی که شاید بسبب آن ثفا یابیم آمد و در خواب میگوید که این  
 آب را مخصوص ترک میایم و جام ابرابا و مسدود بکنش آب حذر دین  
 ثفا می باید فریاد میزند که ثفا و زنان مع شده صبح رحمت  
 او را پاره پاره کرده هر یک زیره برای تمیث و تبرکای برزد آن ضعیفه  
 هر چند در خطه کرد و دیگر آنرا در اندیشه **معجزه شریف** در سینه مذکور و ضعیفه  
 اعمی از مردم سبزوار در سن هشت سالگی بسبب آب چشم او کر شده بود  
 بعد از مدت هفت روز در خواب جوان سبز پوشی را می بیند که باو میگوید  
 که برو بشمار مقدس چشم تو روشن شود بعد از دیدن این خواب عزم  
 آستانه مراد میشود و در چشم نذر حرم **الرحیم** **علیه السلام** در روز شنبه  
 و او در روضه مقدسه میشود و چون در نقل بر روضه میشود و بر آستانه میاید  
 که کسی دست چشم او کشید چون چشم باز کرد چشمش بر فوج مقدسه می افتد  
 و چشم پنهان از آن آستانه مراد روانه ظن خود شد **معجزه شریف** **معجزه شریف**  
 شنبه بیست و سه ممر ریح آستانه هزار صد و سی و سه مجرای که دست بخار  
 این رسانه بود بعد از ظهر که آستانه مقدسه منوره عرش در امام الحسن  
 و الانس علی بن موسی الرفاع زمانه شده بود ضعیفه از مردم جاسر



حواله قاف طبع داشته در سن یکم و نیم و چهار ماه  
بوده که دست دو شش شده بود و مادر او را هم راه  
بانه راون روخته بار که حضرت علی بن موسی الرضا  
دورده بود و دست او را از راه تبیین و تشریح بر خف  
درب خراج مبارک که نهشته و دناگاه دیده که دست آن  
طهف حرکت آمده و از او بر طرف شده بود و این  
معجزه زلزله ای شرح انور به ثبوت شرعی رسیده و برای  
اعلام مردم تقارن شده و بانه زنده **بنی** شده و خف  
علم عامل محقق مدتی حبیب به خب و الفقه شیهه گرفته  
بن سید حبیب موسی مدتی که برای معنی در کتاب  
مسی بروضات الزامات نقل نموده اند و خود هم گفته  
از آن استماع نمودم که خود گفتند از شیخ قدس قریبی و له  
تا که حبیب شنیدم که روگفت یکی از فضیلتی ثقات  
واقیه را ای من نقل کرد که در قرن قادی عشر در کشی  
نشسته گشتی بکشت من محوزه افاد و دوران جزیه میرونی  
دیدم که از حدیسی که ای و زان می کشید در حوضی که آنجا  
بود و تحت نبعه از آن دیدم که فیلی آمده آن میرونی را گرفته  
زخوگشت و دور از آنم که در دواب آن حوضی را خورد و رفت  
نبعه از آن دیدم که آن میرونی زنده شد و شروع باب کشیدن

و میرونی بنظم شده گفت مرادی شناسی کفم خبر بعد از آن میرونی گفت  
خدای بر عدل و انان محبت شنیده ما میرونی غیاسی را کفم بی گفت منم  
میرونی غیاسی ندوشت که من مرده ام بسبب ظمی که بر حضرت امام رفا  
کرده ام بآن حال من تا مرابین عذاب معذب گردانیده و هر  
روز این قتل میاید و مرا باین زجر میکشد و باز مرا فدای ستارنده  
میکند و فدای من زلفه این فیلس است و کار من کشید آب بر این  
**مجموعه بنی** از انبیا سیدنا منی عالم عامل مذکور در کتاب مزبور نقل  
نموده که او گفت که از ثقه ذی ثقات مردم که برای معنی شنیدم که آن  
ثقه نقل کرده برای سید از ثقه دیگر که برای او نقل کرده بود که گفت  
ما آیدیم زیارت حضرت امام رفا با مردی از تجار بغداد و چون  
نزدیک شدند متفکرس شدم آن تا بر من گفت سبحان الله کت بر کا  
زیارت حضرت امام رفا در دوازده تومان خرج کرده من کرده ام  
آن ثقه گفت چون نزدیک درب روضه مقدسه حضرت امام رفا  
شدیم من بستم که داخل روضه شوم از خدام آمده بلع زیارت و در آن  
شدن تا بوجوادی شده گفت مولای خود را در خواب دیدم که فر  
مودند دوازده تومان ترا بدهم و نگذارم که زیارت کنی بگو که سبحان  
شده دوازده تومان که درین راه خرج کرده ام و بعد از دوازده تومان  
گفته بر گشت و کسی برین سخن مطلع نمیشد **مجموعه بنی** سیم  
بزرگوارترین محمد خدام نقل نموده که بقرین ذی ثقات شنیدم که او



که او بمانم گفتبانا گفتبانا حضرت امام رضا بود نقل کرده بود که  
 شب بعد از فراغ از خدمت نبوت استم بخانه بروم و پدری خوانده بودم آنم بیا  
 که چنانچه بخرم بیا در جسد بودند در کشته بچشم منظر آمده دیدم که در  
 روضه را بسته بودند و پس از آنکه کلمات بدست من نیامده گفتند که  
 حضرت امام رضا عرض کردم که یا مولای من اگر ستم از من بخواهم ناکاه دیدم که  
 روز در تفرقه صدای برآمد محقق شده دیدم که طبق صدای گریه بیا که  
 آنجا که گشته بر داشته بشوق تمام آنرا خوانده شکر آبی بیا که دیدم بیا  
**بخانه نبوت** بیا ابو الحسن صاحب نقی را که رفیق آثار نقل کرده که در  
 مرحوم من شب در خواب دیدم که در آن روز امام در اطراف حوض میرفت  
 تشریف دارند و مرا کوری در روضه مقدسه طواف میکرد حضرت امیرالمؤمنین  
 علیه السلام بفرست امام رضا فرمودند که بیا من بیا که بنی را بفرست  
 بدست مبارک خود بیا آن کور را که فرمودند و دست مبارک آن  
 حضرت تر بچون صبح شد شنیدم که گدازنی ثقیافه است من از آن  
 کور احوالش پرسیدم که چه بوده شده گفت که من حس کردم که قطره  
 آبی در چشم من افتاد و بیا کردیدم صلوته **بخانه نبوت** بیا امیرالمؤمنین  
 صاحب نقی را که بگوید که والد من در خواب دیده که حضرت امیرالمؤمنین  
 با جماعت بیداران تشریف آوردند که نزدیکی ثقیافه قبری حضرت  
 کندیل بر سنگ زیند حضرت امام رضا تشریف آوردند و بوالدین بزرگو  
 حضرت امیرالمؤمنین و عوف را بیا که حضرت عوف فرمودند چون صبح شد

از آن

باین موضع تشریف رفتم دیدم که اثر پس از آن سنگ خاکستری شقی را در  
 مکان دفن کرده بودند **بخانه نبوت** بیا منظر فاضل محقق مدق آقا براسیم بیا  
 معصوم نقل کرده از رفیق ابی ثقیافه شد مقدس رضوی صلوته **بخانه نبوت**  
 که او گفت و طریقه جسد من از زمین آوردند که بایش شکسته بود بچشم که  
 در طریقه در آنجا باقی مانده بود در که بعضی ظاهر میشد و اندک از او بپوشد و غرض  
 بزرگ بدون آنکه شک شده بود من گفتم که موافق طلب من باین مکان نیست  
 پس او را بستاند مگر که عرش در رضوی صلوته **بخانه نبوت** بیا منظر کرد پسند  
 برکت آن معصوم صبق شد **بخانه نبوت** بیا منظر از رفیق نقل کرده از تفرقه از  
 ثقات که گفت در دوره غیبت بعضی اشاد و غیر من دینار که  
 عبارت از شش ماه باشد چیزی ندانم منی بیا ب مقدس رضوی  
 که دیدم و عوف را که کثیر اختلاف خود نمودم ناکاه مردی نیکو نظری برشته  
 عوفان در نزد ضعیف مبارک دیدم و شش سرفی من داد بطرف بیا  
 مبارک روانه شد و تقیثش بانش کردم از آن دیدم بعد از آن که ان ضعیف  
 شقی شد دیدم که از آن شش اثر که نزد من بود چیزی باقی نمانده است  
**بخانه نبوت** بیا منظر از رفیق نقل نمود از جمیع کثیری از ثقات و صلی علی  
 مقدس رضوی هم خبر دادند که این نزد ما مشهور است که مرد کوری  
 از آن بپایان قصد زیارت امام امام علی بن موسی رضا کرد با جمعی  
 از اهل شمش پس بعد از آن که مشرف بقبیل آن عتبه علی و تبسم  
 آن سه سینه شدند در راه رجوع بوطن خود نموده در ثقیافه



زیارت نامه ای نقش و وزن بشکل آن قبه رفیع و در وصف شریفه  
 بزرگ خیمه در آن ارض مقدس بقعه دو درخس دور افتد آن  
 کافه های زیارت نام در رسد گرمی نمودند و شعله خوشی می نمودند  
 انجی مهدی کاظمی شنبه از ایشان پرسید که این چه صفت از  
 روی است از آن نور کشف شد که اینها بر تهای غوی از آتش جهنم است که امام  
 باج شیده علی کف که امام ایشان که چنانکه برات داده من که مرصیف  
 کورم و در آنرا بکن نقد زیارت او کرده ام بر این عطف نموده است  
 قسم که بشود و بر سر کردم تا آنکه من هم مثل آن بر تهای که بشا عطف  
 من عطف نماید و فحاشی گفتند که با تو مزاج خوش طبع من نمود و اینها که  
 های زیارت است آن علی از ایشان قبول کرده مرجعت بستانه و  
 درجه شرق شد و چنگ بفرج مبارک زد و گفت ای آقای من  
 صغیف کردی بزم در شهر خود با رفقای خود زیارت تو شرف شد  
 و ایشان باز تهای از آدمی لذت آتش جهنم شفقت فرمودی و من شفقت  
 فرمودی از آدم تو عید است که مرا با وجود غیبت زوری محوم گردانم  
 بخت تو که دست از فرج مبارک بر بندم تا برات مرخص فرمای  
 ناگاه برات به سطر خط سبزی نوشته شده بدست او دادند که  
 بر نعلان لذت آتش جهنم از دست چشما یس مانند و در کس تر شدن  
 گردید و خوشی را دانه گردید بر رفقای خود ملحق گردید **بنی**  
 اینها سید من نور نفس نمود که مرصیف برای من نفس کرد که با از صغیف

العلیه

منوبه را اعلی ماری شده اراده فرمود که چون از شهر را داشتند  
 دست بعد از آن در میان حوزت سپیدی دید که در پستانه برکت است  
 و داده دارد که بجز است شرف بود حضرت امام باقر بود که  
 بشت بجم محرم من میسکنی و مرا میگردانی این میگردی آن گفت ای سید  
 من تا بحال حد من کم دارد که من چند دارم حضرت علیه السلام فرمودند که با  
 زده تو جان و طیفه از کار رفیق آمان تو خواهند داد از آن حرف معیشت  
 خود بکن و مرد آمد و گفت بعد از خست در آن بازده تو جان و طیفه را  
 من عرض کردند بخیر که حضرت فرموده بودند **بشخصم** **الضجبت**  
 پناه آقا بر اهریم نفس نمودند که در ساکب که او را بکیه شومیه مقدس را  
 کردند قرآن را که مشهور است با یک خط شریف حضرت امام جعفر صادق است  
 بر بردند پان بر قیاس که می بردند عون در میان ایشان هم بر رسید  
 مضطرب شدند آن قرآن شریف بجم محرم فرستادند **بشخصم**  
 اینها سید مذکور از شفقت شهد مقدس رضوی نفس کردند که او گفت  
 بقیه که مشهور بقدیم که حضرت امام رضایت آوردند در آن قبه و سنگ  
 خاست که در شرف قدم آید و در راه است و مردم تبتا در تقبیل آن  
 شرق میبند آوردند آن نعل گفت به پیش که من پای میبندم که با  
 خود بوضع مردم میروند و تقبیل آدمی نمایند من هم میروم ناگاه در راه  
 ساعت شفا یافت و پایش چاق شد **بشخصم** **الضجبت**  
 از لقمه از شفقت شهد مقدس رضوی ۳۳ م عطف نفس کردند که او گفت نزد



نزد آن گوی بود حضرت امام رضا علیه السلام ای او را نفاذ و نفع  
 سبب نصیبت و صحبت شاعر شیخ موسی ولد شیخ علی بنی که از بزرگان  
 و مستدرین است مشافهت علی کرد که چند وقت قبل ازین زیارت حضرت  
 امام رضا علیه السلام آمده بودم و در خانه میرزا جعفر مشرد برود و دودندم ببار  
 باری صبحی هر دو چشم من آب سیاه آورد و جانم بیدم و قدری  
 زردی شستم و محب خانه ازین بقرق کرم و اسپم رام فرید  
 و نزد مرا بمن میبرد و چند کتابم کم شد ازین جهت بسیار دیگر بود پس  
 کتابی که اسم او جلی محمد یسیر بود رفتم و از چشم خود را با دکنم و چشمم  
 دید که شش دوی میدیم ۳ روز باین مداومت کن اگر نفع کرد بنهاد و آ  
 و کرد و امکان که نفع ندارد و آب سیاه آورد و دست بکف که نیکو عمل نمود  
 فایده نگردید و سر شده بستانه منوره حضرت شیخ موسی آنوقت  
 که دار و اشفای نفس و عام است رفته عرض کردم که با امام باین شده که  
 که اینی محضیل علم دین کنم و چشم من چنین شده شفای چشم خود را  
 از تو بخورم و در باب وصول طهرت و قنوت است پس ازین کتاب  
 بخدمت حضرت عرض کردم که به بسیار کرده از صحبت ظاهر انجمن بود  
 بعد از آن مرا بخانه بردند کفتم بروم و چیزی بخورم و بایم بخانه رفتم و خواب  
 و چون از خواب بیدار شدم دیدم هر دو چشمم روشن شده با خود کفتم که  
 که خواب می بینم یا بیدارم از این بر جو شستم براه افشادم و مردم خانه  
 تعجب کردند و معلوم شد که حضرت چشم مرا شفاداده و زردی را قنوت  
 البسمه

اب مرا بمن دادند کتابهای نیمم بیدار شد و همه اینها برکت آن معلوم  
 برای من مقدور و محصل شد **نصف** صحت بعد از علی اگر کتاب  
 و دلا شمس الدین محمد جوین نقل کرد که محمد صالح حداد برای من نقل  
 کرد که من در سن شانزده سالگی پار شدم باری بسیار صعب مدت  
 چهار ماه کشید و شرف بر موت شدم و مرا روی بقیه عزایان بدن  
 چشم و دقن مراب شد و دل ازین کنند و بگر تجر تکفین من  
 افتادند و هنوز از خیانت من رقی باقی بود و قریب چهل روز  
 بود که چیزی نخورده بودم و ایشان بر من که بر سبک زد و من می شنیدم  
 اما قوت و قدرت بر حرکت و حرف نزدند و چشم و در آن است  
 رو بر رفته حضرت امام رضا علیه السلام کرده طهارت از جناب آن معلوم  
 نمودم در آنوقت دیدم که کف فایده نگاه شده شد و شوی بصورت  
 مپی بر من داخل شد و بمن گفت آید ام که روم نور افیض کنم درین  
 وقت دیدم که شخصی زرد رنگ سبز پوشی از همان جا که او داخل شده  
 بود داخل شد و روان شخص کرد گفت برگرد که من هستم  
 از جناب اقدس ای کردم که تا فرد در مردن او نایب در دین کرد  
 گفت که ترا شفا دادم بر ضرر و ریهان دم حق محبت کرده بر خواهم  
 و شستم و بسیار کسنه بودم کف که چیزی بخورم و زیارت روضه  
 رضویه مشرف شدم بعد از چیز خوردن با اتفاق بدم بروفته مقدس  
 اندم دهان شخصی که مرا شفا داده بود دیدم کجاشسته و قنوت



زان زادت بیرون آورد و بدین شایم بن گفت آنچه دیدی بسی اندک  
 و بعد از زیارت پروردگار آمد و به پدر خود گفت که آن مردی من شفا داد و آنجا  
 بود بدم مرا باز کرد پس که پا و او را بن نشان بده چون برگشتم روز  
 ندیدم **مجمع** نفیبت و صحت و تقویت شفا شیخ محمد  
 مدرس که از جمله مؤلفین است شافعه نقل کرد که محمد زمان نام مردی از  
 مردم مسجد مقدس شل بود من او را می شناسم زیارت حضرت امام  
 آمده بعد از رسم زیارت او رسیده دهن داد و آن سرور او را  
 در حالت شفای می کرد که است فرمود **مجمع** شفا شیخ محمد  
 شیخ محمد نقل نمود که محمد را در جایی حسین نام نامت دیدی  
 بود شل بود و روزی استانه منوره متبرکه عیون در صبح امام رضاء رفته  
 با عی ز امام است و ولایت شفا یافت و این معجزه بیای رسیده در  
 فیق آثاره شاد بانه زدند **مجمع** شفا شیخ محمد صحت و تقویت  
 طایفه اکبر ولد شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که مردی ثقه بزرگ من نقل  
 نمود که شخصی نقل کرد که در ولایت خود را در زیارت حضرت امام رضاء  
 نموده بعد از قطع منایل عتبه بوسی امام حسن و امام حسین موسی را شفا  
 کرد بدم بعد از زیارت جبرائیل بود که در یک فرود بزم و کسی را نمی شناسم  
 و بعد رسیده باین آمدم دیدم که شخصی از طایفه مذکره که اسم او یحیی طر  
 زادی بنام مراد طلبه بود گفت باز تو را باین رفته و در محله او فرود  
 آمدم و مدت را در آنجا بماند و چنانچه اشتغال داشتیم بعد از آنکه

مرآة برود و خری درشت بن عقابت گفت نامت یک شخص  
 و فرج عیال تو باشند و بعد از آن حشبار را نوشت و همچنین نامت  
 مذکور نام دیگر بودیم و چون و عده منقض شد از آن خانه بیرون آمدم  
 بعد از چند روز خریان و اطفال حقیر بیدیدن ما آمدند هیچ چیز  
 نداشتیم بلی شده و در دهنه امام رضاء نموده بعد از زیارت کریم  
 کردم و گفت یا امام تو تو منم غنی گوی تا که پس خریان خود بیانی کنم  
 بعد از فرج زیارت آمدم بسجد بالای سرباک در پشت بومه شروع باز  
 کردم پس که رکعت اول یکای آمدم خواستم که بر خیزم دیدم که در زیر  
 که بسته است بعد از آنکه از غار فارغ شدم آن که بسته را برداشته بخود  
 خود رفتم و مردم دیدم که سه تمان زر است ندی از آن برداشته فرج شد  
 خریان کردم و شکر آبی یکای آمدم و برین معلوم شد که برکت آن معلوم  
**مجمع** شفا شیخ محمد که از آل الدین بود که از جوان معتمدین است  
 عبارات و الفاظ درین نشانه نقلی خود در آورده باین نقل کرده  
 که اقل عباد الله نزد الدین محمد بن ابراهیم شهر شعبان المعظم است و در  
 بزم معجزات از بندر سموره گشت در بندر مشهور بر یک کنار که  
 در سبب راه را اندوخت و با اطفال و ایش جهاز خود رسیده با حجاب  
 در چشم جرت بر روی بود و عده بود حسب الخیرین رضاء شد معجزه  
 نقل نموده را باشد انشای طب رضاء بطریق مرقم نموده در شام  
 باز از عتبه بن و امام پانزاسیرین ساند بچند واسطه از مردم یکا شفا



مسجوع شد که از جمله معتبرین انولات و از ثقیلین آن بلاد و مدتی بعد سیاه  
 هرگز در بوم و مجاورت و در کار و کار کردش و بار خوب غلبه نمود  
 که وقت از اوقات صبحه رسید بسیار مددکاری سفر بر خطرندینه  
 و چون تجارت دارد یکی از بلاد آن دیار که مشهور است به بنجلانه کرد  
 و در سران امر اقامت آنکند مدت شش ماه در بلد مذکوره بود و در آن  
 بمنووم مردی بنزد در همان سرای و جنب محله که سیاه کن در ششم کن  
 بود لیکن روزی شب چون از آنان در شب سخن می شنیدن و در آن  
 بدست یاری چشم که بان جوب نظرات عبرت انگ در دست سران  
 افکار می داشت و ساعتی بعد کاری بسیار تلک مرغ و بعد از بر بشت  
 عرض همه اوقات چون تاریک شود در تزلزل و چون ابرها متصل گریان بود  
 در روز بروز در بکلی میفرود و در مظهر مانده منابت بدرگاه قاضی ایست  
 بمنووم چون ربادی کرد و در نور بطا اندر سرمد اعتدال تجا و ز نموده تا اینکه بنظر  
 اختلال رسیده قامت از جهت تحقیق و بشوق این مرتب افراختم و چون  
 منی مرم و دلاری با و طرح رفافت انداختم مردی دیدم در نیت صفت چینه  
 چنگه صورت شیرینی بر خفته هستی کشیده و معوره ملک وجودش بسیار اندک  
 رسیده رکای اخلاصش چون تاریک شد گشته و قلمهای دست و پیشتر  
 نای از مغز تق و چون نال قلم باز یک گردیده استخوانها چون موسیقی از آصف  
 پهلوی پهلوانه به پشت گری هم اسناده گشت بدینش از نور زاری و در آن  
 پاری بنور آیت تجلیل رفته و چون دین پستی بر استخوانش مانده سفینه جسمش  
 در نور است

از خدمات امواج جو غنم در هم گشته و سی وجودش حباب و از نفیست  
 بعد از آنکه از گرمی بسیار چون وزن بجای خود او راه یافت و از رش و زنی مشای  
 مانند غرور استخوان او بجای کردم سبب که به مقام و فوضیای قدیم را  
 استغفار نمودم بعد از مفید بسیار بطبع اتحاد در کینه راز را گشود  
 که در دوده هر قبل از ریت مال الحاره خود را بخورید انواع انده غریبه و نشه  
 نفیسه رسانیده از پیش بهار و عودس در با نقل و گل کشتی فنا نموده چون  
 تجا لکه اقامت در عرش عرش آسای عزاب انداختند و مسافران بحر  
 در طبقات پست بلند بهار جای خشنه از باب کشتی و عله با و با خنجر و  
 و بهرست بران گماشتند سفینه سینه باب داده عزاب و از نشه  
 شرع بر پا گشوده در هوای دریا به پرواز در آمدندی رفتار چون شت  
 زار میاید و چون عودس صاحب چهار بخور و میاید مدت هشت یوم  
 رفاه نام و فریغ بال در طیران بود و قطع مرسل بمنمود که یکدفعه از درشتی  
 رفتار کشتی بسبب مادی که در دماغ داشت بوزخار متغیر شده چون جان  
 مست کف بر لب آه روه چهار را از خود دور ساخت و در ورطه ظالم انداخت  
 و تا که از لبند پروازی عزاب چشم میاید و تقابله انداد و دم اهل کتره نید  
 بقلب فتن مای صفت در گرداب فنا چش کشیده و مانند کرباس تار و پودش  
 اندام درید دست قدرتش بخته بست استخوانهای وجودش در هم شکست  
 جیل المستین عودش چون نار غمگین است از هم کشت و پروبال شورش



مانند برگ قران فرو میخیزد نهال قامت و نقش آینه موج از پای در شاد داشته  
 لنگش بقدری جل گشته روی بقدر کبر شاد و طبع دل از زبان کنده همیشه  
 ندانست و ناخدا دست از جان شسته کار کجدا و آنگاه شسته بجز طوطی مایان کرده  
 وطنی نه دور از امل دارند در یک طرفه العین پیوده بپیر منزل بقا رسیده  
 من بزم مویشا یه کیده کل نفس و النفس الموت دل بر مرکب شاد و دم و دم  
 وجود را دادم چون در کوخلیسم خود را سوار مرکب شسته پاره دیدم که بفریب  
 تازیانه موج چون باد صرصر در تپا بود و از سر سخی عیان جشیا را در دست قدیم  
 گرفته هر طرف میخربد و مرابلی جبر بر سومی کسید ناگاه گل بواهر بود و بر فرا  
 منظر در تپه چشم رو من شد و دلم فوت گرفت غرض محصل در آن حسب کلم  
 قافی قند بفریب بی در پی تازیانه موج آن آب جویین را بهین منور چشم  
 نامرا از کام نهنگ بجز در مانیده بگنار اندر حش چون با صر سیدم بجهت  
 شکر گنجای آوردم جزیره دید در نهایت غرق و در غایت سبز دشتان سرد  
 سیر درم سیر موجود لیکن از آدمی زادمانی بهشتی از و دت سبز و دم  
 اله پسرش سحر و ان غیر آدم مدتی شاد و حیران روزی چون جوان آب و لطف  
 بخورد و شبها از غنای حایران در بالای درخت بزمی بدم بعد از دت  
 بکمال روزی بخت و ضو پا چشم که آب باران در زبرن جمع شده بود و دم  
 در عاتیکه شغل غافل و ضو بود و عکس منت زدن در آب بفرم در آن چون  
 یا کز بستم بر شاخ درخت و خطی دیدم در نهایت بسکونی که حسن برفت آفتاب  
 از راه شعله بر تو جانش کسب می نمود و زنجای ماه تابان از لعلات نور  
 غافل

مانش در بلباب افتاد بود زلفینش چون شب یلدا در از نورش  
 چون خدنگ غمزه امش و لوز چشم پر کینه اش مثل آهوی سرت غمزه  
 قوس بویش چون گمان رستم بر نور حرم سرای غمخش زرب از یورتم  
 ترین همتان غمخش از کلهای حیاتون چهره آینه غمخش از رنگ میل  
 پاک و بلال عقل و نظرش در مرتبه کمال اما تانت سر و از لبسهای  
 دید که من چون ز کس پیش مانده کشته بر کل خیار او میسر کم تار و  
 بود کیوی شب بوی بر نقره خام بدن کشود و خود را بجای شب اندوز  
 کیوان از خد طبعش نمود و چون چشم بکانه بر خویش نشناخته دیده  
 عورت خود را بوی سر پوشیده و بهشت زبان درج دمان را کشوده  
 در تخم افشاند که بکوان از فدا نمی سسی و از رسول او شرم نزاری که بی باکانه  
 تقریباً محرم میسک من از کفشک او خود را بته ساختم و سرخایت بر زبانشم  
 و دور بدات پاک خد قسم دادم که بگوی از بخت نشانی با ضل ملک از  
 سلسله بشری با بزر طایفه پری گفت ای مرد از بزر و دت نه مانده  
 که درین جزیره بسمی برم پدرم مردی بود ابرانی باراده سفر بند بر گشت  
 نشسته و در قبه دریا گشتی تا شکسته سبیل موج دریا و غلاخن و شش مار  
 باین جزیره انداخته چون اطلاع بر کیفیت حال او بهم رسید من نیز  
 بگوئی احوال کثیران خذل خد را بهان نموده گفتم که اگر کسی ترا خوبست که  
 می نماید یا قبول شوهر خواهی کرد چون سخن با یکا رسید بوجوب رضا سکوت  
 اعتبار نمودن روی خود را کرد و بیدم تا آن و از با کما الوحی من السما



بزرگوارند و در غایت جان و دین خود را محقق نموده باو نیست که بگوشت زدن  
 و طاعت ملت بیضا از نفوی میوه گفته اند و اگر بکمال کمال در آوردم پس  
 می بودیم و باین غلبه غلبه شاد می نمودیم تا آنکه حق را بر شما با هم کرده  
 و این دو سرزند که می بینی با کرمت فرمود کمالی بدلداری و نفوی  
 دل پذیرد و غیب بصیر و سر آن این جان و نفوی ایمان دل میزند  
 شاد می نمودم و کمالی بصیرت و خلاط فرزند آن مشغول بودم و آن  
 ضعیف عاقل نیز بمقتل مهر جوگوشه ها زنگ که در دست از آینه دار میزد  
 و در دستکاری در دست فرزندان می نمود و غرض اوقات بر سر کار  
 خبره حرمان او طمان و این دل حسنه پخته هم آن دوستان  
 باین حال و باین منزلت میگذشت تا آنکه یکی بهشت و دیگری بهشت  
 رسیدند چون رحمت از بدن فرو ریخته و بدینا دست غول پیا  
 موی بر آورده بود روزی از کیفیت این اوضاع موخر و در میان بار  
 جانی گفت که در میان دیشتم که آناه شود که بار چه کرباس با منی دیگر  
 بهم رسد که رحمتی سر انجام شود ستر غورت خود بخام در این سرسار  
 و محبات برانم فرزندان در استماع این خبر متعجب شده زبان کشودند  
 و سوال نمودند که مگر بغیر این اوضاع دیگر و ملکاتهای دیگر هست مادر  
 ایشان گفت با حق ما شکر و در میان بسیار و ملکات را  
 شرواست بهما فتن کرده لیکن با نفوس مفرد گشته نشسته بادی میخفت  
 موافقت نموده کشیده اند ما را میسر شد و ما را بر سینه شسته باده پیا  
 میسر شد

انداختند اینان گفتند پس چه مراجعت نموده بر طنائی مالوف خود  
 نبردند آن زن پاره گشت بدون کشتی مستد این بزرگوار و این دریا  
 خون خوار عبور نیست گفتند ما خود کشتی میسازیم و والده ایشان چون دید  
 در نیاب ابرام می نمایند گفت اگر میان این دین بزرگ را که در  
 میان دریا افتاد است فانی تو نیست کرد و غایت الهی شامل حال  
 بیمارگان با سامان کرد و باین وسیله تو ایام خود را بجای رسانیم و این شما  
 و بر بنی برانیم چون ایشان این سخن شنیدند فی الحال برخاستند و خود  
 بکوهی که در آن حوض بود رسانیدند و دو سه بار به سنگ افرا که سرهای آنها  
 مثل تیشه بجاری شد و تیز بود آورده شروع بجاریش اصل آن دین کرد  
 و در فدا کردند اسح بیع و تمام تمام بجای میسازد و دین چنانکه خود و خود  
 بخود و مردم نموده یک ساعت از امر بزرگوار فانی نمودند تا آنکه در غرض شش  
 بجای شک انداختند و حوض را حشت که در حوض آن مردان ده  
 دوازده نفر می تو نیستند قرار گرفت چون ما انداخت را بان کوشیدند  
 و پر دشت دیدیم شادمان گردیده شکر الهی بجای آوردیم مخصوص آن زن فانی  
 عجزه رو بدرگاه کبریا نموده مناجات میکرد که ای که همه در قرانه احسان  
 کشود و فرزند آن مراجعین کرمت فرموده که بفری یک شنیدن تا  
 دی چنین تربیت نموده که مادر مانند کان پیشه جانی بوسیله آن خود  
 بجای می تو ایام رسانید و از غم شادمان و بر نیاید و درین باب شکر  
 الهی می نمود و از آن مقدمه خوشحال و شادمان بود چون آن ضعیف و



عجز را از غم نفسان فاش شده و از محنت پیکر و بی بستی بکسب  
 وسیع زنده در ترتیب کشتی می نمود عرف با وجود بی درمائی همه در من همت بر  
 گمزه شمع در آوردن عجز زنده من گویی که در حوالی همان غنود آتج  
 در نهایت لذت و بلندی چنانچه سر نیز کشیده و گردن اوج آن بهشت  
 افق رسیده در عقب آن کوه بر شکوه جنگلی بود تمام شجران منجک و کس  
 در فصل بهار شکوفه منجک حوزده بر غله همان کوه غسل میکردند و باران  
 آتش غلته آن شربت را با میا دریا میخپایند و از موم آنکه غلته شربت  
 مسافران بجز این فایده میسر میسازد و در پای آن کوه غلته پاری بسبب آنکه  
 در وقت جریان آب و لادن باقی سبب دست خیل بر من جیل زده  
 و پای استقامت بر کمر کوه ستود نمود و خود را از کاه ننگ با خود و پشت  
 گرمی نیز غلته دست بهت پیکر داده کل آن محور تحت تصرف خود آورد  
 آورده بودند و هر روز بقدر چشمت من می آوردیم تا اینکه مقدر بکشد  
 جمع شد یک سر آن ناوار از بهین موم حوضی چشم و ظروف چند از غلته شربت  
 داده و مدتی بالنظر رفت مرزوره آب می آوردیم تا حوض مرزوره را پر کردیم  
 و چون این بیماری که ریشه است و در آن پشه و فوز دار جهت خود که  
 در آن نوده جمع کرده و بر پشته از دست درخت تاب داده یک سر از آن  
 ده بسته و سر دیگر شرا بر درخت عظمی محکم نمودیم و هر صبح و شام حباب  
 چشم را روی دریا و در حوض نظر بودیم تا وقت زیاد تا آب تمام شود  
 بقوت نفس مزبور بکام نرسد کشیده چون نوده را در آب دیدیم بیک  
 خود

خود را میان آن کشیدیم و شکر آتش کجای آوردیم در نهایت شادی و خوشحالی  
 خویشتم که روانه شویم نوده ایستادگی نمود و در من قائل دشت متوجه شده  
 دیدیم که ریمان دور از درخت نکلوده در سه و کشتن آن در آمده ایم  
 یکی از فرزندان خویشتم که هر دن مدد و مرکب نوده را سبک عنان زده  
 و محصل قدر با مرفا قی قفا آن عجزه غافل از تقدیر را بوسیله کشتن و نهادن  
 خواجه تکراری از کشتی بزر آورده چون ریمان باز کرد فوج فوج عنان چستیا  
 نوده را از دستش گرفت بدو یک کشید و در یک طرفه العین چون سبیل  
 میان بر رخسار بچو دید آن هدف پشه و قفا آن دل خسته بکان جفا  
 و آن دور هشاده از بکر کوشا بدست مطلق کربان جاد را تا بد من و  
 زده و در دور و دوانه میباید و ننگ غم از دیده رمد بیده مشراق  
 میبارید و از بی بانی چون سیما بهر سوید وید و از غلته مانند کز  
 بر خود میچسبید از بطن قی و در بدم سپید آسا از جامی هست و از خست  
 جان شیرین بی ستون سینه انگار را فرماد و از بهت بهم و خفا الم می  
 خست مجنون صفت سر و پا برهنه و حیران یعقوب و از متفکر و گریان  
 چون دور شدیم بر فراز درخت بلند رفته کشتی نشان بهوار و با  
 فران بی حشیا را از دور میبید و مظلومان آه حسرت میکشید چو  
 از نظر غایب شیم و فرزندان از اندیشه خود را بر خاک انگذ مانند ماهی  
 می پسند و این بطنها میخواندند و در یک بزرگ صعب بود و خنک از استغث  
 عدالی بهم استخوان میخسازد فرزندان چون مادر را ندیدند و دور و نیم



پسندید شروع در گریه و زاری و ناله چتراری نموده عارض خود چنان  
 به فتنی میخیزیدند و نمک بر جگر حتم میپاشیدند و بیانی می نمودند  
 و غم بر رخسار می نمودند چون بقعه در بار رسیدیم از خوف طردن  
 شدند و مادر را فرستادیم که در غرض و عطف بهشت بوم بر آید  
 حضرت نوح و نوحه ای خدا آن کشته با نمک و بادبان مارا با مل رسانید  
 از برهنگی ناخبر کرده در شب پناه جبهه تیرگی خود را بلبس دستپوشه  
 بر بندید بر اندام آثار علامت سسری بنظم در آمده بدلات صورتش  
 که از سودا بلبه پیدا بود و از دور می نمود و در شب سر را بندیدم در کاه  
 دیدم دستی بر علقه کشنا کردم صاحب خانه مردی تا بدواز رؤسای بود  
 بود پروان اند قدی از آن عجز اشته که با خود دستم با داده در خوف  
 آن دست مرتب و یکدو یکم گرفته و همان شب خود را با بطنم بندیدم  
 رخت را در ایشان پوشانیدم چون صبح شویم در آمده همین محبوس  
 اجازه کردم و طفل را آوردیم و همان یکم را جوارا دوخته شبها غم  
 چوب چینی را می آوردیم تا تمام آثار را نقل جوهر نمودیم و بدفعات قدری از  
 را بعرض بیع در آورده اوضاع خود و محسره را موافق دفعه بی میگویند  
 ایشان مرتب دادم و از آن تاریخ تا حال مدت یکدست که در غم  
 اندوه و گریه و زاری مشغولم فراق آن عجزه بسمل تیغ ایران را  
 ضیفه و در مانده از سر زندان مرا باین حال انداخته و این طفل را که  
 چنین مأموم خسته و معزوم و دل شکسته می بینی بار آتش جوه درگاه

لیکن

سینه ایشان افروخته بدین فراق بجزای ایشان از اسوئیت چون  
 سخن بدی را باین من بزن تاب نیارده بان مطلوبان و مجرمان مو  
 لغت و در لغت نموده چون فصل بهار زار را بکریان در آیدیم بعد  
 زمانی شعر بخوانی را بسیار آنکس مطلق کرد و بنده کف ای بوز  
 مرا فی ای که به بخواند ما پشاه و بخت و فضای آتش تو بناید که  
 بکم نقاد و مقادیر بر من بنفون سرجب مقادیر اخلی قبل ان یخلی  
 السموات و الارض بحسبیت الف بسته قبل از وجود ایشان  
 بطور پیوسته پس بقعه فشار را چاره نیست و واقع قدر را عجبی نه بخانه  
 انوری میگوید شعر و فرموده شعر مشور  
 اگر محلول مال بهمان بوقت: چه مجاری احوال بر نجات است  
 بی فضاوت بدینک بر عیان کش من: بدان دلیل که تدبیر خلق چه خطا  
 هزار نفس بهار زمانه و بتو: که نقش بند حوادث در ای چون چو  
 کس چون دهم را دم نمی تو بندند: ای کی چنانچه در آینه ظهور ما است  
 بدست مصلی چه درین عقد میست: عیدش ناخوش خوش کردنیم درین  
 لیکن من من غیب و یقین من و صلیت که اگر این نیم بن خود را بهشت  
 طایک بهشتان و درگاه خوش است: مایه دل احکام شریعت  
 عزای بنوی و قاضی القضاة دیوبند طریقت ملت مرقی سلطان  
 اقامت عمت و فرمان روی ملک: و سپردم غمت و خالا  
 اکابر دلا عالم و فرزند سعادت سند امام موسی کاظم صاحب یل



عدل و حسن تدوین از این خراسان نفع روزگار شاه انام رضا بن  
 حضرت امام رضا در رسانیده این شکوه را بجنب نالی و احوال بشمار  
 خصال خود را مشهور و مآبالت فتنه عزم و زوجه خود را از بخت هفت  
 و مطالبه نالی البته حجت تو بر آورده میشود و او را تو خواهد رسانید و تو را  
 از غم دوری و الم بجزوی خواهد رسانید چه که هیچ محبتی بقی بان جنب  
 که در از غم زانه گرم خود غنی کرده باشد و هیچ حجت مندی حاجی بخواند که  
 رو نموده باشد و هیچ مظلومی و داد خواهی تپا به درگاه او نیاورده و استغاثه  
 از تو نبسته که انداد او نموده بفرماید او رسیده باشد پدر میان و کس سبک  
 مایه مفسدان و داد خواه مظلومان از استماع این کلام غیبت فریم چون  
 ستم رسیده کان لرزه بر خفايش افتاده که نقش با طبر بر دل او بی کرد  
 پس در همان مجلس فریاد محضاً لوجه الله نذر کرده پس بدی از چندین  
 طردی قله مرتب ساخته بدست خود بر درشته پای پیاده روی نیاید و گاه  
 آن چاره ساز نموده که در دول نکته و احوال بگوشه روضه و در دل  
 از آن حضرت طلب کند همان روز بجهت طر مشغول بعد از آنکه فرمندی روز  
 صبرتی چهار سوق خویش با تمام وقوف اشتیاق اتباع و بانش و سوزن  
 در کوره اخلاص حوضی و در برت عفت او عقد نموده بدست بای بسته  
 و توفیق حسب الواقع ساخته و بمقتل محبت علی بن موسی از قهر بر خیزد  
 مرکب راه و از بهت سوار بر فاقه خفته تو لعل روانه مقصد کردید  
 بعد از قطع مسافت در یا سر قدم ساخته علی مراد می نمود تا خود در یک  
 منزل

منزل

منزل بخراسان رسانید چون آن مسافر شاه راه بخت سالک طریق  
 هدایت بطریق رسید متولی مسجد مقدس حضرت امام رضا را در  
 خواب دید که میفرمود من در از ایراد داخل میشود بستان او را  
 تا بسد علی الصبح متولی در باب من صبح میشود منور بستان  
 آن فرخنده فال پروان آمد او را با غزل و اکرام مالا کلام داخل شد  
 نموده قندیل را بشرف ترین دخول رفته تبر که شرف رزین  
 نموده بجای خود قرار داد پس او بعد از تفتیش و تفتیش غل ز  
 رت نموده سر و پا پرهنه در نهایت خنوع و خشوع خود را بدان  
 ملایک سپان انداخته روضه دید بهشت نشان در نهایت عفو  
 شان نموده ابوالش با کوه ایوان را برایش طاق روضه اش با  
 فلک سر مرتبه خوش نزد ریشه درختش پشت گلزار برین حور نشین از غلظ  
 ز کس خود روی بین استخر خشتا طرش مت فطره کند منور شد  
 دور فلک فک استانش کرد لاجرم چشم ملک فرشت درین فایه  
 جبر پندار این جادوب کشان عرض حور العین فلک از رفت گریه  
 سر درش در هر اس فرق فرندان بنام اگر سیه نشینان بارگاهش  
 با عرش مجید ماس کردون برگرد کند عرش در طواف حلقه  
 فاکره مشددش از بازخواست روز جزا بستم و صاف فرج  
 رفت و جبه در مجلس ملاصیت بر پرت تخت ابلق سیاه  
 در صف غل نشسته آسمان بان عظمت و عدل بر درگاه ملایک



پنهان کو یک بخت زنک و زنجیر بسته اساس آسمان ز بهمن آن  
 آستان بر پای استاده خورشید و خشان خشت طاعت که در بنا  
 کبند منورش از دست بنای و قضا بر در و بام سما افشاده چنانچه با کرم  
 زخم در جنب عقی روزه شاه رخصه خورشید کوز که بود نور فرزند روز که که  
 قضا کبند لاریا حش که خشت طواف و بریم سما بعد از تمام از  
 زبانت روی نیاز بر خاک میاید و بر کار دار بر کردیم کرامت کرده  
 خوف می نمود و تمام روز بدین منوال بود و در کرب و درازی و پشیمانی تا بقیام  
 کعبه سر کار رفیق آثار زبیر از اسوای او بیرون کرده در پای ستاره  
 بسند و بیکس از غم متوجه موال او نشد یکا بسکن و مادای خود  
 چون انکال را بدان سوال دید ساعتی خود بوششیده بعد از زبانی که  
 خاطر از رفتن تمام خدمه جمع نموده شروع در استغاثه درازی کرد ای  
 چاره ساری چاره کان ای فریاد رس مظلومان غم بجان دوست  
 پیدا و ظلم برمان معمور و وجود منهدم و خاک را بچشم و دستم زدم بچشم  
 و سوای این در که شمعان امید که پشای و نه غیر از جناب است  
 امید که می دارم روی امید بر که نور در ده عیال خود را از حلق  
 بخوام بفرماید بر سر من و زبیر ام را بمن برسان چون یکیش از پیش  
 مانده و آن بقی تفرغ را از حد گذرانید سر بسج گذرانیده سینه در  
 در سینه فی افام سهم دعی پیرایش از طغان و طغان چون تبر شهاب  
 بر سینه سادست و دید و مذک از زبانی بر در بازوی قدر سپهرش  
 الهی

آسمان در هم شکسته شد و هفت اجابت رسیده در حالت سینه مداف  
 بگوشتش در اند که بر خیز چون بر خیز است انحلال سخلات و کثافت منور  
 شیر پیشه فوت فارس میدان مروت کثابت کثابت کاره فریادیس  
 بچاره طیب بگوئی خسته موی و لهای شکسته زینت بخش بر ریه است  
 تاج کرمت زمان و سنای لیس و جان سلطان اقبال مدول جسان پل  
 شاه ملک فرسان امام بد بگو گوشه رسول خدا امام فضا علیه نبیست  
 و انشا ارادیده استاده اکفرت فرمود بر خیز که زوجه است آورده  
 ام و در عقب روزه استاده او را پیاد و رکعت فدای تو لوم در نای  
 مسجد است است انجناب فرمود که هر کس که او را از خیدن مال آورد  
 در نای است را میتواند کشود چون روانه شد به درسی که رسید شادانه  
 خود را بعقب روزه منور رسیده عیال خود را دید بهمان بهیت  
 که در فزیره و انکدرشته بود استاده جیران و هراسان چون تو  
 هر را دید بر دهنش سپید لب از او پرسید که نزدیک بنیاد و رکعت  
 من در کنار و دریا متفکر نشسته بودم چشمهایم از زیادت کرب در و  
 شد بدو شت میاید دیدم ششمی دست بر چشم میاید و انقور  
 در دامن شد چشم شوم دیدم جوانا استاده که رز بر نو نورش  
 بر و بگردان شب تیره و تار چون روز روشن شده و ستم  
 کشت و فرمود چشمش را بر پیش چشم پر شیدم بعد از زمان چشم  
 که چشم شوم خود را درین مکان دیدم پس از آن هر نا بچه که در



شهر کرمان بود برده نوزندان رسانید بعد از آن در شادی و شادی  
 میبودند و از آنجا که حضرت ابن فرج بعد شدت روی نمود  
 پس ساکن فرسان بوده با بچار رحمت از دی بگوشیدند **بسم الله**  
 محی ابو الحسن نقل نمود که از مری نهد در دیش شنیدم که از شخصی چنین  
 استماع نمود که در دیش در شهر مقدس و غایت نام دار که طبیب  
 نبیک و وفور روز در روز بفاقد مسکن از دیندار و زقوت دار رسید  
 بمرور از او زیارت امام الاجت والانس نموده در زغایت رسید  
 تفریح با امام ضامن ثامن نموده در آنجا اورا استوداد داده در یک  
 سده حضرت امام زین العابدین را دید که با کوفت ای غایت بیست  
 خیانت سفید بر در فرزند فرزندش بللی می اندازد و دست بر روی  
 مسکن از او را بکار داده غار لدا دیندار و سایر بقال پیش پست گفته  
 ایم که چهارده غار را بتو بدهد و سنگ را خیزد و دینی نه بری و حاکم  
 کرده و انانیا در آن میان است بیرون آورده بند و ستان بر کز  
 رز بر جزا نهد که در کشت ایام مرا در خط که بهر تیت نرمودند که ما  
 ترا بشیم که درم چون کجا آمده همان نحو که امام فرموده بودند بعد از آن  
 برده و در زندان را از سپاری داده آن سنگ را از آن فریده  
 مرفه الی ایات آن خود نموده **بسم الله** و محی ابو الحسن نقل نمود که  
 که شخصی نزد قاضی کشنری که کذا است بقید مدتی بود که خیار  
 ایام است و اهل در کشت کرد زیارت حضرت امام رضا م ر فم بعد از  
 فرج از زیارت نکین افاده بود هر چند نفوس نجیب با هر چه بپوشد  
 پس

پس استغاثه نمودم که یا امام زیارت شالتم و این نیکین در روضه مبارک  
 نمائده و همیشه مرویست امید که نیکین را بدانی مسکن بگوشید  
 در وقت غیبه یوسی نیکین را در استانه در روضه **بسم الله**  
 ایضا و مکرر نقل نمود در حسین که دای از کوه مبارک و مکرر کردید  
 بوم و عازم زیارت امام رضا بودم در منزل بکوی اعلی منها  
 خورده استخوانها سینه ام درام شکسته و باندرون رفت و نیت  
 وجع شدت می نمود و تقریر مضطرب الی الخ نفعه ناشی و نقل عداوت  
 کردیم سحری بهر ز غلکات بار کرده در تقریر اورا بالای جبار می  
 می نمونه و در آن شب باز از پا پا را فاده الم من زیاد شد تا  
 طلوع آفتاب که بر بزمی رسیدیم رسیدیم که یکی رسیده ایم گفتند  
 ازین بزمی جسد مبارک پدید است بقدرم کردم در قن عظیم مراد است  
 تا یک صحت بعد از آن نهاسکن که یا امام زیارت تو میایم و از زیارت  
 جدیت بر کرده ام و سلام در را بتو آورده ام و سبیل در را شکسته و در  
 میگذ چون زنانه و زاری فارغ شدم و فقه آن در در **بسم الله**  
 سادت و کثرت سیاه فضیلت و طاعت سینه بر سید محمد موسی امام  
 روایت کرد که شنیدم از سادات ائمه اعداء العظام و اسوده العظماء  
 اکرام سید مرقن الموسوی جامع نواده مرحوم سید محمد صاحب مدارک  
 او نقل کرد که شنیدم از سادات ائمه اعداء العظماء و اسوده العظماء  
 جمعه ملایح معوره را که رفیق انا در او زیارت تا من الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 یا امام رضا علیه السلام  
 یا امام حسین علیه السلام  
 یا امام جعفر علیه السلام  
 یا امام محمد علیه السلام  
 یا امام باقر علیه السلام  
 یا امام زین العابدین علیه السلام  
 یا امام علی علیه السلام  
 یا امام ابی طالب علیه السلام  
 یا امام آدم علیه السلام  
 یا امام نوح علیه السلام  
 یا امام ابراهیم علیه السلام  
 یا امام اسماعیل علیه السلام  
 یا امام یوسف علیه السلام  
 یا امام موسی علیه السلام  
 یا امام هارون علیه السلام  
 یا امام داود علیه السلام  
 یا امام سلیمان علیه السلام  
 یا امام یونس علیه السلام  
 یا امام عیسی علیه السلام  
 یا امام یحیی علیه السلام  
 یا امام یونس علیه السلام  
 یا امام یونس علیه السلام  
 یا امام یونس علیه السلام



و آن کار و جود بود رسیدم بکبر آباد که نزدیک کاشان است و در کاروان  
 سرافرد آمدیم در یک از بخت دیدم مریضی بر بستر ناتوانی افتاده از زمین  
 او سوال کردم گفت مردم طبع اما بذهب ایشان بستم و اراده مرا  
 دارم بپای رسیدم پارسدم و در زعمم پرستاری گزارم بطلان انجامید  
 نقل ساده دل خدمت زوار را از طاعت تصور کرده بگفته در آن  
 مقام نفی و پرستاری آن نظر بر زمین در بطن کافر مستحق عذاب است  
 استغاثه نمودن قتل از نیکو آن ملعون که کبیت در لباس پیش در  
 جوع خواره نمود باصل خویش تا نیکو آن ثقیل قوت بهم رسانید بشی  
 انتظار فرمت نمود چهار دست و پای آن موکمن را در دق و قیل  
 در خواب بود بینه در چینی که در داده قتلش نهاده بود دستا و نقل از  
 جوار حیت دید که کار از دست رفته آن ملعون میگوید که از کثرت  
 ترس تو تنگ آمده ام اما بهیمن کار تو ترس می کشم و آن کار  
 ری بود که اگر عکس آن در آب افتادی نهنگ ریزه ریزه گشتی و جفا  
 اگر بی طاعتی رسیدی در دم دل از دنیا بریدی و هر گاه چون بیا  
 دست که نم از زمین باستانی برون آندی در وقت که آن ثقیل  
 خوار است از غلاف بیرون آرد و بد که چون زبان در گام افکند  
 چسبیده و بیرون نیاید نقل گوید در آن حالت من بضمون آید که  
امن بحیب المفضل انما عاه روم و لرا بوی محراب مسجد بوفه  
 رضا کردم و متوصل باجنب بودم دیدم که آن ملعون در کاروان  
 باز

زیر پستان خود گذارشته ز در می کند که از غلاف بیرون آرد که بگوید  
 انما اتماس نام بزمک تیغ انتقام بر سینه او حوزده سر از ناف او بر  
 آورد و در دم حش و امعاء آن حید بر زمین بکشد بان با یک در زخم  
 سپرده نقل میگوید من در آن حال شکر خدا را بجا آوردم بپای  
 بسته ایشان کار خود تیر تو بودم که آدم غریزی دارم شد شمر در دست  
 که شاید می در آن جبهه مسکن نیاید چون خور از او دید رسیدم کفم  
 شمس که معجزه عظیم دست داد انصاف صد اما مرا شنید شمش چون  
 نزدیک آمد بن مردم بهایه ام بود که اراده بر بارت کرده بعد از  
 طبع دست تفرگشده است از خود کردی نه درین اثنا پشت سگها  
 انداخته بعد از تفتیش متوجه شد که آن ملعون با بوی دارد با بوی از کار  
 دان سر را گرفته که از زور آری پاره بودند داده باقیقا در انسج چون  
 تیغ برهنه مدبان رو بان کعبه مراد است آورده با کمال که شکله باشد کار  
 مذکور در دست طب فان مطیع را کار تمام که سوره رزنام است مو  
 جود است چون تیغ شود مهر مستحب دم از صفت ذوالشفا اندیشه بکن  
عنه غنا چه در بدایت جمع این رساله در باب بدایت مخوفت بها  
 حق نمودم که بکنه از مخوفت بعد از صحت که ازین معجزه انوار استماع نهاده  
 نقل نماید و حکایت نوحی باغ در حوا را بنیاید شدت تمام دارد و چند  
 نور علی استر تملیک پناه ملا که جعفر پیش از نیش بود و غیره نقل کردند  
 بنابرین نوشته بود که در بنه نام آنکس آن بزرگ مقام و لکن مجاز و قلیله



قبله بایب نیاز من غنا و دلی انفس را از کور نشانی بر بصورت  
 بود بر باغی رسیده باغی تر از امر فرموده که بود و ازین بیخ فوشت انوری  
 پیاد باغبان عوض کرد که در فصل زشتا انور نیت حضرت فرمودند  
 که نور ملاحظ کن باغبان چون بیاضت دید که بیا من این سبزه  
 بزوان دگر سسکه ناک سبز گردیده و خوشه ناک چون خوشه پروین از لای  
 غیب رسیده باغبان با میان چشم ازین نفی پوشیده نه صورت  
 اگر در چنین وقت طبع انوری نزد امیری و ناپ خلیفه با نذریم مکن  
 که منج خلیفه من دید گفت در باغ من انور رسیده و بر سر چهر  
 بعد از انظار آن نابلی رسد و ندانستی در باغ پیشت بعد از انچه  
 بدو خوشه دید که ناک چون در شهاب آینه و خوشه افکار دیده ملحق آنکه  
 حرمین دین و بنایش از رزق قهر و ذوالجلال بر خورده و باغی در  
 زمین بخت و نعل کستری بنظر در میاید **موج** **مقتدا** **بها** **تقویت** **شمار**  
 محمد صادق که یکی از قدمه سرکار رفیق نام است نقل نمود که بفرموده  
 براهه و خلیفه دیشتم بر محال تر شیشه حواله نموده بودند و همیشه در  
 حذر و کرمه و صرف معیشت خود و نایم بعد از علی سالت چند منزل  
 مریف و حجب گذار کردیم و کار بجای رسید که قطع امید از حیات خود  
 نموده دل بر مرگ نهادیم پس در آن حالت مقلی بستان امام اجماع و کائنات  
 حضرت امام رضا که دار انقای خاص و علم است شده گفت با ائم میاد  
 قدمه استکان ثابیم و فریاد رسس بخوار زیناب مقدسند و درین  
 آیت

غیب از انقافه رحمت سید دارم که شقای عاج باین کبریا کرمت زنا  
 در انکاست پوشی دیدم جوانی سبز پختی بزمن صاف شد و حجب  
 من نمودن نمودند که بر خیزد و روانه شوست در سب که مدعی تو  
 بشود کلمه ایچون قدرت برخواستن ندارم گفت من بنویسم بر خیز  
 که بسج ندای در انکاست رفا یفردست من زدند که چه حال داری و با که  
 حرف میزنی چون متوجه رفا شدم ایچون از نظام غایب شد فی الفور برخیز  
 ایچون از روی در خود مشاهده نموده بعد از آن بر رفا گفتم بر خیزد و در شوم  
 رفا گفت با اطاعت نموده بر خیز شد بهمان راهی که من نشان دادم  
 بودند روانه شدیم رفا گفتند این راه میت من کلمه انکس که رفا  
 بهین راه مراره نما کرده آفرایا و رویشیدیم و بقدر یکسره راه رفت  
 بودیم که دیدیم کلمات از ریشه بابتعش رسیدند پس بفرز دادند بر  
 داده شونا خود را گرفته رجعت نهادیم **ایچون** **مقتدا** **بها** **تقویت** **شمار**  
 پسندیده اظهار عباد الواب فراوان محترم که مردن و زنده شدن  
 و چندین سالست که نایب جزا و نافر استانه مقدس است نقل نمود  
 که تو بشنا مار محمد الهی تبریزی که از هر دو چشم انعی بود شب معبر  
 پانزدهم شهر ربیع السنی سنه هزار و صد و چهارده کسبک دیدم بود  
 بر رفا گفت شب معبر نزد کور بنوعی بود حضرت امام رضا سر زنده بود  
 از بابت و ظنوع در از روی در کور بهار منم ضعیف می کرد اگر گفته بودند











کسب بزرگ شدن الجن والانس حضرت امام رضا م الاف الحجة وانشاء  
 بودند و بشری که می بردند و نگاه میداشتند در آن نزد آنرا طوفان  
 و با هم میرسید و بسبب را و انشد لابد بر طوق مبارک را آوردند در  
 بی خودی که **مردم** در راه سوال سینه هزار و صد و یک  
 چهارم که اتفاق بابشکریست از بیدار هرات غریب سحر فلوک مشهور  
 آمده دو ماه فلوک را می همراه نموده و معجزات بسیار از حضرت علی بن  
 موسی الزعمی ظاهر گردید از آنکه آنکه محقق و الاموال الدین مسعود  
 ز برق که پست روز اسیر آنها بود و فدا بخش و دل بخش بی مردم  
 که اهلیت از ذات جلم که فریب دو ماه بود که اسیر بود در روز  
 پانزدهم شرفی الحجة که کجسته از دروازه نوغان در فیل شهر شدند  
 و هر دو برای حقیر نقل نمودند که ما هر دو در پیش میزرا معین زنی  
 که متنی محمد بود بودیم و مردی در برابر آنکه منی آوردند که هر دو دست  
 او سوخته بود کجمن شده بود بسبب را از زور رسیدند که شب  
 حضرت امام رضا را در خواب دیدیم بن فرمودند که بگو که از دروازه  
 بر خیزد و بر وجه بجا آید و در خواب دیدیم که اکتش بدستهای من افتاد  
 و بموشت از خوف بیدار شدم دیدم که دستهای من سوخته بدن  
**مردم** آنکه در وقت محرمه مذکور حضرت و فضا بر تاب نشسته  
 اطوار علوی صاحب رضای مدرس و نایب سرشک و سر کشیک استانه فلوک  
 برای حقیر نقل نمود که شبی بی غفلت در دروازه عید که مشغول بودیم  
 دیدیم

دیدیم که صبح کینه متوجه جنس مبارک امام ابن و الانس بوده میگفتند  
 که نور باران شده چون این کترین متوجه شده مشاهده نمود که حق  
 و صدقت هر دم نور بسیاری بر جنبند مبارک که میریزد و بگوید  
 و الله برباربت او شرف کنیم **مردم** از فضا در میان او  
 اوقات فلوک بیدی که محرم و فلوک مشهور مقدس را می همراه نموده  
 بر دوشی از ایشان از دو سمت نزد پورش آوردند یکی از سمت در  
 دروازه نوغان و یکی از میان دروازه دستجرد و سراب و مردم دروا  
 زه نوغان زود خبردار شدند بجنب بود فتنک و بدو پنج تنار ایما  
 نشاندند و زدن آنها را که ساحتی هم راه آورده بودند در میان راه  
 انداخته که بختند و مردم بر معصیت در دروازه دستجرد و سراب  
 کلاه پناه بود و بر تر خبردار شدند و اتفاقاً از خندق گذر شدند بودند  
 و به بالای نوغان آمده نزدیک باین رسیده بود که داخل شهر شدند  
 و نزد فتنک بسیار بجا آمد آنها انداخته بودند معنی را می فرج و معنی  
 نمودند و فرزند را نمودند و معنی سر که که کجسته بشهر نقل کردند که  
 جمعیت افغانه که همراه بودند مجروح شده بودند و کشتند که در دروا  
 زه که نفرو برب دیدیم که یکی شمشیر و یکی نیزه و یکی نیزه در دست  
 داشتند بر ما حمله میکردند و ما را مجروح می نمودند و محاصرت از  
 از داخل شهر می نمودند با عجز حضرت امام رضا **مردم**  
 از فضا در میان که محرم افغان از میان دروازه سراب و دستجرد و پورش



آورده بود و همه ممدی و لذت و غیر معاویوب توب چنین روز مردم ساکن  
 که توب چنین همان برج بود و نقل کرد که یک قبضه توب یک قبضه توب بود  
 و آن برج بود و در توب یک چراغی بود من مشغول باند چنین توب بودم  
 و میدیدم که ز توب یک خود بخود پیش و فایده بجز یک که نام من  
 یک توب یک بر کرده می ماند و توب یک چنین مرتبه بر فایده شد  
 عجز حضرت امام من بدون آنکه کسی انجامد و از او برگردد و از  
 زود **در این روز** در این شب بپوشم همه ممدی و توب و لذت  
 عجب برای من نقل کرد که چندین توب انداختم توب از برای  
 عواده افتاده و کسی نبود که کمک نماید و توب را بر بالای عواده  
 اندازد و حیران بود و ناگاه دیدم که توب خود حرکت کرده بر بالای  
 عواده ایستاده و باین شد و از جو عزت **در این روز**  
**در این شب** توب فایده شد که همه افغان آمده بود و چون در پیش  
 اول کارش حشمت ایس و محذول بی نیای مقصود در کشید و اند  
 چند روز دیگر باز آمده موفق سر کرده های شکر خود نهادند و عجب  
 نموده ز و با نهایی بسیاری حشمت روز باین در روز آن فغان در روز  
 زه میراث امور داده بپوش و کشید چند ایر که بجه اند نقل کردند  
 که چون چوب ز و با نهایی توب بسیار سنگین بود مردم او بر خیزد کردند  
 که ز و با نهایی بر در زد و پیاوردند نتوانستند بر داشت و افلاک  
 فطر بسیاری آوردند قدری راه که آوردند بخی از حضرت امام نقل

فکر

فاطمه کرم کرده ز و با نهایی انداختند بعضی را شکسته بین نهادند  
 و آن معون مورد شده بود و دید که ز و با نهایی انداختند و شکسته اند که  
 و بپوش که با و اتفاق شده بود و دیدند که مردم بر بها پیدار و تفکک  
 انداختند و با یکبار کشید هر چند همه آنها را از مردم منع کرده بودند  
 نکرده بودند و در جواب گفته بودند که آنها پیدار اند و ما را تفکک  
 میزنند **در این روز** در این شب بپوشم توب و لذت و توب  
 که ز توب یک بار شتر مار کرده که همراه پیاوردند و مردم فایده شدند و از این  
 که ز و یک فایده رسیدند هر چند شتر مار میزدند و بجهت فایده می آمدند  
 و یک شتر مار شتر بجهت میزدند و بجهت میزدند **در این روز**  
**در این شب** در این شب توب فایده شد که همه افغان آمده بود و چون در پیش  
 اول کارش حشمت ایس و محذول بی نیای مقصود در کشید و اند  
 چند روز دیگر باز آمده موفق سر کرده های شکر خود نهادند و عجب  
 نموده ز و با نهایی بسیاری حشمت روز باین در روز آن فغان در روز  
 زه میراث امور داده بپوش و کشید چند ایر که بجه اند نقل کردند  
 که چون چوب ز و با نهایی توب بسیار سنگین بود مردم او بر خیزد کردند  
 که ز و با نهایی بر در زد و پیاوردند نتوانستند بر داشت و افلاک  
 فطر بسیاری آوردند قدری راه که آوردند بخی از حضرت امام نقل



هزار و صد و سی و چهار در با قلع سیدی و محله کوزن محمد افغان مشهور  
 صغیر علی و سایر افراد با چوبه ششوی انعام میکنند که دست هر یک را بر شرف  
 مقدس بر شرف دست او را گرفته تا بهین مقدس برابر چوبه فولادی که می  
 وی قریب که علی بن موسی از قلع آورده آن صغیر نقل کرد که ششوی  
 ملکان بن کشت یکبار این سب و نیزه ر من دست در ز کرده طایم سب  
 و نیزه بدست من انده آنرا گرفتم درین اثنا دیدم که چشم من روشن شده  
 چشمم شود چنانکه مبارک و حق مقدس را دیدم اما آن نیزه دست را در  
 رستم نمود و بقیه شد که حضرت امام رضا علیه السلام چشم مرا روشن و شفاده فرماید  
 آدم مردم جمع شده رخت مرا بپاره پاره کرده تیمنا و تبرکا بردند و خبر  
 که مراد بکمال دیده بودند آمده پیش اماما شرح انور شهادت دادند بعد از  
 ثبوت شفا و شادمانه شدند **و در آن روز** در همان وقت قلع بند  
 می بود که آدمی از خانه میر علی قورلاس ولد تیمور علی که لازم من بود در  
 دروازه نوزان کشیک حیات بود آمده با و گفت سپاجانه که ز راهم  
 نوزا میطلبید و شب حضرت امام رضا علیه السلام چشم او را شفاده او خوش  
 بخت خود در وقت بعد از آنکه وقتی آمد بگویم مقدمه را رز و سفارش نمود  
 گفت بشیره من می بود شب گذشته حضرت امام رضا علیه السلام شفاده او  
**و در آن روز** حقیق که جامع این رساله در اوقات یک این رساله را جمع می نمود  
 بخدمت عالی حضرت سیدت و نجابت پناه فضیلت و اعانت و انانیت  
 انبیا و جمیع المنقول افضل از ما و در تعقیب حسیب مجیب میر محمد قز  
 القزقر

رضوی ولد محمد رحمت پناه میرزا نورالدین رسید اما آن روز که اگر خود میخواست  
 لای ماعلی بن موسی از قلع آورده آن صغیر نقل کرد که ششوی  
 هم این ثواب بهره و رشویه باین معنوی نوشته در شفا دند کاسم الله الرحمن  
 الرحیم و چوبی بنده فدوی تقی رضوی بود من میبارد که قریبی در پستان  
 پای مبارک میگذرستم دیدم که کوزی از قلع مبارک ساطع بنمود در بدست  
 که بفرمودم و قدری ماندم جان خود بود که بفرستم **و در آن روز** از قلع  
 مذکور نقل نمود که مدت سه سال بن منوال بود هر وقت نور از آرای  
 در بدن عارض میشد چون بایستاه مقدمه شرف میبستم موضع در در بروج  
 مبارک مقدس میبایدم همان وقت صاف میشد و در آن مدت منم بود  
 بود و تلف نمود و بعد از آن احوال تلف شد و **وقنا الله الفقود**  
**العافی بمنه** **و در آن روز** از قلع سید مذکور نقل نمود که شرفی از شرف  
 پنج روز تا وقت در پستان در پستان مقدس بودی مرده فی هر دو مرتبه  
 قدس ان شاء تعالی مولا ی عوین امیر غریبه ظاهر شد و بچه نوشته ام  
 کمی از سب است **و در آن روز** که چون در سینه هزار و صد و سی و چهار  
 افغان شدند مقدس می مرده بودند و در دست دروازه نوزان عیسی  
 آنکه نزدیک نقله هر جا بود بخت باغات و محلات بود و دروازه  
 بخوبی نزدیک بود که صدای رفت زدن افغانه یعنی که دروازه در بر  
 بودند میر رسید و کور نشک و بنور ک ایشان میباید و در بروج مبارک  
 میگذشت و بشهر می افتاد و مردم میخورد و باغبانی حضرت امام رضا علیه السلام



یکی نیز سبب **ز** آنکه همان امام قلعه بند با وجود قتل  
 و کمی حاصل سال سابق هنوز حاصل نور ابرو نبوده بودند که  
 قبل از آن حضرت امام ضامن نان جو و گندم بوضع و فوراً بهم رسانید  
 تا نصف شب نان و روغن و کوران و تنگها پر نان را می آوردند و در  
 برج و دروازه مسجد رسانیدند که شاید مردم بخورند و نان اکثر آنها می ماند  
 مانده میشد و کسی نمیزد و بابت دوست سرگردان نژاد نماند  
 و این همه بزرگت **نفرنت** **س** **جانب** تقویت باب ملک  
 فحاشی مورخ محمد مؤمن شیخ الاسلام نقل نموده که از جمله بزرگت که نسبت باین  
 بقدر از معدن بوقعت ربانی قنوت طیب اوراق و صیقل و شین  
 اوراق آن که کاران صورت وقوع بزرگت این که در ادب است از آن  
 این مریض می و خطا یا گردیده که مدت سه سال و نیم باین مبتلا گشته و  
 اطباء این ارض مقدس از هیچ نوع درمانده و می بودند که در پاهم سینه  
 روز بروز زیاد میشد اطباء و بر امان علاج از همه بیمه در تلک این دین  
 و چون شکایتش تا از خطری نبود بعد از معاینات بسیار و بکار ابرار  
 بنابر اصرار و نظر فرج از بابت یکم کار و بقی گذشت روزی این مبتلا  
 آن که کار و این عارضی رو سباه را با القودره در محله نسا بنده کام رده  
 بعد از دخول حمام با روده تشنه و شطیف در گوشه فرار گرفته که بمن  
 از سید روان جاهل و جاهلان قتل و با حجام گردیده و قور را بان درد  
 و علت عجیبه ملاحظه نمودند تا مل بسختان ناچاریم دستنزد و سوز  
 نوز

شروع نموده بن غریب و معصیت و عرب و یار یافت از سخن  
 ایشان الم تازه و در نظرب با اندازنه روی نموده با چشم از بر  
 اعدا از حجام می نموده پرستاران خود آنها را گردم که مراد از  
 گاه ملائیک سپاه مسجد نگاه امام الان و طین ثامن الاله الاطهار  
 صلوة الله علیه و آله رسیده که دوی در دما و علاج سینه پش او  
 بعد از رسانیدن این بیماری در دمنده بان سده سینه بعد از  
 بلند نایدم که پادشاه در کت دار اشقای در دما است  
 کار سخت شده و طاقم تانده و هر چند در سبام و قابل هیچ گونه  
 در دست نیست اما شامعدن کرم در معید در دما پاره کن که بعد از بغیر  
 الهی و نوبه شامسیدم نزارم بعد از فرغ از زیارت مرگبار شد  
 در رسته امید داری خود رسیده نهلم سیداری از خواب بیدار  
 معور بر سنا خود را طلبیده که معارضه در حرکت با بر خوا  
 خروستن ارفا نماید درین حالت محسوس شده که حالت هرب  
 نیت و حال سیک در خود و پای خود می بینم بعد از ملاحظه تمام معلوم  
 گردید که نوز می برابر میشد بود و نوزی در آن کم شده و از آن در دو  
 و الی طاهر میشد همچنین شب دوم ثلث آن و شب سوم باطلی را بر  
 منفرد گردید که بعد از آن اثری در انار و وضع الم باقی نماند  
 زمانه بکوت و شفقت در محنت آن رنده اخبار و نوز دیده سینه  
 نوز عظمه و غرضی این مرض یافته چند روز از دیگر بزرگت و مینت



این نظر است اثر رخ شده شکره ثم نکره **البصافیت بنا**  
 مذکور نقل نموده که از جمله حیوانات خود بر العین مشاهد نموده است که یک  
 از بوز پیشان و الایت قرآن که بفرزبان ماسر بود و او را  
 از آزار فالچی عاری شده بود که آن او را در پشت پاشنه عین  
 بنیان محروم و غلبه نمودند در یک از شبهای جد که جگر کفر فقیر در کشیک در صحنه  
 از در الف غلظت شده بود و در شب تقریباً نفی کشته بود و در شب  
 بدستور مملود بعد از زیارت در گوشه رزق کج رزق جنان  
 افتاده بنامه زاری مشغول بود که ناله غمزه زده بر سرست از بی  
 حرکت نموده بدستور ای بر دهنه منبر که منوره سدره مرتبه و در  
 گرفته فریاد گشتن ترک بجویناز و شفا کوبان منطلق مسکودید  
 بعد از فراغ از احوال و احوال دیار و نیاز ملک خود فرمود  
 که مصلحت اثری در زده شایسته منور نمودند از بوز پیشان که کیفیت  
 آن موهبت را استغفار نمودند تقریر نمود که در آثای نادر زاری خوارم بود  
 دیدم شخصی نورانی از فرم محرم پرورن آمده و معای بدست یکایب منار  
 و بر سر من ایستاد و گفت خبر من کلمه که کونه بر خیزم که چندین لایق  
 که از بر خویشین می نوشته ام اشرف فرمود که بر خیز بجمل دقه و رب العین  
 من کلمه رب العالمین در خراب بهر رنده خود را صبح و عالم دیدم  
 که گویا هرگز از زاری ندیده ام و الله که رب العالمین الذی جعلنا من  
 امه جلاله سید المرسلین **بسم الله** **عبد رب العین** اثر نایب  
 وجود انفس در هلم که در دلت است و غفور پناه مبررا  
 مکنع

محمد صغیر انوی ناظر بمسبل القدر سرکار رفیق آثار ناب بودم تقویاً  
 سنی مایه قیور رزق شغلی از رزمین طری که از بوموفیات سرکار رفیق  
 آثار است آمده مذکور نقل کرد که فدای شایسته من داد و والدین  
 فوت شده کسی بود که طفل اشیر و چند روز طفل را بجانهای بسیار  
 برده اتاس نمود و غلبه که بشیر دارند او را بشیر دهند تا آنکه ضعیف در شیر  
 دادن او مصلحت نمودند یکیش از سر شام تا صبح آن طفل می گریه کرد و  
 گدازم کرد چند نوبت از داده گشتن ان طفل کردم تا آنکه صبحی بار آورده و بنیان  
 شیار کردن بهوارم و طفل را بر دوشته همکار بودم که او را در میان درج  
 اندازم کن ریای آمده خوشتم ان طفل را در ماه اندازم و غایب بودم و او را  
 از زحمت او بر پردازم تا که چشمش بر حسبید با کرم رفیق افتاد که ریخ  
 غلبه نمود سندی نمودم که با هم غریبان و چاره سازی بکار کان رحمی بر  
 بر جان طفل کن پسند که من و ملک فتنل او شدم طفل را در کنار  
 گذار شدم و در شام و غلبه شیار مشغول گشتم بعد از شب غنی سینه من فزین  
 زیادای بهم رسانید و فتنی و حلقه کردم که بشیر از پیشان زده خود  
 بر جبهه رسانیدم دیدم از بسیاری گریه آن طفل از یک بدن رسیده  
 که بر طرفه نو و پنهان خود را بدین دو دادم شروع بکیدن نمود و  
 ساکت شد بخواب رفیق باز بدستور بهیو الله دهر مرتبه که آن طفل  
 پدید آمد و در سینه میشد اثر بی ن شیر در پیش من ظاهر میشد غرض که تا  
 آن طفل انقصال ایام رضاع بر رسید بشیرم در پیشان خنک شد و



و آن مرد سینه خود را نمود و در سینه او گزشت یکین طفل چون پستان  
 زنان بزرگ شده بود **و سینه** : عین مذکور برای من نقل کرد که محمد  
 جعفر از اقوام کثرین والده فوت شده بود کسی نبود که او را بشرد پس  
 یکیشی از نسب گریه و غلبه گریه بانی زیاد کرده پدرش از غم من  
 غریبان استمداد حبه تفریح زیاد می کرد که آن در حبه تفریح می ناید  
 الفرمی پسند که طفل خوش و سالت شد بجا خوش میبرد که بیه  
 آن طفل بر طرف شده هیچ کس نمی شناسد که طفل انگشت ابهام دست  
 خود را در دهان گرفته می کرد و شیر در دهان طفل میزد و انگشت را از دهان  
 بیرون می آورد می پسند درین ناخن انگشت ابهام را در سوراخ می زد  
 شیردان شده شکر آلهی کبی می آورد و در ناایام ریش هرگاه طفل گرسنه  
 می شد انگشت خود را می یکید و شیر می خورد و باز زلزله در دهان می کرد  
 رشد رسیده بود و سبک نشانی انگشت خود را در دهان می کرد و خرابی می زد  
 ایشان و سوراخ که بر سر دهان می شد و در انگشت او ظاهر بود **سور**  
 شبنم رزق طاعتی که بود عالم و دین و متقی بیغ دلش در ملک می نمود  
 بود از خیر و نیکوای مردم که بجوم شرف و بعد از صفا بطوف مردم را  
 سلی دست که رخت سعد به پارس شاه فرستاد رسید پدرش  
 اندر پس پشت پشت باو کرد و انگشت بطاهر درشت نذر می کرد و انگشت  
 می درین باب ای باب مردم بهی چه آن باو از این نذر می شنید چون  
 می نذر می کرد بر کشید چنین صفت دیده پراب کرد و بصورت می گفت  
 کند

کشید آه سرد گفت ای بزرگ عزاق و محاربه من کو یکم مدتی باز  
 تمام زنان مقتدای زن می باشد بیا رنج و عنت من بقا زن به  
 کرد این دعا را تمام با بی زانته علی سلام رفاحت و قدر و ناکار است  
 فاده ز فکر لذت بخت کی از فضلی قدر و قدر بخت  
 منوره که افاضات نام درشت مرد فقه بود و نایب التوبه با و امر محمد  
 بود که تقسیم آن چهره خزان سرکار رفیق آثار مولای مقتدر بجا علی  
 موسی از مقام را نماید و به نام تسبیح او نموده بودند در پائین پای مبارک  
 آن مقتدای عیاری و به نام آن نموده که مسج چهار صد تکان سفید  
 دنیا بود و بابت ما را از غفل او بر آورده بود و چون مطلع شد بود  
 در ایام زبادی بهم رسیده بود و سوی عرش بختان بزرگوار می  
 و علی دیگر نیافته بود همان لحظه و بطرف روضه مقدسه آن بزرگوار آورده  
 دست و پا بلند دست می نموده بود که چون مردم در مردم در مردم  
 جزئی که گشت در جناب شاهاناس می نمایند با اکرم و انعام باور میشود  
 و این وجه زرقا رفیق مدار نوزد پائین پای مبارک برده اند بسبب  
 نامی این گناه کار و نقصان چهره خزان سرکار میشود بنوعی و رسم  
 نذر و بر نکر و هنوز طواف می کند که نیت آن بر گزیده و در انبیا  
 زبیده بود که پس یک چرخ نام علی درشت چهارده سالگی گفته بود که  
 ای افاضات و همه کن و نشوین مدار که برنده در مردم بدیدم باین  
 وصف و باین لباس بود و یکی از منوبان سرکار همان گفته حاضر



واسم آنکه در این کورسخت در این شب و بعد از کورسختی و از در و در  
 شبیده بودند که چون من ز را بر دم حاجی بوم رساندم که کوبایی  
 رفتار و قدرت رفعت و مان ندارم در روز و یکبار در روز  
 خود رسید **آن** جمله در ملک برای این رساله که مبتدیان در هیچ  
 انشا داشته از آن و در ششین عاوب بنابر اینکه شوم او فوت شده  
 بود و زوان بجان در در فتنه قدری احوال او برده بودند از خوف  
 پناه بجان بفرستادن محمد رفیعی که شب که موافق این رساله آورد  
 بودند چون نوروز نزدیک بود داده نمودم که برای تدارک عید  
 مساعده بنام چون در ششین مذکور مطلع شد گفت من قدری زردی  
 بشامیدم سزاوار اینویس و ملک مرمون کنی و نقد باز نه کاندر  
 آورده در صندوق خود گذاشته که بعد از آنکه سندن بگردید بعد  
 اتفاقا روز پیش بر قیام برده بود و ز با همای پایش انداخته  
 بودند و در حوالی را با کمر کرده بودند و روز بعد مانده بود  
 چند نفر مزور آوردیم که رفت را با کمر کنند از آنکه محمد نام مودق  
 بود و سر در دست جعفر نام ده ساله بود اتفاقا دست بدرفتن  
 که صندوق زرد دست رسیده که در آنکه نه بود رفته و نقد  
 صندوق را پیده بود و ز بفرستاده همان کیک زرد را بدین طریقه  
 زردی برداشته بود صاحب زردی ساعت از شب گذشته  
 مطلع شده و با تبا پساری که در در این شب که فرستادم و محمد

اللهم

آورده با و کفتم او هم منکر شد و فرمایید که من فرستادم و پس را آوردند  
 با و کفتم او منکر شد و شروع کرد و به ضعیف کردم و بنی با هم فامین  
 غیبت شده و باستانه بوسی آن سوزنده بهشت نشان مشرف شدم و  
 خدمت آن سر و طعن کردم که با مولای من خاک را بستانه شایم بود  
 مدار که مال این سحاره در خانه من نفوذ شود این بدنامی و نجاست بر ما  
 من بماند با مولای شغفی کن و وضعی نما که مال او سپردا شود که کرم در بارش  
 کرده بجان بر ششم معارف آمدن من محمد علی نام و در فضیلتش و علی نقی  
 شد آمد و گفت من جعفر مذکور را دیدم و از وقتیش که تم بدو دین ایست  
 او را از زردیم افرو کرد و دیشتم دعای من مستجاب شد شکر الهی کی  
 آوردم رفته زردی را بدین منظره آوردند مجدداً شکر الهی یکای آوردم تا  
 با بود تمام کلام آن سید بزرگوار در کرامت و واقعات که در آن  
 سرور اخبار بطور رسیده و اما آنچه بر خود **مؤلف** علی روی داده  
 با مرتبه یقین رسیده بسیار است **آن** جمله از آنکه در ابتدا مختصی شلم  
 بسیار رفیر و ایشان حال بودم قبضه که قادر بر قبضه معیشت خود بقدر  
 ضرورت نبودم قصد این نمودم که در نشاندن منور پس در بفرم  
 سادست پیاده بجا بایست اصفهان روم و عیال خود را درین بده کلام  
 چون برین قصد مصمم شدم در مسیح از روزی که اراده بطلب داشتم  
 مادر میری دارم که تا زمان تجریر بزرگم که حاجات دارد و زیاده از  
 صدای من او میشود و شب آن سرور و تمام را در خواب دیده بود



که در دفعه اولی درجه درجانی شش قرار فرموده اند و نیز از پای  
 آن سرور جاریست و این عمل در وقت پنجشنبه بنده دار است  
 است و در بارین عمل خطب فرمودند که مکن از پست رزق شما  
 بجای دیگر بود و اوقات معاش و گذران او با ما است و قدرت  
 آن سرور اثری در پادشاه بود بکشت برداشت و این عمل هر  
 فرمودند و گفتند این را در امورات خود فرمایید تا در پنداری  
 دیگر و این عمل در وقتیکه این پادشاه از آن معدن جوهر  
 که فتح و دوری با شاه رزق رزاقانند از آب انبار و رزق  
 باین عمل فرمودند این را در پادشاه اثری را بر دوزخیان آب  
 بر دوزخ فرموده است و در دوزخ انداخته اند و پادشاه  
 و در دوزخ بعد از آنکه دوزخ مقدس این پادشاه را بپای  
 منافع خود فرستاد غایت نموده مجاهدت آن سرور حشمت  
 بعد از چند زمانی از رفیق زواران است و در که از دوزخ  
 بعد از زیارت کثرت ثواب شد و در مستقیق شد و این  
 کتابین عمل نمودند که در عزت و در انقلاب داشتند **از آن جمله**  
 آنکه در زمان خود تحفه نخست که اول موافقات این پادشاه  
 از جنب احیاء و ثواب و معایب آنکه اظهار علی السلام است  
 گذاشت و بسیار شوق در تالیف آن نسخه شریفه داشت تا آنکه وقت  
 سحر در پادشاه سرور علیان عرض و در میان ناری که بدو  
 فلاحت

خدمت آن نمود و در پادشاه حشمت نمود و عرف و مال بزرگ  
 و نسی و رفعت نموده و نامش نمود که خداوند عالم بسبب  
 و انفات آن سرور و بیان کتب بسیاری در حدیث و تفسیر و  
 و قصص و خطابات و غیره باین عمل عطا فرماید تا اینکه مؤمنان بقیه آن  
 نسخه شریفه تا به چند زمانی ازین مقدمه گذشت خداوند عالم برکت  
 و اسباب کار و کسب احیاء و غیره باین زره مقدس چندان در دست  
 که بعد از آنکه در پادشاه بعد از آنکه تر از کتب و هر عملی از کتب و غیره  
 این عمل موجود بود بعد از آنکه بعد از تحفه نخست کتب دیگر و در عطا  
 و تصحیح و تالیف و تالیف نمودم **از آن جمله** آنکه در آن  
 مشهور مقدس رضوی عاثر فیما اف استقام و نجات که مشهور است  
 آن بود و در خانه کسب بقدر نیاز که است نعم و بعد از آن تحفه نخست  
 شخصی ازین عمل گرفته بود که بعضی آن یکصد گندم بدو داده  
 خواهر مع بود تا اینکه روزی در پیش روی خیر مع مقدس منوره سرور  
 برابر استاده بودم و زیارت جوادیه میخواندم که در آن حسین ایدم  
 تحفه نخست را گرفته بود که گندم بدو کتاب را بخیر داد و در زبان او  
 که گندم میخواندم بنام کتب خود را بیکر بعضی این مقام رفت برین  
 تا آنکه روزی داد و عرف نمودم با مولانا که در آن راه طایفه زحمانه و  
 فانی و فی میخواند و این عمل در مدارج و معایب حدیث این کتاب  
 تا بقیه نموده و علاوه از مال خود و سلف فرج کاتب و لاه و جلد و جلد



بجز جنب نادر بنوقت دندان نبت نازان کیت که طاب این کتاب شد  
 کتاب متصل بهنج با رکت سفیر که هشتم و غرق کردم کتاب را بشایدم  
 و از ناکندم بنجوم بعد از کوبه و طبع پیش از روز دفته منوره است در اجار  
 پروان آمده بدون زاده حبیب را بتبریل یکی اجبار هشتم بعد از طریقی  
 و طبع ایشان درین مرطوب در همان ساعت یکصد منی که در بقر دادند که  
 از بعد از رنج می مره رفتند تا بند و چند روز بعد ازین مقدمه روز در  
 ردف عوش در به کی دیگر از اصدق باین مای فرمودند که مرحوم جابر  
 حسین طرمانین وصیت نموده که هر وقت چرا او را بفردشتم از  
 تنویر احوالی او بلبین تحفه الطیب را و تقی نام و نویست از بخورت را  
 گذارم هر که نشسته بود در دار که پادشاه بود و عرض به است  
 جعفر صلی بن تحفه الطیب را حاضر نموده ایشان فریدند و قیمت آنرا  
 دادند و از اشقات آن سرآمدت طریقی می مره بلکه زیادتر کرد  
 و گندم داشتیم بلکه عانت بعضی از می درین نزار نمودم **از آنجمله**  
 آنکه بخوره آنسر را که با تمام کور شد در حضور اشخاص که زن او  
 در جزیره باقی مانده بوده او با او پسر او را در بیا گذارشته بودند شش  
 از بلا و بیهوده بقصد زیارت آن سرور آمده و در دفته عوش در بیا  
 بود و در خود را از آن سرور طلب می نمود در نهایت باقی زان سرور  
 زن او را گرفت از آن جزیره بر دفته عوش و در جزیره او را در جزیره  
 مرزیه را جعفر خرمین نموده بودم که بیل بر شایستگی و عند لیب  
 اندر

فرست افصح الله اکبرین در رئیس ارشید اقا سید ابوطالب بنظم  
 در آورند و در زمان می مره ششم بقدر جنب سید زبیر بن  
 مشعل بنظم آن بخوره که در بند بعد از انام شعار از بخوره و در باره  
 در ابوان سجد مدرسه نواب در وقت عیال باین مقدس القی  
 اشرف الوعظین مرحوم جنت ایشان شیخ یوسف و اعطای در بین  
 او بنین اشرف الحج و المعتمدین علیهم السلام علی روضه فی قبر بودیم  
 و آنجانب بخورین اشعار بخوره مرزیه مشعل بودند که ناله در آن  
 حین سه نوزاد فرشته اشقی محذول العاقبه که جنت فساد و رسا  
 می مره در حق مقدس شده بودند بطیب این می آمده که ترانی شیخ  
 بنو اهد حق نمیدم که لذت او را نا تمام داشتیم و کشت می کفرت  
 من الا که ششم و همان شعار را از جنب سید زکریا گرفته و در پیشگاه  
 این می در منزل مقابل بنسب بیک آنزوری با بود فاشا  
 در مدت حبس و ششم و عرض نمودم با مولایم جنب مقدس بزرگوار  
 فریاد رسکی ندارم و در انداز که این شیخ ازین در زاری باین می  
 خیال و در لقال و پدر و مادر هم مضطرب و حیران باشند بعد از  
 انام این اشعار بوسید یکی در شیعیه آن سرور را در جنب دور  
 و در روز پیشتر زمان قبس این جعفر طریقی کشید و زان شیخ هیچ  
 اسبب تا و لا بحق رسید بلکه و نوزاد تا بعین آن شیخ در رب  
 اول حبس می در عمارت ثابت توبه نمودند و در عمارت خود



نام شدند **ان بخت** روز بخود در ایام که می مرده است در وفی زبانی است  
 قاتیل طلا و نقره که اهل اسلام بر در ایام پیش کش آن در اسلام نوز  
 بودند نهادن در پیش یک نفر از آن اشقیان که در تفاوت نظر و عید  
 داشت جمعی قصد این نموده بودند که فرانه رود و نه رضویه را می رست  
 نمایند و چون عقل بزرگ بر در فرانه نوز بودند که کشدن آن بجز  
 ملکید فرانس همان فعل ممکن نبود و بی پنجاب اثر استادت آن  
 سید محمد رضوی و فرانه دار چون روز قصد تحقیق مطیع شده مخفی کرد  
 بود و بعد از آن شیخ دست بر کردن خود زد و گفت بر کردن من  
 آنپی دارد و خود خود نیز زین گرفته و عقل فرانه مبارک است  
 چند روز از این مرده گذشت که بر به موضعیکه آن شیخ دست بر کرد  
 خود نوز بود طلوعه باغی ز این سرور در آورده و در روز من  
 نامه و فریاد می نمود و بچشم در **ان بخت** آنکه هر یک از آن اثر کرد  
 در زمان می مرده از دست در را بر می درین آن سرور در جیای نموده  
 دست تقدس نهیب می رست آن روزه غرض مقدس کشاده بود  
 بعد از رنج می مرده یک بطریق کشته گردیدند و بقتضی قطع و انقیاد  
 الدین طلوعه و الحمد لله رب العالمین بعد از آنکه کون و رونا موجب  
 شده بدار ابو در پیوستند **ان بخت** آنکه چشمه بر دریت منقل از  
 شهر انوش منشد خجاستن و لهای قراین حضرت امام حسین را  
 عزت نوز و گفت قبر حسین بخوابین نذر و در پیشتر غنیمت  
 خود

هفتصد و یکصد و سی و شش  
 هشتصد و یکصد و سی و شش

و چون از آنجا پرورد رشت باغی ز انگشت او پرورش هر دو گشته شد  
 همچنین در زمان می مرده ارض مقدس کسکه قدام نمود و رشت قاتیل طلا  
 و نقره و کشدن در سب طای روزه عرق درجه و در سب مرغ مرغ مقدس  
 و یکشت امام رضا حبیب با بن اندازد و بی روش در بر بطن مجرب  
 قیمت نمود که ایست او نایب چون از شد مقدس پرورد شد او  
 پسرش در او رشت هر سه باغی ز این سرور گشته گردیدند **ان بخت** آنکه  
 شد که زمان خود بر این جواز است **ان بخت** آنکه نوزاد العالم  
 مقدس الملک ام الامم هر جناب تربیت در انا سید عبد القادر  
 سید علی بن اقا سید حسن الحسنی که روز فضل و طمای باد کوبه است و در  
 مال زیارت آن سرور جیای مشرف شده بودند و نقل نمودند که بعد  
 از رنجات عیبت بود است اصحا خود باد کوبه بر کشتم از خجاست  
 آن بلد زنی بکار ز جیبت خود در آوردم و بعد از آنکه بان زن فوت  
 نمودم در خود هیچ آثار میل و رغبت نماندیم و هر قدر درین باب  
 علاج کردم مفید نشد و مدت سه سال بهین مرض مبتلا بودم و در  
 عرف مدت از می بین ادویه هر سه طبای و اهل فیه و شکر  
 دادند و بکار برده صرف نمودم مفید نشد تا آنکه روز جمعه یازدهم  
 روی خود به درر اثنای حقیقت نموده عازم زیارت امام همام  
 فاضل و عام حضرت امام رضا شدم که شاید ایندرد بیدرمانم را  
 آن چاره سازدی رکان بدرمان رسانند و مراد ازین محبت



و از اراد و استقامت آنکه در راه بندگی و زیارت آن سرور ابرار  
 باب شدیم و پیوسته روزی و در مرتبه و شهرت زیارت آن سرور  
 شرفیاب شدیم دستهای رفیع این بلیه و از اراد و اراد سرور  
 می شدم چون چند ماه درین مقدمه گذشتیم هیچ نظیر انسانی  
 از ان باین حقیر نشد سینه ام شکست و همونو ام پیشا برین  
 داد و روزی بطی بفریح مقدسه منوره اسرور ابرار شدیم و زیارت  
 عجز و آنکه روضه نمودیم که با مولای کس درین دنیا ندانیم و درین  
 با مبتدیان بروقه عرش سرایت آورده ام با نجات مطیع از عرش  
 خود باین استقامت یک سینه توبه نمودیم اگر ایند در پیدر نام  
 شفا عطا فرمایا آنچه روی بوی خود کردم و بکدام زبان جواب داد  
 چنانکه کبریا که مشطر ثقای در معراج از جانب مقدس برده اند  
 او انام هرگاه مراقب این طایفه و کرامت نبیند انداخت  
 توطن این درد مندر امرت فرماید که در جوار شایسته چشم  
 از توطن اصح خود در پیش خود بختیایات نموده در جوار  
 آن بزرگوار رحمت اقامت اندازم زیرا که در عود و وطن خود  
 ندارم و باین حال از غایت و شرمساری نمیتوانم در آن بلد اقامت  
 دان روزی هفتم به ششم می شرف ابد و بعد از کسریه و الحاح و دی اتمام  
 زیارت می نمودم و منزل خود در محبت نموده چون بمنزل وارد شدیم  
 در احوال خود و ملک تغییر کردیم که گویا شمس باین بنیتم  
 در آن روز

در همان لحظه بسطی و رغبت مغرور بودم خود نمودم و از برکت و شرف  
 آن سرور بالمره المنرف بر طرف شد و جانب سید نور مفسر بودند  
 که احتمال حمل هم در روزه خود سپیدم ماری بان پیش مقصود با نگر  
 اصح خود نمود نموده و دیگر از جمله و انکس طریقه که از برکت مرقد منور  
 اسرور در ظهور پیوسته حکایتی است که در کتاب عبود الدلا نقل شده  
 که دو برادر بودند که با روزه طلب محبوب میشد و یکی نوکر و یکی  
 ابرار و هر که طلبه بود در مدتی راهی بدی بود و قصد زیارت حضرت  
 رضا نموده بجهت در مع کجانه برادر خود که نوکر می بود آمد و وقتی آمد که برادر  
 کجانه بود و خیال و طاعت او را در مع نمود بر کشت و در دانه زیارت گفتند  
 که دید و نیست که برادر او را بخیانه سر حجت نمود و کیفیت را با نقل نمودند  
 چون بعضی برادر خود را بجنب می شد مقدس شنید بر این خود را  
 که دید و از عقب برادر خود را ندانند چون برادر در روضه ای  
 برادر را در مع نمود و خواست بر کرد و با خود فکر نمود برادرم زیارت  
 حضرت امام زمان میرود و فرامین زودم طایفه کلام ثوق زیارت  
 آن سرور در می نام مقدس نمود با برادر و سایر برادر و دانه استقامت  
 عرش درجه حضرت کردید چون آنحضرت حکم بود و بیعت و طاعت  
 و از دست مسلمانان عادت نموده بود و در این راه از زمین را از دست  
 و محنت میداد و از زمین شگوه او را بر برادر مؤمن آدمی نمودند  
 و هر چند در امر غلط و نصیحت می نمودند و نایده بران مرتبت نمیدادند



همیشه آن برادر مومن از دست او بخت و زاری بود تا آنکه این شخص  
 در نزدیکی مسجد مقدس فوت نمود و در روز مردن او خوشحال شدند  
 برادر موامن غسل او را داده و غسلت چنان دید که او را بر همان آب  
 در جنازه بنهد و پاره و در مسجد مقدس دفن نماید بهمان خیل و کمر  
 او را بخود همراه کرد و در ضمن منزل کرکث دفن برادر خود را برپا  
 است و در برده بعد از آن او را در همان مکان مقدس دفن نمود برادر مومن  
 در همان شب در خواب دید که زیارت آن سرور مرتضی را  
 تده باغی در جوار محسن مقدس بنظر آمد داخل باغ شد و دید غنیمت  
 در نبات صفا و منیا و انار و شجارد و ثمرات و عمارات عالی  
 باغ بود و خدام بسیار در آنجا ایستاده و شش در نبات عزت و اعتبار  
 و اقتدار در عمارت نشسته و خدام بسیار در پایین و بسیار صف  
 ایستاده این موامن واهی درنگ بود که این باغ و عمارت و غنیمت  
 و از گنیمت دید شخصی که در آنجا نشسته بود در زنی برخواست و در دست  
 پای او افتاد و شخصی موامن خواب را حفظ نمود و دید برادر را که  
 که روز گذشته او را دفن کرده بود گفت ای برادر تو مردی بود  
 تو که کم و نظایم باین مرتبه از کی رسیدی این چه وضعیست که در تو  
 می نیامد سبب از اینان نما است و گفت اگر برادر اینها از رفیق  
 بمن رسیده از اول حکایت خود را از برای تو نقل می نیامد بلکه  
 مختصر شدم و رعایت شدت جان مرا کنند و چون مرا بر تابوت

که این

که شش و بر لب بستی تابوت و آب من ایش شده و نفراتند در تابوت  
 خنوت و بدی رویت و و بهای ایش در دست ایشان بود مرا اندر  
 می نمودند و هر چند در روز اناس می نمودم فایده نمی بخشید و شب  
 در آن عذاب ایش بود و افعی شد مقدس شدیم در نزدیکی محسن  
 شیم آن دو نفر درین دور شدند و تابوت چوب شد و آب شد  
 و ایش موقوف شد و تابوت مرا گذاشتند و رفتند آن دو نفر و در  
 در مقابل من ایستاده بودند باز احوال من مشورت شد و چند نفر  
 بشان نمودم که مرا از دست اینها خلاص نماید فایده بران مرتبت کردید که  
 اندید که تابوت مرا بر رفته مقدس بریدیدم مردی در روم محرم  
 ده نزدیک روی حضرت امام رضا بر روی صندوق منهدن برپا  
 نشسته بود من سلام کردم حضرت روی مبارک خود را کرد پس نزد  
 پرین فرمود که اناس کن حضرت نزدیک شد و حضرت جواب مرا نمود  
 چون مرا یکی رد کرد و رفیع کرد و رسید چون نزدیک آمد بر رستم  
 باز من گفت اناس کن چون دنفه دیگر از آن سرور اناس منم  
 جناب نفرمود روی مبارک از من کرد پس چون دنفه دیگر مرا دید  
 فریاد کرد که در رسیدند و رفته بیم آمد و بر نور اناس گفت که ای  
 کن و حضرت را این حدیث شنیده و الا این که نزد من برودند  
 همان عذابها که دیدی بر من وارد خواهد شد من عرض کردم که حضرت  
 نزدیک شدت شستم پس از آن تقریرات من در گذرید و مرا حق شنید



که زور شایم و در کتب مذاب ندارم حضرت روی مبارکشان پر نور  
 نمودند و فرمودند میگردانند اینها که روی ثقیل درشته چشم کافری  
 بدو انجست مبارک باز نموده و بهت دادند اینک جزا است از زور و برکت  
 این علامت که در پیش من دیدی منبر باید کرد که این شریف آزاد کرده  
 امام رفت مرا بابت باغ و بن عورت آوردند که من بپن و بکری  
 آن دو نفر که مرا عذاب میکردند ندیدم و ما که درین بنم میباشیم و اینها را  
 نطق نیست که در عالم براری بت سرمودی و هرگاه مرا باین مقام  
 نبیا و روی بابت ناز و قیامت در عذاب بستم پس از منفر میگرد  
 از عذاب پیدا شدیم ابد و از من خبیثان که هر بن نبادند و ثقیل  
 زبانت و عورت انکشت را درستم و این کتاب را باین  
فی الحدیث البیق و مما تدا اوله العلماء و عنوان الله علیهم بحان  
الا سناء رسول الله قال فان بعد نبیها عبد الصالح الا  
سکندر و الفریقین بداهه بادش طوس بقال لها سنا با و بقعه  
منی من دان علی بعده داده و تسلیت من اده فتمت له علی الله  
الجنة و الضامن غار و کان فی درجتی یوم القیمه و کتب الله  
له ثواب الف حجه و الف و الف عمره مقوله من و رده اوفا  
لکل خطوه الفی حجه و الف عمره مقوله و العلم عند الله  
 یعنی از نبی فرما که متداول بن علامه شده که سند را می اندازند و ثقیل  
 نمودن این که رسول خدا فرمودند بدفون بشود بشد که بگردشته از بنه  
 بگو

بنی که بسکند و ذوق نیست بدو بن طوس که او را است و بسکند پاره بن  
 پس کیسکه او را زیارت نماید برود و خانه او پر کند و کی مرز و فتن می شوند  
 او بر فتنه عالم بشت را و فتن بدو است و میباشند آن زور در دین من در  
 روز قیامت می نویسد انداز برای او ثواب هزار حج پاکیزه و هزار حج قبول  
 شده با اینک فرموده کفرت بجهنم هر که می که برسد و ثواب و هزار حج غره  
 قبول شده و دانا خداوند است امام عقب بود انکشت بر فتن  
 که صفت علی از دعوت از احمد بن محمد بن ابانفر بن علی و است بود است  
 که گفت بخدمت امام محمد تقی عنون کردم که ندانیت ثوم فنی از فتن چنین  
 طای می برند که بدو زیارت راه اهلان رفاه است انشاء بجهنم انکشت  
 احب ما بخوده بجهنم و بابت عظمی خود را در پسندید بجهنم این امر حضرت امام  
 فرمودند در رخ میگردند دشمنان جناب اقدس او است بلکه عفت این  
 که چون کفرت پسندید جناب اطلاق نام بود در زمین و آسمان پسندیده  
 بخوان زمان و آن بعد از آن بزرگوار بود لهذا عقب بر فتن شد محمد بن ابانفر  
 میگوید عرض نمودم که هر یک نه که بدی پسندیده ندانند و نام و بخور و خشت  
 با کفرت نذر و در آن حضرت فرمودند که چون بدو بزرگوار را موافق من  
 به نه و خوشنود بودند و بن مرتبه از بر اسب یک روز که علم استم بود لهذا  
 عقب نباشد و اما آنکه آن بزرگوار را قتل نمود و امام هشتم میگردند زمین  
 جنت که چون بهشت مونس است که محل قتل بود بن با بهشت در هیچ مقام  
 و مقام مردمان منوسل بان محل می شوند لهذا اطلاق قیل بر آنها نموده اند



چنانچه اهل حق تبارک و تعالی نمایند و میگویند کل واعظ قبله برب سبب بود  
 و اقبال مردم بسوی او است اول رزان گفته که معطر زاد الله شرفه باشد  
 و بی حقیقت و بی پایه نبی که مرقد مطهر جناب پیغمبر افرازان و حضرت امام حسن  
 و جناب امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و در این باب شریف  
 فی بیان طمان شریف بسبب توفیق شریف حضور مرا اندک دفعه انوار  
 سیم نجف ارف تب که مدفن جناب امیر المومنین است چهارم کربلای  
 که مظهر کربلای و روح الدین است لغزدار و طمان شریف مدفن شریف  
 که جناب امام موسی کاظم و امام محمد تقی و امام حسن عسکری و محل عقیبت حضرت  
 علی است در جبهه است مظهر مقدس منور و هوی در اول لغزای بدین چو تبارک  
 موضع من باب المیزب تبارک و تعالی من باب الحق و مرقد مطهر حضرت امام  
 قزوین هاشم و مع بود لسان نبی و مسموین و بیکه در پسته و افواه مشهور است  
 که حضرت رضا را بسبب این قبیل هم میگویند که ابن زکریا را در کوفتی تاری  
 نمودند حضرت امام موسی باقر است اندک مؤذنه با نذر درستی دین ظهور  
 بر کوزدم و حق است **باب چهارم** در بیان ادب و نظرات زیارت  
 حضرت زین العابدین و شیخ فقه مدین نور علی شریف است که چون خواست زیارت  
 حضرت امام رضا را روانه شوی پس غسل کن و در وقت بیرون آمدن از خانه  
 در وقت غسل کردن این دعا را بخوان اللهم طهرنی و طهر لی قلبی و روحی  
 صد دی و لجر علی الناس فی مدخلک و التاء علیک فانه لا تقبل الا  
 بک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و چون خواست از خانه بیرون  
 آید

بگو سبما الله و با الله و الی الله و الی ابن رسول الله حسب الله  
 تو کلت علی الله اللهم الیه وجهی و الیه ارجع و الیه ارجع  
 از وقت پس چون بیرون آمدی در دو خانه از باب است  
 و بگو اللهم الیه وجهی و وجهی خلقت مالی و اهلی و ولدی  
 و ما خولقی و بک و تفت فلا تخشعنی یا من یحب و من  
 اراده و لا یفزع من حفظه علی محمد و آله محمد و احفظنی  
 بحفظک فانه لا یفزع من حفظک و در بعضی از کتب مسطور  
 که خوانده هر یک از این دو دعا را مشهد مقدس و اما  
 مشرفه در یکدیگر و فیکدام از منزلت اراده در حق جو و ضلوع  
 زیادت نماید مناسب است و در بعضی از کتب <sup>مشهد</sup> مشهد  
 که چون بوسی بجائی که شبه منور الحشر دیده میشود  
 چون نظرش بشبه منور افتد بگو السلام علیک یا اهل  
 النبوة و معدن الوصال و حران العلم و منتهی الحکم و اهل  
 الکرم و قاره الامم و سلطان العباد و دعاء الاخبار و غنا  
 من لا یواد و مناصد العباد و ادرکان البلاد و ابواب  
 بساتین و امناء الرحمن و سلا الذین و صفوة المرسلین  
 غیر خیره و رب العالمین السلام علیکم ورحمة الله و ب  
 کانه و چون داخل حصاهای مشهد شوی بگو الحمد لله  
 الذی وفقنی لفصل اولیائک و زیادت **باب پنجم** در ذکر مومنان



بجنتی حظی من زیاده بودم و التورید یعقوب مغیبه و سنا  
در نهام احمد الله الذي لم يسنه بجز ما ان اهلك ولا صرت  
عنى ملو جونه ولا قطع رجائي فيما نوقضه بل البنى عاقبه  
واقارنى تعامره ناني كرامه سيجوت داخل شد و  
ساز و غسل زیارت نماز و حدیثی که شیخ طوسی در آن  
جعفر صادق در روایت کرده مقلد و ضرور غسل مقلد  
چنانچه بعضی گفته اند در وقت غسل این دعا را که از محمد بن  
قولوبه و شیخ طوسی نقل شده است بگوید اللهم صل علی  
والترجی صدر محمد و جوارحی مدحک و محبتک و التنا  
علیک و التنا حول و لا قوة الا بک و قد علمت ان قوم ربی  
الشیخ لا یزک و لا یباع لسنه نبی و الشهاده علی جمیع  
اللهم جعلک طهور و شفاء و نوراً انک علی کل شیء  
قدیر و بعد فراغ از غسل این دعا را شیخ طوسی در اینجا  
صادق محمد و روایت نموده است بخواندن اللهم اجعله  
نوراً و طهوراً و جوارحاً و کافیا من کل راع و سقم و من کل  
افذ و عاهة و طهره قلبی و جوارحی و عظامی و لحمی و دمی  
و شعری و بشری و صحتی و عصبی و ما اقلت الا رضی منی  
و جعله لی شاهداً الیوم القیمه یوم حاجتی و فقری و فاقی  
یا ارحم الراحمین و بعضی از علما فرموده اند هرگاه غسل ممکن  
نشود

نشود و موبکره که همان ثواب خواهد داشت پس باین  
دین جاهای خور را پیش و بوی خوش استعمال نما و یا  
رام دل و ارام تن متوجه بقعه منوره حضرت موبکر  
هند نما و تسبیح و تکبیر و تحمید گویند و در نماز و کلمات  
دلیل بهم برآوردند و بگویند که در کثرت اقل ام موجب  
دعا و است و سابقا حدیثی ذکر شد که منضم این بود  
که هر قدر می که زائر بمیدد و ثواب در قریح مقبوله  
و در هر دعای مبروره و در نام عمل نوشته میشود و این  
چون بدر استانه مقدس بر روی سعی نما که رفتی از برای  
تو حاصل میشود پس از آن دخول بان طریق حاصل نما یا مولا  
ی و این مولای ان عبدک و ابن عبدک الذی یسئل بیک  
الغفران بحضرت جاکم مسبحی انک فامد المحرمک من  
جهنم الی مقامک منوسلاً الی الله فاکتف بک ادخل یا رسول الله  
فادخل یا بنی الله فادخل یا حجه الله فادخل یا المؤمنین فادخل  
فاطمة الزهراء اسبغوا لی ماء العالمین فادخل یا مولانا الی محمد الحسین  
فادخل یا مولانا یا ابی عبد الله الحسین فادخل یا مولای یا علی  
الحسین فادخل یا مولانا یا ابی محمد بن علی فادخل یا ابی عبد الله  
جعفر بن محمد فادخل یا ابی الحسین موسی بن کاظم بن جعفر  
فادخل یا مولانا یا ابی الحسن با و علی الله یا حجه الله علی خلقه



عليك سلام الله ورحمة الله وبركاته اذ قد اذعن يا ايها الملايكة  
المؤمنون والمؤمنات في هذا المشهد الشريف المبرك  
ورحمه الله وبي كانه وقرخواي بان طرب اذن دخول  
بكرا الحمد لله الذي هدانا لهذا اولا كنا لنهتدي اولا  
ان هدانا الله لفلان جاءك رسول ربنا بالحق فقلت و  
قلت الحق يا ايها الذين امنوا لا تملأوا بيوت النبي الا  
ان ياذن لكم فيها انا انما استاذنك ومستاذن رسولك  
صلوات الله عليه ومستذا ان امير المؤمنين ومستذا  
فاطمة الزهراء والحسين وعلى ابن الحسين ومحمد بن  
علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر واستاذن يا امير  
يا ابا الحسن في التحول الى حرمك واستاذن الملايكة  
الموكلين بمشهدك صلوة الله وسلامه عليكم ورحمة الله  
وبركاته ودر بعض اركان من نزلت من سجدت بكون  
استنانه مقدسه بوسى بكون الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله  
اكبر الحمد لله على هدائنا والتوفيق لما ارادنا اليه من سجدات  
انك اكرم مفعول واكرم ما انا وقد اذنك منقرا اليك يا ابن  
ميت ببيتك صلواتك عليه وعلى ابائه الطاهرين وانا  
الطيبين اللهم صلى على محمد وآله ولا تحب سعي ولا تقطع  
في واجعلني عندك وجها في الدنيا والاخرة ومن المومنين وشيخ  
لا

طوسي در كتاب تهذيب نفل نموده است از محمد بن حسن  
بن ولید فی و در کتاب مناجات جامع که در کاه و در مشهد  
شده و مقابل قبر مطهر بجناب و سیدی بعد از آن در  
حوزة مقابل بفرج الحنفیة تا و تراویده قبله و امیان شانه  
خود را و بگو آیتها ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و  
ان محمد عبده و رسوله سید الاولین و الاخرین و انه سید  
الانبياء و المرسلین اللهم صلى على محمد عبدك و رسولك و  
وسيدى خلقك اجمعين صلوة لا ينقض احصائها غيرك  
اللهم صلى على امير المؤمنين على ابن ابي طالب عبدك و امير  
سورك انتخبه لعبدك وجعله هاديا للرشق من خلقك  
و الدليل على من بعثه برسالاتك و ديان الدين بعدك  
و فضل فضائلك بين خلقك و المهتمين على ذلك كلهم سلام  
عليه و رحمة الله و بركاته اللهم صلى على فاطمة بنت بيتك و  
وليك و امير المؤمنين الحسين سیدی شباب اهل الجنة  
الطهار الطاهرين الطيبين الوضبة الوكبة سيدة النساء اهل  
الجنة اجمعين صلوة لا ينقض على احصائها غيرك اللهم صلى  
على الحسن و الحسين سبطي بيتك و سیدی شباب اهل  
الجنة الطاهرين في خلقك و الدليلين على من بعثه برسالاتك  
لك و الديان الدين بعدك و فضل فضائلك بين خلقك



اللهم صل على ابي الحسين عبدك القائم في خلقك والناظر على  
 بقية برياءات الدنيا والدين بعدك وقض فضايلك <sup>خلقك</sup>  
 سيد العابدين اللهم صل على محمد بن علي بن عبدك وخلقك في  
 ارضك يا فزع النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق في عبدك  
 وولي ربك وحنك على خلقك اجمعين اللهم صل على موسى  
 الذي جعفر عبد القلح ولسانك الناطق في خلقك بحكمك الحكيم  
 على ربك اللهم صل على علي بن موسى الرضا المتضرع عبدك وولي  
 القائم بعدك الذي الى ربك ودين ابائه الصادقين صلوة  
 لا يقوى على احصائها عبدك اللهم صل على محمد بن علي النقي الو  
 صلوة لا يحصاها عبدك اللهم صل على علي بن محمد عبدك وحنك  
 على عبادك صلوة لا يقوى على احصائها عبدك اللهم صل على الحسن  
 ابن علي العامر بامرك القائم بحقك وحنك الموقوف عن ربك  
 ومشاهدك المحضون بكمالك الذي الى طاعتك وطاعة رسوله  
 ورسولك صلواتك عليه وآله اللهم صل على محمد وحنك ووليها  
 ثم في خلقك صلوة نامية باقية نامية تعطي بها وجهه ونفوسه  
 ونجلنا معه في الدنيا والاخرة اللهم اني تغرب اليك بحاجتي  
 واولي ولبهم واعادي عدوهم فارزني بهم خير الدنيا والاخرة وامرهم  
 بهم شر الدنيا والاخرة واكفي احوال يوم القيمة بين اثنين  
 مني من الحضرة وكنوا سلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا  
 حجة الله السلام عليك يا وارث الله وادام صفوه الله السلام

عليه

عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك يا وارث ابراهيم  
 خليل الله السلام عليك يا وارث موسى عليه السلام  
 عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث  
 محمد حبيب الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين ا  
 السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيد شباب  
 أهل الجنة اجمعين السلام عليك يا وارث علي بن الحسين  
 زين العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر  
 علم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن  
 محمد الصادق البار والامير السلام عليك يا وارث موسى  
 ابن جعفر العالم الحفي السلام عليك يا ايها الصديق الشهيد  
 عليك ايها البادر النقي اسعدك انك قد اتممت الصلوة واكملت  
 الزكوة واحوت بالعارضة ونجيت عن المنكر وعبد ربك  
 مخلصا حتى انك البقيت السلام عليك يا ابا الحسين وحنك  
 وبركاته انه سيد مجيد يسر قلبك ويسر خور او فري  
 بحسبانك ويكويدهم اللهم اليك حمدت من ارضي ونفعت  
 البلاد وجاء رحمتك فلا تخيبني ولا توردني بغير رضا  
 حواشي وارحم نقلي عافين ابن اخي رسولك صلوة ر عليه  
 انه باي انت واحي انك زائر او اعدا اجماعيت  
 على نفسي واحببت ما طهر فكن لي شقيقا شافعا الى الله



يوم نقضى وفاقنى فان لك عند الله مقام محمود وانت الله  
 وجهه ليس دست را او قى بود او دست چپ را مكن  
 وجانب چپ خود را برف چپ اند و بگو اللهم انى اعوذ  
 اليك بجهنم والانس واليه والوحي اخرجهم عما اوتيت  
 اولهم وابو الى الله من كل وجهه ووفهم اللهم العن الذين يد  
 ريك وغيرهم واليه واليه واليه واليه واليه واليه واليه  
 باما ملك وحملوا الناس على الكفاي محمد اللهم انى اعوذ  
 اليك باللقنة عليهم بالبراءة منهم والدين والدين والدين  
 يا رحيم ليس بيايين باي الخضر بيايد و بگويد صل على عليك يا ابا  
 الحسن صل الله على روحك الطيب محمد الطاهر وبيدك  
 النوى صبرك واحسب وانت الصادق الصدوق لعن الله  
 قتلك بالايدي والاسن وما لعه كن وروى بوقائل امير  
 المؤمنين وقائلان سائر ائمة معصومين ليس بيايين و  
 قى بجانب سر قى بيايد وروى كفت نماز زيارت بكن وروى كفت  
 از قل بعد از حمد مستوره سورة يس وروى كفت يوم  
 بعد حمد سورة الرحمن وچون فاو غ شوى از بوى خود  
 ووالدين و برادران خود مؤمن دعا كن يس سجد  
 شكر كن وروح حال سجد بگو اللهم الى صليتك وكنت لك  
 وحده لا شريك لك لان الصلوة وركوع والسجود

لا يكون لك لا اله الا انت صلى على محمد وآل محمد  
 وابلغهم عن افضل النجاة والسلام وور على منهم بجنة  
 والسلام اللهم امانت كوثان هدنة منعم الى مولاي الى  
 الحسن على ابن موسى الوضا صلواتك عليه اللهم بافضل الى نيك  
 ووفى توك ووفى ولد و مولك يا ولي المؤمنين بر طر حاشا  
 كه داني لجوا و بگو شكرا شكرا صد مرتبه پس سراد سجد  
 بود او و از عيه بالاى سر مبارك اليه ممكن شود لجوا  
 وهم چنين تلاوت قرآن مجيد بكن و بعد از اد اعمال  
 اداب چون میخواهى كه ارد و قه منوره بپرون و درى سجد  
 شكر بكن و بگو اللهم اليك لوجهك و بك اعنيت عليك  
 وركعت اللهم انت تقنى ورجالى ما تقنى ما اهنى و ما لا  
 يهمنى وانت اعلم به منى عن جاروك و بقل ثناوك لا اله  
 غيرك صلى على محمد وآل محمد ورف و جهنم يس كونه و  
 خود را جز بيايين بكن وروى بگويد اللهم ارحم نك بيايين  
 و تقضى اليك و وحشتى من الناس و اسنى بك يا كرم يا كرم  
 يا كرم يس كونه چپ را جز بيايين بكن وروى بگويد لا اله الا  
 انت و بى حقا حقنا سجدت لك يا دنى بعتد وروى اللهم  
 انى عملى منصف قضا عقه يا كرم يا كرم يا كرم و باذنا يا كرم  
 سجد كن و بگو شكرا شكرا صد مرتبه و جهد كن و در دعا







و در خانه کعبه باشد که هفت شوط است و محل را از طرف درخت  
 زیارتین که در درون بودیدن اهل خضوع باشد و تا  
 بان نیست و دیگر اینکه نزدیک بفرج مشرقه معطر باشد و در آنجا  
 خود را بان چسباند و باشد و دیگر اینکه بلخی بفرج مشرقه افتد و  
 شود و خود را بان متصل نماید و بفرج و اینها بدو کار در میان  
 نماید و از شهید اول در کتاب در و من نقل شده که تو هم اینکه  
 دو اسپندان از فرج معطر است و هم است <sup>بشک</sup> اینکه نمودن بفرج  
 میشود و بوسیدن بفرج مریخ منضم است و شاید مراد آنرا هم از فرج  
 مریخ تو فرج حیر باشد که منضم احکام کثیر میباشد در اینجا  
 و دیگر اینکه ملا خطه نماید که در فیکه هر دو پیش بفرج مشرق  
 نماید که خلاف از بسبب و دیگر اینکه ملا خطه نماید هر قدر و ممکن  
 باشد بفرج و احسان نماید بحاجت خاص بجا آوردن  
 استخوان عرش نشان که فقر و چویشان مال باشد و هر وقت نماز  
 زیارت نماید و در بالای اسم مبارک مطهر منور بجای آورد  
 و هرگاه نماز زیارت را در پس پشت مبارک بجا آورد و که بگوید  
 او واقع شود بیکو است و اینکه شیخ طوسی و شیخ مفید حکم بگوید  
 فرموده اند نماز شهید ثلاث فرموده و افضل عند الله است  
 بحکم العبد علی پیاده و لا یستقبل شیئا من القبر و بعضی از  
 مشایخین که حکم بجا آورده زیارت را در موضع فرموده  
 اند

در زیارتین که در درون بودیدن اهل خضوع باشد

اند و بعضی نداده و نیز که نبوده اند علیهم السلام مثل سائر  
 دیگر است چنانچه بحیال علوم در و میفرماید و آنرا <sup>فرج</sup>  
 هدا القبور و غیرها کالتدوین فی الطود چنانچه حضرت  
 فرموده اند من صلی خلف ذی الحسین صلوة واحدة و بید  
 بها الله ثم نفی الله يوم یلقاه و علیه من النور باشد و در  
 بگاه و هم چنین در دفع خبری که منضم سوال چندی از احکام فرج  
 مقدسه میباشد از آنچه سوال از نماز نمودن است از یک نفر  
 مقدس را قبل فرموده و میفرماید و اما القلوة فحقیقة بحکم  
 الام و شیخ بهائی در حیل المبین خود فرموده که در فقی در منضم  
 حضرت امام وضام بودند و وصفه بالا میفرمود و وصف میفرماید  
 و نمازی نمودن من منع نمودم که صف اول نه باشد و نیز در منضم  
 بفرج شریف واقع میشود و نماز را در وصف دیگر فرموده اند  
 و الحاصل ان المستفاده من الحديث الجری ان علی ما ثبت للامام  
 من وجوب الناف من الام و المساواة له بحکم التقدم علیها  
 للمصلحة بالنسبة الى القبر من قبل باطلا فان و در  
 حاشی که وارد شده است در دفع که حضرت امام محمد باقر  
 فرمودند که رسول خدا فرمودند لا یخون و ابی  
 ثبته و لا مسجد فان الله لعن الذین اتخذوا اقبورا  
 بنیاء مساجد میشود حکم بگوید که از نماز و این بعد است و نیز



کما ملاقات مستحق مقام نبشود و احتمال دارد از حد نبش  
من بود و بطریق قبلیه حقیقی باشد مثل مسجد الحرام محل خوف  
نبش باری حکم با سحاب غماز و در پس و نبش مبادل در  
فتکات نبش چنانچه بحیال علوم فرموده الا لما ذیل و ان  
منع طلبی للذائع ازنا قد سمع باری موافق حد نبی کما اقام  
النفی و رایت شد و در وقت نبش حوائج خود را از حد اید  
عالم در خواست نماید که یا جایت مفروض است و اید  
انها زیادت و دایع نبش نبش نبش و من لا یحضر الفقه  
نبش طوسی و در فتنه نبش نبش نبش که هرگاه نبش  
باشی آنرا و در دایع نبش نبش نبش نبش نبش نبش  
و ابن مولای و در حد نبش نبش نبش نبش نبش نبش  
و هذا اوان انصافی عنک غیری راغب و لا مستند  
بک و لا موثق علیک و لا زاهل فی فو بک نقد نبش  
للحد نان و فزکت الاهل و الاولاد و الاوطان فکلی  
سفیعاً بوم نفی و حاجتی بوم لا یفقی عن جیم و لا فریب  
بوم لا یفقی عنی والد و لا ولد اسئل الله الذی قد ارحم  
العلین ان ینفسی به کونی و اسئل الله الذی قد ارحم  
هذا المكان ان لا یجعل آخر العهد من رجوع الیک و  
اسئل الله الذی الیک عنی علیک ان یجعل لی ذی و اسئل  
الذی ارا فی مقامک و هذا فی التسلیم علیک ان یورونی

حرمکم و یورونی موافق و انصافی التسلیم علیک باسئو الله  
السلام علیک علی امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین  
و قائل اخر المحجلین السلام علی الحسنه و الحی بن سید الشایب  
اهل الجنة السلام علی الائمة و اسم هر یک از عده علیهم السلام  
و ذکر نماید و در حد نبش نبش نبش نبش نبش نبش  
السبحین الذین بامر یعملون السلام علینا و علی عباد الله الصالحین  
اللهم لا یجعل آخر العهد من زیادتی فان جعلته فاحسن  
معه و مع ابائه الطاهرین و ان یفقی فادنی زیاده ابد  
ما ابقی فی ملک علی کل شیء قد یورونی ان یکنید اسئو  
الله و اسئو عنک و انی اعلیک السلام مؤمن بالله و بما  
دعوت الیه و للذی علیه السلام ناکبنا مع الشاهدین اللهم  
ادد لی لجهنم و مودتهم ابد اما ابقی بنی السلام علی ملا  
نکته الله و ذوارقیر ابن ابی الله ابد ما ابقیه و رانما  
ان انبئ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین نبش  
ادنیقه مطلق منوره بیرون سکر بر مکروان صورت  
خود را از روضه منوره ما انبک در نظرت غایب شود  
و از جمله زیادت مشهور انما هذا زیادت جامع کبار  
ابن بابویه اعینون احبا الوفا و نبش طوسی در فتنه  
و یکنون پسند معنی و رایت کرده اند که مؤمنی ابی



فمخفى بغيره كذا وولذلك يجب ما يشاء من امام على نفى سؤال  
 كذا اي فوفند رسول خدا من بيت تعلم ما سخط ببلغ كافي  
 انما الجرائم هرا وزياد كتم يكي او شهاد احضرت فرمود  
 چون بد كاه هريك او صابروى با بيت تكوا شهد  
 ان لا اله الا الله وحده لا شريك له لو شهد ان محمد  
 عبده ورسوله بايد كذا يغسل با شوى و چون داخل شود  
 و فريستور و مضيق مطهر و ايه بلي با بيت و سى شيه الله  
 اكبر يكوسب بر و انكى بلو لم رل و ارام شت و كا هارا  
 فزديك بود او و سب با بيت و سى مرتبه الله اكبر  
 سب فزديك نر بود و جهل مرتبه الله اكبر يكوسب كذا  
 تمام شود بعد از ان بكور السلام عليكم يا اهل البيت النبوة  
 و موضع الوصاية و مختلف الملائكة و مريد الرضى و سعدن  
 الرعدة و خزان العلم و منتهى العلم و اصول الكوام و نذارة الا  
 هم و اولياء النعم و عنا من البراد و دعائم الاخبار و سنا  
 العباد و اركان البلا و ابواب النجاة و اصناء الرحمن  
 و سلا لى البين و صفوة المسلمين و عترة خير رب العالمين  
 و رحمة الله و بركاته و سلام على امته الاله او مصابيح الدين  
 و اعلام الهدى و ذوى النهى و اولى الحق و كهف الودى و  
 نه الانبياء و المشى الا على و الدعوة الحنى و رحمة الله على اهل  
 الدنيا والاخرة و الاولى و رحمة الله و بركاته السلام  
 على

محال مع نة الله و مساكين بركته الله و معادن ملكه الله  
 و حفظه سر الله و حملة كتاب الله و اوصياء نبى الله و  
 ندية رسول الله صلى الله عليه و آله و رحمة الله و  
 كانه السلام على الدعاء الى الله و الا لا على من ضاقت  
 و المستغفرين فى امر الله و المطهرين لا مرا الله و نهية  
 ده المكورين الذين لا يشيقون قول و هم با حرم بكون  
 و رحمة الله و بركاته السلام على الامم الدعاء و الفارة  
 الهداة و سارة الولاة و النذارة و اهل الذخرا و لا  
 الامر و بقية الله و خيرة و حذرة و غيبة عليه و حجة و سارة  
 و نوره و جوهانه و رحمة الله و بركاته شهد ان لا اله الا  
 الله وحده لا شريك له كذا شهد الله لنفسه و شهد  
 له الملائكة و اوالعلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم شهد  
 ان محمدا عبده المنفرد و رسوله المرتفق ارسله بالهدى  
 و زين الحق ليظهر على الدين كله و لو كره المشركين شهد  
 انكم الامم الواشدين و المهملون المعصومون ان  
 المكورمون المقبرون المنقون الصادقون المصطفون  
 المطهرون الله القوامون بامر العالمون باراه به  
 افاضت و بركاته امطكم بعلم و افاضكم لغية و حقا  
 تم اموره و اجبتكم بقدره و انجكم لنوره و ابدكم بوجه



ومن بينكم خلفاء في ارضكم يحجوا على بويته وانصارت لدينه وحفظته  
 لسنه وفوقه لعله ومستور عما حكمه وما جنة لوصيه  
 والانا لوصيه وشهداء على خلفه واعلاما للعباده وصناد  
 في بلادهم وادلاء على مزارعه عصمكم الله من الزلل واصا منكم  
 من الغات مطلقكم من الدنس وازهب عنكم الرخس <sup>عظمتكم</sup>  
 نظرها فاعظمكم جلالة واكبركم شانه ومجده ثم كرمه و  
 دمنه ذكره وعكس ثم مشافه واحكمكم عقلا طاعة ونصوح  
 له في سر والعلانية ودعوكم الى سبيل الملكة <sup>الو</sup>  
 عظمة المسنة وبذلتم انفسكم في من ضانه وصبركم على ما  
 بكم في جسده واقم الصلوات وابتم الزكوات وامرهم بالمعروف  
 ونهيتهم عن المنكر وجاهدكم في الله حتى جهازه حتى اعلمتم  
 دعوته وبنيتهم في انفسه واقمتم حدوده ونشتم مشايخ  
 احكامه واستنتم سنته وصرتم في ذلك منه الى الرضا  
 وسلمتم له القضاء وصقتم من رسوله من مضي والرا <sup>عظم</sup>  
 عنكم ماري واللازم لكم لاحق والمقصود في حقكم ذاهق  
 والحق معكم وفيكم ومنكم واليكم وانتم اهله وصعدتكم وصا  
 النبوة عندكم وابواب الحق اليكم وحاسبهم عليكم <sup>الظلم</sup>  
 عندكم وابواب الله لديكم وعقل الله فيكم ونوره وبره

عندكم

عندكم وامر اليكم من اولاكم فعدوا الى الله ومن انفسكم نقد  
 البغض الله ومن اعنتمكم بكم فقد اعنتم بالله انتم السبيل <sup>عظم</sup>  
 وصراط الاقوم وشهداء واد الفناء ومنقضاء واد البقاء و  
 الرحمة الموصولة والابدية المحفوظة والامانة المحفوظة والباب <sup>المبني</sup>  
 به الناس من اليكم فعدوا من لم ياتكم فقد هلك الى الله  
 تدعون وعليه تدلون به تؤمنون وله تسلمون بامر فقولوا  
 والى سبيله مرشدون وبقوله نحكمون بعد الله من والا  
 كم وهلك من عاماكم وخاب من مجدكم وقيل من فادكم وقا  
 من نكسكم بكم وامر من الجاه اليكم وسلم من صدكم وهذا من  
 اعنتمكم بكم ومن اتبعكم بالجنة صا وابه ومن خالفكم بالنادي وشوا  
 ومن مجدكم كافر ومن حاد بكم مشرك ومن مد عليكم <sup>نفسكم</sup>  
 ذلك من الجحيم استهوان هذا سابق لكم فيما مضى وجار لكم  
 فيما بقى وان ادوا حكم وفوقكم وطعنكم واعادة طابث وطهر  
 بقضائها من بعض خلقكم الله انوا فخلقكم برئيه محمد وان <sup>حس</sup>  
 من علينا بكم فجعكم في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها  
 اسمه وجعل صلواتنا عليكم وما خصنا به من ولا لكم طيباه  
 خلقنا وطهاره لا تقصنا وفركنا لنا وكفارة لنا ونوبنا  
 فكلنا عندك مسلمين بفضلكم ومعنا وبان نبصلي بفسنا اياكم  
 فبلغ الله بكم شرف محقق المكنون والاعلى من اول المقربين



و ادفع ووجاهت المسلمين حيث لا يلحق ولا يفوت فابن  
ولا يسبقه سابق ولا يطعم في ارضه طامع حتى لا يبقى ملك  
مفرب ولا يني من رسل ولا ماذن ولا شهيد ولا عالم  
ولا جاهل ولا دن ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر  
طالح ولا جبار عبيد ولا شيطان مبدل ولا خلق يهابن  
فالك شهيد الا عن فهم جلالة امركم وعظم قدركم وكبر  
شأنكم وثمام نوركم وصدق مفاعدكم وثبات مقامكم وشدة  
محلكم ومنزلتكم عنده وكرامتكم عليه وخامتكم لديه ورسالة  
صفتكم منه بالي انتم وامي ونفسي واهلي ومالي واسرتي  
اشهد الله واشهدكم اني مؤمن بكم وبما آمنتكم به كانه  
بعدكم وبما كنتم به مستبشرين ببيانكم بفضل الامور خالكم  
صوالكم ولا وبيانكم صبغكم لا عدل ومعاد لهم سلم  
سالمكم ومرسلين حاربكم محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم  
صيطع لكم عارف بحقكم مفر بفضلكم محتمل لعلمكم محجب بكم  
معترف بكم مؤمن باياكم مصدق برجعكم منتظر لا  
مرتب لدولتكم اخذ بقولكم عامل بامركم صبور بكم راض  
لكم بما تدركم لا تدن بقبولكم مستمع الى الله عز وجل بكم ومصدق  
بكم اليه ومصدقكم امام ملئى وخويجى وادنى في كل احوال  
وامورى مؤمن بكم وعلايتكم وشاهدكم وعائيتكم واوكم  
واقركم

واقركم وصفون في ذلك كله اليكم وسلم فيه معكم وفيكم  
سلم وادنى لكم مع ونصرتكم معون حتى يحسب الله ثناء ونبهكم  
وجعلكم في ايامه وعظمكم بكم لعله ويحكمكم في ارضه فحكم معكم  
مع عدوكم امنت بكم ونويت اقركم بما نويت به او لكم  
وجئت الى الله عز وجل من اعدائكم ومن الجبيل والظلم  
عنوت والسيمايين وحرزكم الظالمون لكم والجا مدبرين لحكمكم  
ناب من ولايتكم والغاصبين لا وثمهم والشاكين فيكم والحق  
عنكم ومن كل وليجة ودينكم وكل مطاع سواكم ومن الامة  
الذين يدعوا الى النار فثبني الله ابد اما حيث على مو  
لكم ومحبتكم ودينكم وحقني لظا عنكم ووزوني شفا عنكم وجعلني  
من خيار مواليكم الشايعين لما دعوتهم اليه وجعلني ممن يفتق  
انا لكم وبذلك سبيلكم ويهدى بهداكم ويخرج منكم كل  
في وجعلكم وملك في دولتكم وبشر في عافيتكم وبكى  
في ايامكم وثقت بعنه غدا بواو نيلكم بالي انتم وامي ونفسي  
واهلي ومالي من اوال الله بكم وكم ومن وعد قبل عنكم  
ومن قصد لوجه بكم موالي لا احصى ثنائكم ولا يبلغ من الملم  
كنهكم ومن الوصف قدركم وانتم فوالاخبار وهذا الايراد  
وجمع الحيات بكم نفع الله بكم لانه وبكم ينزل الغيث وبكم يبتدئ  
السقاة ان نفع على الارض الا بالارز وبكم ينفس الهم وبكم



بكشف الغرور عندكم ما تولت به ومودعته به ملائكتكم الى  
 جنة كما بعث الروح الامين انبياءكم الله صالم يوثق اعداءكم  
 طاعة كل شريف لشرفكم ويجمع كل متكبر طاعة عنكم وخضع كل جبار  
 لفضلكم وذل كل شئ لكم واشرفت الارض بنوركم ودار  
 القائنون بولايتكم فيكم بسلك الى الرضوان وعلى من يجد  
 ولا يشكم غضب الرحمن بالي انتم واهل واهل ومالي  
 زكوة في الذكوب واسماؤكم في الاسماء واجسادكم في الاجساد  
 وارواحكم في الارواح وانفسكم في النفوس وانواركم في الانوار  
 وسوابعكم في القلوب فما احلى اسمائكم واكرم انفسكم واعظم  
 شأنكم واجل خلكم واوفى عهدكم واصدق وعدكم  
 كلامكم نور وامركم رشد ومسيركم تقوى فعلمكم الخير عا  
 دكم الاحسان وسبحكم الكرام وشانكم الحق والصدق  
 اوفى وفو لكم حكم وحسنم ورايكم علم وحلم وكرم ان زكوا في  
 كنتم اوله واسله وفرعه ومعدنه وماواه ومنتهاه بالي  
 انتم ونفسي كيف اصف حسننا لكم واحصى جميل بلادكم لكم  
 اخرجنا الله من الدار وفرج عنا عمارات الكروب وانقذنا  
 بكم من سفاهات الهلكات ومن النار بالي انتم واهل  
 ونفسي بولايتكم علمنا الله معالم ديننا واصح ما كانت  
 من الدنيا وبولايتكم تمت الكلمة وعظمت النعمة والشفقة

القرنة

الغنة وبولايتكم تقبل الطاعة المفضضة ولكم المودة والرحمة  
 والدعوات الواقعة والمقام المحمود والكرامات المعلوم عند  
 من وجوه والجاه العظيم والسيان الكبير والشفاعة المقبولة  
 ربنا انما باننا انزلنا واتبعنا الرسول فاكثبنا مع الشا  
 هدين وبنا لا فخر في قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من  
 لدنك رحمة انك انت الوهاب سبحان ربنا ان كان وعد  
 ربنا لمفعول يا ولي الله من خلق وبين الله عز وجل ورب  
 لا بالي عليه ما الاضالك بعني من غشكم على سره واسر عاكم  
 خلفه وفوت طاعتكم بطاعته لما استوهبتم دنوبي وكنتم  
 شفعاي فاني لكم مطيع من الملئكم فقد طاع الله ومن  
 عطاكم فقد تحصى الله ومن اجتمكم فقد احب الله ومن  
 ابغضكم فقد ابغض الله اللهم اني لو وجدت شفعا اقرب  
 اليك من محمد واهل بيته الاحيار الائمة الا براد بعلمكم  
 شفعاي اليك فبهم الذي اوجب لهم عليك اسنك ان  
 قد خلق في جملة الماردين بهم وبخبرهم وفي ذرع الرحمن  
 عنهم انك ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين  
 سلما كثيرا وحسنا الله ونعم الوكيل وادعوا بدارت جوار  
 كمدوا كنزك من مضبوطات وعلا من تحسره ورجاء  
 الافراد مفر صايد بانتم وروضع اوسع فديته وعبارات



مريم وديار الانوار ميثاق وملت في بعض مولات قد  
 ما احبا بناره وباراه له عليه السلام وكان نسخة قدجة كانت  
 تادخ نماينها سترت واديعين وسبعائة فاودتها كما  
 وجدها وقال بدارت مولينا وسيد الحسن الرضا وكنيا  
 القلق والسلا على الاوقات صالحة لرباوت وافضلها  
 شهر رجب روى ذلك عن ولده ابي جعفر الجواد صلوات  
 وسلامه وهي سلام عليك الى اخره بعد از عايت ارايت  
 دو مقابل فرج مقدس وديروى انحضرت بابستد وبلو  
 بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا فاضل الله اسلا  
 عليك يا حجة الله السلام عليك نور الله في ظلمات الارض  
 عليك يا محمود الدين السلام عليك يا وارث آدم مغفور الله اسلا  
 عليك يا وارث نوح حتى الله السلام عليك يا وارث اسمعيل  
 السلام عليك يا وارث موسى بليم الله السلام عليك يا وارث  
 عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد جيب الله اسلا  
 عليك يا وارث احمد المؤمنين على ابن ابي طالب الله السلام  
 يا وارث فاطمة الزهراء سيدة النساء العالمين السلام عليك  
 يا وارث الحسن والحسين سيدى شباب اهل الجنة السلام  
 يا وارث على ابن الحسين زين العابدين السلام عليك  
 محمد ابن على ابن باقر علم الاولين والاخرين السلام عليك  
 يا وارث

يا وارث جعفر بن محمد الصادق اسلا السلام عليك يا وارث  
 موسى بن جعفر الكاظم الحليم السلام عليك ايها الرضى الله  
 التلى الشهد انك قد اتممت القلوب واثبت الركوع وفتح  
 بالعروة وملت عن المنكر وعبد الله محمدا حتى يلك  
 اقيم السلام عليك من امام غضيب وامام نجيب وبعيد  
 وقريب ومستمع غريب اسلام عليك ايها العالم البينة  
 والفرد والوحيد النازع عن قوبة جلا وابيها سلام على  
 من امر اولاده وعياله بالباحة عليه قبل وصول القل له  
 السلام على رباوكم الموحثات كما استوحشت مسكن منى  
 وعرفات السلام على اتاوات المعبد وعدة يوم العمل  
 والابرار المعطلة والفضل المسند السلام على ثوب التهفان  
 ومن صادة به ارض من سات السلام على طيل الزايرين  
 وقرعة عين فالهم سيدة النساء العالمين اسلا بجهة الرضوة  
 والاخلاق الرقيقة والفضول المتفرد عن الفخر الاحمد  
 السلام على من اشهدت امية الزبانية الملك الاعظم وعلى كل  
 نبى لتمام الامر المحكم السلام على من اسماء وهم وسلة  
 السائلين وهيا كلهم امان الخلقين ومجملهم بطل شنة  
 المحدثين السلام على من كسرت له وسادة والده امير المؤمنين  
 حتى خصم اهل الكفر فلوب شعبة من به الى يوم القيمة السلام



السلام على سراج الوهاج والنجى العجاج الذى سادته نورانية مهيبة  
 الاملاك والعجاج السليم على مرآة الاستلام وملوك الادب  
 وطاهر الولادة ومن اطلعهم الله على علوم الغيب والشهادة جعلهم  
 اهل السارة السلام يوفى الكاينة وظلها ومن ابتغى به  
 معالم طوس حيث حلت بربعها باقر طوس صفوان الله ورثة  
 ما دامنت من الخيرات باطوس طابث بقا عك في الدنيا  
 بها شخص نرى بسناد من موسى شخص عريق على الاسلام  
 في وجه الله معبود ومحموس باثبات قرائن قد تضمنه علم  
 وعلم ونظير وتقدس في بانك مضبوط بحشنة وبالملك  
 الاطهار محي ومحي في كل عصا لنا منكم امام هداى فرقة اهل  
 منكم وما نؤمن مستلهم سما الدين افلة فضل اسد النرى  
 قد ضمها الحبيب غايب ثمانية منكم وادبته نوحى مطالعها ما  
 حلت العيس حتى منى بطها الحق البيركم والحق في غمرك لمج  
 ومطهرى السلام على مفتي الاميرادونا في المراد وشروط  
 الجنة والنا والسلام على من يطلع الله عنهم صلوة في الثاني  
 عات وبهم سكنت السواكن وحركت في كرات السلام على من جعل  
 الله ماضهم محبرة بين الغريقين كما تعبد بولا بنهم اهل الحيا  
 السلام على من احى الله به رادى حكم البليان وقيدهم بولا  
 به لتمام كلمة الله رب العالمين السلام على شهود الحول وعدد

سعادك

شاعرات ومرفلا الله لا الله في الوهم السدان السدا على  
 الدنيا وسعودها ومن سئل عن الكثرة التوحيد فقالوا  
 نحن والله من مشر وطها السلام على من يتل وجود كل محو  
 مبنولا ومن خطبت لهم الخطبة بسبعة ابا نعم ما هم افضل  
 من شرب صوب الغمام السلام على من يجد هم وبنائهم ومن  
 انشد في محرم وعلاهم وبجوب الصلوة عليهم وطهارة ثبا  
 بجم السلام على فرا الا فاد المسكلم مع كل لغة بلسا فمها  
 لشعة ما ملكت الله ليولى اما ما على انه حق بوفيلنا فمها  
 باهم السلام على فرحة القلوب وروح المكروب وشرف الاش  
 وقفي عبد منان باليدى كنت من الطائفتين بوميد وخضر  
 مستهدا البهجة موانسة لطف بياكم في كل حين كان بياكم  
 الطوان السلام على الامام الزوف الذى هتج احزان يوم القفوف  
 يا الله اقم وبابانك طها وبنائك المنجيين الا بواو لولا  
 الشفاعة حيث شطت بكم الدار لفضيت بعض واجكم بنكراد  
 والسلام عليكم باحات الدين واولاد البليان وساده الخلق  
 ورحمة الله وحي كانه لذي نيت واذ جمل اذاب مستجاب است  
 كه جوت بشرق بابي حضور مرفد منور انسر ودمشخ نود  
 والدين ودوى الا ودام خود وادان بفعه مطهر بدعا  
 لطلب مغفرة يا دوى عما به حضور كنه والدين خود ممتا



اکنون وی و طلب مغفرت نماید و زیارت ایشان بعمل آورد هرگاه  
 شش مرتبه زیارت نماید که از جهت زیارت یکجای آوردن بگویند  
 معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که گفت فرمودند که چه چیز  
 مانع است از آنکه بگوئی گنبد باید پدر و مادر خود را در حال حیات ایشان  
 در حالت محبت ایشان نماز کنی در جانب ایشان و حج بیت الله نمایند  
 از جانب ایشان و از برای ایشان پس از برای ثوابت مثل ثواب آن عمل  
 و زیاده میباشد تا از برای شما بسبب بگوئی و مو که باید پدر و مادر خود را کرد  
 چیز بسیار را و ایضا بسند صحیح معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است  
 که گفت فرمودند پدرت یک باده بگو که پدر و مادر خود را در حال  
 حیات ایشان پس از این اوقات شوند پس نیز ایشان را از امورش نود و ده  
 قرون ایشان نماید و طلب آمرزش از برای ایشان کند تا بگوید  
 و اوراق والدین بدرستی که بدهی و والدین باند در حال حیات ایشان بگو  
 کار ایشان نباشد پس چون پدر و مادر شرفوت شوند قرون ایشان را  
 او نماید و طلب آمرزش از برای ایشان نماید تا بگوید او را بگو کار و بار  
 بر والدین و از شیخ بهلول محمد بن یعقوب کلینی نیز روایت که امام بن بابویه  
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند که هر که پدر و مادر را زیارت کند  
 از جانب او طرف بعمل آورد و نزد کاتبی از طرف او عطا میشود و کسی که از  
 جانب یکجا آورده است مثل این مزد ثواب داده میشود بسبب صوم و هرگاه  
 که کرده است ایضا از ثواب یکطرف دیگر هم باین شش طرف داده شود  
 یکجا

کسی که حج یکجا آورده آن مجاهد و صلح بدین قریب خود نماید زیارت بسیار  
 با و عطا میشود و بانگس نیز مثل ثواب داده میشود بر کسی که حق را و  
 سعت از برای این عطا و ایضا از کلینی روایت که در سستی بن عامر  
 نقل شده او گفت پرسیدم از حضرت امام علی علیه السلام که از مردی که حج  
 میکند پس میگردد اند بعضی بخود و طره اشترای بعضی از طرف او را  
 بعضی از اهل بیت را و اشرفی در شهر دیگر است و از وی است بر عین  
 کردم که از مرد و ثواب این مرد چقدر میشود گفت فرمودند که ثواب  
 تمام از برای او است و از برای آنکه نه است و ایضا فرموده از برای  
 دیگر بسبب صوم و هرگاه کرده است عین کردم که اشرفی کرده است باین  
 ثواب باین بیت میرسد گفت صوم او علیه السلام فرمودند که بلی حتی  
 البته بشود که آن بیت مغفوب علیه السلام و باین سبب است او را میباید  
 باینکه شکی و فشارش گرفتار بند و باین سبب است و کشادی با و است  
 شود عین کردم که آیا باین بیت که در ملک است صوم میشود که عین صوم  
 با و رسیده که عین آمرزش و توبه او شود گفت فرمودند  
 با عرض کردم که هر چند آن بیت نامی است یا شرف با و میرسد  
 گفت فرمودند که بلی موجب تخفیف در عذاب او میشود پس از  
 این اجاب معلوم شد که هر چند صوم و دیگر زیارت از برای آنست  
 یکجا با و در در ثواب زیارت او چقدر میشود باینکه معاف میشود  
 و از جانب چند نفر یک زیارت یکجای آوردن ثواب را از ایشان



ناید چنانکه بعضی از خبا مواید این مقامت بدو که مستحق است کرامت زین و سبب  
 ایشان و متابعت ایشان در بعضی از دو بابت از حضرت صادق علیه السلام  
 که در بزرگوارترین مودت هرگاه در برادران دین شایسته زیارت مایه زینت  
 قیوم بر گردد پس استقامت نمایند و او را سلام کنند و او بهینت گویند  
 با تخریج کشیده است خداوند عالم برای او پس از برای ثواب مثل ثواب آن  
 زائر است و در امیکه و شایسته ثواب آن زائر در دست خداوند  
 بدرستی که هر مردی که زیارت نماید ما را زیارت نماید قیوم را با قیوم  
 او را رحمت جانب اقدس هدایت می نماید و در جانب اقدس هدایت  
 او را در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت رسول خدا  
 مؤمن را وداع میکردند میفرمودند و ادعکم الله و ذودکم و النعم و  
ال کل حین و قضی لکم کل حاجت و مسلم لکم و دنیاکم و الدین  
 سالعین بدانند که بعضی از علما ذکر نموده اند که مستحب است که نقد دهد  
 دمان و عطفان اکفرت و آرام ایشان نماید و مورد مهربانی نماید و عطا  
 و جرات ایشان دهد که درین ارام و غرض صاحب قیوم با تخریج  
 که هر کس بنوک و خادم کسی ارام و عطا نماید گویا فی القیقه بگوید و ارام  
 و عطا نموده اند که سکرات ایشانند بر خداوند و هر چند بختی فزاد و نیک  
 نبول و نیکای خود میده و انعمی و شفاعت زیاده تر باشد نظر اوقات مولا  
 با و زیاده تر است و در ارام و عطا با و ثواب و اجر فزون تر بلکه شاید  
 درین حسان و عطا که بان خادم و نیکو نموده فیوضات و عطیات بنوی

با و رسد و بسبب این هر دو از همالکت و مخفی رانی باید چنانکه صاحب  
 محاسن المؤمنین در احوال مودف کرنی نقل نموده که کسی بود مع مودت  
 کرنی آمد که بغری میرفت مودف با و گفت که هرگاه مودت داشته  
 باشی بوقت مودت کرنی از فدا ای بخت را طلب ناله مستجاب بود  
 انفس نجیب بود که چه گونه مودف از کینه نفس خود میناید مودف گفت  
 این سخن را برای آن میگویم که ما با این سرپرستان علی این مودت  
 ارضاء نموده اند و ایضا در آن کتاب فرموده که بر بسته جمهوری شود  
 و مشهور است که روزی نابوی بدر در گاه امل هم عاریت موی ارضاء  
 استماعی آن داشت که کفرت در حق او دی یمنه باید که  
 برکت آن از سر خود یا از غرق شدن این باشد اتفاقا کفرت نبی  
 مشغول بودند با جرم مودف صورت اشتغال کفرت را کن  
 شرف گفت و در دست و قدم گرفته بر رفته چند کایه نوشته و با شرف  
 دلگفت چون امواج دریا با تسلط در آید آنچه برین رفته نوشته ام  
 بر دریا بخوان که ساکن خواهد شد بدست بصل خواهد رسید  
 رفته را گرفته روان شد چون در آشیای سفید دریا از طرفان ظاهر  
 رفته پرودن آورد و حیال کرد که در اینجا رفته مانده از حضرت  
 امام خواهد بود و دید که در اینجا نوشته شده که ای دریا بگو مودت  
 که من در بیان علی بن موسی رضایت که از جوش و فودش بایست  
 اشک از غایت اغراض و اضطراب رفته را بدریا انداخت و بجز



بوصول آن رتبه بدین جوش و فروش و بر طرف نشدن شهر بار رفتن  
 مستقیم شدند و دانستند که حق مودت بمن تریف و در بیان حدت  
 امام انقدر بوده که حق سبحانه و تا در یار از اضطراب باز دارد  
 در آن زمان که معصوم آن زمان تجاوت است که چون آثار موع  
 و طوفان ظاهر شود بخت مودت که فرستاده بوضف در بنای طر  
 امام رفتم که کف میسند که در اضطراب نشیند و توبه نموده اند  
 مفید می افتد پس در این طهارت معلوم شد که در بانان و غایت  
 آنست و قدر منزلتی در نزد خداوند عالم می باشد و این نیز معلوم  
 که مای حیوه و محاسن طهارت آن بزرگواران درین مرحله یک  
 بلکه درین زمان اشد و اقوی باشد پس صله و احسان بخاتم و مولد  
 آنست و در این باب شریف و مغفوت و نه در آنها لک و حق و  
 دنیا و آخرت **فانه** در بیان اینکه اجماع انبیا و اوصیا و ائمه  
 علیهم السلام در مراقبه و ملاحظه و مضامین منور خود موجودند و همه جمیع باین  
 اخبار که در مقام ظاهر متعارفند و مجرور از احوال رسید این  
 ختم گویند و در این کتاب در یک فرسخی منهدم مقدس رهنوی  
 قریب بود و فانه شد طوس و اقصای و فی لباز این روز احوال  
 او سؤال می نمایند و ذکر این بقعه تریف جناب امام رضا  
 و تبارک بنا اما بیان اول حق این است که اجماع تریفان  
 در قبور خود موجودند چه که عده شبیه درین در قبور خود موجود

بنشیند

نیستند و اثر از او نیست معده شریف او لدان و درین نقل می نام  
 بقطره بعد درسد و جواب توحیدان بر می آید تا رفع شبهه باشد  
 بویشت نقل شیخ طبرسی در کتب مندر از تالیفات در باب زیارت  
 روایت نموده است که حضرت صادق **ع** ان الله قال لا ملک جنة بنی  
وصی بنی الا و من اکثر من اربعین بواسطه آنکه جناب خود را گفته اند  
 باقی نماز جنة پیغمبری و در روز و در زمین بیشتر از یک شبانه روز در  
 مدیت این است که آنها بدون اجاب تریفان در قبور خود  
 با چهل روز است و بعد درین مدت در قبور خود موجودند و شبانه  
 دویم باز در شیخ در کتاب مذکور در موضع مندر از حضرت صادق **ع**  
 نموده که اکثر فرمودند ما من بنی ولا وصی پیغمبری الا و من  
اکثر بعد موتة ثلاثة ايام حتى ترفع روحه و عظمه و طهره الى السماء  
لوع فی مواضع انا هم و یلقون من بعد و یسمعونه فی مواضع انا هم  
 من و تریف یعنی حضرت صادق **ع** فرمودند که تریف هیچ پیغمبری و در روز  
 پیغمبری که سابق باشد در زمین بعد از فوت خود بیشتر از یک روز باشد  
 بلند می شود و روح او را استخوان او و گوشت او بوی آسمان درین است  
 درین است و بجز این نیست که همانند از این بمواضع آثار ایشان در  
 سلام میکنند و از روی شنیدن ایشان علیهم السلام در مواضع آثار خود  
 نذر و یک پیغمبری را از روز و یک پیغمبری و در دنیا تا یک پیغمبری  
 یکدیگر نزدیک باشند و سلام را از این را در مواضع آثار خود می شنوند و



نماند این و در شب اگر چه کج بقای در قبر بعد از زدن مختلف ندارد بلکه  
 با همان بابا میروند مستحق میباشند اگر چه بعد از چهل روز بشماره جواب ازین  
 محل است بعد از ده اول این که گفته شد و در وقت بعد از خروج بهشت باز خود  
 برآمدن برقیف خود نماید بن منافقان باین خبر ندارند و در این خبر منیع از  
 خود بسوی مرقد خودشان نیست لهذا میشود که بعد از خروج باز خود نمایند و با  
 در میان جمیع منور مطهر و مرقد منور خودشان باشند و چه اعدایش کثیره بر این  
 ولایت دارد بلکه فضل مجلس در شرح فقیه اوستی تو از اخبار این مقلد  
 نموده اگر چه خود درین باب مذاق دیگر دارد و خود معاجبا که ولایت دارد و دیگر  
 اسامی شریف ایشان در قبور خود موجود میباشند پس از این خبر است  
 که محمد بن قویسه در کمال از زیاده کشی طریقی در تندی از مفضل بن جعفر  
 نقل نموده اند که مفضل میگوید که یک مرتبه جناب صادق آل محمد رسیدم عرض  
 نمودم باین رسول الله ثقیل بن بوی عینی که یک اثر زیست بسیار شده است پس  
 حضرت فرمودند ای مفضل چه خبر است ثقیل تو بوی عینی شدی است عرض  
 کردم که فدایت شوم من دوست دارم آنکه زیارت نام جناب امیر المومنین  
 علی بن ابیطالب را حضرت بمن فرمودند ایامیدانی قدر و مرتبه زیارت  
 آنجناب را عرض نمودم باین رسول الله شما بفرمایید فقیهت او را حضرت فرمودند  
 ای مفضل هرگاه زیارت کنی امیر المومنین را پس بدان که زیارت نموده  
 استخوان آدم و بدن نوح و جسم عیسی علیهم السلام را در دست در هر یک خبر  
 که محمد بن بابویه از حضرت امام رضا روایت نموده است که در مرقد خداوند

عالم بسوی موسی بن عمران اینکه مردن بر دهن ستمان حاجت نیست  
 و جناب موسی بدین بوقت بنمود بعد از آنکه نجس و غیره نموده است  
 ایشان عرق شد که پیر زانیت درین که میباید انداخته و حضرت  
 موسی بطاعت آن پیر زن و نشانید بعد از حضور او حضرت مسیحی پیر زن  
 دیدند که روزی باین کیر با و فرمودند ایامیدانی موضع قبر یوسف را عرض  
 کردی که من نموده که مرا خبر داده باین مکان عرض کردی که من فاضلت  
 بن علی بن افسر ثانی اول آنکه پامای نوه بگیرد و راه رملی در دیم تو چشم  
 بمن خود نماید بسم همچنین جوان نیز بمن خود نماید و چهارم آنکه با شما  
 بوده باشم در بهشت عزیز تر است این سؤالات بر حضرت دستور  
 بزرگ آمد پس ای خود جناب قدس الهی بسوی او که ای موسی عطا نماید  
 آنکه را سوال نمود پس بعد از آن دی نمود حضرت موسی و جناب هدایت  
 حضرت را باین زن عطا فرمود و حضرت موسی را بعد از بوقت ماه کرد  
 و حضرت یوسف که در صندوق مروری بود و در ویل مردن نموده  
 بسوی شام بر میزد و درین جمله است که این کتاب مورات خود را بای نقل  
 بنمایند و در این جمله حدیث است که از قطب راوندی در کتاب فرائج و فرائح  
 در باب زود المعی زارت از آن حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت  
 نموده است که آنروز فرمودند که جناب منظم که بلا قبل از شهادت با  
 میب خود فرمودند که مردم رسول خدا بمن فرمودند که ای حسین ندانند  
 که مردن روی بسوی عراق و آن زمین است که تحقیق علامات نموده اند



بین رفیقان و دوستان و تشدید شوی در آن زمین و تشدید  
 بازماندنی از روی ب تو بعد از کلام چندی فرمودند که من پیش تو  
 اول کسی که شوق نمود رفیق و پرورن اما تو از زمین و موافقت پرورن  
 آمدن تو با پرورن آمدن پدر است امیرالمؤمنین و قیام قائم الدین  
 و از آنجا حدیث است که نیز از زراوندی در کتاب مذکور از حضرت قمی  
 روایت نمود که فرمودند که وقتیکه امیرالمؤمنین بچند مصفاان نزد  
 نمودند در پاهای راه بکوی بر خور و تنه ناله آنکس شوق شد و یک سر سفید  
 پرورن آمد و سلام نمود بر آن سرور و می ب عوف کرد و با امیرمؤمنان  
 کعب صاحب این سر حضرت فرمودند که یوش بن نون است که از شما  
 خور بنی باین کوه شده ما این زمان باقیمت در اینجای و باقی حدیث  
 و معجزات آن سرور در جلد نهم بحار الانوار نیز ملاحظه فرمائید  
 حدیث است که باز از زراوندی مرویست و وصل بنی در آن حدیث است  
 که رسول خدا فرمودند خالد بن سنان یا از جمله انبیاء بود و در آن که  
 فهم او اجابت او نمودند با ایشان گفت من در میان روز خرام مرویست  
 هرگاه مردم و مرا و من نمودند و سر روز زین مرویست که فرما  
 باز نماند مراد را با خود پس دید آنکه من خواهم از این سوال کنید  
 روزها کان و یا بکون الیوم انعمه منی بشا خیر خاتم داد الدین  
 و از جمله یاران زراوندی مرویست که در زمان حضرت امام حسن  
 عسکری در شهرم رای قوط و غلام شد بدیند پس مردم سه روز با در پا

بجز بیان

بطیب باران در آن بیابان رخسار و دوی این مسجید  
 پس در آنوقت باقیق نصاری در روز چهارم بطیب باران  
 شدند در میان طایفه نصاری را پس بود پس چندی مشغول دعا  
 شدند از راه دست خور و بلند نمود بوی آسمان تا آبی باران  
 بیایدن نمود بعد از آن مقدمه مردم در یک رپ افتادند که بعد  
 نصاری باران بارید و بدیای این بارید و درین مرصع بودند  
 در آنوقت قبضه دستار که حضرت امام حسن عسکری از زندان پرورن  
 نمودند و بدین حضرت حضرت عوف نمود امت جدت نزدیکتم کم راه  
 نمودند باین مرصع حضرت فرمودند که رخ این شهید از این  
 خدام نمود اتق الله تا بعد از آن باقیق در روز پنجم باز بان را طیب  
 باران روی بیابان نمود آنسور و نیز باقیق از روی بیایدن  
 بلکه باز طایفه نصاری مشغول طیب باران شدند و آن راهب دست  
 بلند نمود آنسور را امر نمود که دست او را گرفتند بعد از آن مرد  
 از میان انکشت سپاه و وسطی او استخوان سپاهی پرورن نمودند  
 و آن استخوان بدست خود گرفتند و فرمودند که عای باران طیب  
 پس آن راهب طیب باران نمود در آنوقت ابر با طون شد و انبساط  
 پس فیض و مرمان فقیه نمودند و عوف نمودند که این چه حکایت بود  
 و این استخوان چیست فرمودند که این استخوان یکی از پسرانست که در  
 میان انکشت این راهب بود و این استخوان را به دست بغیران پیغمبر



این اسحاق بر داشت و از خودی او نیست که اسحاق هر چیزی می نمود  
 مابان از پستان بسیار و در آنجا مدینه است که از این باب و در وقت  
 سهیل بن سعید میگردد و در آنوقت هشام بن عبد الملک از فرستاد  
 که در روضه عبد الملک مروان در برای او چای جوینام پس چون که در آنجا  
 بقدر حد قامت رزان چاه حفور نمودیم پس ناله سر می بردند و  
 از آنکه دیدیم و دیدیم رویت در بالای سنگ ایستاده و لباسهای سفید  
 دارد و در دست راست خود را بر سر خود نهاده است و در دست  
 بر دوشتم ضربت بر سر او واقع شده و خون ناز و در بدن می آید پس  
 دست او را بر همان موضع گذاشتم خون ایستاد و مرتبه دوم در آنجا  
 در آن موضع بر دوشتم باز خون جاری شد باز دست او را بر آن موضع  
 گذاشتم خون ایستاد و هر وقت دست او را بر آن موضع می گذاریم  
 خون جاری میشد و هرگاه سر آن موضع می گذاریم خون می آید و  
 لباس او نداشتند بودند که منم ثقیب بن صالح می فرمود که می شنیدم  
 بودی قم پس مرا زدن و درین چاه انداختند و خاک در آن ریختند  
 پس باین حکایت را نوشتم بهما و خبر را دم او را با کتیده نوشتم  
 در جواب مائوت نادر را در همان چاه بگذارد و در آنجا بماند  
 و این امر را مخفی دارد و از آنجا حکایت می آید که در آنجا  
 و محمل آن این است که در وقتیکه که عمر بن الخطاب جناب امیرالمؤمنین  
 را بسم بخیر آورد از دست می نمود و گفت که در پست نمی نهند بایه

بر

بای که آن حضرت خطاب بر من حضرت رسالت پناه کردند و در آن  
 که باین ام ان القوم استحقاق و کاد و ایشاقی بنی ابرار  
 در قوم مرا صیغ کرد و رسیدند و در یک شد و یکشنبه پس در آن  
 حضرت رسالت پناه پرور آمد که هر شناسان که دست آن گرفتند  
 و مدانی طهر شد شناسان که صد از آن گرفتند که با ابابکر گفت با الله  
 خلق من جواب تم من نقطه تم من سبک رجلا زنجور مل  
 لکن در باب بنی از آن بر قبر حضرت پیروز است شده که سقف سجد متور  
 حضرت پیغمبر ناب شده بود آن سقف شرف بر مکه و آنوقت بعد جهت  
 رستن آن سقف عده و کارکنان بالا می رفتند و پائین می آمدند بعضی  
 از اهل مدینه ازین بر سر حضرت صادق سوال نمودند که با ما را رستن  
 جایست حضرت فرمودند دوست ندادم از برای آمدن شما اینجا بیاورید  
 و شرف شد بر قبر حضرت پیغمبر این نیست از سبک که چند فریاد است  
 نزد ششم بر طاف بود با ابابکر پس آنوقت را که ایستاده نازکی می آید  
 با ابابکر پس آنوقت را که بازو داشت خود نشسته است در آنجا طهر شد  
 جناب امیرالمؤمنین است از مرقد منور ظهور خود بجهت رفع مره این تیسر و ششم  
 او در میان عزم و خواص مشهور است و از آنجا مدینه است که کل این بر می آید  
 و معتبر روایت نموده است در باب نزوح فاطمه زهرا را مع این خطاب  
 و حاصل معنی از معنویت آن نیست که جناب پیغمبر در مقام تسبیح فاطمه فرموده  
 که ای فاطمه من سبانه و من فلان کرده است و حق عاقل حضرت اول



کسی که باین درجست عرش می بیند او کسی است که باین درجست  
 میگوید و آن کسی است که باین می نشاند از شراب سر بهر میشت الخیر  
 جمله مدینه است که از عوالم عقل شده که وصل آن نیست که جناب  
 فخر بودند که باطل را که می آیند باطل و حلال بر برقرار بود و از قبر مردن  
 آمد پس بدین اعتبار نظر شد که جسم عاقل این ارباب جسم انسانی  
 و بدن نوع و عظام آدم و عظام یوسف و بدن شعیب و بدن این نون و  
 بن سنان و بدن مطهر سحر آواز زمان و فاطمه از اهرم در قبور خود بودند  
 شاید بعد از تنج در آن دیت مثل این احباب است شود و چون بنابر  
 بود بهین گفتا نویدم و بعد دوم نیست که آن در خبر حاصل بر تفسیر نام کجاست  
 آنکه آنکه علم اسلام در این ائمه و بن العباس طایف بودند که مبارک است  
 باقیش بقدر بالقیه باین بزرگواران واقع شود بعد از آنکه بودند که بدن  
 ایجاد او صبا ای است و در قبور خود نمی ماند تا آنکه این خبر شنید شود  
 قصد این مطلب نمایند و تا بدین حد نیست که جناب آمدن  
 کسین و فرمودند که مراد است دفن نمایند و موضع مدفن را هموار  
 نمایند که کس مطلع شود و همچنین مرقد مطهر آنرا در محلی بود نامان  
 صادق و آن بزرگوار شیعیان را بدین آن بزرگوار مدفن کرد  
 چنانکه با ساند معتبره از محمد بن قنویه در کامل از باره و شیخ مفید  
 در ارشاد و سید ابن طاوس در فقه العزیز نقل شده است و شیخ  
 مفید در ارشاد فرموده که بعضی از شیعیان از چنین سوال نمودند

الحمد لله

که میخواستیم علامه علامه بنام آنچه شما نقل نمودید پس فرمودند موضعیکه  
 بزرگوار خود را دفن نمود بدین نظر بود که کثرت از این طرف جنوب  
 و بعد مرده است که علامه آنرا در حقیق را مرده بود این علم او  
 بود و بقیست مردان نیست که استخفیه و دیگر مترادف اعدا و نسبت  
 باین واقع خواهد شد چنانکه از او دو عیال شوهر داشت از آن  
 در باب زیارت از تزیین نقل نموده است و همچنین مرده این تزیین  
 فخرش مرقد مطهر آنجا است بعد از آنکه در اول دفن شد و مشهور است  
 که آنکه آنرا مرقد که شیعیان دوست دارند از زیارت کثرت میست  
 چون دید که با وجود این مرقد باز مردم از زیارت ممنوع میباشند امر نمود  
 مرقد منور کثرت را از اعیان نمایند تا اثر قبر شریف را دفع شود پس  
 نهایت مقدس باری می نمودند آب و است پیش آمدن نمیکرد از آن  
 و هشت حیران بود و باطل قبر شریف میکرد و بدین جهت نزدیک میکرد  
 و بدین جهت که انفع شریف را بر زمین نامند و همچنین ششخت  
 و خرق که در آن معین بالنته بر اثر نامی الله علیه السلام واقع  
 و در حدیث سنی امام بارگاه در آن گذشت و همچنین بالنته باقی  
 آنکه علم اسلام چنانکه از شیخ بهاء نقل شده است و درین مقام فرموده  
 دشمنان الله بالنته بقبر منور باین زمین نمودند از این جهت  
 و استخف با بانیان چون بنا بر حرم بود بهین گفتا و دیگر  
 با وجود اینکه می نمایند و اعدا در این ایضا سرگوش در بر طرف شدن آثار



دستخفت بر آستان بنمودن راهی اندر مظهر ایشان چون انشا  
 در طس آه بپوشید و خشنده و لامع است حکم بدین <sup>نور</sup> و نسبت به  
 بکار کتب صنیا و اناره در ایشان می نماید بپیل و نبطه و نور  
 الله بانواهم والله مستم نوره و لکوه الکاف و ن و اناسان  
 که حال این ریح الثوری الکوفی باشد حق این است که آنجا از جمله  
 اختیار و مادی بودند و قاصد صریحی با نیت ایشان بنظر نیامده از کتب  
 و غیره که عبارت طریقی در مجمع البحرین که اشارت دارد و لکن جواب  
 در از این در حق عبارت ایشان خواهیم داد و در کتاب جی بر این  
 مظهر است که در کتاب مظاهر مظهر است که در از زمان و تا بهین بوده  
 و در کتاب کتب مظهر است که شیخ اجل افضل بن شادان فی الزمان  
 ثانی بر سید گفت مظهر تقو بودند از این است ریح این چشم  
 این جان و ادیس قریه و می این عبد قیس که در زمان و انقیاء صاحب  
 حضرت امیر المؤمنین بودند و دیگری اوسله خلافت و وفای بودند و  
 صاحب معویه بودند و در اجوب امیر زغبه بنی نوره روزی با کفرت  
 گفت مهاجر و انصار را که بر عثمان خروج کرده بودند و ما را که  
 را یکم چون آنکس از آن ابا نود گفت که ان طاب الغراب  
 اما کان وضع حیا و مقصد بنی الان زغبه بنی نوره بقا علی این  
 بر ما خوش و اسان شد چون که ازین ابای او معلوم شد که قتل عثمان نیست  
 او بود که نهاده بودند و دیگر مشرق این الامام که نفع معویه بود  
 انشا

اشتغال او باین عهد و مسیحا بمرد و بقره ای است و دیگری حسن زهر  
 و او به طایفه بقره نهی می داد و سب ایشان برای بنمودن از دست  
 رب است و بنوی بنمودن و باین حال ریح قدر بود و دیگری اسودن ریح  
 بود در تاریخ این اعظم کوفی مظهر است که کوفیانی از زغبه بنی نوره  
 که در وقت غنیمت او بی نام رسید ریح بن چشم بود که در وقت  
 ریح با چهار هزار و مصلح و علی که نیت آنجا آمد و چون بعد از آن  
 رسید آنوقت فرمودند که از این نام و جنگ معیه زغبه بنی نوره  
 شریفش در کنار و صفه طریقی نزدیک مشهد مقدس واقع است و از این  
 آن و بار شینده شده که در وقت که حضرت امام الاجن و دین علی بن  
 موسی از زمان با همون عباسی در طریقی و دین باریت خواهد رسید  
 می نمودند و کفی هد افند و شرفا انشی <sup>نور</sup> بود و یکی از کتب  
 دیدیم که یکی از سید طایف در احوال ریح از زمره شیخ بهاء زمره به سید  
 نموده بود شیخ مفهر در جواب فرمودند که حدیثی با رسیده که جابر  
 امام رضا با فرمودند که بنامم بخوان که بگوید زیارت ریح  
 و معاینه این است فوره که در رقع زغبه بنی نوره شد قال القضا  
 حصل لی القدر و من یحسان الا و با و ش الوبع و در هم علامه و  
 فرموده است که زریا زغبه بنی نوره و قاعده علامه در رقع بنی نوره  
 که جواب عنوان فرموده اند بایب محدود و بایب مذکور  
 این ایراد دارد بایب محدود و بایب نقل نموده اند پس باین ریح از



در از بهر محبت و در زین ولایت بر عظمی نان اوس باید و چنین  
 محرم میرزا محمد در ریال سید فرموده است که ریح کی از دهات نمایند  
 و این که از ریح نقل نموده است و بعد از آن از فرستادن بن شادان نقل  
 نموده که او با این ریح باب بود و زود و ذوقاً بعد از این در ریح  
 کبر الشری بلع او میشد و ویل و بکر مدع و حوئی آن بزرگوار  
 این است که جماعت از ثقات در غلامان و آب و از غنی است  
 بقول و نقل ریح ریحی آن نموده اند و این نهایت مدع و  
 اولت بلکه این مقام تا امرتیه معصومین می باشد از آنجا در مواقع  
 القاد و غیره در مقام رسمت است و این نموده اند که  
 ریح که نذی در نزد خود می گذارند و هر چه می گفت در آن می نوشت  
 نب می شد و کلمات خود را می نمود و می گفت آه بخدا  
 متون و یقیناً یعنی حوائش و نجات باشند و نجات نیام  
 و از آنجا در غرضه الا انما در رجعت استغفار مرحمت فرموده که باید  
 مستغفر در حال استغفار با توبه و حضور قلب باشد و الله ترکت کند  
 و در غرضه استغفار نموده بقول ریح قال ان ریح ابن جهم  
 غنیه لا یقل احدکم السعقر الله و انوب الله فیکون ذی  
 و کن بابل یقول اللهم اغفر لی و رب علی بنی ذالک السعقر  
 عن قلبی لا یستغفر لطلب الفقیر و لا یلی الی الله بقلبه  
 فیکون ذالک ذی و اذا قال انوب الله یعلم بنب ذالک کن  
 بر

کذب الی آخره و لفظ منی الله عنه در کلمات علامه زبیری  
 بر مدع و از آنجا که شیخ بهاء در کمال در مدع و غنی است  
 بقول ریح نموده گفت قال سلیمان الدادی بنیها الی ریح  
 ابن جهم جالساً علیه اذ ما به محبت و محبت و محبت  
 بمع الله عن جهته و یقول الله و یقول با ریح نظام  
 و نقل داده حتی ان ریح حیاده و چنین در مقام دیگر هم شیخ  
 بهاء در کمال فرموده است که ریح که در دفعه بسیار می نمود  
 بعد که مادر او بخت الله بر ریح گفت ای مادر که ریح را گشته ای که  
 ایقدر که ریح میگوید که بروم بوی اهل مقتول و طبع عقولم که زود  
 که زود دانه ای مادر اگر اهل مقتول بداند که تو ایقدر که ریح زود  
 خواهند گذشت ریح گفت ای مادر من نفس خود را گشته و شیخ ابو  
 در ریال خود احوال او را محمل بعنوان او پس فرموده در ریال  
 فرمودند که زود و ذوقاً و انقباض در غیور ریح در غیور ریح نقل  
 نموده است که ریح در خانه خود خود خود نموده بود و هر وقت  
 دست قیام بر او عارف باشد و در نقل در آن قیام شد و مهر پید  
 بقدر که قدر میزدند بعد از آن میزدند و در کار میزدند و در کار  
 بدینا بدینا بعد از آن میزدند و در آن میزدند که زود نموده و در او  
 و بیا بیا در دم بعد از آن نفس خود را می طبع می ساخت و می گفت  
 ای ریح حال بدینا برکتی پس بگو از غرضه ای که ریح نموده و



درین نهایت طبع است از برای او درین مرتبه کبیر در علم و حکمت و بعضی  
 از اهل رجال در باره او توفیق فرموده اند مثل علامه محسنی که در جزوه  
 بی سنی که است در کلام طریقی است در معراج الیجین و الاغیر ایشان  
 از اهل رجال قاضی صریحی مقرر رسیده و محل کلام ایشان نیست که بعد از  
 آنکه چهار صد نفر از اصحاب عبد الله این مسعود که در جنگ صفین کشته شد  
 المؤمنین شرف شدند و در میان ایشان بود و در معراج این چشمه  
 عن نور انما قد شکلت فی هذا القتال مع مؤمنین و منافقین  
 غنی بنا و لا یک غنی بقاتل المسلمین و بعد از این کلام طریقی فرمودند  
 و فرمودند بعضی از سرور و ائمه که با دشمنان دین مقاتله نمایند بعد از آن حضرت  
 امیر المؤمنین سرور بر ایشان موقوف فرمودند و اول علی که بی نبی  
 راستند علم حضرت امیر و پیچ بود بعد از این مقدمه میفرماید که باین  
 العباد باین پیچ از جمله مشکلتین است و جواب این ممکن است بچند وجه  
 خد طریقی بلفظ بنابرین العباد باین فرمودند و معتقد فرموده اند  
 و نانی که بر فرق که این حکایت اصحا و است بهر تا بد که توبه کرده باشد  
 چون آنکه از عاقله روی کسیر که در این باب بخواند نموده اند معلوم میشود و باین  
 آنکه بودن پیچ در میان جمیع کلام از ایشان صادر نموده اند  
 پیچ خواهد بود و دیگر آنکه لفظ انما شکلت فی هذا القتال لاین در این است  
 که شک در این که آیا غالب بر خشم میوم یا مغلوب خواهیم بود و در حقیقت قاتل  
 علامه کلام نظر بر حدیث کث و فضل بر این شان و علم در خلاصه و این

بملاحظه

میرزا محمد در رجال و بیخ بهائی در کمال و حدیث منسوب به  
 قاضی صریحی در مقام هرگاه قطع بطلت شان و بطلت نذر ایشان بهم  
 لا اقل طمان بحسن حال آن بگو حقال بهم میرسد و طمان در موصفات بر  
 لیجرت است و کسی مذمت نموده است و فرموده که خوبی ایشان نیست که این  
 بنا که الان بر بالای سر قد ایشان نهاده اند باز در سلاطین حضور  
 و ایشان حسن مل و عقدا ایشان بر فو قطع نمیدانند چنین عمل  
 نمودند و در سباق ایشان معلوم است که شنی مناسدا العقیده و اهل  
 اشعاری و بنا نموده اند و معلوم شود که این اهل شریعت در ای عاقلی  
 می نمودند و فرموده که بخوبی ایشان این است که هر سال جمعی کثیری از مجاورین  
 در رضی و علیا زیارت او میدهند و بگو را برین ائم رضایه اوقات زیارت  
 او میدهند و این بیدن دوائی شده است و پیچ یک روز علی و حضرت ایشان  
 منع می نمایند بنابرین هرگاه کسی زیارت ایشان برود و نظر باینکه زیارت  
 بر آوردن ایمان و صالحین در ایشان مستحب است و باب این طمان  
 شب و بیا جو خواهد بود هرگاه بگو هرگاه در رفتن با فتن بکشد و بوجه  
 نام بفرموده و حاضر شود شاید فتن با و برسد چنانکه بعد از ازا و در بعضی میا  
 از که هر مرادش می شود که زیارتی هرگاه بتوجه تمام بفرموده و کلام و فرمودند  
 حضور مرقد را حضور صحبت او و اندامی از فتنه فرود بر روی فتن  
 زار است و بقدر استعداد و لامی استقیق شود چنانکه نقل نموده اند که  
 کردان در سلو هر وقت مستجاب آن شکل میشود بر سر قبران حکم باقیست



و مباحث می نمودند در زمین برکت محراب آن قبر مستعد ایشان برایشان  
 مشکف میشد جناب اقدس اعدایش نفس کامل شده در علم و عمل به پیش  
 عطا فرماید اما تبیان سیم که اندام بنای بقعه شریفه و عمارت به نظر  
 این است که در زمانیکه حضرت امام رضان در مدینه طیبه مرده پاری می رسیدند  
 رسل این قبه شریفه را بهین موقع مقدس که محل چیده بوده و مشهور  
 بقضای مدینه بوده چنانکه در روز دینی که سابقا در حضور درود انشور درین  
 الصبور بارانی سنا باد از غیبت نقل نمودیم معلوم میشد و فقط آن است  
 باین قسم است ثم وصل را در مسجد بن محمد بن الطائی و دخل القبة  
 التي فيها قبرها دون التوسيد الى آخر الحديث و همچنین در مدینه را  
 سرور و بر غلابة و مغفرة و حضور ما مومن نمودند و اما مومن انشور را  
 اکرام و تعظیم نمود حسن بن جهم بگوید بعد از تفرق مجلس بآنسه در عرض  
 نمودم که محکم خداوند را که مومن را بطبیع ناکرد و نیز حضرت زکریا  
 باین جهم موزن سازد ترا که دیدی از اکرام و تعظیم مومن نیست بمن  
 زیرا که او زود بآمد مرا بر هر شهید یا بد حسن بن جهم بگوید این سخن  
 محقق در شتم نازغان که انشور را اما مومن در طوس بر هر شهید نمود  
 و دفن را در مسجد بن محمد بن الطائی فی القبة التي فيها قبرها  
 دون الى جنبه فهم چنین دعا می که دست مر جعت آن سرور زید  
 شاه جهان بام مومن و نزول باد من سنا باد و امر نمود که کفرت با  
 هر دی که در چهار جانب قبر مارون درین قبه مبارکه که چهار کفرت  
 بزرگ

بنزد انشور در آورده بجهت اینکه محل مدفن شریف مندر آباء است معلوم  
 معلوم میشود و آن روایت را با بقایان ذکر نمیدیم و بعضی از آن روایت  
 و نسبت با است و داخل هذا القبة التي فيها قبرها دون التوسيد الى  
 آخر الحديث و بقدر این اخبار حدیث دیگر که در است این مطلب است  
 و اینکه در اسناد و اقوال عوام مشهور و معروف است که این قبه مبارکه از  
 بنای اسکندر زنی القریانی است با کمال با فخر درستی بر نهاده نم باید  
 و به آن این باشد که چون مردی بجهت که از غنیمت بلاد فرسان بود  
 رزجوشه می نامید که اسکندر زنی القریانی بنا نهاده چنانکه در عجم السلاطین  
 مسطور است و سر بر سلطنت او در آن شهر بود بلکه سر بر سلطنت او تا باین  
 زمان می رسد از اسکندر نیز در آن شهر بوده در رقابت خود و  
 هوای آن بلدر اروج الکرام نهاده یعنی جان شاه و بآنست با تقدیم  
 مصاف ای شه شاه جهان نامیده باری چون اسکندر زجوشه بلبلان  
 محبوب خداوندی که بیان بوده و با بهام غنی شایر را و معلوم شده باشد  
 که درین درین فیض فرین یکی در آنکه طاهرین صلوة الله علیهم جمیعین  
 مومن خداوند شد بجهت با فتن درین فیض که شرف و فضا بجهت او وصل  
 شود و درین درین فیض فرین بلبلان نهاده موسوم بسنا باد چنانکه  
 سابقا مدت که ولادت بر این در شت نقل نمودیم بعضی از حدیث  
 این است بدقت بمبدی بنایا العبد الصالح الا اسکندر و  
 القریانی بلبلان با درض طول يقال لها سنا باد بفضله منی



الحديث وچنین مدعی که در صدوق در کتاب الطال الدین و تمام المیزان  
 نموده که نیز این دوایت است پس در این دوایت طاهر شد که پسندید  
 بلد نموده و قبه مبارک و این سبب شنباه مردم شده بقیه و اهل  
 باری این قبه مبارک از جمله ممدات مسجد بن قحطیه طاعت است که از جانب  
 هرون و اطلس بود و در برای مارون بنا نموده بود چنانکه حسب  
 محبس المؤمنین در احوال شیخ طال الدین حسین خوارزمی روایت  
 کرده که در تواریخ مطهر است در این سده و افواه جمهور مخصوصاً  
 اهل فراسان مذکور است که ناف و نب چهار صد سال بر قبر حضرت  
 امام رضام بخاری لایق میزده و اندک اساسی که بوده از محمد بن  
 مسجد بن قحطیه طاعت بود که در زمان هرون از تشدید حاکم طرابلس بود چون  
 مارون از تشید وفات یافت و در اور فانه مسجد مذکور دفن نمود  
 بعد از این حضرت امام اور به فانه مدفون شدند و این عمارت  
 علی المال بر سر ضریح مطهر حضرت امام رضام موجود است از آثار المیزان الدین  
 ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سبزوید بنار شهرت عینی و فصل  
 آن بر سر زمین اهل نغان است بنای آن نموده و تعمیر عمارت مسجد  
 که بر بالای سر روضه منوره است بنابر اشاره اکثرت بهم و نه تعلیم  
 علی اشیاء بوده و صورت بتر منور و صندوق مطهر مطهر است  
 که تعمیر یافته اشیاء کلام در بعضی از کتب تواریخ نقل شده که از برای  
 سلطان سبزوید بنار برای وزیر او چنانچه در وسیله الرضوانیه  
 بود.

پیری بود که ناخوشی و درشت و طلبی آن غریبه آن ناخوشی نیز بود  
 دیده بودند مونی این پسر غلامان خود در میان شول نخسپ نازی بود که  
 آهوی سرزنشند سلطان زاده باز کشیده و بنای کمریز نهاد و سلطان  
 زاده بعقب آن آهوا بخت و در اسرار آن حیوان بخت و غیره آمده  
 بسیاران طرک شد و پسر پادشاه آن حیوان را قیاس نموده بود و پس از  
 در زمین آن برنید است آهوا چنان ابواب چاره در چهار و نب بود  
 خود سده و دیده و زینت است بقیه مطهر و مرقد منور امام الشیخ  
 و ابن علی بن مکی الرضام نمود و چون در ابلان من دخل آت رسانید  
 سلطان زاده بعقب آهوا رسید هر چند خراب است که ابالات صید  
 آهوا بچنگ در آورده ممکن و بسیاری ایشان نیز در آن داخل شد  
 ملکان شریف نمی نمودند سلطان زاده میخواست که شاید سری دریا  
 مقدس باشد عبادات بعضی پناه بان ملکان بسبب بعضی عبادت خود  
 نمی نمایند بعد از خود گفت پیاده شود بادت و حرام تمام و دخل این  
 بقعه بجوم غلامان بقیه ممدات سلطان زاده پیاده شدند و در حق آن  
 بقعه عرض درجه کردند بقیه است و صورت و شکل آن و غایت نظر  
 بر طاعت نمودند صورت بتر حضرت نمودار که بعد سلطان زاده  
 بر روی آن فرقد شریف انگشت و دوی در و حذر اند صاحب آن بتر  
 مستند نمود تفریح و بازی بدر لاهی فانی الی بات نمودند و در علم  
 بر کت انگشت او را از آن مرض شفا داد و بالطیبه آن ناخوشی دفع



و سلطان را زده ز شوق و شغف تشاها نمود و عریضه بوالد خود نوشت که  
 باد و در بیان فرستاد مظهر امام رضا علیه السلام و هویدا کرد و خدا را  
 ببرکت آنقدر از آن مرض که در شتم نهاد و در مادر و پدر و همه ائمه می نامم  
 تا بتایان مادر و پدربزرگ و عله و کارکنان بر روی روانه این سمت  
 نایب نایبای بقیع و عیالت و شهری نمود و این علیاد و کارکنان را  
 سنجید و در وصول نامه و شکر یاری نشاند و در نموده و در کارکنان دنیا  
 بان رساند آن سمت نمودند و بقیع مبارک را بر سر مظهر خجاست  
 نهادند و شهر بند کوچک را نیز بنا نمودند و این چهار شهری که آنان  
 جدید از سلطان صفیه است که در عیالت آن شهر نمودند و  
 بزرگ نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است در کتاب التاج  
 مذکور و مشهور است که کند مبارک مظهر منور معتمد امام نامت فانی  
 علی بن موسی ارضی در زمان سلطنت پادشاهی او بود و در زمان  
 ساخته شده و حاصل قیمت و در کتاب حیات المؤمنین آمده که  
 کند مظهر حضرت از آن رتبه الدین ابوالهر قیاس که در  
 سنجیده و صاحب کتاب زینبیه المی است که در سنه رربع و اربع  
 تصنیف نموده ذکر نموده که جامع کامل التواریخ گوید که سبکباز کند  
 امام تمام حضرت رضا را فراب کرد و مردم طریق و فقیه را از زیارت  
 انام می کردند و شیعه ممنوع نشود و در خقبه و پنهان خود را بان نشود  
 حنان و انطمان بهشت نشان رسانیده بزرگوار است از آنکه ترقیب میشد  
 منتص بکتب بجا نه مسجد اعظم . قم  
 بمنزله

می شود که بکفر حضرت محمد سلطان علی موسی ارضی : بهشت مرز و دهش منور است  
 نایب سلطان محمد سلطان حضرت ابد آن لب و مطرب کل لب  
 مظهر العجایب و مظهر الخراب موبنا و مولی الظلم امیر المؤمنین  
 اخ رسول الله و قمع البشور و قسب الله الملول علی بن ابی طالب  
 صلوات الله علیه را در خواب دیده که هزاره بان کبیر فراب کرده و فرمود  
 تا کی چنین خراب بود و صبح آن روز سلطان محمود و همرازان طلبید و  
 فرستاد عیالت که اکنون بر سر منور حضرت امام و فانیان نهاده و بانام رسانید  
 و پیر عید سوری فرستاد که عیالت بوده شیخ طلال الدین خولد می در آن  
 زیارت شاه مرغان فرموده بکفر از آن ز قول رسول تعجب نایب  
 فانیان کند انهر طلام و علامه مجمع در کتاب تذکره الائمة در احوال کبیر در  
 و در مقدمه در سبب طرس از طاعت مرغان پسند که الکلب منور بود  
 سبب بران نصیحه محققی بوده است و بعضی از پادشاهان و باله وال بود و  
 کثیر از روز افزون نموده اند و باید دانست این شهر را الی بنو سلطان  
 بسلطان محمد مذکور است این هلاک مرغان از ملک مغول گذشته و از لبادی  
 از ترکان چنگیزی و بعد از چند روز فرموده از زمان الی بنو سلطان تا امام  
 خرم سلطان صفیه اکثر پادشاهان شیعیه بوده اند که بفرستاد این بقیع  
 میز که را می نمودند خصوصاً سلطان صفیه و ال بنو وال بود و غیره و  
 عیالت آن بقیع مظهر را بر طمور کور لکله و امیر شاه رخ و لکله و نیز نمودند  
 و آنکه طاهر میبود بر طمور نیز شیعیه بود و در بعضی از کتب معتبره نقل



که چون پادشاهی بامیرتجربه فرستاد که در کشتن اعدای خود در میان  
 آورد و در آنجا سکنی نمودند و در قسطنطنیه که شاه فرستاد این امر بنحوی که در هر است <sup>سلطنت</sup>  
 قرار گرفت زوجه او که هر شاه و بکم پسر از جند خود با سبزه میرزا را فرستاد و بفر  
 موفقه منوره پردازد و در اطفال و در اهل سباده و مسجد را بنا نهاد و در میان  
 مسانت در سخیام با تمام رسانید و بجهت عدم مسجد موقوفات قبیل نوزده  
 بعد از آن سلطان حسین میرزای بایسنوی با وضع عمارات در آنجا و بای  
 و موقوفات قیام نمود و هر یک از سلاطین و خاقان و عمارات و آبادی و  
 آن موفقه منوره و ببلد طبعی می افزودند تا اینکه عبدالعزیز خان که در کتب باقی  
 از یکجهت بدینیش آن موفقه منوره را عزت کرد و قناریل و شمع و ظروف  
 و فرودش آنرا پیغام بردند و در کتاب سبزه از عنوان نقل شده که هرگز  
 از اموال و ظروف و فرودش و قناریل و سبیه آن موفقه منوره را می  
 نمودند و شهر و خراب و ویران و اهل آنرا مقتول نمودند و بقیه بقید  
 اسیری بقید نموده ببلاد و در کستان برد و بزرگوار و مقام گرفت  
 و بسخت زین و جوی بکنم و وصل شد و پادشاه جنت ملکان شاه عباس صفوی  
 تعمیر عمارات و زین و نسیم آن موفقه منوره را به و ببلد مفرقه کرد و بسببیک  
 که آنرا معمور و آباد از زین و زین نمود و نیز در آن کتاب نقل نموده که مدفن بکتاب  
 در سنه ۱۰۸۵ در فیه محمد بن خطبه در حاکم که شمس و زین از قبر برد  
 از شمس پیشتر و نزدیک بدین واقع شده و آن قبیه بود که بر سر قبر بارون شاه  
 بودند از آن قبیه مار و بنه مسکین و یکی از سلاطین سلاجقه که در آنجا بر سر نموده بودند

بنام خدا

بنا نهاده و مجوز داد و تقوی در جوار مرقد آنست و در فرار گرفته و متعلق  
 اشتغال داشتند و در ایام قنورات چنگیز که عالم از مده شیخ خزن رزمش  
 ناقار و بیابان کرده از راه رود و سوز و دگر بود با کسان آن در مرقه  
 که عدد ایشان بچهل خانوز رسید و پسین رسید و بر کت تربیت منور  
 محفوظ ماندند و از نزد و از یکجهت مژدین و از این ایشان میدادند و میگفتند  
 را نیندازند **و از یکجهت** و از یکجهت بیا باری تا چنان اتفاق افتاد که درین  
 که می میرد و در بیت و شمس از مروت نبوت امنیت در آنجا  
 نتهای منم حقیقی درین بلد فرود میآید که موفقه منوره و موقوفات بزرگوار  
 نهایت و طاعت که این بلد را ملک هیچ بلدان و از این شعبان و موقوفات  
 علی عمران چون پروانه بدو بقعه اهل شمس شستن بدایت جمع گردیده و می  
 اکثرت را بر جمع از این دنیا احشایار نموده بکتاب مقامی مترجم **و از یکجهت**  
 سرکوت فلان را به بیستم موقوفه که در کوی سوز و دگر بود و درین خصوص  
 املا امورات را که در موقوفه ملای موفقه منوره علیه رضویه درین احوال از موقوفات  
 و تمام وقت و طاعت و جلالت و اہمیت و ناز و ناله بایستادن ملکیت  
 نفوت تره بهره عزت و عدل و موفقه منوره و ناصیه نفوت و در مملکت معصوم  
 صورتی و معصوم و قابل فیوضات لذتینای و معدن سنی و عطا و موقوفات  
 و خزن زهد و علم و بر و باری که کثای لاری و بستان مردم گذرناورد  
 خستگان قدر دان جبار فرمودند و انتم شمس که کرمیت میدان بودند  
 که نامت را بر جندش دست جو و دست کش و جیب و دست بفرمان از یک



رختن رزگان بدختن گذشته و تربیت پروری که بوستان تربیت عز  
 در زمان بهر شایسته عالم طراوت و نظارت یافته و مددات کسری که در ایام  
 ستم و ستم در نموده هستی بطوریه بنی شانه طبعش بفرستاد و در طرا  
 قابل و رای از جسدش باطنار مجرات حیدر کرار اعنی محو الصدقات بجا  
ریه و المجد و الزوم المبالیه الامتداد لخلها ما یجفی المرفق الی غیره  
بالا خلاص الحسنة الرضیة المولی للوضیة المبالیه الرضیة المظلم  
لا مودع و غنة و غنة التبع من روحه رسول رب العالمین  
طایفه جد و سید الساجدین از حد اهل عصر و عهد العابدین  
و اثر الزوار و المصلح و المعتمد من مظهر الحقائق الرقمان و لا یفاد  
ادکان شریع و الا یان خباب شریع مداد حایم مبرز و اموی  
خان حشره الله مع سعید الا منی و الا جا چون موقوف و محکم است  
 که فرید و مافوق آن ظهور نموان نمود و هیچ اوقات انجذاب همیشه در تق و تفت  
 امور است که از جزای آن بقدرش در بر موقوف میشود و نیز روز و رسد و آباد  
 و تعمیرات موقوفات بهائیه و هم چنین امور الانام انجذاب و احیاء الصدقات  
 جاریه است که سد تقای طبعی در لغت با بقدر عهد و تعویق بود و نه انجذاب  
 درین عصر و عصر خیرات و میرات موقوف در بایمانان موقوف  
 میشود و در محصل و بذل جزیل المصدقات میرات در رکار و وقفه عباد  
 شرف کائنات شتاب کار خیرات و صدقات موقوف شده که با  
 نفع هر باب در آن انعام است باب در ابواب جنانت که از انجذاب  
 در تقی

در تقای مبارک که با شکر همیشه اوقات محبت حق و داد و در تقی  
 مبارک که شکر کند که بخورد و در تقی و عبادان زرخیز و از این و بی و در تقی  
 صبیق ترین برت یاری کارکنان انجذاب تقویت از طیب و ناطق و در تقی  
 و کل و بهار در در پرستان و عطف و معین در مقام ظاهر نیز علاج امر از تقی  
 خود نموده بعد از صرف و داد و غذا از تقای بی با من اسم دوم و ذکره شفا  
 شفا باشد و دیگری مطیع را رفیق آثار است که همیشه اوقات در تقی  
 مبارک که مجری کارکنان و طبایع من مشغول سحری الطیر و اثر بهر شکر که  
 از تقی و در این و در این و در تقی و در تقی و در تقی و در تقی و در تقی  
 عتبه برسی اکثر مشرف شوند در مقام ظاهر نیز زرخیز است آن و اما انجذاب  
 حقیق با انواع مطعمات و مروتات بهر باب بر فرزند و دل و تقیات شکر  
 به در و در تقی و در تقی و تقای طایفه که در یکجه صحت مقرب رضی  
 فیه است و همیشه اوقات مقایان جالب است بر بهار استر ای تندر است  
 که در هر شایسته مقدس رضوی و اقیست عدد و نقل نموده و در حوض بزرگ  
 که از یک پارچه سنگ مرمر است و در آن تقای مبارک که در مصلحت محصور است  
 ما معین نمون و چون حوض که در جبهه های بسیاری بر طرف آن چیده که نشانه  
 رفع عطش خود نمایند و دیگر کتب خانه اطفال و در آن عبادت که در محبت مبارک  
 رضوی و اقیست و در آن و در آن مبارک که همیشه نجات جمیع کثیری از اطفال است  
 بیتم پرش ن حال را بعلم مبارک و در آن مبارک و در آن مبارک و در آن مبارک  
 تلاوت قرآن می آموزند و جمیع اوقات در آن مبارک و در آن مبارک و در آن مبارک



رزق و نفقه آن صفت مال است بی ثبوت و بکری جریان نزد علی بن ابی طالب  
 و طاعت مقدس در آن جاری و از نسیم عطرسای آن دماغ و جان مسکنه آن  
 در رضا قدر محط بلکه بسبب جریان آن صدقات و خیرات کما بکری  
 جاریست و خیرات در کم الوضو نظیر کبر الوضو علی الوضو اند علی بن  
 همیشه اوقات رزق آن نزد بید و وضو نمود کعب شرافت و زیادت و نور  
 رزق و ادرار حضور بر تدبیر انوار است و در عالمیان در پست غنیمت  
 و دیگر عطای زاد در اصل بجهت و مظهر رزق از این است خصوصاً  
 ربی که در رعایت عیالات و ملک و بکری بعبه بوسی آن فواید بسیار  
 شوند که همیشه اوقات دستگیری و عیالات ایشان مما یجوز  
فی بقائهم لزیاده وضو به العیلة الوضو به و عود هم الی ضایع  
و اوطانهم المالیوف علی تفاوت طبقاتهم و مراتب و درجاتهم  
 طوا و کفا نموده آنچه در در مصارف مقرر است آنهاست بعد می آورند  
 اعظم در همه نعمات صحت مقدس رضوی و طهارت منوره و عیالات  
 و بقاء آن روضه غلایه است که همیشه اوقات بنایان با هر کارکنان  
 فایز در کارند و آنچه در رزق منتهی بقیه در برون اندر اس و همدام بوده بخند  
 دنیا بنمایند و در عظم رزقها مظهر امور است هدام و الله تعالی آن آستان عرش  
 نشان و فرشتان و الله شان آن بهشت عدن مبادون و حافظان و قیام  
 کلام ملک منان آنم نقل هدایت بیان و مؤذنان و کفشان با نان و در بنایان  
 صحت مقدس آن امام انس و جان است که همیشه اوقات هر یک در ایشان  
 بگذشت

بجزت موظف خود برقرار و صحتی در آن عدت یافت میشود و هر  
 ابی طاکانه از وجو مات مقرر رزق موقوفات مطلقه و حسب  
 اهم و مراتب فدایم شکر و برقرار است و در بعضی از جاهای صحتی بکری  
 و صحتی عیفری که نسبت عدت استانه عرش نشان در آن است  
 مستحق است و در بیان صحت مقدس رضوی از مخرج سرکار رفیق آثار رفیع  
 ملحوظات و مشروبات و مالک و کلاک را در شکر فانه مبارک که در  
 می نمایند و مجلس خند و بزم بکری و فیه انما تشبه الانفس و الله الان  
 که استه نموده که فدام آستان عرش نشان روضه رضویه بعد از رزق  
 طعام بان مشغول عدت موظف خود شوند و هیچ این طریقه سینه و هیچ  
 و شهر سینه رفیق است آن جناب برقرار در منزل  
امید و در رزق طران این کتاب کفر از منور اگر صحت بود  
در رضوی کتاب بپند عیفری به حکم مولان  
در عهد بدو را در این خطای بنابر و بر عیالات  
بقدر وسع در اصلاح کوشد اگر اصلاح نتواند بپوشد  
 ۱۲۸۹

حقایق خالصه فی فکر  
 در علم و اندیشه و افکار  
 با اندیشه و افکار







